كتاب ديوان نسيمی

سلك ١٧

برسم کتابخانهٔ
ذات ابرار ... فیق
اولای مراد ارباب معالی
بحسن صورت کشت ... و
خاوه سرای جناب اعلی اصف ملک
سلیمان حضرت احمد پاشا
لا زال فی العز ...
ما شاء الله

دیوان امیر الشعرا

بذات پاک خدای کریم بی‌همتا
که از ارادت او گشت پیر کن پیدا

بخالقی که منزه ز کل مخلوقست
بعاشقی که بعشق بقا بود شیدا

بعالمی که بحکمت متابعت فرمود
که با صلات خضر با خبر دگر و عطا

کنند روی توجه بقبله که ملک
سجود کرد و برانست در صباح و مسا

بآدمی که ز فضل خدای دانا شد
بآدمی که خدا گفت علم الاسما

بآدمی که معلم بدا و ملایک را
بلام و سی که کلام خداست او پیدا

بهر نبی که بمظهر در آمد و بگذشت
بهر وصی که وصی بود او بقول خدا

ملیح الاسلامی

سید حسینی

بدان محمد امی که در شب معراج
قدم نهاد و گذشت از مقام او ادنا

که مظهر و ولی الله علی ابوطالب
حقیقتا ز محمد نبود هیچ جدا

علی کلام خدا و علی ولی خدا
علی وصی رسول و علی امام هدا

علیست فضل الهی که مظهر تام است
بهر چه گفت و بگوید مگو که چون و چرا

علیست آدم خاکی محمد مهدی
علی محمد امی و موسی و عیسا

بحکم آنکه علی گفت انا کلام الله
کلام و هست تصرف نهاد در همه جا

بحکم نفس یک نفسی علی را گفت
بحکم دم که دمی علیست نقطه با

رحمه الله تعالی

بحکم کنت مع الانبیا سرا اوست
بحکم صرت معی گفت یا علی جهرا

بجز خدا که شناسد چنانکه هست علی
بجز علی که شناسد چنانکه هست خدا

علیست خضر نبی و علیست ابراهیم
علیست نوح و سلیمان علی بود یحیا

چه در صوام و هوام چه در وحوش و طیور
چه در زمین و چه در آسمان چه فیهما

همه کلام الله ناطق و صامت
انا پس جلاء اشیا بحکم انت انا

مسبح است بذات خدا کلام قدیم
بهر صفت که برآید چنانکه در جبا

بوجه آدم خاکی که مظهر حق است
مثال علم الهی بود ز سر تا پا

بوجه آدم خاکی نوشته سی و دو خط
بجز خدای که خواند چنان خط زیبا

چو مشک ناب معطر چو زلف خوبان جعد
بروی زرد درآورده چون شب یلدا

ز روی دوست خط مشکرنگ عنبربوی
بخوان که خط تو است نی که خط خطا

کسی که خط الهی بخواند و هیچ نخواند
بماند و است بجهل اندرون چو خر بخلا

بماند تا باید در عذاب جهل مبین
همیشه چشم مثالش بدین بود اعمی

خجسته طالع آنکس که چشم بگشاید
ز روی ظاهر و باطن بحق شود بینا

بحکم من عرف نفسه بقول رسول
بدین نقد عرف ربه علیست گوا

سواد وجه محمد که در حدیث آمد
چنانکه سبع مثانیست بر رخ خود را

اگر تو معرفت نفس خود نمیدانی
بدانکه گفته ام از کنه علی اعلا

اگرچه ذات آلا از صفات منفک نیست
چه داند آنکه نداند حقیقت اشیا

خدای

خدای قادر و مختار کل مخلوقست
خدای بر همه اشیا محیط و راه نما

ترا که ره ننمودند چگونه ره یابی
دلیل علم الهیست نی بروی و ریا

مرا رسد که دم از علم حق زنم که مرا
ولیست روشن و در کنه علم او دانا

حدیث من ز کلام خدای پر ز نفست
بمعنی این سخن من حقیقتی نه روی و ریا

مرا ز فضل الهیست دیده روشن
مرا ز نطق الهی زبان بود گویا

بمدحت ولی الله بذکر نی قدیم
بنظم و نثر مزین چو لولو لالا

ز بعد احمد مرسل امام من علیست
که عالم است به قرآن و کشف و عطا

پس از علی حسن بن علیست رهبر دین
دگر حسین علی کوست سید شهدا

امام زین عبادست و باقر و صادق
چنانکه موسی کاظم دگر علی رضا

محمد تقی آنکو بزهد مشهورست
دگر علی نقی آن امام مهرلقا

ز بعد شان حسن عسکری که شیردلست
که بود یار را حبا و قاتل اعدا

محمد ابن حسن صاحب زمان مهدی
که هست صاحب تاویل و مخبر قرا

تو در روی چو ماه دو هفته آنکه کرد
بیان شق قمر را بخط استوا

چو در مقام توجه بعلم میرفتم
گهی بقوت و گاهی بحق و گه بهدا

بگوش هوش من خسته دل ز عالم غیب
ز فیض فضل الهی چنین رسید ندا

نسیم باز مهب ریاض معرفت آمد
همی دمد دم عرفان چو خیزی از خارا

تو در محیط تعالی چو خضر روشن دل
ترا چه غم که بموج اندرست بحر فنا

چو در محیط بقا غوطه فنا خوردم | نصیب گشت مرا بی وجود درم زیک در
درین سخن که دگر ره خطاب لم یزلی | رسید بر ره و بر رسم علم با ما جا
مباش غره بعلم و بکنت و گوی شناخت | بعلم مرد عمل کرد ببی رسید بنوا
یقین بدانکه مرا جز که چارده معصوم | نبود و نیست نخواهد بدن دگر ملجا
مراست دست ارادت بدامن حیدر | که اوست ناصر و هادی من و ز نجوا
بچارده خط مفرد که بر رخ حواست | بهشت خانه نوشته چو عنبر سیارا
که کشتی تنم ار بشکند ز موج حوادث | رسیان تو تحفه جان در کنار آل عبا
که در میان دل و جان سرشته مهر علیست | بدین معید و وارث ز جد و از آبا
که گر بتیغ اجل سر ز تن جدا گردد | روان بمهر علی وزه بیان بود در روا

وله ایضاً

بهشت و حور بی وصلت حرامست اهل معنی را | گزان وصل تو مقصودست مشتاق تجلی را
قیامت گر براندازی ز قامت سایه بر طوبی | بزیر سایه ات بنشانند ز اهل روضه طوبی را
غم دنیی و فکر دین نگنجد در دل عاشق | که بی سودا اسیری باید سودای دین و دنیا را
دران منزل که مهمان شد خیال دوست دین رو | نباشد جای گنجیدن غم دنیی و عقبی را
سلاطین جهان گرچه گدایان سر کویت | بچشم اندر نمی آرند تاج و تخت کسری را
رخ لیلی شنیدستم که مجنون را کند مجنون | زهی حسن و تعالی الله که مجنون کرد لیلی را
جفای مدعی سهلست و جور و طعنه دشمن | نظر چون با نسیمی هست فضل حق تعالی را

وایضاً له

صبح از افق بنمود رخ در گردش آور جام را | وز پی خمار غمم بیرون زند در آشام را
ای صوفی خلوت نشین بستان ز رندان کاس را | تا کی پزی در دیگ سر ماخولیای خام را
ایام را ضایع مکن امروز را فرصت شمر | پیدای دوران بین و ارون بین ایام را
ای چرخ زرگر خاک من زر ساز تا جامی شوم | باشد که بستانم لبم زان لعل شیرین کام را
تا کی زنی لاف از عمل شحنه در زیر بغل | ای پارسا عابد شده دایم ولی اصنام را
چون شمع اگر با صبا یابی شبی در مجلسی | زین بیدل عاشق بگو با دلبر این پیغام را
کای بی شب زلفت سیه روز پریشان بخت من | کی روز کردانم شبی با صبح رویت شام را
ای زلف و خال بی سرت صیاد مرغ جان و دل | وه وه که خوش آورده آن دانه و این دام را
ای غره فردا مکن دعوت بجورم زانکه من | امروز حاصل کرده ام محبوب سیم اندام را
بی آن قد همچون الف لامی شد از غم قامتم | پیچیده کی بینم شبی با آن الف این لام را
شد روزه دار و متقی امروز نامم در جهان | فردا بحشر چون برم یارب ز ننگ این نام را
خاک پیسی در ازل شد با شراب آمیخته | ای ساقی مه رو بیار آن آب آتش فام را

وله ایضاً

ساقیا امید نوش از شوق لعلت جان ما | خضر ما یی سبب بیار ای چشمه حیوان ما
با لب لعلت بجان بستیم پیمان در ازل | تا ابد پیمانه لعل تو شد پیمان ما
درد بی درمان ما را چاره جز وصل تو نیست | ای وصالت چاره بیمار درد بی درمان ما

عاشقان را در دو عالم جان و جانان چون تو بی / کی بود غیر تو ما را جانی ای جانان ما
روضهٔ رضوان ما طرح جنت روی توست / روضه کو غیر ازین ای روضهٔ رضوان ما
چشم یعقوب از غم روی چو ماهت شد ضریر / پیر برا راز قعر چاه ای یوسف کنعان ما
بر گل و ریحان نمی خواهم که اندازم نظر / بی گل رخسار زلفت ای گل و ریحان ما
عاقبت دود دل ز ما خواهد برون بر شدن / کی چنین پنهان بماند آتش سوزان ما
کشتی چون نوح اگر داری نخواهی غرق شد / چون بگیرد کوه و صحرا پر پر طوفان ما
جوهری نیکو شناسد قیمت در یتیم / هم تو دانی قدر خویش ای گوهر عمان ما
سورهٔ زلف و رخت نور و دخان آمد بحق / ای ز رحمت گشته نازل آیتی در شان ما
مصحف روی ترا میخوانم از حق در ازل / ای کلام ناطق اینست آیت قرآن ما
عمر در سودای زلفت رفت و ره آخر نشد / آه ازین سودای دور و راه بی پایان ما
شد بسر گردان نسیمی در هوایت چون فلک / ای اسیر بند زلفت جان سرگردان ما

من واردات خاطره

آنچه پیش است اگر جمله بدانید شما / روز و شب خون ز ره دیده فشانید شما
دیده و دل بگشایید و نکو درنگرید / میرود عمر چه در بند جهانید شما
تو روی از پی دنیا و رود دین از دست / از پی سود جهان بس بزیانید شما
پیش دارید یکی راه عجب دور و دراز / نیک کوشید که در راه نمانید شما
هیچکس نیست که این راه ندارد در پیش / کورها را اگر بیدار بکمانید شما

کو

اگر از تو پس قضا تیر اجل بر تو رسید / همه آن تیر یقین جمله نشانه شما
ای نسیمی که چو خورشید برآید پنهان / این همه ذره در آن نور نهانید شما

وایضا له

ای چون فلک از عشق تو سرگشته پسر ما / سودای تو زد آتش غم در جگر ما
بودیم هوادار تو باشیم همیشه / تا هست نشان تو و باشد خبر ما
بشنو که چه فریاد و فغان در ملکوت است / از یارب هر شام و دعای سحر ما
ماندیم بعشق تو از آنیم که گذاشت / مهر تو که یک ذره بماند اثر ما
در پای تو چون آب روان تا شده ایم / از سایهٔ سرو تو بلند است سر ما
چون مملکت حسن ترا حد و کران نیست / در عشق رخت کی بسر آید سفر ما
ای کرده بمه نسبت رویش نکرت نیست / از روی خدا شرم وز روی قمر ما
در چشم نسیمی بجز از روی تو ناید / جز آینهٔ صورت رویت نظر ما

وله ایضا

میکشد چشم تو از گوشهٔ میخانه مرا / میکند زلف چو زنجیر تو دیوانه مرا
شسته بودم ز می و جام و قدح دست ولی / میبرد باز لبت بر سر پیمانه مرا
بهوای لب میگون تو گر خاک شوم / ذره کم نشود رغبت میخانه مرا
دانهٔ خال تو آن روز که دیدم گفتم / دام زلف تو کند صید بدین دانه مرا
رخ مهوشان ز من سوخته صد بار / شوق آن ماه رخت سوخت چو پروانه مرا

ترک سودای سر زلف پریشانت نکنم / گر بصد شاخ کنی همچو پر شانه مرا
مده ای زاهدم از شاهد و می توبه که نیست / چون تو گوشی که بود قابل افسانه مرا
صنم و میکده و صحبت رندان همه عمر / نیست ای خواجه سر خلوت کاشانه مرا
گر طلسم تن من بشکند ایام ستون / گنج عشق تو بود در دل ویرانه مرا
در جهان تا بود از قبله و محراب نشان / قبلهٔ جان نبود جز رخ جانانه مرا
صاحب کشور و تاجست نسیمی تا هست / بر سرش خاک درت افسر شاهانه مرا

روح الله روحه

کس در نظر نیارد رخسار خوب ما را / زیرا که کس نیارد اندر نظر خدا را
ماییم در دو عالم سرچشمهٔ الهی / معلوم باشد این رندان باصفا را
ای بی‌خبر ز معنی تا چند داری آخر / در خاکدان فانی این جوهر بقا را
جام جهان نما را از این و آن چه پرسی / در خویشتن طلب کن جام جهان نما را
گویی خدا نباشد در نشو و در نمایی / عین خدای میدان هم نشو و هم نما را
زهدی و بی‌نوایی بگزین که در دو عالم / کبر و ریا نباشد زندان بی‌نوا را

نور الله مرقده

ماییم امین سر اسما / ماییم حقیقت مسما
در صورت آب و خاک پنهان / در خال و خط و نگار پیدا
ماییم سفینه که در وی / گرد آمده است هفت دریا

ای چون تو در جهان خوبی / بی شبه و شریک و مثل همتا
جز روی تو بت نمی پرستم / که کعبهٔ من و قبلهٔ ما
عین همه گر نه جز آیت / غیر از تو حقیقتی در اشیا
ای طالب گوهر حقیقت / در بحر دلت دیده بگشا
نظاره صورت خدا کن / در سرو و دو نطق وجه زیبا
ای در طلب لقای محبوب / دل صاف کن آینه مصفا
هیهات که حق ببینی امروز / ای غره بوعدهای فردا
چون از گل آدم ای نسیمی / ترکیب وجود باشد انشا

اشعه انوار ضمیره

ای مور لوح رویت عنده علم الکتاب / گرد طی پیش جمالت نامه چون آفتاب
سورهٔ سبع المثانی آفتاب روی تست / اهل دل را از رخت روشن چو ماهست آن خطاب
باز یابد هر که خواند سی و دو خط رخت / سر و راز شق القمر با معنی ام الکتاب
تا برویت گفته ام وجهت وجهی چون خلیل / آتشی نمرود بر من گشت ریحان و گلاب
آیت الکرسی و طه پست وصف روی تو / هر که داند حکمت این داند و فصل الخطاب
هفت خطی شالت هشت باب جنت است / شد بفضل حق اولوا الالباب را این فتح باب
چون نسیمی خاک راه آستان فضل شد / از شرف در دیدهٔ خورشید می باید جوا

وله ایضاً روحه

ای ز سنبل بسته رویت سایه بان بر آفتاب / زلف مشکینت شب قدر است و رویت ماهتاب
چیست آن چشم خوشت گر ناتوانی نیست پس / همچو بخت خفته‌ام سر بر نمی‌دارد ز خواب
تا شد از شمع رخت پروانه دل با خبر / چیست چون زلفت بر آتش رشته جانم ز تاب
حور عین بشنید ز غیرت جان بر آتش چون سپند / در بهشت از چهره خود چون براندازی نقاب
ز آرزوی وصل رویت هر شب ای مه تا سحر / جز خیالت چشم ما نقشی نبندد بر آب
نیست از مهر رخت خالی وجودم ذره‌ای / کی وجود ذره باشد بی هوای آفتاب
از رقیبان خطا من رخ بپوشی ای کرست / چهره پوشانیدن از چشم خطا بینان صواب
ساقیا می ده که در دور لب میگون دوست / صد جهان تقوی نیرزد یک جام شراب
باد اگر بوی چمن از حلقهٔ زلفت برد / از حسد افتد بر آتش همچو عنبر مشک ناب
دور جام می بگردان امشب ای ساقی که من / کز پی سودای چشم سرخوشت مستم خراب
جان بیمارم چو یاد آن لب نوشین کند / ساغر چشمم لبالب گردد از لعل مذاب
چون لب لعل تو بازار شکر بشکسته است / گوهر نظم نسیمی قیمت در خوشاب

نور الله مرقده

ای شب زلفت که رویت کس نمی‌بیند بخواب / در تب است از تابش خورشید رویت آفتاب
عالم از نور تجلی کرده نورانی رخت / گرچه زلفت چون شب قدر است بر وجهت نقاب
آنکه پیش خط و خالت چون ملک در سجده نیست / هست ابلیسی که هست از نار حرمان در عذاب
با لب جان پرورت انفاس عیسی بسته دم / پیش زلف تابدارت گشته مریم رشته تاب

قبله تحقیق من کوی تو و وصلت حیات / جنت جاوید من روی تو و لعلت شراب
طره طرار زلفت سوره رحمن و عرش / غمزه غماز عینت معنی ام الکتاب
هر که را غیر تو باشد آرزوی در جهان / تشنه باشد که جوید آب حیوان در سراب
کی کند میل نعیم و نعمت دنیی و لیک / گر لبت نوشیده باشد شربت ناز و عتاب
چون وجود غیر ممنوع است ترک منیت / با جمال خویش باشد حسن رویت را خطاب
در رخت نور تجلی دید اکنون چون نمید / از لبت جز لن ترانی کی بود او را جواب
میکند شرح الم نشرح نسیمی از رخت / ای رخت انا فتحنا از تو شد این فتح باب

من واردات خاطره

دل بی تو از نعیم دو عالم ملال یافت / خرم کسی که با تو زمانی وصال یافت
افتاده که بر سر کوی تو شد مقیم / مقدور قدر و عزت و جاه و جلال یافت
جز سوختن چه چاره کند پیش روی شمع / پروانه که پرتو نور جمال یافت
هر خسته که یاد تو اش بر زبان گذشت / طعم حیات و لذت جان در مقال یافت
از خانقاه و مدرسه اعراض کرد و رفت / آواره که در طلبت ذوق حال یافت
جانم ز مهر صورت روی تو محو گشت / نقشی که بر صحیفه وهم خیال یافت
اندیشه خلاص محال است اگر کند / مرغی که دام و دانه آن زلف و خال یافت
در کربلای عشق شهیدی که تشنه رفت / از کوثر وصال تو آب زلال یافت
شادی اهل عشق غم عشق دوست است / شاد آن دلی که با غم عشق اتصال یافت

جانی که با وصال تو شد یکنفس قرین / جاوید زنده گشت و جهانی کمال یافت
جان در میان نهاد نسیمی چو شمع ازان / در سلک عاشقان جمالت مجال یافت

اشعه انوار ضمیر

عشق ورزیدن نه کار زاهد بی همتست / این هدایت روزی رندان صاحب دولتست
هرکه کفران غم دلدار کرد او در طریق / گر همه شیخ زمان آمد که کافر نعمتست
سرو را با قامتش هرکس که نسبت میکند / راستی را پیش اهل دل به کوته همتست
گر مرا پیش سگانت نیست عزت دور نیست / عزت هرکس عزیز من بقدر غربتست
گر پریشان شد دل از زلفش نسیمی دور نیست / زانکه در هریک پریشانیش صد جمعیتست

من واردات خاطره

زهی جمال تو مستجمع جمیع صفات / رخ تو آینه رونمای عالم ذات
بحق مصحف رویت که صورت کنز است / که عید اکبر ما اینست و بهترین زکات
ز لام و بی لبت یافتم حیات ابد / که آب خضر همین تربتست و عین فرات
کمال حسن رخت قابل نهایت نیست / چگونه لا یتناهی شود محیط حیات
دلی که کشته زلف و رخت نشد حی نیست / چگونه زنده توان بود بی وصال حیات
بسوی صورت روی تو میکند دل من / صلات دایم اینست قبله گاه صلات
بمصر جامع زلفت گذاردم جمعه / زهی حلاوت ایمان و طعم قند و نبات
خیال روی ترا عابدی که قبله نساخت / ز عابدان مشمارش که می پرستد لات

تو شاه عرصه حسنی و هرکه دید رخت / بیک پیاده هیچ تو شد شهمات
زهی ز مهر رخت روز عید ما کرده / سواد زلف تو روشن شب سیاه برات
کسی که جان چو نسیمی فدای روی تو کرد / سواد نامه اعمال او بود حسنات

وله ایضاً

سلطان غمت را دل پر درد مقامست / آن دل چه نشاط آرد و وین درد کدامست
در عشق تو چون مست دلم با همه دردی / کار دلم از دولت عشق تو تمامست
چون بخت من سودای سر زلف تو در پیش / دیگر سوی پس عاشق دلخسته جامست
ای آنکه کنی عرضه سجاده و تسبیح / مرغ دل ما فارغ ازین دانه و دامست
کی توبه ز مستی کند آن زاهد و رندی / زان باده که روح القدسش جرعه جامست
ای کرده رخت روز شب تیره ما را / صبحی که ز بی روی تو باشد همه شامست
ای طالب ناموس رها کن طلب نام / در عشق بزرگی و کرامت ز بنامست
نامحرم اسرار خیال تو دلم شد / کار دلم از عشق چو لولو بنظامست
بر طالب جنت که نه مرد از تو باشی / وصل تو حرام آمد و حقا که حرامست
در طور لقا جان کلیمست ازین گونه که او / دیدار تو میخواهد و مشتاق کلامست
محراب نسیمی خم ابروی تو باشد / تا روی تواش قبله و چشم تو امامست

وایضاً له

سوره سبع المثانی روی اوست / آیت نون والقلم ابروی اوست

جمله آفاق از وی ناطق اند / در همه آفاق گفت و گوی اوست
پاکبازا می نماید راه راست / خط فرق کان میان موی اوست
کشف را از کعبه و پیر نماز / در سر و فرق و جبین و روی اوست
فتنه گر صورت خدا شد بیست / صورت خواهم از پهلوی اوست
گر دلی گم گشته را جویی نشان / موبمو در طرهٔ دلجوی اوست
باز اشرف را بفضل خود نواخت / شیوهٔ مسکین نوازی خوی اوست

روحه روحه

مطلع الله نور پست آفتاب روی دوست / این چنین روی بوجه الله اگر خوانی نکوست
چشم من جز روی نور روی کی آرد در نظر / کانچه می آید بچشمم در حقیقت روی اوست
می دمد بوی خوشش باد صبا جان در تنم / کس نمی داند که با باد صبا کان بو چه بوست
ذکر فردا کم کن ای زاهد که بر یاد لبش / خرقه امروز میبینم که بر دوشش سبوست
کرده ام در دیده ما وای خیال قامتش / سرو را جا بر کنار چشمه یا بر طرف جوست
در ازل حرفی نوشتن از دهانش اهل راز / هر طرف چندانکه می بینم هنوز آن گفت و گوست
تا به آب می کنم ظاهر لباس زرق را / دایما با خرقه در میخانه کارم شست و شوست
آنکه عاشق بر جمال صورت خوبان شد / صورتی دارد ولی از روی معنی سنگ اوست
شرح خال و زلف از از نسیمی باز پرس / کو پریشان حال سرگردان این چوگان گوست

من واردات خاطره

گفتمش

گفتمش زلف تو ماوای خوشست / گفت عاشق را همه جای خوشست
گفتمش همتا ندارد قامتش / گفت چشم نرگسیتانی خوشست
گفتمش دور خوشست ایام غم / گفت آن با روی زیبای خوشست
گفتمش در بند بالای توام / گفت ازین مگذر که بالای خوشست
گفتمش سودای چشمت کرده ام / گفت می بینی چه سودای خوشست
گفتمش کار خوشست این کار عشق / گفت با من چون دلارای خوشست
گفتمش عشق خت شد کار من / گفت عاشق را همه رای خوشست
گفتمش سرو چمن پیش تو کیست / گفت بی رفتار و بی پای خوشست
گفتمش دارم تمنای تو گفت / ای نسیمی این تمنای خوشست

وله ایضاً

هر کرا اندیشهٔ زلف تو در دل جا گرفت / چون پریشان زلفت وجودش موبمو سودا گرفت
باد هانت نکتهٔ میگفتم از اسرار غیب / سالک از راه طریقت خرده ها بر ما گرفت
تا دم از بوی سر زلف تو زد باد صبا / آهوی چین نافه خود را بزیر پا گرفت
در ز رشک نظم دندان تو و گفت من / شد ز چشم افتاده چون اشک و ره دریا گرفت
ایمنست از غارت اندیشه تاراج عقل / عشقت ای سلطان خوبان کشور دل تا گرفت
چون تو بی همتا نگاری در همه عالم که دید / کو دو عالم را بحسن روی بی همتا گرفت
میخور ای دل می ز دست ساقی عشق و مباش / در غم زاهد که او نگرفت پیاله یا گرفت

در هوای عشقت آن مرغ که فانی شد ز خویش / بر سر قاف هویت منزل عنقا گرفت
ای که میگویی بسرو پیدرو قدش را خوش / کار سرو از قد و بالای چنین بالا گرفت
با تو امروز از کجا یابد مجال اتصال / هر که دامن درمید و وعدهٔ فردا گرفت
تا عیان شد آتش انی انا الله از درخت / شعلهٔ نور تجلی در همه اشیا گرفت
چون نسیمی هر که رویت دید انا الحق می زند / رخ مپوشان ورنه خواهد کن مکان غوغا گرفت

نور الله مرقده

خون بیار از مژه ای دیده که دلدار برفت / مونس جان و قرار دل و دلدار برفت
گرچه باشد همه کس را چو دل آزاری و درد / درد من این که مرا یار دل آزار برفت
دوش در صومعه دل ذکر دو زلفت میگفت / زاهد خرقه پرست از پی زنار برفت
باشد از کار جهان کام تو کام دل من / کارم از دست دل و دست دل از کار برفت
جانم آمد بلب از حال درون واقف شو / چند پوشم غم دل پرده ز اسرار برفت
مژه نیش و جگرم می شکند خار غمت / تا ز چشمم چو چراغ آن گل رخسار برفت
بهواداری آن نرگس خمار برفت / جان بیمار نسیمی بجهان مست خمار

وله ایضاً

ای کعبهٔ وصال تو ام قبلهٔ صلات / حسن رخ تو داده بخورشید و مه زکات
ذرات کاینات بهر تو قایمند / چون عالم صفات که قایم بود بذات
ادراک حسن روی تو خفاش کی کند / ای آفتاب روی تو مستجمع صفات

روشن شدم که روی تو در لات دیده اند / آنها که در گذشت پرستیده اند لات
ای بازی رخ چو بهت بر بساط عشق / لجلاج عقل را بده و منصوبه کرده مات
در کاینات غیر توکس را وجود نیست / ای یافته وجود بذات تو کاینات
شرکست در طریق حقیقت دویی ولی / ما خضر تشنه ایم تویی چشمهٔ حیات
دم درکش از بیان لب لعلش ای خرد / کافزون ز وصف کوزه بود دجله و فرات
زلفش برا پستی شب قدر بست راستی / گر خوانمش بوجه دگر لیلة البرات
انگه ز فضل حق چو نسیمی بحق رسید / شمع هدایت آمد و پروانهٔ نجات

اشعهٔ انوار ضمیره

مطلع انوار زلفت مشکین جان و دوست / رب انزلنی بیان آن مبارک منزلست
گرچه دل در زلف خوبان بستن از دیوانگیست / عاشقی کو دل در آن زنجیر بندد عاقلست
عقد گیسویت بآسانی نگردد حل کران / معنی محکم دقیق عقدهٔ بس مشکلست
صورت حق آنکه میگوید که روی خوب نیست / چشم حق بین نیست او را دعوی او باطلست
بالبت گفتم که خواهم داد روزی جان بتو / روز آن آمد بگو با لب که جان مستعجلست
در سواد ظلمت زلف تو آبست آب حیات / آنکه میگوید که حیوان نیست حیوان غافلست
غوطه خور در بحر عشقش تا بدست آری گهر / در نصیب آن نشد کو بر کنار ساحلست
ای خیالت کرده روشن خانهٔ چشمم بلی / هر کجا محفل بود روشن شمع محفلست
در طریق کعبهٔ وصل تو اهل شوق را / غم رفیق و زاد ره خونابهٔ دل محملست

حاصل ما را نشد جز عشق خوبان در جهان / عشق خوبان هر کرا حاصل نشد بیحاصلست
ای نسیمی صورت حق بسته بین در آب و گل / تا بدانی صورت حق بسته بر آب و گلست

ولە ایضاً

الله الله این چه رویست آفتاب روی دوست / این چنین وجهی بوجه الله اگر خوانی نکوست
چشم من جز روی او روی که آرد در نظر / کانچه می آید بچشم در حقیقت روی اوست
میدهد بوی خوشت باد صبا جان در تنم / کس چه میداند که با باد سحرگاهی چه بوست
ذکر فردا کم کن ای زاهد که بر یاد لبش / خرقه پوشی امروز می بینم که بر دوشش سبوست
کرده ام در دیده مأوای خیال قامتش / سرو را جا بر کنار چشمه یا بر طرف جوست
در ازل حرفی شنیده از دهانش اهل راز / هر طرف چندانکه می بینم هنوز آن گفت و گوست
تا بیابی میکشم صافی لبالب ذوق را / دایما با خرقه در میخانه کارم شست و شوست
آنکه عاشق بر جمال صورت خوبان نشد / صورتی دارد ولی از روی معنی سنگ و روست
شرح زلف و خال آن ماه از نسیمی باز پرس / کو پریشان حال و سرگردان این چوگان و گوست

وایضاً له

مطلع نور تجلی آفتاب روی اوست / لیلة القدری که میگویند هست آن موی اوست
قاب قوسینی که در معراج دید آن شب رسول / گر بچشم دل ببینی ابروی اوست
خلد و فردوس و نعیم روضهٔ دار السلام / چون بمعنی بنگری وصف بهشت کوی اوست
عروة الوثقی که خوانند عارفان حبل المتین / سورهٔ واللیل زلف آیت گیسوی اوست

معجزات

11

معجزات انبیا و سر علم من لدن / حرفی از دیوان سحر غمزهٔ جادوی اوست
آنچنانم غرقه در فکرش که در لوح مبین / نقش هر صورت که می بینم خیال روی اوست
گنج مخفی را طلسم و اسم اعظم را کلید / طرهٔ عنبر نسیم و سنبل هندوی اوست
در حقیقت رو بسوی کعبه میدانی کراست / هر کرا روی دل از دنیی و عقبی سوی اوست
کی شود حاصل وصال یار بی جور رقیب / تا گل صدبرگ باشد خار هم پهلوی اوست
جانم از پابوس وصلش گرچه دور افتاده است / چند از زلف پریشانش که هم زانوی اوست
چون نسیمی نحل اندر شان لبش [illegible] / کی چنین پاکیزه شهد ناب در کندوی اوست

اشعهٔ انوار ضمیره

من بهر شادی ندارم با غمش یارم خوشست / من مسیحادم همیشه با دل بیمارم خوشست
نیستم چون اهل دنیا طالب دینار و گنج / چون فقیر محتشم بی گنج و دینارم خوشست
مستم از جام انا الحق جای من کو دار باش / دولت منصور دارم بر سر دارم خوشست
بر سر کوی موحد در مقام وحدتم / پا و سر گم کرده ام بی کفش و دستارم خوشست
چون دم روح القدس جان پرور بیمار منست / با وصال این طبیب جان بیمارم خوشست
کار و باری گر بود جز عشق شستم دست ازو / غیر ازین کاری ندارم با چنین کارم خوشست
من خلیل عشق یارم رخ نمی تابم ز نار / نار بر عاشق چو گلزارست با نارم خوشست
من ز چشم مست یارم در خمارم روز و شب / عیب نتوان کرد اگر با خمر و خمارم خوشست
عروة الوثقی که خوانند عارفان حبل المتین / زلف دلدارست از آن با زلف دلدارم خوشست

منت فردوس و حور العین نمی باید مرا / کز نعیم آخرت با وصل دلدارم خوش است
من ز نور آفتابم ای نسیمی هوش دار / جاودان با آفتاب نور انورم خوش است

وله ایضاً

نقش هستی رقم صورت کاشانهٔ ماست / هستی کون و مکان از خم و خمخانهٔ ماست
آب حیوان و می کوثر و آن مای معین / جرعهٔ صافی بی دردی پیمانهٔ ماست
زرفشان شمع فلک مجلس پیروزه لگن / عکس رخسار قمر پرتو پروانهٔ ماست
فارغ از کعبه و بتخانه و دیریم و کنشت / ملک وحدت وطن و قاف قدم خانهٔ ماست
گرچه ذرات جهان آینهٔ صورت اوست / مطلع نور تجلی رخ جانانهٔ ماست
چه غم از مفلسی و قلت اشیاست مرا / گنج وحدت چو مقیم دل ویرانهٔ ماست
مرغ لاهوت که از دام دو کون آزاد است / در حقیقت چو صدف طالب دردانهٔ ماست
حاصل النطق انا الله و ان من شیء / گر کسی فهم سخن حاصل افسانهٔ ماست
هست بر فرق نسیمی شرف پایهٔ فضل / زان ورای عظمت افسر شاهانهٔ ماست

و ایضاً له

عشق تو گرفتار تو داند که چه درد است / جانی که ندارد سر این درد نه مرد است
آن دل که نکرد از دو جهان درد تو حاصل / حاصل ز جهان آنچه مراد است نکرده است
بی درد طلب حلقه صفت بر در مقصود / پس کوفتن مدعیان آهن سرد است
از عمر گرامی چه تمتع بود او را / کز نخل محبت رطب عشق نخورده است

جز روی دلارای تو ای سرو گل اندام / خار است بچشم من اگر خود همه ورد است
حال دل پر آتش ما شمع چه داند / هر چند که با گریه و سوز و رخ زرد است
بویی که سر زلف سمن سای تو دارد / صد عنبر و مشک ختنش رفته بگرد است
ان را که نظر بر دل و دین است و سر و جان / در معرکهٔ عشق کجا مرد نبرد است
چون دور فلک بی سر و پا گشت نسیمی / در دایره چون نقطه از آن واحد و فرد است

نوّر الله مرقده

جانا بیا که صحبت جان بی تو هیچ نیست / ناز و نعیم هر دو جهان بی تو هیچ نیست
هر کام ذوق و عشرت و عیش و طرب که هست / ای آرزوی جان من آن بی تو هیچ نیست
فردوس و حور خواهم بی تو که پیش من / جنات عدن و حور جنان بی تو هیچ نیست
تاج کیان و ملک سلیمان نیم جو / چون حاصل زمین و زمان بی تو هیچ نیست
هیچ است بی وجود وصال تو هر دو کون / یعنی وجود کون و مکان بی تو هیچ نیست
صهبای کوثر از کف رضوان بزم خلد / بی نوش لعل پسته دهان تو هیچ نیست
در باغ چشم آب روان میرود ولی / ای سرو ناز آب روان بی تو هیچ نیست
بگذر ز نام و ننگ و نشان کن نسیمیا / چون هستی تو نام و نشان بی تو هیچ نیست

روح الله روحه

غرقهٔ دریای عشقش حال ما داند که چیست / این سخن آسوده بر ساحل کجا داند که چیست
حال آن زلف پریشان بشنو از من موبمو / کان پریشان گرفتار بلا داند که چیست

عشق خوبان در دلم پیوست از اندیشه پیش
گوهر آن گنج را قیمت خدا داند که چیست

در میان جان ما جز زلف عنبربوی دوست
نیست اسراری که آن باد صبا داند که چیست

ناتوان چشم یارم از لبش جویم شفا
این چنین بیمار قدر آن شفا داند که چیست

تا ابد مائیم و روی ساقی و جام شراب
رمز عارف صوفی صاحب صفا داند که چیست

روی ساقی در مقابل موسی ارنی ز چه گفت
معنی آن نکته را مست لقا داند که چیست

صوفی خلوت نشین از خانقه دارد وقوف
حاصل میخانه رند آشنا داند که چیست

آنچه در حسن تو هست ادراک صورت بین کجا
گرد بازارش تواند گشت یا داند که چیست

میکند قیمت بصد جان بوسه لعل لبش
هر که او کالا شناسد این بها داند که چیست

چون نسیمی هر که شد دیوانه عشق رخت
حلقه زنجیر آن زلف دوتا داند که چیست

نور الله مرقده

مرغ عرشیم و قاف خانه ماست
کنگرکان عرش آشیانه ماست

جعد مشکین زلف وجه الله
دام دل خال عین دانه ماست

ای فصوصی دم از فکوک مزن
ذات حق فارغ از فسانه ماست

زان حرامست با تو می خوردن
کین شراب از شرابخانه ماست

بی نشان ره بذات حق نبری
آن نشان بی دو نشانه ماست

گر طلب کار ذات یزدانی
وجه سیفی عذر بی بهانه ماست

آنچه اشیا وجود ازو دارند
گوهر بحر بیکرانه ماست

آتش شرک سوز کفر گداز
نار توحید یک زبانه ماست

نام صوفی مبر که آن دبیر
فارغ از ریش او و شانه ماست

تن در نا ما الف بی چیست
چیست عشقیم و این ترانه ماست

چون نسیمی همه جهان امروز
سرخوش از باده شبانه ماست

وله ایضاً

زلف تو شب قدر و مه رخ مه عیدست
وز حسن تو اندیشه ادراک بعیدست

ابروی تو هر یک مه عیدیست از آن رو
در عالم از ابروی تو پیوسته دو عیدست

تا روی ترا دیده ام ای ماه دل افروز
روزم همه چون طالع بخت تو سعیدست

هرگز نفسی در دو جهان شاد مبادا
آن دل که ز درد تو بدرمان نرسیدست

رخصت ندهد عقل اگر خوانمت انسان
انسان خدا روی پری سان که شنیدست

دانی که ز عالم که برد دین بسلامت
آن دل که بکفر سر زلفت گرویدست

خالی نبود تا ابد از نور تجلی
آنرا که ز رخسار تو پیداشده دیدست

تا قبله عشاق تو از روی تو شد فاش
چون طاق دو ابروی تو محراب خمیدست

تا وصف رخت در قلم آورد نسیمی
خط بر ورق حسن رخ ماه کشیدست

و ایضاً له

آنکه بر لوح رخت خط الهی دانست
بنده عشق الهی شد و شاهی دانست

آنکه میگفت که روی تو بمه میماند
چون نظر کرد بروی تو کما هی دانست

چشم و ابروی ترا قدر که داند جز من / قیمت ترک کماندار سپاهی دانست
زلف و رخسار تو اش کی بود از پیش نظر / آنکه او خط سفیدی و سیاهی دانست
بجز از کار رقمت هرچه دلم کرد آنرا / همه بیحاصلی عمر تباهی دانست
گرچه مانند رخت لاله ولی نتواند / هر گیاهی صفت مهرگیاهی دانست
واحد مطلقی اما نتوانست ابلیس / این صفت راز دو بینی و دورایی دانست
وصل یار آب حیاتست روان بخشد آن / از میانش بکنار آمد و ماهی دانست
تا دلم عابد روی تو شد ای کعبهٔ حسن / طاعتی کان بجز آن بود مناهی دانست
گرچه راز دلم از اشک عقیقی شد فاش / منکر دل سینه از چهره گواهی دانست
و همت عالم غیبست و میان سر دقیق / ای کسی را که تو اش پشت و پناهی دانست
تا ز رخسار تو شد چشم نسیمی بینا / عارف حق شد و از فضل الهی دانست

روح الله روحه

امشب از روی تو مجلس را صفایی دیگر است / دیده ما را نور و دلها را صفای دیگر است
شرمم از روی تو می‌آید شکر گفتن ترا / جز خدا کفرست اگر گویم خدای دیگر است
تا نهادیم از سر دریوزه در کویت قدم / هر زمان از فضل حق ما را عطای دیگر است
گرچه هست آب و هوای روضهٔ رضوان لطیف / جنت آباد سر کوی تو جای دیگر است
هر کسی در سر هوای دارد از مهرت ولی / در سر ما آتش عشقت هوای دیگر است
نیست آن دل قابل تیمار درمان ای طبیب / درد بیمار محبت را دوای دیگر است

خانهٔ مردم

خانهٔ مردم ز بس کز آب چشمم شد خراب / هر زمن با آب چشم ماجرایی دیگر است
چشم مستش گفت بیچشم من بلای جان خلق / گفتم ابرو و غمزه اش گفت آن بلایی دیگر است
گرچه داند از گل رویش نوای هر کسی / بلبل جان نسیمی را نوایی دیگر است

وله ایضا

پیش پاک عشق تو مردم بجانی دیگر است / هر نفس طالب وصلت بمکانی دیگر است
گرچه وصف تو کنند اهل تفاسیر و کلام / مصحف روی ترا شرح و بیانی دگر است
در پس ابجد عشقت چه داند نحوی / منطق الطیر ابوالفضل زبانی دگر است
عاشقان را رخ زرد ار چه دلیلست ولی / بر رخ اهل دل از عشق بیانی دگر است
کشتهٔ لعل لبش کی کند اندیشه ز مرگ / همدم روح قدس زنده بجانی دگر است
چند خواند سر خوان بهشتم زاهد / دعوت محرم اسرار زخوانی دگر است
گرچه ترکان همه با تیر و کمانند اما / چشم و ابروی ترا تیر و کمانی دگر است
گرچه خوبان همه شکرلب و شیرین دهنند / دل ما شیفتهٔ تنگ دهانی دگر است
آفتاب رخ تو عین وجود همه شد / لاجرم در دل هر ذره عیانی دگر است
از پی سود و زیان چند بیازار روی / تا بگویند که این خواجه فلانی دگر است
چهرهٔ زرد مرا چون مس مبین ای ناقد / کین زر نادره معیار زکانی دگر است
رمز عارف بتصور نتوانی دریافت / لغت طرفهٔ این رمز نشانی دگر است
غرقهٔ بحر غمش یاد ز ساحل نکند / ساحل غرقهٔ این بحر کرانی دگر است

چون نسیمی به یقین از کرم فضل رسید
کی خورد غصه که هر کس بگمانی دگریست

اشیعه انوار ضمیره

گرچه چشم ترک مستت فتنه و ابرو بلاست
این چنین دلبر بلا و فتنه دیگر کجاست

نقش اشیا پر بر شد روشن از روی ترا
جام جمشید رخت آینهٔ گیتی نماست

چون تو مستی روز و شب در خانقاه و میکده
رند و صوفی را چرا پیوسته با هم ماجراست

سالکان را در طریق کعبهٔ وصل رخت
منزل اول فنای خویش و نفی ما سواست

گر نه روی آفتاب ذات پاکست از چه رو
از رخت صحن سرای هر دو عالم پر ضیاست

بر صراط الله از آن بر خط رویت میروم
کاهل معنی را صراط الله خط استواست

چار مژگان دو دو ابرو دو خط و موی سر
هشت باب جنت و هم خت و فردوس ماست

سرو را تا نسبتی کردم ببالای تو هست
راستی را زین فرح پیوسته در نشو و نماست

دل ز من دزدید گفتم ابرویت گفتا که چشم
این چنین بر فتنه انگیزی کسی کی گفت راست

تا نپرسی دو حرف رخت رو برده ام
شش جهت چندانکه می بینم همه روی خداست

چون نسیمی رستگارست از فنا و از عدم
هر وجودی را که نطقی هست نطق حق بقاست

روح الله روحه

جز وصل رخت چارهٔ درد دل ما نیست
این چاره گرا باشد این درد گرا نیست

تا در نظرم نقش خیال تو در آمد
در خانهٔ چشمم بجز از نور خدا نیست

تا دوش قدر سر زلف تو بردم
عهدم بجز از روی بدر د جا نیست

ای کرده روان در حرم جان و دلم جا
بیرون ز تو منزل نه و خالی ز تو جا نیست

گفتی که مرا با تو بجز مهر و وفا نیست
چون باورم آید که ترا مهر و وفا نیست

ز آنکه نشد سینه پر از مهر جمالت
در چهره چو صبحش اثر صدق و صفا نیست

محروم شد از وصل حیات ابد آنکو
دل زنده و جان داده ببویت چو صبا نیست

از شربت بی رحم طبیب ای دل بیمار
صحت مطلب زانکه در و بوی شفا نیست

از نار و نعیم دو جهان بهره ندارد
آن دل که در و لذت تشریف بلا نیست

عشق رخ دلدار مرا بی سر و پا کرد
چون گردش افلاک از آنم سر و پا نیست

منکر ز خطا فکر غلط می کند اما
در دیدهٔ حق بین غلط و سهو و خطا نیست

تا کام نسیمی تو شدی از همه عالم
از کام دلش روشنی دیده جدا نیست

وله ایضا

حیات زنده دلان جز بعشق بازی نیست
مباز عشق بیازی که عشق بازی نیست

دلا بسوز ز عشقش چو شمع و خوش بگداز
که کار عشق بجز سوز جان گدازی نیست

طهارتی که بپاکی بخون دل میدان
که در شریعت صاحب دلان مجازی نیست

متاب روی ز خدمت که بر در محمود
طریق بندهٔ مقبل بجز ایازی نیست

نمی خوری غم عالم چنین که می بینم
طبیب درد مرا غیر چاره سازی نیست

بجان پاک شهیدان چشم خونریزت
که هر که پیش تو خود را نکشت غازی نیست

بدولت غم عشق رخت نسیمی را
نظر بسلطنت از روی بی نیازی نیست

اشعهٔ انوار ضمیره

خاک باد آن سر که در وی شور سودای تو نیست / دور باد از شادی آنکو بار غمهای تو نیست
سرو در بالا کمال راستی دارد ولی / در کمال راستی بالای چو بالای تو نیست
گرچه خورشید آفتاب شمع رویت نیکنی / روشن و تابان چو نور صبح سیمای تو نیست
بی‌نظیری در جهان حسن و لطف و دلبری / پر برآر از جیب یکتایی که همتای تو نیست
کی در آرندش بچشم اهل نظر چون توتیا / آنکه چون در خاک ره افتاد در پای تو نیست
آنکه در فکر سر و جانست و بند دین و دل / خود پرست و پست همت مرد سودای تو نیست
نیست از اهل بصیرت آنکه او را چشم جان / تا ابد روشن بروی عالم آرای تو نیست
کعبهٔ ارباب تحقیقست رویت زان جهت / قبلهٔ تحقیق ما جز قبلهٔ روی تو نیست
کی بذیل عروة الوثقی تمسک باشدش / هر کرا حبل المتین زلف سمن سای تو نیست
در کژی ماند بابروی تو ماه نو ولی / راستی را مثل ابروی چو طغرای تو نیست
ای نسیمی چون خدا گفتا ان ارض وسعه / خطهٔ باکو بجا بگذار کین جای تو نیست

روح الله روحه

مسجد و میکده و کعبه و بتخانه یکیست / ای غلط کرده ره کوچهٔ ما خانه کیست
هر کس از جام ازل گرچه بنوعی رفتند / چشم مست تو گواهست که میخانه یکیست
صورت آدم و حوا بحقیقت دانست / معنی دام اگر یافته دانه یکیست
چشم احول ز خطا گرچه دو بیند یکرا / روشنست این که دل و دلبر و جانانه یکیست
تکیه بر پند هستی مکن ای صاحب جاه / که درین ره بر ما گلخن و کاشانه یکیست
اختلافی بره صورت اگرست چه باک / آتش و شمع و شب و مجلس و پروانه یکیست
معنی آدم و حوا بحقیقت همه اوست / معنی آدم اگر یافته دانه یکیست
گرچه بسیار بود قصه و افسانه ولی / چون تو صاحب نظری قصه و افسانه یکیست
چون نسیمی طلب گنج بقا کن در فنی / شاه و درویش درین منزل ویرانه یکیست

وله ایضاً

ساقی سیمین من جام شراب آورده است / آب گلگون جهن آتش نقاب آورده است
چشم خونبار مرا مدام از شوق یاقوت لبش / همچو ساغر در نظر لعل مذاب آورده است
نرگس شهلاش در فتنه دارد عجب / گر چنین این همه مستی و خواب آورده است
مجلس اهل دل امشب چون رخش روشن رخست / گرچه زلفش در دل شب آفتاب آورده است
تا بدور چشم مستش یار نفروشد می / بر در میخانه مولانا کتاب آورده است
عشق خوبان زاهد پالوس میگوید خطاست / خواجه بین کز بهر من فکر صواب آورده است
ای بسا خلوت نشین را بر سر بازار عشق / مو کشان زان طرهٔ پرپیچ و تاب آورده است
پردهٔ پرهیزکاران پاره خواهد شد یقین / ازی کان غمزهٔ مست و خراب آورده است
آمد از میخانه پیغامم که پیر می فروش / بادهٔ صافی تر از یاقوت ناب آورده است
شمع اگر واقف نشد از سوز جان ما چرا / آتش غمش در دل و در دیده آب آورده است
چون عنان دل ز دستم رفت باز اگر همت / صبر و هوشم رفت جان پا در رکاب آورده است

چون بباز نظم نسیمی گوهر یکدانه نیست / جوهری بازی چرا در خوشاب آورده است

وله ایضاً

مرا در آتش غم عشقت آن زمان انداخت / که چین روی تو آشوب در جهان انداخت
به تیر غمزهٔ چشمت مرا بزد گفتم / که مشتری نظری بر من این کمان انداخت
چو زلف اگرچه بر آتش مرا رخت بنشاند / لبت مرا بسخن در همه زبان انداخت
سحر ز دامن جولت هوا غبار گرفت / نسیم صبح در آفاق بوی جان انداخت
صدف ز شکر دهانت گشاد لب ز دهان / سحاب دامن لولوش در دهان انداخت
کسی که نسبت روی ترا به مه میکرد / خجل شد از تو نظر را بر آسمان انداخت
بر آستان قبول تو پیرو راکب گشت / که همچو پرده پر خود بر آستان انداخت
چنین که چین رخت لایزال دلم بربست / نظر ز روی تو چون یک نظر توان انداخت
بجز دلایتجزی حکیم قایل نیست / مگر دهان تو او را درین گمان انداخت
گرد لعل تو میگشت عقل چون پرگار / حدیث نقطهٔ موهوم در میان انداخت
اگرچه کشتی تن بشکند چه باک ازان / که باد شرطهٔ فضل تو برکران انداخت
بپرس حال نسیمی ز روی لطف ببین / که خسته را بدو بیود اجو در میان انداخت

وایضاً له

اگرچه چشمهٔ چشم تو دارد آب حیات / دلیل خاطر بیخبر تو آیت فی الظلمات
بچشم مست تو دیدم یقین و دانستم / که هست چشم ترا بر کمال جمله صفات

اگر نه روی تو بودی بیان حق صورت / چگونه [illegible] نمودی بما تجلی ذات
جهان چون قدیمست و عشق لم یزلی / مدینه که معمور نیست ایمن ازنجات
بهر طرف که نظر میکنم نمی بینم / جز آفتاب رخت در جهات وغیر جهات
رخش بدیدهٔ معنی ببینی ای صوفی / ز زنگ زرق وریا پاک اگر کنی مرآت
بیا بیا که بدیدار تست آرزومندم / چنانکه تشنه بآب زلال در ظلمات
دلم نشد بسلامی اگرچه شاد از تو / [illegible] الف سلام دهد برکات
سجود روی تو کردن به پیش حق نیکست / عبادتی که قبولست باشد از حسنات
بیا که تا شب قدر هست گیسوت / شبم گذشت بقدر از هزار قدر و برات
دلی که عارف روی شد ز دو رخ رست / که عارفان جمال تواند اهل نجات
مرا ز کعبه کوی کنش مگو بمسجد رو / که حق پرست چو صوفی نمی پرستد لات
نسیمی آتش مهرت چنان تجلی کرد / که بانگ انی انا الله برآمد از ذرات
مباش بستهٔ تقلید ظن که ممکن نیست / که زین طریق بمنزل کسی رسید بهیهات

نور الله مرقده

ای شمع فلک پرتوی از روی چو ماهت / وی ظلمت شب تیره ز زلف سیاهت
صد سینه ز سودای تو چون دست زلیخا / صد یوسف صدیق فرو رفته بچاهت
تا خاک کف پای تو در دیده کشد [illegible] / افتاده به پیشانی و در و بر سر راهت
بی جرم و گناه ار بکشی خلق جهان را / ای لطف الهی نبود هیچ گناهت

خورشید و مه و زهره که شایان جمالند | در پسند خوبی همه نازند بجاست
ای صورت زیبای تو چون آیت رحمان | از چشم بدان با دنگهدار الاهست
می سوز نسیمی و مزن آه مبادا | تیره شود آیینهٔ آن ماه نراهست

اشعهٔ انوار ضمیره

کلام الله ناطق روی یارست | بغیر خواندن رویم چکارست
رموز نکتهٔ الیست نارٌ | فروغ عارض آن گلعذارست
تو واللیل اذا یغشی ازان رو | بخوان کان روی مو لیل و نهارست
تجلیهای خال و خط محبوب | نخست توش بر عاشق مسکین که دادست
عبث بر روی جانان خال و خط نیست | که آن انشای فضل کردگارست
تو آیات کلام از وجه بشمار | که معنی در شمارش بی‌شمارست
اگر شد کشته در عشقت نسیمی | چه باشد عاشقان را این شعارست

من واردات خاطره

عرش رحمانست رویت علم الاسما کراست | اعتقاد اهل حق اینست و قول مصطفاست
گر بجامی بود جم را حشمت شاهنشهی | آور آن آیینهٔ رویت که روی حق نماست
دیگران گر سدره و فردوس تمنا میکنند | طوبی ما همت بالات که جنت منتهاست
آنکه در جایی نیست میگویدت بی دیده است | ذره جای تو در دنیا و در عقبی کجاست
آنکه چون شیطان سجود قبلهٔ رویت نکرد | گو بلعنت رو که چون ابلیس در چون و چراست

زان عزازیل از خدا نشنود امر اسجدوا | گر چه پنداشت آدم صورت غیر خداست
حسن رویت کرد مستغنی ز غیرم تا ابد | آفرین بر بخشش حسنت که در عین عطاست
آنکه جز روی تو دارد قبله در پیش نظر | رخ ز وجه حق بتابیدست و در رویش دغاست
ای ز هجران شمع آتش سوخته شبها چو شمع | چشم را بگشا که روز وعدهٔ وصل و لقاست
نیک و بد را علت از روی حقیقت چون یکیست | از دویی بگذر که یکتاییم و یکتا کی دوتاست
از ره صورت مسماییم و اسما گرچه هست | در حقیقت عین اشیاییم و اشیا عین ماست
حسن یار و عشق ما را ابتدایی نیست چون | اولین چیزی چه میجویی که آن بی ابتداست
حسن او و عشق ما چون ای نسیمی لم یزل | زانکه حسن او قدیم و عشق ما بی انتهاست

نور الله مرقده

ای پایهٔ الهی ظل همای زلفت | جانها اسیر حشمت سرمایه‌ای زلفت
زلفت بهر دو عالم نفروشم ای پری رخ | کین مختصر نباشد عشر بهای زلفت
کی جاودان بماند اندر لقای رویت | جانی که نیست او را در جان هوای زلفت
چون جان ماست ای جان زلف تو جان ما را | جانی که نیست تن را باشد بجای زلفت
در دور چشم مستت زاحیای روح قدسی | صد محشر است هردم در حلقه‌های زلفت
ای فتنهٔ خلایق عین پیام مستت | غوغا گرفت عالم از هوی های زلفت
تا از صبا شنیدم زلف ترا پریشان | آشفته است هردم عالم برای زلفت
زلف دو تا است ای جان لیکن ز روی وحدت | در عالم هویت یکتاست تای زلفت

دارد ز چین زلفت صد خانه پر ز عنبر | ای مطلع تجلی چین خطای زلفت
پیمان شکن نگویم زلف ترا که در دم | جان میدهد در آشیان وفای زلفت
در عین خضر خطت آب حیات دیدم | ای باد ده نسیمم آب انای زلفت
ای مشرق هویت دار السلام رویت | وی مسکن سعادت ظلمت سرای زلفت
شد بادی نسیم زلفت بحور روی جنت | ای بر دو انهاده ایزد بنای زلفت

وله ایضاً

آرزومندی و درد هجر یار از حد گذشت | در غم هجرش دل امیدوار از حد گذشت
گرچه در راه خیالش دیده میدارم هنوز | انتظار وصل روی گلعذار از حد گذشت
روی بنما ای گل خندان که بی وصل رخت | بر دل مجروح بلبل زخم خار از حد گذشت
گرچه دلشادم بامید شب وصلت ولی | محنت هجران و جور روزگار از حد گذشت
گفته بودی خواهم آمد بر سرت روزی بتصد(?) | زود باش ای روز دولت انتظار از حد گذشت
شرط عاشق نیست از بیداد نالیدن ولی | جور آن آشفته زلف بیقرار از حد گذشت
بر امید جام نوشین شراب وصل دوست | خوردن خون دل و درد خمار از حد گذشت
ز آب مژگانم حذر کن کز غم رویت مرا | گریهٔ دلسوز چشم اشکبار از حد گذشت
در کمند زلفت ای مه از کمانداران چرخ | تیرباران بر من لاغر نگار از حد گذشت
مرهمی بخش از در وصلت دلی گم گشته را | کاحتمال دوری باشش از حد گذشت
بار عشقت را نسیمی بارها بر جان کشید | دل ضعیف است ای نگار این بار بار از حد

گشودم

نور الله مرقده

گشودم در ازل مصحف رخ یارم بفال آمد | زهی فالی که تفسیرش همی حسن و جمال آمد
ز رویت خوبتر نقشی نیامد در خیال من | مرا حاشا که جز روی تو نقشی در خیال آمد
غم دوری نخواهد بود هجران تا ابد ما را | ز خوان نحن نرزق چون نصیب ما وصال آمد
رموز من لدن بر من از آن شد مو بمو روشن | که از تحقیق علمم دلیل آن خط و خال آمد
ز هر نقشی که می بندد فلک روی تو آیت ازو | که در خوبی و زیبایی کمال اندر کمال آمد
شراب کوثر لعلش که بود از دها غایب | بفضل حق رسید و آن چو عین آب زلال آمد
معلق چرخ ازرق را سر چندانکه می گردد | نه چون روی تو شد مه و نه چون ابرو هلال
بصورت گرچه میخوانند ترا نادان بشر لیکن | بشر در صورت رحمن چنین کی بی مثال آمد
چو با عشق رخش ما را بجان افتاد بود الفت | جمال او و عشق ما قدیم و بی زوال آمد
مرا چشم و لبت ساقی بیا می نوش میگوید | که از خمخانهٔ وحدت شراب لایزال آمد
نسیمی ظلمت هستی بر از چهرهٔ عالم | بدان نوری که در نطقش ز فضل ذوالجلال آمد

روح الله روحه

روح القدس از کوی خرابات برآمد | مشتاق تجلی ز مناجات برآمد
خورشید یقین از افق غیب عیان شد | انوار حق از مطلع ذرات برآمد
سلطان انا الحق سنجق منشور برافراخت | الحق انا از ارض و سموات برآمد
آن نور که مسجود ملک گشت نهان شد | در مظهر ابرار بکرات برآمد

تا بوی زلف یارم افتاد در خراسان / باد صبا ز مشرق با مشک و عنبر آمد
ای وحشی بیابان باز آ بخانهٔ جان / کان مه لباس انسان پوشیده در بر آمد
ای دین و دلبر از رخ بردار پرده کز غم / چندین هزار سالک از دین و دل برآمد
شد سینهٔ نسیمی لوح کتاب یزدان / چون حرف و نقطه زان رو بر وجه دفتر آمد

وله ایضاً

بهار آمد بهار آمد بهار سبز پوش آمد / رها کن فکر خام ای دل که می در خم بجوش آمد
لب ساقی و جام مل میان باغ و فصل گل / غنیمت دان که از غنچه سحرگه این بگوش آمد
اگر صوفی می صافی نمی نوشد مکن عیبش / شراب کرم را محرم فقیر دردنوش آمد
دلا دریوزهٔ همت ز باب می فروشان کن / که بوی نفخهٔ عیسی ز پیر می فروش آمد
می گلگون خور ای عارف که از قدر الهی است / گل آورد آتش موسی و بلبل در خروش آمد
برای عشق مه رویان نقاب پرده نمی باید / که پیری عشق در گردن کشیدن بار دوش آمد
مکن ای دل پر غم هوش اسرار جان محکم / که نامحرم خطا گفت و می باید خموش آمد
در آب دیده دوش از غم مگو ای جان که چون بودی / که از غم بر سر این طوفان مرا تنها ز دوش آمد
بصوفی می ده ای ساقی که در دار الشفای ما / علاج علت خامی شراب پخته جوش آمد
ببانگ چنگ و عود و نی بنوش ای رند عارف می / که طاب العیش طوبی لک ز فضلش در سروش آمد
نسیمی با لب جانان و جام می بود دیگر / که زهد خشک بی حاصل نخواهد می فروش آمد

وایضاً له

المنة لله که ز حق حاجت عاشق / بی توبه و پالوس و طامات برآمد
ای مصحف حق روی تو آن سورهٔ نور است / کز سی و دو حرفش علم ذات برآمد
بر روی تو ای آینهٔ صورت رحمن / در وجه که این نقش علامات برآمد
ای پای جهت واقف از آن نور خدا شو / کز صورت و روی و تن اولات برآمد
گر منتظر وعدهٔ میقات کلیمی / ای چله نشین وعدهٔ میقات برآمد
ای کار تو در خرقه همه شعبده بازی / کاری کی ازین کشف و کرامات برآمد
بر تخت وجود ار نکند شاه حقیقی / از عرصه اش آوازهٔ شهمات برآمد
مقصود نسیمی ز دو عالم همه حق بود / مقصود میسر شد و حاجات برآمد

نور الله مرقده

آن آفتاب دولت بر چرخ ما برآمد / آن زهرهٔ سعادت در چنگ ما درآمد
آینه کرد ما را در ما شد آشکارا / آن گوهری که اشیا چون موج ازو برآمد
عیدست و روز قربان در دم کن ای جان / کز سوی عرش رحمن الله اکبر آمد
ای مطرب خدایی بی گفت و گو چرایی / بنواز عود و نی را کان پرده در بر آمد
ای مفلسان عاشق گنج خفی عیان شد / وی تشنگان خاکی آن آب کوثر آمد
دامن ز بی نیازی بر هر دو عالم افشان / کان شاه کشور دل با گنج و گوهر آمد
برکن ز تن دل ای جان کان مرغ صید باشد / مرغی که جبرئیلش در پایه برآمد
هست آبدار نظمم چون ذوالفقار حیدر / زان روی بر منافق شمشیر و خنجر آمد

آفتاب روی یار از مطلع جان رخ نمود / یا مرا من از شب زلف پریشان رخ نمود
در شب زلفش ز راه افتاده بودم ناگهان / شمع روی شاهد غیب از شبستان رخ نمود
ساقیا چون چشم مستش جام می در گردش آر / کان گل خوش منظر از طرف گلستان رخ
ذره وار آمد برقص اجزای عالم سر بسر / کان پری چهپاره چون خورشید تابان رخ
ای فقیه بی طهارت دفتر دانش بشوی / گر رخ و زلف نگارم پیش قرآن رخ
گو بیا خلوت نشین و عرضه کن اسلام را / کز سواد کفر زلفش نور ایمان رخ نمود
راز جان عاشقان از پرده بیرون اوفتاد / کز نقاب کنت کنزا حسن جانان رخ نمود
ای کلیم عشق اگر مشتاق دیداری بیا / کآتش حق زان دو زلف عنبرافشان رخ
بشنو ای عاشق بگوش جان که میگوید لبش / تشنگان را مژده کآب حیوان رخ نمود
ای که میگویی دوا دردست درد از حد گذشت / دار روی دلهای از غیب درمان رخ نمود
روی حق در صورت خوبان بچشم سر ببین / چون نسیمی هر کرا از فضل یزدان رخ نمود

اشعه انور ضمیره

مقام عشق مه رویان دلی پر درد می باید / دلی پر درد جانبازان ز هستی فرد می باید
طریق عشق آن دلبر بازی کی توان رفتن / ره مردان مردست این درین ره مرد می باید
دل و دامن ز آلایش نگهداری دل عاشق / که از زنگ آینه صافی بیکرد می باید
چو شمع ای عاشق اشک گرم و آه سرد حاصل کن / که عاشق را سرشک گرم و آه سرد می باید
نشان عاشق صادق رخ زردست و سوز دل / ز عشقت سوز دل گر هست روی زرد می باید

بخواب و خور مشو قانع چو حیوان گر ز حیوان / که انسان چون ملک خالی ز خواب و خورد می باید
ز خار رفت ای بلبل منال امروز دم درکش / ز باغ وصل گل فردا ترا گر ورد می باید
دم سرمای دی گرچه چمن را کرد افسرده / برای نوبهار گل زمان سرد می باید
مگو در عشق آن دلبر که خواهم کرد جان قربان / دل این کار اگر داری حدیث از گرد می باید
بیا با من عشقش دو عالم را بباز ای دل / که عشق پاکبازان را از انسان نرد می باید
نسیمی را بدرد خود دوای بخش و درمان کن / که جان دردمندان را همیشه درد می باید

من واردات خاطره

مرا چون چشم او مستم می و پیاله ای می باید / چنین مخمور و مستی را می دیگر نمی باید
چو می در خم هستی جوش زد در پرده می نوشم / ظهور کنت کنزا را جز این مظهر نمی باید
بیا ای ساقی باقی که مستان جمالت را / بغیر از شمع رخسارت که چیزی در نمی باید
بجز لعل لبش با من مگو ای ساقی مجلس / که اهل ذوق را نقلی جز این شکر نمی باید
اگر با زلف او داری سر سودا ز سر بگذر / که با سودای زلف او هوای سر نمی باید
چو شمع از آتش عشقش برافروز ای دل عاشق / که تنها در غم عشقش رخ چون زر نمی باید
مجو جز گوهر وصلش ز بحر کاف و نون ای دل / که غواصان معنی را جز این گوهر نمی باید
ز الفقر خط و خالش سواد الوجه اگر داری / فقیری پای قدرت را ازین برتر نمی باید
چو خاک آستان او مرا بالین و بستر شد / جز این بالین نمی خواهم جز این بستر نمی باید
ز الفت آن گل زیبا بشست آن سنبل مشکین / قرین گل جز این ریحان جان پرور نمی باید

نسیمی حرف نام خویشتن باز از ورقش حک کن | که نام هر که عاشق شد درین دفتر نمی باید

نور الله مرقده

بجان وصل تو میخواهم ولیکن بر نمی آید | بدست عاشق این دولت بجان و سر نمی آید
سر زلفش رها کردن بجان نتوان ز دست ای دل | که عمری کان رود بیرون بدست دیگر نمی آید
دلم چون در شب زلفش کند عزم سفر با او | بمنزل جز ره رویش کسی رهبر نمی آید
بخونی میکند دعوی که با رویش برآیم چون | چو رویش دید و می بیند که با او بر نمی آید
برغم منکر رویت من آن حق دان و حق بینم | که جز روی توام روی برویت بر نمی آید
لبش میخواند ای صوفی سقیهم ربهم بشنو | که محروم از می وحدت بدین ساغر نمی آید
بدریای غم عشقش فرو رو گر همی خواهی | که کس را جز درین دریا بکف گوهر نمی آید
ز چشم دلبرم بر دل چه می آید چه میخواهی | مرا بر دل چه چیز است آن کزان دلبر نمی آید
نسیمی صورت حق را بحق روی تو میداند | چرا شد منکر حق را اگر حسنش باور نمی آید

روح الله روحه

شبی که ماه من از مشرق جمال برآید | تمام بین که از کمال برآید
نقاب سنبل مشکین ز برگ لاله برافکن | میان باغ که تا گل بانفعال برآید
خیال روی تو تیز و پس از دلم ار آید | میان دل الف قد تو بدال برآید
بود مصحف رویت تفأل ز آن رو | همیشه یوسف مصر انفعال برآید
اگر چو اهل زمینت ملک جمال ببینند | ز قد بسان تمام جل و الجلال برآید

زشمع

ز شمع روی تو تابی بر آفتاب اگر افتد | بابروی تو که پیوسته چون هلال برآید
دمید گرد لب روح پرورت خط مشکین | چو سبزه که ز سر چشمه زلال برآید
میان صومعه چون من ازین غزل چو بخوانم | هزار ناله و افغان ز اهل حال برآید
نسیمی از دهنت میدهد نشان حقیقت | کرا رسد که جز او گرد این خیال برآید

و له ایضا

ز بند زلف تو جان مرا نجات مباد | دلی مرا که نسیمی بی رخت حیات مباد
ز عشقت آنکه ندارد حیات لم یزلی | نصیب او بجز از مردن ممات مباد
دلی که عابد بیت الحرام روی تو نیست | عبادتش بجز از سوی سیئات مباد
دوای درد دل خود بدرد اگر نکنی | دلا بدرد دلی چون رسی دوات مباد
بجز وصال تو ما را اگر مرادی هست | میسرات حضورش ز ممکنات مباد
چو روح ناطقه جانی که صید زلفت نیست | همیشه را خلاصش ز ششجهات
اگر چه زلف سیاه تو لیلة الاسرا است | مرا جز این شب قدر و شب برات
صلات قبله حسن است اگر بجز تو است | چو عابد و صنم و قبله و صلات
چو حسن روی تو درویش را زکات دهد | فقیر عشق تو محروم ازین زکات
دلی که جز رخ و زلف تو باشدش شطرنج | بهر طرف که نهد رخ بغیر مات مباد
اگر نه رزق حسن صورت تو میدانم | نعیم جان و دل من ز طیبات مباد
ز عقد زلف تو مشکل نسیمی حل | که کار زلف تو جز حل مشکلات مباد

نور الله مرقده

کس چو من آمین پس از مادر گیتی نزاد / تا ابد چشم بد از روی تو یارب دور باد
جور چیست گرچه لیلی پایان بسیار تنگ / از تطاولهای زلفت ای پری چین داد داد
کرده‌ام در سر هوای لعل آتش میکنت / گرچه میدانم که زلفت میدهد پرها بباد
از برم رستی و یاد از من نیاوردی دگر / ای ز یادت رفته یادم مروت صید یاد
بر دل آتش داغم و داغ شکیبائی و صبر / سینه گر نتوانست بر سینهٔ سیمین نهاد
عاشق روی تو گشتم هر که خواهد گو بدان / عشق پنهان چون کنم طشت من از بام افتاد
زاهدا از زهد ما را عشق خوبان شد نصیب / هر کسی را در ازل حق آنچه قسمت بود داد
میکنم سودای بند خانهٔ زلفت ولی / فر بدبخت و دولت این گره نتوان گشاد
در غم دوری و هجران سوختم بهای دو / تا بدل راحت شود جان من غمدیده شاد
ای نسیمی چون ببینی قامتش را سجده کن / زانکه پیش شمع همچون پره نتوان ایستاد

روح الله روحه

تا پرده ز رخسار چو ماه تو بر افتاد / از پرده بسی راز نهانی بدر افتاد
بود آتش رخسار تو چون میوهٔ تو / از بهر کلیم آتش از آن در شجر افتاد
بالا صبا شرح گل روی تو میکرد / دلسوخته را آتش غم در جگر افتاد
چون چشم تر ما و لب خشک نسوزد / چون آتش سودای تو در خشک و تر افتاد
تا غمزهٔ فتان تو شد در هوس صید / چندین دل سودا زده بر یکدگر افتاد

عشق تو نظر بر دل صاحب‌نظران داشت / زان عاشق رویت همه صاحب‌نظر افتاد
چون سرمه کجا در نظر اهل دل آید / آنکس که نشد خاک تو بر رهگذر افتاد
پروانهٔ مشتاق تو آن شمع دل افروز / از شوق بیان آمد و از بال و پر افتاد
مرغی که برش خوش چو من چستی بجوی بود / دام شکن زلف ترا دید و در افتاد
ما از هوس دیدن روی تو چو خورشید / از روزنهٔ خانه و از در بدر افتاد
تا شرح لب قند تو میگفت نسیمی / نی ناله بر آورد و فغان در شکر افتاد

وایضاً له

دلم ز مهر تو آندم چو صبح دم میزد / که آفتاب رخت بر قدم علم میزد
ز جام عشق تو بودم خراب و مست آن روز / که نقش بند ازل رسم جام جم میزد
ببوی زلف تو آشفته آن زمان بودم / که امر منشی کن کاف و نون بهم میزد
نبود خانهٔ چشم هنوز بر بنیاد / که عشق روی تو در جان در حرم میزد
بجست و جوی وصال تو من کجا بودم / که در جهان قدم جان من قدم میزد
شبی که دیدهٔ من خلوت خیال تو بود / فلک هنوز سراپرده در عدم میزد
هنوز چهرهٔ شادی ز عقل پنهان بود / که عشق بر رخ جانم نشان غم میزد
هنوز خانهٔ فطرت بامر کن جاری / نگشته بود که بر من غمت رقم میزد
کلیم طور هنوز از عدم خبر میداد / که جان من ارنی با تو در قدم میزد
کجا شدی ز خطا پاک نامهٔ عملم / اگر نه منشی عفوت بر آن قلم میزد

چگونه قلب نسیمی چو زر شدی رایج	اگر نه فضل تو اش سکه بر درم میزد

من واردات خاطره

مردی که واقف سر خدا شود	آدم صفت بسی ز نطق آشنا شود
تو نامهٔ خدایی و حرفیست نام تو	خود نامه بی حروف سخن گو کجا شود
گر واقف رموز الم نشرحی بدان	گر سر تا بیان ز خط استوا شود
تو پادشاه ملکی سلطان گدای تست	عیبم بود عظیم که سلطان گدای تست
تا خواند خط دوست بهر فتنه چین	بنگر درین زمان که بجای چها شود
رو در مقام وجه کن و روی دوست بین	تا خاک کعبه در نظرش توتیا شود
اشرف درین طریق نیارد قدم زدن	الا کسی که فضل حق اش رهنما شود

نور الله مرقده

عقل را سودای گیسوی تو مجنون میکند	فکر آن زنجیر بر سودا عجب چون میکند
صورت روی تو در سر دل که می آید فرو	نقش هر اندیشه را زان خانه بیرون میکند
آنکه میخواند به لولو نظم دندان بر ترا	بی ادب کم حرمتی با در مکنون میکند
در ازل با عشق رویت جان من بود آشنا	عشق بازی با تو جان من نه اکنون میکند
چشم بیهودی چه داری زان طبیب ای دل که او	چارهٔ بیمار سودای بمعجون میکند
ز آتش مهرت وجودم گر چو میکاهد چو شمع	جانم آن سوزی که دارد در دل افزون میکند
هر گدا ناشسته رویشی برآمد بر درت	کی نظر با ملک جم یا گنج قارون میکند

غرقهٔ خلوت نشینان چون سیه شد از رقیب	چیره را آنکو بمی رخساره گلگون میکند
بر نسیمی سایهٔ زلف دوتا افتاده است	سلطنت در تخت آن ظل همایون میکند

وله ایضاً

مست شراب عشقش بی باده مست باشد	بی باده مست یعنی مست الست باشد
زیرا که روی ساقی باشد شراب باقی	حق را بحق پرستد کی بت پرست باشد
دست نگار دارم در دست کی بشر شد	دستی که در کف او زین گونه دست باشد
زیرا که بر سر افتد زان سرو سایه دوست	چرخ بلند پستش کوتاه و پست باشد
اسرار چشم مستش روزی که فاش گردد	بازار زاهد از آن روز شکست باشد
عشقست هست مطلق یعنی حقیقت حق	هستی ندارد آنکو در عشق هست باشد
شصتیست زلف خوبان در بحر عشق از آن رو	در شست ماهی جان جویای شصت باشد
ذوق شراب و شاهد دانی که کی شناسد	آنکز می حقیقت پیوسته مست باشد
آن کو ز مرد و عالم برخاست چون نسیمی	با عشق دلبر او را دایم نشست باشد

وایضاً له

بفضل حق چو نظم آشنا کرد	دلم قطع از وجود ماسوا کرد
چو ظاهر شد ز ارض کعبه ذاتش	زمین را از شرف فخر سما کرد
قمر را شق چو کرد از دست قدرت	قیامت را بعالم رونما کرد
خداوند جهان فضل خداوند	که وصف ذات سی و دو دو تا کرد

دلم وجهت وجهی گفت از آن رو | جواب ابراهیم روی هر بلا کرد
یقین دان شرکت در راه توحید | ز صورت هر که معنی را جدا کرد
چو اشیا را بدل با نطق خود کرد | دلم زان روز هر جا با خدا کرد
از آن سی و دو آیت آیتی بود | که از نون والقلم ما را عطا کرد
تمام آیات را از روی جود دریافت | امانت را هم با حق ادا کرد
که بود آن سی و دو در رق منشور | ز روی امروز چون کشف عطا کرد
که آمد مسیح از چرخ چارم | که اکمه را و ابرص را دوا کرد
ز روی ذات ظاهر شد چو دریا | خدا از آن علی را رونما کرد
که این دریای در عمان توحید | کسی که آورد بیرون که او شنا کرد
علی را مظهر نفس از آن شد | که از خوان فضلش ناشتا کرد

و له ایضاً

بیا که بی تو مرا این جهان نمی باید | بجز وصال تو ما را جنان نمی باید
زمانه ملک سلیمانم ار دهد بی تو | نخواهم انگ مرا بی تو آن نمی باید
بیا که بی تو گدایان کوی عشقت را | سریر سلطنت جاودان نمی باید
به پرسش من بیچاره التفاتی نیست | مگر ترا دل این ناتوان نمی باید
قسیم بیانه بپروت جز از لبت ما را | کنار سبزه و آب روان نمی باید
بقول مدعیان میکنی کنار از ما | میان ما و تو آن در میان نمی باید

بیا که بی سر زلفت من پریشانم | نسیم غالیه مشک بان نمی باید
شکر لبان بهشتی اگرچه بسیارند | مرا جز آن بت شیرین دهان نمی باید
گمان هر که نسیمی بجز تو دارد دوست | که هر تعینی محبت گمان نمی باید

نور الله مرقده

دل برد عارض تو خطت گواه شد | چشمت مرا بکشت و لبت عذرخواه شد
زابروی تو غمزه بالای شکسته بود | چون نسبتش بروی تو کردند ماه شد
بر رهگذار خویش سرم را بدید و گفت | دیوانه را نگر که چنین پیر راه شد
چشمم گشته بود سفید از غم رخش | دوشینه در تخیل زلفش سیاه شد
گفتی که هر که را بکشم نی که شود | ای جان من نسیمی از این نی گناه شد

روح الله روحه

در کوی خرابات مناجات توان کرد | بر طور لقا عیش خرابات توان کرد
گر بازی شطرنج خط و خال تو آید | لجلاج جهان زا برخ مات توان کرد
ای زاهد مغرور بطاعت مکن ارشاد | شیخی که چنین کشف و کرامات
گر مرکب تحقیق توانی بکف آورد | پیمای ز جنت بسر سماوات توان
ای گوشه نشینی که بتقوی شده فاش | آن درد نداری که مداوات توان
کی بر سر بازار خرابات مغانی ج | سیم زغل توبه و طامات توان کرد
روی تو بخوبی ز بدان مرتبه دیدم | کاندیشه چنینش بخیالات توان کرد

گردیده بتحقیق بود او را که تجلی | از چهره هر ذره و ذرات توان کرد
چون پیش نسیمی صفت و ذات یکی شد | کی فرق میان صفت و ذات توان کرد

من واردات خاطره

قمر از روی تو دارد خبری میگویم | پیش روی تو دگر چون قمری میگویم
قصه زلف سیهت جان هواداری نیست | که بهر یک پسر ترک پری میگویم
سوره کوثر و نور است لب و رخسار تو | گرچه این را کل از اشکری میگویم
شیوه چشم سیاه تو چه داند نرگس | راز این نکته بصاحب نظری میگویم
ذکر تسبیح رخ و زلف تو در خلوت جان | عاشقانت همه شام و سحری میگویم
کعبه وصل تو دور است سلامت طلبان | ترک این راه بخوف و خطری میگویم
زعفرانست رخ من کو اشکم یاقوت | گرچه این را دگران سیم و زری میگویم
در دل یار نکرد آه نسیمی اثری | گرچه پیش آه سحر را اثری میگویم
عزت و سلطنت این قدر شرف بس که مرا | بر سر کوی توام خاک دری میگویم

اشعه انوار ضمیره

دست قدرت بر عذار خال مشکین تا نهاد | جان فتاد از غم بر آتش دل بر آن سودا نهاد
تا که ترک سر نگوئی پای در عشقش منه | زانکه با سودای سر در عشق نتوان پا نهاد
دل ز زلفش بر گرفتم تا بخشم جای کرد | جان من بستد روانش باز بر دانی نهاد
سر زمان در کشور دل غارت عقلست و جان | لشکر عشق رخش تا دست بر یغما نهاد

سر اسما بر ملک مخفی نماند بعد از این | دانه خال رخش چون نقطه بر اسما نهاد
تا کمال دلبری ایزد با بر روی تو داد | فتنه چشم تو از حد رفت پا بالا نهاد
آنکه در آینه روی تو روی حق ندید | نام او را در حقیقت عشق نابینا نهاد
عشق آن زیبا نهادم در نهاد افتاد از آن | در نهادم نیست الا عشق آن زیبا نهاد
چون نداری مثل و همتا هم بصورت هم چنین | عارف حق بین از آن نام تو بی همتا نهاد
تا صبا واقف شد از اسرار زلف و عارضت | راز جان عاشقان جمله بر صحرا نهاد
تا بدست جان نسیمی دامن زلفت گرفت | پای رفعت بر سر این طارم مینا نهاد

نور الله مرقده

اگر نسبت کنم رویت بمهر و مه حیا باشد | و گر گویم که انسانی مرا شرم از خدا باشد
ملک نیست آن صورت که تشبیهت کنم با او | کمال حسن زیبای بدین سیم تا باشد
ز چین جعد گیسویت اندم زنده | چه آید از سیه رویی که در اصلش خطا باشد
وصالت نیست آن گنجی که بر بیگانه بگشایم | گدا او را چه حیلت این درگه یا بحر آشنا باشد
نشان پرسیدم از دلبر دلی گم گشته را گفتا | بجز در بند گیسویم دل عاشق کجا باشد
تنی خاکی چو حل گردد بیابی ذره در وی | که بی سودای مهر آن سر زلف دوتا باشد
بیا با ما بشوی ای جان بآب دیده دست از دل | که دل از زلف او بندی کجا در بند ما باشد
نباشد عهد خوبان را وفا گویند و میگویم | که خوبان را توان گفتن که عهدش را وفا باشد
حریف ما شو ای صوفی که ذکر حلقه رندان | بهست از طاعت زاهد که با روی و ریا باشد

بپای ما و سیمین بر بخون پنجه رنگین کن — گر اقبالت گر این حاجت روا گردد روا باشد
نسیمی با تو شد یکرو قفا زد بر سر عالم را — کسی کو رو بحق باشد دو کونش در قفا باشد

اشعهٔ انوار ضمیره

چنین که چهرهٔ خوبی تو دلبری دارد — نه چین چو رونه رخسارهٔ پری دارد
بخاک پای تو آب حیات ممکن نیست — که همچو لعل لبت روح پروری دارد
بستمگری تو پری چهره مرا کاریست — که هر که هست پری روی ستمگری دارد
نشان آینهٔ جم ز جام لعلش پرس — که جم حقیقت جام سکندری دارد
چگونه سر کشد از عشق و ترک سر نکند — مجردی که چو بیچه قلندری دارد
پری که هست ز دولت بر آستانهٔ دوست — که التفات نماند بسروری دارد
مرا بنور تجلی رخی تو شد هادی — چو مرشدی که بتحقیق رهبری دارد
دلی که چهره باکسیر مهر چون زر کرد — عجب نباشد اگر کیمیاگری دارد
شراب لعل ترا جان من شناسد قدر — چنانکه قیمت یاقوت جوهری دارد
ز آب دیده چنانش خدا نگه دارد — کسی که بحر نشین شد شناوری دارد
بسحر عبده هاروت اگرچه شد مشهور — کجا چو مردم چشم تو ساحری دارد
مقصر است نسیمی ز شرح غمزهٔ دوست — اگرچه در صفتش سحر ساحری دارد

من واردات خاطره

دردمندان تو اندیشهٔ درمان نکنند — مستمندان غمت فکر سر و جان نکنند
زمره را که بود خاک درت آب حیات — چون بیکند ز ظلمت چشمهٔ حیوان نکنند
پیش چشم تو بمیرم که غرامت باشد — جان اگر صرف چنین گوشه‌نشینان نکنند
سفری کعبهٔ کویت چو کند اهل صفا — حذر از بادیه و خار مغیلان نکنند
بوی جمعیت از آن حلقه بیاید که دگر — ذکر آن سلسلهٔ زلف پریشان نکنند
پیش روی تو کنم سجده که ارباب جهان — قبله جز روی تو ای قبلهٔ ایمان نکنند
مقبلان حرم کوی تو از حشمت و جاه — چون نسیمی هوس ملک سلیمان نکنند

وایضاً له

احوال درد ما بر جانان که می برد — وین تشنه را بچشمهٔ حیوان که می برد
غرقیم در آب دیدهٔ گریان و خون دل — وین ماجرا بدان گل خندان که می برد
فرهاد بیدل از غم شیرین هلاک شد — این قصه را بخسرو خوبان که می برد
ما ذره‌ایم در خم چوگان زلف دوست — تا کوی وصل آن مه تابان که می برد
کس در محیط عالم عشق آشنا نشد — یارب سلام قطره به عمان که می برد
جان میدهیم همچو بت زین مور تنگدل — پای ملخ بنزد سلیمان که می برد
پیغام ذره که بخورشید قامتست — نزدیک آفتاب درخشان که می برد
خون شد ز جور خار دل ریش عندلیب — زان عاشق این خبر بگلستان که می برد
چشمش بتیغ خون دل ریش عاشقان — زان چشم شوخ داد بسلطان که می برد
یارب گر آب دیده نباشد رسول ما — پیغام ما بسرو خرامان که می برد

زند فقیر بر در میخانه گنج یافت / این مرده را که گوشه‌نشینان که می‌برد
صبح وصال اگر ننماید ز غیب روی / شام شب فراق بپایان که می‌برد
جز وصل چاره نیست ز تو بیمار هجر را / دارو که میخر پسند و درمان که می‌برد
ما دست برده‌ایم بدندان ز حسرتش / تا کام خود از آن لب و دندان که می‌برد
دارو ز زلف کافرش ایمان نسیمیا / آری ز زلف کافرش ایمان که می‌برد

وله ایضا

شمع رویت صفت نور تجلی دارد / بوی جان پرور زلفت دم عیسی دارد
بر در مکتب عشقت چو خرد روح امین / در کتاب آمده و لوح الف بی دارد
بر سر کوی تو آن دل که مقیم است چو خاک / صحن باغ ارم و جنت اعلی دارد
حال مجنون گرفتار چه داند غافل / مگر آن کز همه عالم غم لیلی دارد
چیست محجوب ز انوار جمالت زاهد / تاب خورشید کجا دیدهٔ اعمی دارد
هر گدا نام گدایی درت حاصل شد / خاتم جام جم و ملکت کسری دارد
تا جهان چیست ندیدست و نه بیند هرگز / صورت مهجورت کین همه معنی دارد
چشم من روی ترا دید خیالی کو گرفت / نقش بر نقش صنم خانهٔ مانی دارد
مدعی بی‌خبر از عالم معنیست از آنکه / بر سر از خصلت خشکیان همه دعوی
طرفه آنست که چیست ز ورع مستغنیست / منتی تکیه بران کرده که تقوی دارد
ای نسیمی بوصال رخ جانان برسید / آنکه در سر هوس نفی و منفی دارد

اشیعهٔ انوار ضمیره

قاصدی کو تا بدل پیغام دلدار آورد / یا هوای کز نسیم طرهٔ یار آورد
آنکه پس از دینی و عقبی دارد آزادی ولی / دردمندی را که عشق دوست در کار آورد
گر انا الحقهای ما را بشنود منصور مست / هم بخون ما بدو فتوی و هم دار آورد
ناتوان گردد ز سودای چو من عاشق طبیب / لطف کرد و خیال آن چشم بیمار آورد
گر برد بوی چنین از طرهٔ زلفش نسیم / مشک را در نافهٔ آهو بزنهار آورد
از ختا آید سپیده رو گر برد باد صبا / بوی گیسویش بچین و مشک تاتار آورد
گر بجان نتوان خریدن وصل آن محبوب را / نیم جانی هر گرا باشد ببازار آورد
زلف و رخسارش عیان شد منکر عاشق کجاست / تا بایمان من و کفر خود اقرار آورد
نور و ظلمت را یکی بیند ز روی اتحاد / عارفی کو در خیال آن زلف و رخسار آورد
با لب و چشم نگارم وقت آن آمد که باز / اهل تقوی را بدوش از کوی خمار آورد
چون قدش سروی نخواهد رست چون رویش گلی / تا ابد چندانکه روید سرو و گل بار آورد
چون نسیمی هر گرا رهبر شود فضل اله / از وجود خویش غیرش جمله بیزار آورد

روح الله روحه

کیست آن سرو که بر راه گذر میگذرد / نور چشمیست که بر اهل نظر میگذرد
غرق دریای پر اشکم عجب این کز غم تو / تشنه جان میدهد و آب ز سر میگذرد
زیر دستان غمت را ز زبر دستی تو / دل هر کار جهان زیر و زبر میگذرد

وقت آن آمد اگر بهر دل خستهٔ ما — دل پاکت ز خطا با همه در میگذرد
من بیکسی اگر چند بپیری بکشدم — تیر آهم بسحر که ز سپر میگذرد
درد دل بین که طبیب از سر حشمت ما را — خسته افتاد و بسی چند و در میگذرد
رمقی پیش نماندست ز بیمار غمت — قدمی رنجه کن ای دوست که در میگذرد
تا بساحل رسد از بحر غمت کشتی صبر — روزگاریست که بر خون جگر میگذرد
خبر درد دل دوست که آرد بر دوست — جز نسیمی که بهنگام سحر میگذرد

وله ایضاً

عارفان روی ترا نور یقین میخوانند — عروهٔ موی ترا حبل متین میخوانند
آنچه در لوح قضا منشی تقدیر نوشت — عاشقانت ز رخ و زلف و جبین میخوانند
صفت چشم تو اینست که ما زاغ ازان — گوشه‌گیران دو ابروی تو این میخوانند
نظم دندان ترا کاب حیاتش با هست — خرده‌بینان تو آنش در ثمین میخوانند
جنت عدن سر کوی ترا مشتاقان — صحن باغ ارم و خلد برین میخوانند
بیدلانی که مدام از سر سودا مستند — مردم چشم ترا گوشه‌نشین میخوانند
نظر آن زمره که گویند بروی تو خطاست — نقشهای غلط و لعبت چین میخوانند
دل و دین میبرد از خلق رخت زین جهتش — فتنهٔ خلق و بلای دل و دین میخوانند
جنت و حور منی گرچه بوجه دگرت — اهل دل نور سموات زمین میخوانند
آب حیوان ز لب لعل توست کاهل نعیم — در بهشت ابدش ماء معین میخوانند

چون نسیمی

چون نسیمی ز تو نامی که رسیده بتحقیق — جاودان مصحف روی تو چنین میخوانند

اشعهٔ انوار ضمیره

نیست چشمم یکدم از تماشای صنم پروای خود — رحمتی کن رحمتی بر عاشق شیدای خود
سایهٔ طوبی ز قامت بر سر اندازم شبی — ای که برخوردار باشی از قد و بالای خود
روز و شب پیش خیالت هستم ای جان در سجود — عاشق حق کی پرستد جز بت زیبای خود
خانهٔ جان جاودان جای تو کردم ساکنی — گر کنی معمور و گر ویرانه سازی جای خود
هر زمان آشفته‌تر می‌بینم از زلفت بسی — ای رخت حال دل بیمار پر سودای خود
ای برقص آورده اجزای وجودم ذره‌وار — در هوای آفتاب حسن بینی همتای خود
هر نفس می‌بینم از درد فراقت سوخته — همچو شمع ای سرو سیم‌اندام سرتاپای خود
در غم لعل لبت دردا که دندان تو — لعل در یاد دارم از مژگان خونپالای خود
چون ز تابان برافروز از رخ ایوانم شبی — تا بگویم یاد و زلفت یک بیک غمهای خود
وصل روی تو زاد و عالم کرده‌ام قیمت ولی — جوهری داند بهای گوهر یکتای خود
آنچه بر جان نسیمی در فراقت میرود — با دل کوه ار بگویی برکند از جای خود

من واردات خاطره

دلدار ما بعهد و محبت وفا نکرد — دل برد و رفت هیچ دگر یاد ما نکرد
میخواستم که وعده بجای آورد ولی — طالع مخالف آمد و بختم رها نکرد
جان مرا که درد فراقش زغم بسوخت — لعل لبش بشربت نوشین دوا نکرد

بنیاد خشم و عربده با ما نهاد و رفت / وز راه صلح باز نیامد صفا نکرد

چشمش بتیر غمزه مرا از دلی ... / ترکیست چشم یار من اصلا خطا نکرد

گفتم جفا و جور تو بر من چرا بگفت / با عاشقی که دید که دلبر جفا نکرد

بوسی چو از لعل لبش خواستم مرا / آن دلبر این معامله با من چرا نکرد

با عاشقان یکدل و یکروی مهربان / جوری دگر نماند که آن بیوفا نکرد

از روی شرم اگه نگفت بپوشان نظر مرا / بی دیده هیچ شرم ز روی خدا

یارب ندانم آن بت نامهربان چرا / بیگانه گشت و یاد من آشنا نکرد

شکر خدا که هست نسیمی بفضل حق / رندی که عمر در سر زرق و ریا نکرد

وله ایضا

دل فغان از جورت ای جان حاشش لله جون کند / بنده داد از دست خوبان حاشش لله جون کند

جان من با مهر رویت بسته عهد جاودان / نقض آن پیوند و پیمان حاشش لله جون کند

آنچه با من میکند چشم سیاهت با اسیر / کافر اندر کافرستان حاشش لله جون کند

هر که شد دیده ماوای خیال قامتت / آرزوی خلد و رضوان حاشش لله جون

درد عشقت در دل من چون بدرمان خوشترست / دل هوای وصل جانان حاشش لله جون

گرچه هست آشفته تر مردم ز زلفت حال من / ترک آن زلف پریشان حاشش لله جون

آرزومندی گل روی تو ای گلزار ... / یاد نسرین و گلستان حاشش لله جون

عاشق روی تو غیر از خاک پایت جوهری / توتیای چشم گریان حاشش لله جون

مدعی گوید نسیمی روی خوبان قبله کرد / قبله جز روی خوبان حاشش لله جون کند

روح الله روحه

مشتاق گل از نیش خار نترسد / حیران رخ یار ز اغیار نترسد

آن یار دلاور که کند ترک سر خویش / از طعنه نامحرم اسرار نترسد

آن سر که چو منصور زند لاف انا الحق / از خنجر خونریز و سر دار نترسد

ای طالب گنج و گهر از مار میندیش / گنج و گهر آن برد که از مار نترسد

گر بی بصری میکند انکار من از عشق / سهلست چه غم عاشق از انکار نترسد

در حیرتم از چشم تو کان ترک سیه دل / مستیست چه مستی که ز هشیار نترسد

در عشق تو سیم سر و جانست ولیکن / ای دلبر از ینها دل عیار نترسد

من عاشق شمع رخ یارم چه غم از نار / پروانه دل سوخته از نار نترسد

اندیشه ندارم ز رقیبان بد اندیش / از خار جفا عاشق گلزار نترسد

در سایهٔ خورشید ایمن از آنست نسیمی / کان شیر دل از عشق جگرخوار نترسد

نور الله مرقده

یار ما صاحب حسنست جفا جون نکند / میکند خوب جفا دلبر ما جون نکند

خسرو کشور حسنست و ملاحت دارد / جور بر عاشق مسکین گدا جون نکند

دلم از باد صبا بوی سر زلفش یافت / جان فدای قدم باد صبا جون نکند

میکند جور ز من چشم وفادار دیار / عاشق دلشده با یار وفا جون نکند

چشم ترکش بجفا خون دلم میریزد / دل سیاهی که بود مست خطا چون نکند
آنکه شد عاشق ابروی کماندار حبیب / دل و جان را هدف تیر بلا چون نکند
ید بیضای جمالش چو به پند زاهد / ترک سجاده و تسبیح و عصا چون نکند
هرکرا دیده به شمع رخ او بینا شد / همچو پروانه زرش جان بفدا چون نکند
حاجت دل ز در دوست مرا چون بار است / یار صاحب کرم از لطف روا چون نکند
جور خوبان جهان چون همه با اهل دل است / بر نسیمی ستم آن ماه لقا چون نکند

وله ایضاً

مهر چهر تو داغ عشق بر دل میکشد / سنبل زلف تو را در سلاسل میکشد
منزل جانست گیسویت در آنجا هر نفس / جذبه‌ای آید و جان را بمنزل میکشد
کعبهٔ دل روی محبوبست و اینک راه دور / گر کسی را دل بسوی کعبهٔ دل میکشد
پیش روی دوست سجده آنکو حق نمیداند ز جهل / از سجود حق چو شیطان سر بباطل میکشد
در ازل عشقت نصیب اهل غفلت چون نبود / دولت جاوید از آن دامن ز غافل میکشد
معجز چشمت که عارف خواندش سحر حلال / جان عاشق را بسوی چاه بابل میکشد
ای کشان ما را براه و رسم عقل از کوی عشق / دل عنان اختیار از کوی عاقل میکشد
من نمی‌خواهم خلاص از بحر عشقت یک نفس / گرچه جان غرقه را خاطر بساحل میکشد
چون نسیمی کشتهٔ چشم سیاهت هر که شد / شکر حق میگوید و منت ز قاتل میکشد

من واردات خاطره

دل از عشق پری رویان دل من بر نمیگیرد / مدد بند من ای ناصح که با من در نمیگیرد
حدیث توبه و تقوی مکن پیشم ای صوفی / که با من هرچه میگویی بجز ساغر نمیگیرد
خیال دوست رنگینش حمایل کرده‌ام زانرو / که در خاطر مرا نقشی ازین خوشتر نمیگیرد
الا ای ساقی مهوش بنه پیش من پیمانه / گرو کن خرقهٔ ما را اگر دفتر نمیگیرد
بخورشید رخش زانرو تفأل میکنم جانا / که عاشق فال دولت را بهر اختر نمیگیرد
دل من با لب لعلش گرفت الفت بجان زانرو / که جز پیوند محبانی در آن جوهر نمیگیرد
ز دست دلبر ساقی نگیرد جام جز عارف / مرقع پوش رعنا را مکن گر بر نمیگیرد
بخلوتخانهٔ طاعت مکن ارشادم ای صوفی / که جز کوی مغان عاشق ره دیگر نمیگیرد
نسیمی گرچه اشعارت بکوی دلبران ترکیست / در شهوار سیمی باید ولی زر نمیگیرد

روح الله روحه

قبلهٔ عشاق عارف صورت رحمن بود / جان و دل در عشق خوبان باختن خوب آن بود
پیش روی خوب خوبان سجده می‌آرم فقیه / قبلهٔ کی خوبتر از صورت رحمان بود
زاهدا در باز جان در عشق خوبان همچو من / زانکه در عشق هر که او زینسان بود انسان بود
کی ز جان واماند از عشقش بگو زاهد کسی / عاشق مقتول خود را چون دیت جانان بود
رنج و اندوه فراق عاشق غمدیده را / آیت سبع المثانی وجراو درمان بود
ناصحا فکر من اندر عشق او جان دادنست / کی مرا فکر غم ارز ولانه و زندان بود
عشق می‌بازد نسیمی تا اثر باشد ازو / عشق بازی با جمال دوست جاویدان بود

اشعهٔ انوار ضمیره

حق بین نظری باید تا روی مرا بیند | چشمی که بود خودبین کی روی خدا بیند
دل آینهٔ او شد کو تشنهٔ دیداری | تا همچو کلیم الله بر طور لقا بیند
بر شرق رخسارش آن را که بود دیده | انوار تجلی را پیوسته چو ما بیند
وصف رخ آن مه چیست الله جمیل اما | هر دیده درین معنی این نکته کجا بیند
آن را که چو من دیده صافی شده ز آلایش | در جام جم از مهرش چون صبح صفا بیند
شرح ید بیضا را موسی صفتی باید | کز جیب پیمبری را در دست عصا بیند
چون سنبل پرچینش با برگ گل نسرین | محرم نتواند شد چشمی که خطا بیند
گر خوی پری رویان مهر است و وفاداری | خرم دل آن عاشق کز یار جفا بیند
جان در غم و درد او باید نکند فریاد | چون از لب لعل او صد گونه شفا بیند
ای چشم نسیمی را از تو شده بینایی | آن را که تویی منظور غیر از تو کرا بیند

من واردات خاطره

روی جنت این وراست میگویم | آنکه بر روی ماست میگوید
سنبلش گفت ملک حسن مراست | گر نشیبت وراست میگوید
پرورا یار اگر نه عاشق ماست | پای در گل چراست میگوید
گفتم ای دل ز عشق یکتا شو | پر ز زلفش دوتاست میگوید
بر در دل غمش چو میکوبد | کیستی آشناست میگوید

من میانت کجاست میگویم | او میانم کجاست میگوید
صورتش را ز سر گرمی پرسم | جام گیتی نماست میگوید
چین زلفش به مشک میخوانم | همه فکرت خطاست میگوید
گفتمش حاجتم برآر از لب | حاجتش نه رواست میگوید
همچو چشم خوشم نگار ز خواب | فتنه برنخاست میگوید
دلبرم گفتمش وصال رخش | روز وصل لقاست میگوید
هر که او را بچشم معنی دید | بحقیقت خداست میگوید
لب جان پرورش نسیمی را | چیست آن چشمهاست میگوید

وایضاً له

شبه روت بگل و یاسمن کند | زلف تو سنبل و صفت نسترن کند
باد از وصال قد تو محروم و بی نصیب | آن کو میل طوبی و سرو چمن کند
باشد قبول طاعت و بی نفع بت پرست | گر سجده پیش قبلهٔ رویت چو من کند
بر زلف عنبرین تو چون بگذرد صبا | عالم پر از شمامهٔ مشک ختن کند
گرد رخ بت از تو ندارد نشانه | کافر چگونه سجدهٔ لات و وثن کند
کو دیده که در غم یوسف بود حزین | تا اکتساب فایده از پیرهن کند
وصف دهان تنگ تو دانی کرا رسید | چستی که بر سر دانش سخن کند
هر دم سخن کنی و دهانت پدید نیست | نشنیده ام کسی که سخن بی دهن کند

گرچو سری زگفته من باخبر شود — دیگر چه التفات بدر عدن کند
وجه چنین مشاهده کردن بود چنین — منکر چرا نظر نه بوجه حسن کند
هر ساعت از لب تو نسیمی چو دم زند — صد مرده را بسوی تو جان در بدن کند

نور الله مرقده

انها که بتقلید ز ره مجره گردیدند — دورند ز حق زان بحقیقت نرسیدند
خورشید یقین از افق غیب برآمد — آن بی‌بصران دیده به بستند و ندیدند
نزدیکتر از مردم چشم است ولیکن — بی‌معرفتان از رخ آن ماه بعیدند
دور از حرم کعبه وصلند همه عمر — در وادی جهل از پی پندار دویدند
اعمی شمر آن بی‌بصران را که بتحقیق — در دیدهٔ دل کحل بصیرت نکشیدند
مستان هوا در ظلمات اند و ضلالت — از عین حیات آب صفا زان نچشیدند
قومی که پرستند خدا را به تصور — از نور یقین دور چو شیطان مریدند
دیوان رجیمند که عیسی نه بصورت — هرچند که از روی صفت شیخ و رشیدند
آن زمره که شد نور یقین هادی ایشان — در مرتبهٔ صدق چو قرآن مجیدند
بر طور دل از شوق چو موسی ارنی گو — دیدار خدا دیده و در گفت و شنیدند
همیشه بحق یافته راه از ره تحقیق — ایمن شده از آن رب لشیدند
خورشید پرستان طریقت چو نسیمی — از فضل الهی همه در ظل مدیدند

اشعه انوار ضمیره

اگر نظر بروی تو کرد و خدا ندید — محروم شد ز جنت عدن و لقا ندید
بینا بنور معرفت ای جان کجا شود — آن بی‌بصر که در همه اشیا ترا ندید
سودای زلفت ار که خطا گفت رو سیاه — فکرش خطا چو بود بغیر از خطا ندید
عشق تو در دیار وجودم بسی بگشت — خالی ز مهر روی تو یک ذره جا ندید
زاهد چو دید زلف تو کردم ز تاب رفت — هیچ حاصل این دقیقهٔ باریک را ندید
خفاش تاب دیدن خورشید چون نداشت — عیبش مکن که مهر درخشان چرا ندید
ای دل جفا نه عادت یار است و بس — بنمای عاشقی که ز دلبر جفا ندید
ای صوفی از مشاهدهٔ دل سخن مگوی — کانوار غیب باطن بی‌صفا ندید
یارب ز روی لطف نسیمی بما فرست — زان گلشنی که غنچهٔ وصلش صبا ندید
ای شمع از آب دیده مزن دم که دیده‌ام — زین گونه شب نرفت که صد ماجرا ندید
داغی که دیده درد دلم از جفای دوست — جان نسیمی آن نکشیدست یا ندید

وایضا له

هر جا باشد که فدای قدم یار کنند — یا دل و دیده چرا از ره که درین کار کنند
قبلهٔ جان چه بود جز رخ جانان دیدن — عارفان قبلهٔ جان از رخ دلدار کنند
کی تواند شدن از سر انا الحق واقف — هر که او را غم آنست که بردار کنند
غیر از جنت روی تو ندارند آنان — کارزوی چمن و رغبت گلزار کنند
دردمندان تو از لطف دلی مطلبند — تا بدام غم عشق تو گرفتار کنند

شرطش اینست که بردار به پند خود را — هر که با مهر تواش واقف اسرار کنند
پیش روی تو بود سجدهٔ ارباب یقین — گرچه کوته نظران روی به دیوار کنند
اهل تحصیل که دارند ز معنی خبری — سبق عشق تو در مدرسه تکرار کنند
آن گروهی که در انکار منند از عشقت — گر به بینند رخت را همه اقرار کنند
گر شوند از می اسرار تو واقف زهاد — پیالها خادمی خانهٔ خمار کنند

و ایضاً له

آنجا که وصف سرو گل اندام می‌کنند — جانها بجای جامه به پوشش قبا کنند
آنان که یافتند اثر کیمیای فضل — مس را بالتفات نظر کیمیا کنند
ای خسته که بیخبر از درد دوستی — بی درد فکر کن که ترا چون دوا کنند
بگذر ز کبر و بدرش کن که بی ریا — مردان راه رو بدر کبریا کنند
ای در هوای مهر تو هر ذره جوهری — گر چشم پاک آینهٔ جم رو نما کنند
ارزان بود بجان عزیز تو یک نفس — وصل ترا بهر دو جهان گر بها کنند
روی ترا بچشم حقیقت ندیده اند — آنان که نفی دیدن روی خدا کنند
خاک در تو گوهر کحل بصیرتست — روحانیان از این شرفش توتیا کنند
چشمی که لوح چهره نشوید ز نقش غیر — کی با خیال روی تواش آشنا کنند
چون در میان چشم و دل ما فتاده است — کو مجمعی که پرسش این ماجرا کنند
جان پرورند از نفس بوی روح بخش — در مجلسی که شعر نسیمی ادا کنند

روح الله روحه

ما بدر از روی خورشیدم حکایت میکند — این سخن در جان اهل دل سرایت میکند
گرچه میخواهد که ریزد خون خلقی چشم او — زلفش از روی کرم چندین حمایت میکند
شهر دل معمور میدارد شه عشقش ولی — لشکر شوقش خرابی در ولایت میکند
کی تواند محرم اسرار عشق او شدن — ابلهی کو تکیه بر عقل کفایت میکند
شکر ایام وصالش گل چه داند بلبلی — کز جفای خار نالش یا شکایت میکند
آنکه مست چشم خوبان نیست آن نامحرم است — شحنهٔ عشقش بدین معنی جنایت میکند
هست با حق در میان کعبه و دیر و کنشت — چون نسیمی هر که را فضلش هدایت میکند

نور الله مرقده

بازا که بی رویت شدم سیر از جهان جان خود — یارب مبادا هیچکس دور از بر جانان خود
ای گنج چون دلبری ویران شد از عشقت دلم — باری نگاهی باز کن بر گوشهٔ ویران خود
تا کی مرا لولوی تر بارد ز چشم ای صنم — در حسرت لعل لبت در دانهٔ دندان خود
هست از غمت سوزان دلم با آنکه دایم در میان — داریم آن سرو روان از دیدهٔ گریان خود
جز وصل رویت روز و شب حاجت نمیخواهم ز حق — بلبل چه خواهد از خدا غیر از گل خندان خود
درد جگر سوز مرا وصل تو درمانست و بس — یارب چه سازم چون کنم با درد بی درمان خود
شد روز عمرم بی رخت تا کی مرا روزی شود — آن شب که بینم در نظر روی مه تابان خود

من واردات خاطره

شب قدر بیقراران پس زلف یار باشد / مه عید تیره‌بختان رخ آن نگار باشد
من مست رند از آنم ز غم خمار فارغ / که نخورده‌ام از آن می که در او خمار باشد
بکمند زلف او دل بمراد خود ندادم / به بلا شدن مقید نه باختیار باشد
ز غم نگار زارم شب و روز بیقرارم / که غمش نمی‌گذارد که مرا قرار باشد
بله پس کن ای مخالف که بطعن ترک عشقش / نکند کسی که او را غم عشق یار باشد
ز رقیب دارم افغان نه ز جور دلبر ای دل / دل مستمند بلبل المش ز خار باشد
مکن ای دل آه و زاری که ز روی بی‌نیازی / گل از آن چه باک دارد که هزار زار باشد
بنوازشی دلم را بکرم چو وعده دادی / مگذار پیش از اینش که در انتظار باشد
سرباز پی عشقش سر دار دار ای / پی محرم انا الحق سر و پای دار باشد
تو بیا برغم دشمن نظری بدوستان کن / که نوازشش محبان نه کنند عار باشد
بجز از هوای کویت نکند هوس نسیمی / ز محبت تو روزی که تنش غبار باشد

وله ایضاً

تا از لب لعل تو بعالم خبر افتاد / از کار بسی گوشه‌نشین پرده بر افتاد
بر طور دل افتاد شبی پرتو رویت / جان مست تجلی شد و از پای در افتاد
بردار سر از خواب خوش ای نرگس ترکش / در جان گل از ناله مرغ سحر افتاد
با غمزه بگو حاجت شمشیر زدن نیست / کان زخم که بر دل زده کارگر افتاد
از پختن سودای سر زلف سیاهت / حاصل همه این بود که خون در جگر افتاد

مقبول

مقبول نظر باشد و منظور نگاهی / با آنکه ترا از پی رحمت نظر افتاد
آمد بسر کوی دلم دوش خیالت / جان نعره‌زنان از حرم تن بدر افتاد
ما از هوس مهر جمال تو همیشه / از روزنه در خانه و از در بدر افتاد
شرح گل رخسار و لب لعل نگارت / اشعار نسیمی همه زان خوبتر افتاد

من واردات خاطره

گر بسعادت نظری بر من زار اندازد / بر سرم سایه سرو قد یار اندازد
دور از آن یار و دیارم نظر سعد کجاست / تا مرا باز بدان یار و دیار اندازد
آنکه شد مست غروری پندار امروز / منتظر باش که فرداش خمار اندازد
پی بی‌پا ز خدایا که طبیبم نظری / بر دل خسته بی صبر و قرار اندازد
من که باشم که شوم کشته تیغش نگراد / از کرم سایه برین صید نزار اندازد
پیر عشاق گرانست پی زلف تو این / ای بسا پیر که بدین راه گذار اندازد
پیش ابروی کماندار تو میرم که مدام / تیر مژگان همه بر عاشق زار اندازد
گر برد بوی سر زلف ترا باد بچین / خون دل در جگر مشک تتار اندازد
گر کند چشم تو بر گوشه‌نشینان نظری / مستی و عربده در صومعه‌دار اندازد
چون شد از دولت عشق تو نسیمی منصور / وقت آنست که بر سر دار اندازد

روح الله روحه

در عشق غم تو دادم دستار و سر چه باشد / جان و جهان چه ارزد یا سیم و زر چه باشد

گفتی نثار ما کن جان و سر و دل و دین — اینها چه قدر دارد وین مختصر چه باشد
در عشق اگرچه دارم صد گونه غصه بر دل — زین بیوفا کشیدن بار این قدر چه باشد
گفتی بحسن مردم بنوازمت بپیری — زین عهده اگر نگردی ای سیمبر چه باشد
ای آنکه عشق خوبان دردسر است گویی — سر بی پری چه داند کین دردسر چه باشد
در فرقه کار زاهد چون هست حقه بازی — گر زانکه عشق بازد صاحب نظر چه باشد
پر شراب عشقش مست مدام داند — هشیار چون نخوردست او از خبر چه باشد
پیش لبش که عیسی زنده شد از دم او — روح انفعال دارد شهد و شکر چه باشد
مرد از غم تو جانم از بهر زنده کردن — با باد اگر فرستی باد سحر چه باشد
حیران حسن رویت شد دیده نسیمی — ای غیرت تجلی شمس و قمر چه باشد

وله ایضا

جان بلب تا رسید از تو بکامی نرسید — تا نشد دل بجفا خون بمقامی نرسید
آنکه از دست غمت خون جگر نوش نکرد — از کف ساقی مقصود بجامی نرسید
کی شود محرم انوار تجلی رخت — چون کلیم از لبت آنکو بکلامی نرسید
نیست از اهل سلامت بیقین آن محروم — کز لبت سلم الله سلامی نرسید
دور خوبی بجهان گرچه بسی آمد و رفت — بجز از دور جمالت بدوامی نرسید
آتش غم که نصیب من دلسوخته بود — نیست از فضل الهی که بخامی نرسید
دل من رفت بزلف تو بخورش مرغان — کین چنین صید هوادار بدامی نرسید
شب هجران تو روزی بسر آید بر من — کی شبی صبح بر آمد که بشامی نرسید
تا ز بند سر زلفت گرهی باز نشد — بوی جان در همه عالم بمشامی نرسید
رو ای زاهد ازین زهد ریایی بگذر — کانکه بگذشت ز ناموس بنامی نرسید
تا نشد چشم نسیمی ز غمت لولو بار — گوهر نظم ترش کس بنظامی نرسید

روح الله روحه

عارفان از دو جهان صحبت جانان طلبند — تنگ چشمان گدا ملک سلیمان طلبند
اعتباری نکند اهل دل آن طایفه را — که نه از بهر لقا روضه رضوان طلبند
با لب و چشم و رخ و زلف تو ذوقی نبرد — که شراب و شکر و شمع شبستان طلبند
آرزومند تو اند از دل و جان اهل نظر — لاجرم وصل جمالت بدل و جان طلبند
من گدای در آنان که سلاطین جهان — همتی گر طلبند از در ایشان طلبند
گرچه بر سفره شاهان بود انواع طعام — لقمه عافیت از خوان گدایان طلبند
صبر بر پرزنش خار جفا چون نکند — بلبلانی که وصال گل خندان طلبند
خبر از لذت عشق تو ندارند آنان — کز پی زهد بدیدار تو درمان طلبند
حاجت از چشم تو خواهیم که باشد مقبول — حاجتی کو ز چنین گوشه نشینان طلبند
شده ام بر سر کوی عدم آباد مقیم — گر نشانی ز من بی سر و سامان طلبند
چون نسیمی ز در یار طلب حاجت خویش — کاهل دل حاجت خود از در یزدان طلبند

نور الله مرقده

ساقی سیمین بر آمد باده می باید کشید — حرف رندی بر سر سجاده می باید کشید
روی بنماید چو بر آینه باشد نقش زنگ — صورت آینهٔ دل ساده می باید کشید
ناز ابروی کمانداری بجان ای دل بکش — کین کمان از عاشقی افتاده می باید کشید
بر سرم روزی وصالش گفت خواهم آمدن — منت پایش بجان ننهاده می باید کشید
مرحبا از یار آید ای دل تا که جان دادی چو شمع — بر سر عهدش بجان استاده می باید کشید
در غم رویش ز چشم درفشان مردم ما — ماجرای اشک مردم زاده می باید کشید
تا تجلی کشد پرواز قد خود در چمن — صورت آن قامت آزاده می باید کشید
ای نسیمی چون زمان مستی جام است — با حریفان موحد باده می باید کشید
حامل سجاده را ای رند صاحب دل بگو — کان لعل آمد چرا سجاده می باید کشید

و ایضاً له

عابدان حق بسجود قبلهٔ رویت کنند — عارفان حق بجان طوف سر کویت کنند
عاشقان رو براه آورده مفرد در لباس — ابتدای طوف حج از مشعر مویت کنند
روزه داران طریقت از برای روز عید — غرهٔ ماه از هلال نون ابرویت کنند
لیلة القدری که پیش حق بهست از الف ماه — اهل دل تعبیر آن شب زلف هندویت کنند
غمزهٔ سحر آفرینت چون به پیغمبر انبیا — آفرین بر معجزات چشم جادویت کنند
در سجود آیند از تعظیم افتند بر زمین — چون گرفتاران سودا وصف گیسویت کنند
شیر گیر است آهوی چشم تو تو ان عیب کرد — شیر گیری خشم اگر بر چشم آهویت کنند

انا آمد

انا آمد تولوا ثم وجه الله ولی — حق پرستان از همه رو روی دل سویت کنند
رایج اند اندر طریقت پیش صرافان عشق — تا وجود سر دو عالم چون ترازویت کنند
هندوان جعد زلفت چون قبول افتاده اند — از سعادت تکیه بر فرخنده زانویت کنند
ای نسیمی ناز ابروی کماندارش بکش — تا کمانداران معنی مدح بازویت کنند

اشعة انوار ضمیره

چه نکته بود که از غیب پیدا شد — که هر که واقف این نکته گشت شیدا شد
چه مجلس است و چه بزم اگر ازمی توحید — محیط قطره شد اینجا و قطره دریا شد
رخت چه نقش نمود ای صنم درین مرآت — که طوطی خرد آمد بنطق گویا شد
محیط بر همه اشیا ازان جهت شد ام — که نون نطق آلهٔ حقیقت ما شد
بغمزه مردم چشمت چه فتنه کرد انشا — که جان زنده دلان چنین اسیر سودا شد
نقاب زلف بپوشان بر آفتاب رخت — که پیش هر دو جهان بر طبق هویدا شد
بیا و پیش پیما ز اسم آدم جو — که مستحق سجود ملک با سما شد
دلم ز فتنهٔ دجال ازان شد ایمن — که روح قدسی من همدم مسیحا شد
مرا بوعدهٔ فردا ز ره مبر کامروز — ز لعل یار همه کام دل مهیا شد
مزن ز سر نهان بعد ازین دم ای صوفی — که هر چه در تتق غیب بود پیدا شد
نسیمی از دو جهان نفی غیر ازان کرد — که نور ذات تو عین وجود اشیا شد

نور الله مرقده

ماه نو چون دیدم ابروی توام آمد بیاد — چون نظر کردم بگل روی توام آمد بیاد
طرهٔ مشکین شب دیدم پی سنبل با قمر — سنبل زلفین هندوی توام آمد بیاد
معجزات انبیا می خواندند ارباب نقل — همچو چشم مست ابروی توام آمد بیاد
از شب زلف آیتی تفسیر میکرد آفتاب — قصهٔ سودای گیسوی توام آمد بیاد
حاصلی از بهر دست آویز روز آخرت — فکر میکردم دمشتی بوی توام آمد بیاد
دی رقیبانت بخونم تیز میکردند تیغ — ساعد سیمین بازوی توام آمد بیاد
عابدان از قبله میگفتند سر یک نکته — گوشهٔ محراب ابروی توام آمد بیاد
وصف باغ خلد میکردند با هم زاهدان — جنت آباد سر کوی توام آمد بیاد
ساقیان روضه میکردند ذکر سلسبیل — ذوق دلجوی می لعل توام آمد بیاد
یزد اشعار نسیمی دم ز انفاس مسیح — هر نفس جان بخش بوی توام آمد بیاد

اشعهٔ انوار ضمیره

مست جام حسن یارم سر خوش در خمار — ساقیا این مست را پیمانهٔ زان می بیار
عارفی کو شد ز اسرار انا الحق با خبر — بر سر دار ملامت کو برو منصوروار
گر کشد عشقش بپای دار ای عاشق دمی — پای دار آنجا چو مردان کان بماند پایدار
نیستم باک از رقیبان چونکه می بینم بکام — کرده در گردن حمایل دست رنگین نگار
بر قرار عهد زلف یار بر رخ دل منه — زانکه بر گرد خطای دل عهد خوبان بر قرار
غرقهٔ دریای نورم تا بدیدم ذره‌ا — تاب خورشید رخ آن سرو قد گلعذار

بوصابر

جز حباب زلف و خالش نیست هم کار دگر — پیش حق ای فیت دست آویز من روز شمار
آن درختی کاتشش میگفت انا الله العزیز — میوهٔ آتش روی تو است آن بر که آورد بار
آنکه در عشق تو شست از کار عالم دست و دل — گر شود مشغول کاری کی رود دستش بکار
مست و شیدایی شود خلوت نشین از بشنود — از نسیم صبح وصف چمن و بوی زلف یار

من واردات خاطره

تکیه کن بر فضل حق ای دل ز هجران غم مخور — نوبهار آید شود عالم گلستان غم مخور
گرچه جان سوز است ای دل درد هجران صبر کن — گر وصال او رسی روزی بدرمان غم مخور
بی گل خندان نماند دایم اطراف چمن — غنچه باز آید شود عالم گلستان (بوستان) غم مخور
گرچه در درد فراق ای دل ز پا افتاده‌ — از کرم دست بگیرد فضل رحمن غم مخور
گرچه خوردی مردم از خوان فلک صد گونه زهر — هم بر آید کی رسی زین چرخ گردان غم مخور
گر پریشان روزگاری بی سر زلف نگار — چونکه بستی دل در آن زلف پریشان غم مخور
بی لب خندان او شبها شدی گر اشکبار — باز بینی روز وصل ای چشم گریان غم مخور
یکدو روزی روز اگر گردید بر عکس مراد — این چنین دایم نخواهد گشت دوران غم مخور
گرچه مشکل می نماید بر دل عاشق فراق — چون کند وصلش عنایت گردد آسان غم مخور
در ازل چون بسته با عشق و عهد الست — با تو عشقش هم بر آن عهد است و پیمان
سلسبیل و کوثر و جنات عدن و حور عین — وصل یار است آن چو حاصل کردی ای جان
نیست از ترس و ملامت عاشقان را خوف و باک — گر تو زیشانی نقیس از تیر باران غم مخور

گرچه دنیا را نبی زندان مؤمن گفته است / چون نخواهد ماند زندان زیر زندان غم مخور

چون ز فضل حق تعالی عارف اسما شدی / اسم اعظم را بخوان از دیو و شیطان غم مخور

وقت آن آمد که بگشاید نسیم از روی لطف / نافه زان جعد زلف عنبرافشان غم مخور

گرچه رنجوری ز رنج دیو باشد خلق را / حرز جان عاشقان چون هست قرآن غم مخور

جور گردون گرچه بسیارست و قهرش بی‌شمار / رحمت رحمن چو بی‌حد است و پایان غم

گر جهان از فتنهٔ یاجوج پر طوفان شود / چون تویی با نوح در کشتی ز طوفان غم

چون سواد الوجه فی الدارین حاصل کرد / گنج قارون داری و ملک سلیمان غم

هم رسی روزی بمقصود از در شاهی که او / میدهد کام دل درویش و سلطان غم

چون نداری پیش حق چندان وقار و ملک و مال / گر نشد جمع آن ترا خوش باش چندان غم

گفت کنزاً مخفیاً ادراک بر بی دیده نیست / چون تویی گوهرشناس ای گوهر کان غم

چون ز غواصان دریای الوهیت شدی / در دل دریا شو از گرداب عمان غم

از تبسم چون شراب معرفت نوشیده‌ام / بس تویی خضری که داری آب حیوان غم

جان عاشق را چو مسکن روضهٔ دار البقاست / گر شود روزی سپهر چشم ویران غم

ای نسیمی با تو چون دارد نظر فضل اله / قید و زندانش همه لطف است و احسان غم مخور

نور الله مرقده

ای ز آفتاب رویت روی جهان منور / وی از نسیم زلفت کون و مکان معطر

سنبل بدر مویت در تاب و نار و در دل / مه در زمان جنت بر خاک و خاک بر سر

ای کرده

ای کرده از رخت رو خورشید و مه نکو / وز سنبلت بهر سو آوازه مشک و عنبر

ای از بهشت رویت فردوس یک حضیره / وی از شراب لعلت یک شربت آب کوثر

الحق آیت حق خال و خط تو مطلق / ای صورت الهی وی رحمت مصور

مشنو که دیده باشد چشم زمانه چون تو / سیمین تن نگاری با کبر چشم و خوبر

عکسی ز شمع رویت بر آسمان گر افتد / روح الامین ز مهرش بر آتش افکند پر

مهر رخ چو ماهت جان پرورست از نور / نام رخت نهادم خورشید ذره پرور

ای صورت خدایی جام خدانمایی / جایی که آن بصنعت جم سازد و سکندر

ای روز و شب همیشه بنشسته و پستاده / نقش تو در ضمیرم روی تو در برابر

سودای زلفت ای جان آلست و آسمانی / بیرون نمی‌توان برد او را بازی از سر

چون زلف عنبرینت در آفتاب کردش / کو حلقه‌ای که دارد خورشید و ماه بر در

سودای زلفت آتش در مجمر دلم زد / ترسم که بر آرد دودی ز جان مجمر

زین سلطنت چه بهتر در عالم ای نسیمی / کز خاک پای فضلم بر سر نهاده افسر

من واردات خاطره

اگر او نماید رخ مه چو خور خور / شود از جمالش همه خور خور منور

منش مه نگویم که مه را نباشد / دو گیسو چو سلسل سیاه و طره ز عنبر

گل چین چین ز جعدش اگر بر گشاید / شود از نسیمش مشام دماغم معطر

زنخدانش چو لاله دو چشمش دو نرگس / دهانش چو پسته لبانش چو شکر

عرق رق میکند گل از خطش بستان | تخجل جل می شود و دو ز قدش صنوبر بر
دلش لش خوش نخواید بدشه دن کلامش | شرف رف نکرد و دو ز چین سین چو دلبر بر
مرادم دم بخیزد او بناشد که باشد شد | وصالش لش بعمرم رم دمی می میسر سر
از نسیان پیان عشوه لها ها بگفتا یا نسیمی | موشح شح مسجع جع مرصع صع مکرر رر

من واردات خاطره

ای گل روی ترا چمن بهای دگر | زلف تو از هر گره نافه گشای دگر
گرچه همه رنج را فاتحه بخشد شفا | در لب جان پرورت هست شفای دگر
ناله غم همدمم هست جز این کی بود | عاشق غمدیده را برگ و نوای دگر
چشم تو از هر طرف کرده جهانی اسیر | زلف تو در هر سری کرده هوای دگر
گرچه قمر دم زده با رخت از دوستی | در رخ تو جو نگه هست نور و ضیای دگر
بر سر کویت سرم هر که برد گو ببر | با تو بجان بسته ام عهد و وفای دگر
خوش شود از غم دلم گر برسد هر زمان | بر دل مجروح من از تو جفای دگر
با قد و بالای تو هر نفس ای جان و دل | دل بهمت مبتلا جان ببلای دگر
دم مزن از جام جم با رخ یارم که هست | آیه طلعتش نزهه نوای دگر
آل عبا در فنا هست فراوان ولی | همچو نسیمی بیار آل عبای دگر

اشعه انوار ضمیره

رخ منشور هست رویش رخ نگر | چشم جان بگشا و روی حق نگر

پوره واللیل زلفش را بخوان | از رخ همچون مهش وانشق نگر
با جوالق بوش عشقیم ای پسر | این قلندر بین و این جولق نگر
ای مقید کرده در بحث کتاب | معجز این آیت مطلق نگر
تکیه بر زهد او طاعت کرده است | فکر خام زاهد احمق نگر
ذات اشیا با مسمای الف | همچو بی با سر حق ملحق نگر
شد نسیمی واصل حق زان سبب | عالمی اندر غمش با حق نگر

روح الله روحه

درخرابات عشق وقت سحر | راه بردم از آنکه بد رهبر
درخرابات پر عشقم گفت | اندرون آ چه میکنی بر در
درخرابات رفتم و دیدم | مجلسی با هزار زینت و فر
ساغری بود پر ز دردی درد | داد ساقی مرا و گفت بخور
چون بخوردم یکی از آن دردی | زود ساقی مرا گرفت ببر
دیده بگشادم و یکی دیدم | ساقی و خویش را بهم یکسر
در تعجب شدم که جمله یکیست | صورت مختلف شدش مظهر
گاه شاهد بدم یکی مشهود | گاه ساقی بدم گهی ساغر
من نیم هر چه هست جمله هم اوست | من ندانم جز این بیان دگر
شد نسیمی ز خویشتن فانی | در فروغ جمال آن دلبر

وله ایضاً

زلف یارم را نه تنها دلبری کارست و بس / یا بهر مویی هزارش جان گرفتارست و بس

قند می بارد بشیرینی دهان تنگ یار / تا نپنداری که یاقوت تنگ بارست و بس

گفتم از سودای چشمش برحذر باشم ولی / رهزن مردم نه آن دل دزد عیارست و بس

میکشم خواری ز دشمن سرزنشها از رقیب / بر من عاشق نه تنها جور آن یارست و بس

صوفی خلوت نشین بت نیز دارد در بغل / زیر دلق ازرق نه تنها بسته زنارست و بس

بارها بردم ز جورش بارها بردوش دل / بر دل من بار جور او نه این بارست و بس

هر سری پابند سودایست در بازار عشق / در حقیقت گرچه یک سودای بازارست و بس

هر کرا از جان و دل با روی خوبان میل نیست / صورتی دارد ولیکن نقش دیوارست و بس

گر بحکم شرع گویای انا الحق کشتنیست / بر سر میدان چرا منصور بر دارست و بس

دست رنگین عرضه کن خلق را کردی عیان / از تو عاشق را نه تنها بر دل آزارست و بس

من واردات خاطره

باطن صافی ندارد صوفی پشمینه پوش / دست ما و دامن دردی کشان جرعه نوش

ای مخالف چند باشی منکر عشاق مست / پند توحید از می حکمت نمی آید بگوش

ای که میگویی بپوشان از روی خوبان دیده را / هیچ شرم از روی خوبانت نمی آید خموش

ما صلاح خویش را در شاهد و می دیده ام / بعد ازین ای مصلحت بین در صلاح خویش کوش

زاهدت تا مست و داری در میان خرقه لات / رو بسوی حق کن ای گندم نمای جو فروش

ای صبا داری نسیم زلف گیسویش مگر / کین چنین مست و پریشان کرده ما را بویش

باغم سودای چشمت تا دلم شد همنفس / بیک شدم چون سر زلف تو از مستی بدوش

گرچه امشب نیز هستم در پریشانی ولی / بی سر زلفت شبی نگذشت بر من همچو دوش

همچو عارف در حقیقت پخته کامل شوی / گر چو می یکدم برآری در خم خمخانه جوش

هر کرا دادند ازین می چون نسیمی جرعهٔ / تا ابد مست حقیقت گشت و رفت از صبر و هوش

وله ایضاً

ای صورت جمالت بر لوح جان منقش / هستم ز فکر زلفت آشفته و مشوش

تابنده همچو رویت دلجوی همچو قدت / ماهی که دید روشن سروی که دید سرکش

گفتم ز چشم و زلفت دل را نگاه دارم / ابروش گفت هی هی کردی بهر غلط خوش

کیش دلم ز چشمت ای ماه حاجب ابرو / پر تیر غمزه بادا پیوسته همچو ترکش

در دل خلاص عشقت صافی شدست و خالص / زاتش چه باک دارد قلب سلیم بی غش

بیگانهم از تف دل چون شمع از دل من / کاهش نمی پذیرد مهر بتان مهوش

سر انا الحق از ما چون گشت آشکارا / منصور مست را گو ما را بدار برکش

خوش کرده بویش ای باد وقت ما را / ای باد باد وقت دایم چو وقت ما خوش

چون رخ چو ماهش از زلف می فزاید / بنما مهی که رویش خوبی نماید ابرش

خط ترا نسیمی نامش نهاد ریحان / سهو است این محقق بر سهو او قلم کش

در باغ حسن خوبان تا هست و بود و باشد / سی و دو آب و خاکم سی و دو باد و آتش

اشعهٔ انوار ضمیره

رشته پرتاب جان تا چند سوزانم چو شمع — بر تنم از دل سر برآرد آتش جانم چو شمع
چند سوزم بی رخ یار ای صبا تشریف ده — تا بسوی زلف جانان جان برافشانم چو شمع
گرم درگیر ای دل امشب یکزمان با سوز عشق — تا من این پیراهن جان را برافشانم چو شمع
از لب شیرین جانان بر کنار افتاده ام — زان جهت پر گوهر انگشت دامانم چو شمع
رشتهٔ عمرم بپایان رفت و جان آمد بلب — سوز دل تا کی بود باقی نمیدانم چو شمع
حاصل از محراب و شب خیزی و ذکر این کنم — هر شبی تا روز بزم آرای رندانم چو شمع
کی بنور آفتاب آید سپهر قدرم فرو — گر برافروزی شبی از چهره ایوانم چو شمع
ای نسیمی راز دل گفتم بپوشانم ولی — فاش گشت از سوز جان پیدا و پنهانم چو شمع

نور الله مرقده

تا شنیدم سخن فضل خدا در کپنک — زانکه مظلوم شدم بی پدر و مادر کپنک
کپنک پوش از آن رو شدم از روی یقین — که نباشد کرم روی ریا در کپنک
کپنک پوشش جان وصلهٔ درویشانست — بگذر از اطلس و خارا و درا در کپنک
منکر از معجز رمز از کپنک پوش ندید — تیغ الا بزند گردن لا در کپنک
کپنک پوش علی بود که پوشید نمد — شه مردان جهان پسر و ز مادر کپنک
ای نسیمی تو بگو از نمد و دفتر سخن — سر اسمای خدا را بنما در کپنک

روح الله روحه

دولت وصل تو تا یافته ام در کپنک — نظری لطف خدا یافته ام در کپنک
یافتم در کپنک آنچه طلب می کردم — تو چه دانی که چها یافته ام در کپنک
کپنک پوشم و از طاعنهای کرم — شرف این بس که ترا یافته ام در کپنک
مکن ای خواجه مرا در کپنک پوشی عیب — زانکه من نور خدا یافته ام در کپنک
چون نسیمی کپنک پوش شد از فضل اله — جنت و حور و لقا یافته ام در کپنک

من واردات خاطره

ای صبا چیست رخ یار بغایت نازک — دم فرو بند و نگهدار بغایت نازک
از من عاشق اگر زانکه مجالت باشد — باز پرس آن گل رخسار بغایت نازک
وانگه آهسته بگو حال دلم با چشمش — زانکه باشد دل بیمار بغایت نازک
پیش چشم و لب او باش دهان بسته که باز — باده و پاکیزه خمار بغایت نازک
چو شوی مست مکن عربده با غمزهٔ او — که بود غمزهٔ دلدار بغایت نازک
سجدهٔ شکر کن از من بر آن مست که هست — قامتش فتنه و رفتار بغایت نازک
با لبش کی زند از نغمه دم صدق کسی — که لبش هست چو گفتار بغایت نازک
برده با لش بر میان از دل تنگم خبری — همچو آن تنگ شکر بار بغایت نازک
چارهٔ این دل پردرد ندانم چه کنم — پرده شد پاره و اسرار بغایت نازک
بود نازک ز غمت جان نسیمی همه بار — رحمتی کن که شد این بار بغایت نازک

وایضاً له

در ضمیرم روز و شب نقش تو می بندد خیال / جز تو نقشی در خیالم صورتی باشد محال
پیش با عشقت مرا پیوند جانی تا ابد / جاودان زان با تو من سرجا که پیوستم ز وصال
دارم از خورشید رویت آتشی در جان و دل / وز خیال نقش ابروی تو پیوستم چون هلال
قامت سرو و گل اندام تو در باغ بهشت / بشکند بازار طوبی را بحد اعتدال
آرزومند جمال کعبه وصل ترا / آتش شوق تو در جان خوشتر از آب زلال
واقف سر سواد والوجه فی الدارین نیست / هر که این معنی نجست از ابجد آن زلف و خال
پیش رخسارت گل از شرم آب گردد در زمان / گر کنی عزم گلستان با چنین حسن و جمال
آفتابی شد نسیمی در هوای او بلی / ذره را خورشید سازد همت صاحب کمال

وایضاً له

ای ز رخسارت علی العرش استوا رحمان جلیل / ان حیاً فی هواها کل من کان النبیل
آنکه چون موسی خبر داد از نار وجهت بحق / همچو فرعونش نماید در نظر چون آب نیل
طالب حق کی شود واقف بذات لم یزل / خط و جهت گر نباشد طالب حق را دلیل
آنکه کسب علم و فضل از ابجد رویت نکرد / روزگاری عمر در تعطیل گم کرد آن عطیل
نار غیرت سوز رویت بود بی ردی و ریا / آتشی شد آن گل صدبرگ و ریحان بر خلیل
واهب صورت بنت اشباح را نقش وجود / تا شد از کف کن ارزاق اشیا را کفیل
بر جمال عالم آرایت که داد حسن داد / ختم شد خوبی تعالی الله زهی فضل جمیل
طالب ذات خدا راسی و دو خط رخت / در حقیقت هر یکی آیات هدینا السبیل

قطره بود از دهانت چشمه کاندر جنت / حق تعالی خواندش عینا تسمی سلسبیل
نعمتی کز خال و خط عنبرینت یافتم / حاصل دنیی و عقبی پیش او باشد قلیل
جان ببوی وصل زلفت میدهم لیکن عجب / گر بدست آید بصد جان انجنان عمر طویل
طیلسان زلف مشکین تو بود اندر اخت / بر سر نور تجلی در ازل ظل ظلیل
صورت روی تو هست آینه ذات خدا / لیک این معنی کجا داند عزازیل عزیل
نام ام الکتاب از مصحف روی تو بود / لوح محفوظ آنکه کرد آورد قران جبرئیل
خط مشکین تو چون از رخ براندازد نقاب / در جمالت واله و حیران شود عقل عقیل
دست قدرت بر رخت چون خال مشکین می نهاد / آسمان خود را فرو برد از چه بر آب نیل
ارض حق راسی و دو نطق تو بود انطقنا / دعوی انا سنلقی بود از آن قول ثقیل
کی شدی واقف ز عیسی گر نبودی آمده / در ازای سی و دو خط رخت عمانزیل
چون نسیمی را اگر یابی بنطق از فضل حق / همچو عیسی زنده مانی تا ابد بی قال و قیل

اشعه انوار ضمیره

خرامان میرود دلبر ببستان قامت گل گل / برنگ گل گل رخ مل مل نغمی همچو سنبل بل
چنین داری تو در بر بر بشوخی ابت چون غ غ / دلت چون سنگ دو ر و زبانت همچو بلبل بل
ببستان بینی چو گه گه بسختی باد صرصر صر / درآمد در چمن جسم جم چمن پر شد ز غلغل غل
عرق بر عارضش نم نم زند حسنش دم بدم دم دم / کمندش کرده خم خم خم سمندش همچو دلدل دل
نمی دانی جوان خویش کردی گردان کویش / نسیمی دید آن رویش فتاد اندر تسلسل سل

روح الله روحه

این چه چشم است این چه ابرو این چه زلف است این چه خال / در مقام خویش هر یک دلبری صاحب کمال

عاشق دلجوی بالای تو شد سرو چمن / ابنت الله ای نگارا بنت حد اعتدال

واله و حیران شود صورت گر چین را اگر / صورت پاکیزه جون روی تو آرد در خیال

بر جمالت مست و حیرانم ندانم جون کنم / شرح آن شکل و شمایل وصف آن حسن و جمال

رخ نما از چشمه چشم جو میدانی که خوب / می نماید عکس ماه بدر در آب زلال

چشم دوران جز بروز زلف و رخسارت ندید / گشته طالع در شب قدر آفتاب بی زوال

با خیال زلف و خالت عشق می بازم دلی / چیست کار عاشق سودایی آشفته حال

در غم روی تو مردم ز آتش دل جون قلم / دود و آه و ناله ام در سینه می پیچد جو نال

میکنم بر یاد ابرویت نظر بر ماه نو / گرچه دورست از کمال حسن ابرویت هلال

جون نسیمی وصل آن گل چهره کرد آرزو / در تن عاشق جو بلبل تا نفس داری بنال

وایضاً له

علت غایی ز امر کن فکان ما بوده ایم / جمله اشیا در حقیقت جسم و جان ما بوده ایم

نقطه اول که قوت خوانداین مریش / صورت حرفش بار و قوت بیان ما بوده ایم

ذات بیچونی که هست از آفرینش بی نیاز / جون نظر کردیم در تحقیق آن ما بوده ایم

ذات اشیا را حیات جاودان از نطق ماست / زانکه ما نطقیم وحی جاودان ما بوده ایم

گنج مخفی انکه یعنی در حجاب غیب بود / شد یقین از فضل حق آن بی گمان ما بوده ایم

در دیار هر دو عالم غیر ما دیار نیست / زانکه هستی زمین و آسمان ما بوده ایم

عقل کل با نه سپهر و جار ارکان سه روح / زانکه زین هر جار می زاید جهان ما بوده ایم

عشق میبازیم با حسن رخ خود جاودان / زانکه عاشق ما و معشوق نهان ما بوده ایم

مصحف رخسار ما را کس نخواند غیر ما / کین چنین مصحف بعالم سبعه خوان ما بوده ایم

جون مکان ماییم و بی ما نیست ای طالب مکان / جون مکان بی ما نباشد در مکان ما بوده ایم

پیش زانکه قوت آید عالم صورت بعقل / قوت معنی و ذات مستعان ما بوده ایم

ای نسیمی جون شدی بی ود و نطق لایزال / می توان گفتن که ذات مستعان ما بوده ایم

نور الله مرقده

من آن گنجم که در باطن هزاران گنج زر دارم / من آن بحرم که در دامن بدرها گهر دارم

من آن معشوق پنهانم که پر کرد از حسن خود / جو چشم دلبران عاشق بسی صاحب نظر دارم

من آن چرخ پر انوارم در اقلیم الوهیت / که من در خانهٔ برجی هزاران ماه و خور

من آن عنقای لاهوتم درین تنگ آشیان تن / که ملک اسفل و اعلا همه در زیر پر دارم

جو عطاران بر طل و من جرا شکر خورم جون من / ز وصل آن لب شیرین بخرمنها شکر دارم

سکون آن جنبش اشیا منم در اسفل و اعلا / جو افلاک و زمین زار و مقیم و هم سفر دار

انا الحق از من ای عارف اگر ظاهر شود روزی / مرا عارف بسوزاند که منصور بردارم

مکن پیش من ای صوفی عصا و خرقه را عرضه / که از تسبیح آگاهم ز زنارت خبر دارم

جو زلفش در سر آن دارم که در پایش سر اندازم / به بین ای جان که با زلفش من عاشق جه سر دارم

الا ای عابدی کز من جز آن رو قبله می پرسی   عبادت کرده ام بت را جز آن رو قبله گردارم
خیال روی شمس الدین مرا تا مونس جان شد   ز در اندیشه بشتیم نه پروای قمر دارم
بدام حلقهٔ ذکرم چه می پرسی چه می گویی   مرا در حلقهٔ زلفش که بازار دگر دارم
چو شیران در غم عشقش بدام ای آرزوی دل   غذای من جگر زان شد که من شری جگر دارم
براه عشقش ای صوفی ترا گر دست رس بودی   بدیدی رفعت قدری که من زان ره گذر دارم
بیان آتش موسی بیا از جان من بشنو   که من در جان از آن آتش بسی شور و شرر دارم
حدیث خط و خال او چه داند سر خطا خوانی   تو از من بشنو این قرآن که تفسیرش ز بر دارم
نسیمی را ز فضل حق چو کام دل میسر شد   ملک را سجده فرماید که تعظیم بشر دارم

اشیعهٔ انوار ضمیره

تا منور شد بخورشید رخ او دیده ام   در همه اشیا ظهور صورت او دیده ام
از مذاق جان من ذوق دم عیسی برفت   تا چو موسی نطق آن شیرین دهن بشنیده ام
کافرم گر دیده ام بی عشق او چندانکه من   گرد اقلیم وجود خویشتن گردیده ام
کی کنم چون زاهدا جام آرزوی خانقاه   من که در میخانه چون می پیالها جوشیده ام
ای بخوبی فرد و واحد در دو عالم جز رخت   قبلهٔ گر هست من زان قبله برگردیده ام
دار داز دنیی و عقبی هر کسی بگزیده   از همه دنیی و عقبی من ترا بگزیده ام
تا بشیشه ها از لب داده جام او مرا   صد فریدون را ز حشمت جام جم بخشیده ام
گرچه عمری بودم از سودای زلفت بیقرار   تا شدم بیمار چشم مست تو آرمیده ام

دوش در می پیاقی لعلت ندیدانم چه ریخت   کز خمارش تا بروز امشب بسر غلطیده ام
تا ز وصلش بشنوم روزی نوایی چون جرس   بر درت شبها بزاری تا سحر نالیده ام
سر زمان می بوشم از تو خلعت دردی ز نو   از تو چون بوشم من اینها گر تو من بوشیده ام
برقع از رخسار گلگون تا برافکندی بسی   بر گل خود روی خندان در چمن خندیده ام
ای دلم رنجور سودای تو سر جانی که او   زین چنین سودا برنجور بت ازو رنجیده ام
ای تقدرا فزون ز قیمت صد رحمت با هر دو کون   یک بیک پیموده ایم و مو بمو سنجیده ام
گفت حشمت کای نسیمی از چه مستی گفتمش   جام سودای تو در روز ازل نوشیده ام

اشیعهٔ انوار ضمیره

منم آن دو هفته ماهی که بر آسمان جانم   منم آن خجسته مهری که بر اوج لامکانم
منم آن سپهر حشمت که برای روز دولت   نهد آفتاب گردون رخ و سر بر آستانم
منم آن امیر کشور که همیشه در دیارم   قمریست شحنهٔ شب زحلیست پاسبانم
منم آن کلام صادق که بود ز رب خالی   منم آن کتاب صادق که صفات خویش خوانم
منم آن همای رفعت که فراز عرش دارم   منم آن جهان معنی که برون ازین جهانم
منم آنکه شاه و سلطان کند از درم گدایی   منم آنکه مهر گردون کلهست پایه بانم
منم آنکه فرق فرقد بقدم همی سپارم   منم آنکه بر دو عالم سر دست می فشانم
منم آن لطیف ساقی که بعاشقان سر خوش   رخ حور می نمایم می روح می چشانم
منم آن شکر حدیثی که بنطق چون درایم   رخ و زلف ماه رویان بسخت و ترجمانم

منم آن ز دیده غایب که همیشه در حضورم	منم آن وجود ظاهر که ز دیدها نهانم
منم آن ره پلاست که صراط نام دارم	منم آن نعیم باقی که بهشت جاودانم
منم آنکه اندر اشیا شده‌ام بحرف پیدا	ز رموز وحی بگذر که منم این زمان عیانم
بقدیم و حادث از ره مرو ای حکیم عاقل	که من آن وجود فردم که همیشه همانم
تو چو عیسی ای نسیمی همه گرچه جان و روحی	منم آنکه روح روحم منم آنکه جان جانم

روح الله روحه

من گنج لامکانم در لامکان نگنجم	برتر ز چشم و جانم در چشم و جان نگنجم
عقل و خیال انسان ره سوی من ندارد	در وهم از آن نیایم در عقل از آن نگنجم
من بحر بیکرانم حد و جهت ندارم	من پیلم و شگافم در ناودان نگنجم
من نقش کاینا تم من عالم صفاتم	من آفتاب ذاتم در آسمان نگنجم
من صبح روز دینم من مشرق یقینم	در من گمان نباشد من در گمان نگنجم
من جنت نعیمم من رحمت رحیمم	من گوهر قدیمم در بحر و کان نگنجم
من جان جان جانم برتر ز چشم و جانم	من شاه بی‌نشانم چون در نشان نگنجم
من رکن ضاد فضلم من بیت زاد فضلم	من روزه‌دار فضلم من در زمان نگنجم
من مصحف کریمم دلام فضل میمم	من آیت عظیمم در لامکان نگنجم
من سر کاف و نونم من بی‌چرا و چونم	خاموش لا تحرک من در بیان نگنجم
من منطق فصیحم من همدم مسیحم	من کاسه مسیحم در هیئت خوان نگنجم
من قرص آفتابم چرخست آسیابم	من لقمه بزرگم اندر دهان نگنجم
من جانم ای نسیمی یعنی دم نعیمی	درکش زبان ز وصفم من در زبان نگنجم

من واردات خاطره

شبی چون شمع میخواهم که پیش یار بنشینم	ولی آن دزد دولت کو که با دلدار بنشینم
نشستن با می باقی چو در باغی میسر شد	چرا در خلوت ای زاهد چو بیمار بنشینم
نشستن با رقیبانش شب و روز از غمش ما را	بیوی وصل گل تا کی چنین با خار بنشینم
لب جان‌پرور یارم دم روح القدس دارد	کجا بگذارد انفاسش که من بیمار بنشینم
چو زلفش ناتوانم کرد که در پایش سر اندازم	چرا کار دگر جویم چرا بیکار بنشینم
خیال یار تا باشد انیس و همنشین من	شود بر من گل و ریحان اگر در نار بنشینم
لب میگون و چشم او مرا چون در خیال آید	شب و روز آرزو دارم که با خمار بنشینم
مرا چون دامن وصلش بدست افتاد نتوانم	که یکدم بی می و ساقی و بی گلزار بنشینم
من آن خورشید فیاضم که دارم خانها پر زر	ز صراف سر آن فردم که در بازار بنشینم
ز ریش و سبلت عالم چو فارغ میتوان بودن	روم بی ریش و بی سبلت قلندروار بنشینم
غم دستار و فکر سر مرا چون نیست اندر دل	چرا در فکر سر باید غم دستار بنشینم
منم سیمرغ آن عالم که بر عرش آشیان دارم	ز زاغ و کرکس دنیی که بر مردار بنشینم
منم سی و دو نطق حق که در اشیا شدم ناطق	محالست این و ناممکن که بی گفتار بنشینم

چو رست از ظلمت و هستی دلی چون آفتاب من | نسیمی وار پنهان اسم که با انوار بنشینم

اشعه انوار ضمیره

باروی تو مگو که ز گلزار فارغیم | گر هستی دو کون بیکبار فارغیم
ای شیخ شهر یکبار ز انکار ما | اقرار کن که از غم انکار فارغیم
با نور و ظلمت رخ و زلفش الی الابد | از شمع آفتاب و شب تار فارغیم
اغیار نیست در ره توحید اگر بود | با هم بجان تو که ز اغیار فارغیم
ما را ز ماه روی تو در جو چه حاجتست | از نغمهای هفت و شش و چار فارغیم
شمع رخت که مطلع انوار کبریاست | تا دیده ایم ز مشعله بسیار فارغیم
مستان ز شراب صافی میخانه صبوح | تا گشته ایم و از می خمار فارغیم
سر دو کون چون ز رخت گشت آشکار | از نکتهای مخفی اسرار فارغیم
منصور گشت کار نسیمی ز فضل حق | از ما بدار دست که از دار فارغیم

روح الله روحه

در خمارم ساقیا جام صبوحی می بایدم | محرمی همدم ندارم همدمی می بایدم
دارم از زلف پریشانش شکایتها ولی | خلوت بی مدعی با همدمی می بایدم
خشک شد لب ز آتش دل در جگر آبم نماند | ای مه از دریای فضلت شبنمی می بایدم
شادی ما در دو عالم جز غم عشق تو نیست | زان تو هر ساعت از عشقت غمی می بایدم
تا دل مجروح خود را یکزمان تسکین دهم | از پستان غمزه او مرهمی می بایدم

مانم

تا کنم قربان پایت سر دم ای جان جهان | هر نفس جانی و هر دم عالمی می بایدم
در طریق کعبه وصل تو جان مرد از عطش | ای حیات تشنه آبی زمزمی می بایدم
تا نباشم در بیابان تحیر بی رفیق | همچو ابراهیم و عاشق ادهمی می بایدم
سینه از درد فراقت چون نی شد چه شد | از دم عیسی سپس اکنون دمی می بایدم
حاصل دنیی و عقبی در حقیقت یک دمست | تا شناسد قدر این دم آدمی می بایدم
نفخه روح القدس دارد نسیمی در نفس | ای که میگویی مسیحم مریمی می بایدم

من واردات خاطره

ما حاصل از حیات رخ یار کرده ایم | روزی که عهد بسته و اقرار کرده ایم
منصور گشت بدولت عشق تو کار ما | بر دار سر که عزم سر دار کرده ایم
ما منت ز زهد و ریایی نمی کشیم | زان رو بکنج خانه خمار کرده ایم
صوفی بزهد ظاهر اگر فخر میکند | ما ترک بت پرستی و زنار کرده
ما را عصا و خرقه و تسبیح گو مباش | آن فخر ننگ ماست از آن عار کرده
چون حسن لا یزال ابدیست و از ازل | برین عهد که با محبت دلدار کرده ایم
سر دم ببوی وصل جمالش هزار عیش | با محرمان پرده اسرار کرده ایم
بگذر ز علم و زهد که ما این معامله | در خانقاه و مدرسه بسیار کرده ایم
هر کس طلب کند مراد نسیمیا | ما اختیار خود رخ دلدار کرده ایم

نور الله مرقده

فضل آله یار شد بار دگر چه میکنم
قوت دلم بجز غمش خون جگر چه میکنم

بر سر کوی وحدتش گنج نهان چه میکنم
تا بد غنی شدم گنج و گهر چه میکنم

پر وجود کن مکان از رخ و زلف شد عیان
غیر نماند بعد ازین قول و خبر چه میکنم

دیده و دل ز روی او چون همه عین نور شد
نور بصر بس این قدر کحل بصر چه میکنم

از لب لعل آن صنم کام چو شد میسرم
من همه شهد و شکرم شهد و شکر چه میکنم

سی و دو حرف روی او ذکر منست روز و شب
ورد زبان بغیر ازین شام و سحر چه میکنم

شمس و قمر کجا بود هست چو رخ منیر او
بهتر ازین من ای فلک شمس و قمر چه میکنم

سی و دو حرف لم یزل از رخ او چو خوانده‌ام
حرف مسیح و عشق را زیر و زبر چه میکنم

قد پس دلم فرو گرفت آتش عشق شش جهت
کار لقا تمام شد طور و شجر چه میکنم

آنچه بگشت نه فلک در طلبش بسی بسر
یافته شد بشهر من من بسفر چه میکنم

فضل نهاد بر سرم تاج شرف نسیمیا
اسپ و قبا کجا برم تاج و کمر چه میکنم

روح الله روحه

شد ملول از خرقه پشمین دل من چون کنم
بیا قبا جامی بده تا خرقه را گلگون کنم

کو لبالب ساغری بر یاد چشم مست دوست
تا خمار خود پرستی را ز سر بیرون کنم

ای صبا زنجیر جعد طرهٔ لیلی کجاست
تا علاج این دل آشفتهٔ مجنون کنم

دوش چشم با خیالت گفت بگذر از سرم
گفت بی کشتی گذر چون بر سر جیحون کنم

گر برآرم دود آه از سینه پر درد خویش
کوه را از نالهٔ دل پر سوز چون هامون کنم

شد بخونم تشنه لعلش بیا قبا جامی بده
تا بکی جان از شراب آتشین پر خون کنم

بیا قیم گوید که می خور ناصحم گوید مخور
قول ناصح بشنوم یا پند ساقی چون کنم

با من شیدا چو وحش الفت نمیگیرد پریش
آن پری خوانرا نمیدانم که چون افسون کنم

ای که میگویی بپوشان از رخ خوبان نظر
گر گناهست این بدانم تا گنه افزون کنم

خم گرفت از بار دل پشت نسیمی چون هلال
دال خوانم یا چو ابروی نگارش نون کنم

اشعه انوار ضمیره

چشم ما بینا بحق شد ما بحق بینا شدیم
صورت حق با قیم آینهٔ اشیا شدیم

تا شدیم از لجهٔ بحرش چو موسی با خبر
نوح را و اهل قوم شکر کرا دریا شدیم

چون کمال معرفت کردیم کسب از فضل حق
عالم تعلیم علم علم الاسما شدیم

در محیط قول هو الله واحد گشتیم غرق
لاجرم در ملک وحدت واحد و یکتا شدیم

صورت نقش من و او در میان تا پوشش بود
چون برین معنی رسیدیم از تو کل ما شدیم

چون بسر گشت گذر آبا بحق بردیم راه
همچو خورشید از دل هر ذره پیدا شدیم

با چو عنقای ازل بودیم در قاف قدم
نقل جا کردیم از آنجا این زمان بیجا شدیم

نقطهٔ پرگار هستی را پر و پا یافتیم
زان جهت چون دور دایم بی پر و بی پا

چون نسیمی یافت امروز از دو عالم کام خویش
بی نیاز از کار امروز و غم فردا شدیم

روح الله روحه

گوهر گنج حقیقت بحقیقت ماییم
نور ذات جبروتیم که در اشیاییم

گر طلبکار خدایید ندارید انکار / از پی صدق بیایید که تا بنماییم
گرچه در پردهٔ غیبیم چو اسرار نهان / از پس پردهٔ خورشید فلک پیداییم
ما همانیم که بودیم همان خواهد بود / در دو عالم اگر امروز اگر فرداییم
گر پریشان شده تا شد مکن اندیشهٔ غلط / زانکه در عالم توحید همه یکتاییم
مظهر نور خدا و نفس روح الله / طور موسی و مناجات و ید بیضاییم
زشت و زیبا همه ماییم و ز ما بیرون نیست / یک متاعیم اگر زشت اگر زیباییم
ای که از کوی حقیقت خبری میطلبی / بر تو زین باب بیا تا که دری بگشاییم
ای نسیمی چو شدی نقطهٔ پرگار وجود / چند چون دایره گرد جهان پیماییم

من واردات خاطره

ای که نگذشتی ز رویش بر صراط مستقیم / تا ابد گمراه و مردودی و شیطان رجیم
غالیه بر خال پیشانیش دان و وجهش روی او / تا ببینی روی حق در جنت آباد نعیم
گر ز الرحمن علی العرش استوا داری خبر / از در طاها درآ ای طالب رب حکیم
گر تو هستی از بنی آدم بگو با من که چون / هست آدم بی بسم الله الرحمن الرحیم
مو بمو هست آینهٔ مؤمن ببین گر مؤمنی / در هو المؤمن جمال خویش تا باشی سلیم
در جهان از امر خلق و کن فکان از سر چه هست / آدم هست آینهٔ ذات خداوند قدیم
گر نبودی مظهر ذات خدا آدم کجا / مستحق وابجه و بودی ز علام العلیم
آتش ار چه با آدم بود بی دودی و ریا / آنکه میگفت از درخت انی انا الله یا کلیم

خلعت لاخوف در پوشش ز مولی الفضل المبین / تا بحق ره یابی و ایمن شوی از خوف و بیم
مصحف حسنست در رویش چشم و ابرو پور تا / قامت زلف و دهانش چون الف لام است و میم
بر نسیمی چون ز فضل حق در جنت گشود / می خور با حور و غلمان سلسبیل از جام سیم

نور الله مرقده

چشم مستش بخواب می بینم / کار تقوی خراب می بینم
دیده را از خیال لعل لبش / ساغری پر شراب می بینم
عکس رویش میان دیده مدام / همچو ماهی در آب می بینم
پیش زاهد اگرچه عشق خطاست / من عاشق صواب می بینم
ساقیا می بیار کز پندار / زهد زاهد خراب می بینم
پیش گلبرگ عارضش ز خیال / غنچه را در نقاب می بینم
ابرو و چشم شوخ سرمستش / فتنهٔ شیخ و شاب می بینم
از خیال رخ و غم زلفش / همه شب آفتاب می بینم
ای نسیمی نوشته بر رخ دوست / شرح ام الکتاب می بینم

اشعهٔ انوار ضمیره

من بتوفیق خدا ره بخدا یافته ام / فانی از خود شدم و ملک بقا یافته ام
در شفاخانهٔ روح القدس از دست مسیح / خورده ام شربت صافی و شفا یافته ام
گر ز مسجد بخرابات روم عیب مکن / که خدا را من عاشق همه جا یافته ام

خاطر از محنت ایام و دل از رنج خلاص / رستگار آمده از درد و دوا یافته‌ام
ذوق عیشی که بدان دست سلاطین نرسد / از وصالت من درویش گدا یافته‌ام
جز تو کام دگر از هر دو جهانم چون نیست / چه کنم هر دو جهان را چو ترا یافته‌ام
شرح اوراق کتبخانهٔ اسرار ازل / از خط و خال و رخ و زلف ترا یافته‌ام
در طواف حرم کوی تو ای کعبهٔ حسن / سروم از مشعر موی تو صفا یافته‌ام
نار و سوز دل از آتش عشق است مرا / مکن اندیشه که از باد هوا یافته‌ام
نیستم منتظر جنت و فردوس و لقا / که رخت جنت و فردوس و لقا یافته‌ام
ای نسیمی ز خیال رخ آن ماه مپرس / که ز خیال رخ آن ماه چها یافته‌ام

نور الله مرقده

صورت رحمن من آن روی نکو دانسته‌ام / چشمهٔ حیوان تراب کوی او دانسته‌ام
گرچه با من باد صبح آن بوی پرورده‌ام نگفت / که ز کجا یا از که دارد من نیکو دانسته‌ام
خاک روب کوی عشقم در حقیقت چون صبا / تا ز فراشی طریقت رفت و روب دانسته‌ام
دفتر طامات بر من کو مخوان زاهد که من / گرچه رندم حاصل این گفت و گو دانسته‌ام
شسته‌ام از جان دست گشتم طالب وصلش بجان / سالک عشقم طریق جست و جو دانسته‌ام
قصهٔ واعظ مخوانید ای عزیزان پیش من / زانکه من افسانه و افسون نکو دانسته‌ام
گر ندارم زرق و سالوسی مکن عیبم که من / رسم شاهد بازی و جام و سبو دانسته‌ام
جان ز گفتارم بپیارد گر بگویم شمه‌ای / آنچه من ز اخلاق آن پاکیزه خو دانسته‌ام
دل ز زلف و غبغبش دادم که طفل عشق را / تا که زیر دست از جان چوگان و گو دانسته‌ام
ای که نیکویی که خواهی شد ز عشق او هلاک / نیستم نادان من این معنی نکو دانسته‌ام
چون نسیمی شسته‌ام از خرقه و سجاده دست / الله الله من چه نیکو شست و شو دانسته‌ام

من واردات خاطره

قسم به مهر جمالت که جز تو شاه ندارم / تو شاه حسنی و غیر از تو شاه ندارم
سجود روی تو کردن اگر گناه شناسند / فقیه دیو طبیعت جز این گناه ندارم
مرا بجز تو اگر هست خالقی و الهی / ترا بحق بپرستیدم و آله ندارم
زدم بدامن تو دست و رو نپیچیدم / که روز حشر جز این نامهٔ سیاه ندارم
بوصف ابرو و چشمت گرفته‌ام دو جهان را / که بر فتح ممالک جز این سپاه ندارم
بر آستانهٔ فضلت نهاده‌ام سر طاعت / برای آنکه جز این امیدگاه ندارم
شبیه روی تو در خاطرم چگونه درآید / که بی شبیهی رویت چو اشتباه ندارم
چو خاک بر سر کویت فتاده‌ام شرف این بس / بچشم دشمن اگر هیچ قدر و جاه ندارم
ز فرقت تو بر آوردم از دل آه دگر چه / بر آورم ز دل خسته چون جز آه ندارم
نسیمی از همه سوی نظر بروی تو دارد / نگاه دار منی چون من این نگاه ندارم

اشعهٔ انوار ضمیره

لوح محفوظ است روی زلف و خال و خط کلام / با تو گفتم معنی پر لذتی و السلام
قبلهٔ جان روی او دان از دو عالم تا ابد / گر بر رب کعبهٔ ایمان داری دست الحرام

کرد رخسارش چو خط عنبرین مشکین طواف / تا شوی حاجی و باشی در مسلمانی تمام

مظهر ذات خدا دان آن رخ چون ماه تو / از برای آنکه جای اهل حقیقت این مقام

جنت و غلمان و حور و کوثر و ماء معین / در رخ و زلفش ببین چون نور دیده در ظلام

قامت و زلف و دهانش میم و لام است و الف / گر نداری صدق والله عنبرزند و النقام

گر موسی داری نمازی کان بود مقبول حق / ابروش محراب ساز و چشم مستش را امام

معنی توریت و فرقان شرح انجیل و زبور / از خطش برخوان که بستاند عوض حم و لام

چشم جان بگشا و در مرآت رویش کن نظر / تا ببینی رویت الحوراء فی ظل الحسام

ای ز رویت آفتاب و ماه را نور و ضیا / وی ز جنت حور و غلمان لطف و خوبی کرده وام

صورت نور تجلی روی چون ماهت بود / همچو مصباح زجاجی باده آرد پیش جام

قاصرات الطرف لم یطمثهن حسن تست / و آنکه حور گفت مقصورات ایزد فی الخیام

هر کرا حبل المتین زلف سمن سای تو نیست / همچو کافر در ظلالت می پزد سودای خام

ای سواد الوجه فی الدارین خط و خال تو / داده کار دهر و عالم را بزیبایی نظام

تا بفضل حق نسیمی بنده روی تو شد / چرخ و ماه و اختر و خورشید هستندش غلام

روح الله روحه

بر من جفا ز غمزه یار است والسلام / خون در دلم ز دست نگار است والسلام

ای صبح دم ز مهر مزن کآفتاب ما / رخسار آن خجسته عذار است والسلام

ای باد اگر ز زلف نگارم رسی بگو / دل بی تو بی شکیب و قرار است والسلام

تا مست جام نرگس شهلای او شدم / کارم همیشه خواب و خمار است والسلام

حبل المتین و عروه وثقی و اهل حال / آن جعد زلف غالیه بار است والسلام

بی وصل گل مپرس که چونست عندلیب / چون واقفا که همدم خار است والسلام

ای بیخبر ز یار که پرسی نشان یار / دنیی و آخرت همه یار است والسلام

ای سالک از مقام انا الحق مپرس حال / پرها ببین که بر سر دار است والسلام

با دلبری که طالب عیشی بکام دل / ساقی رسید فصل بهار است والسلام

از نی حکایتی که میان منست و یار / شب تا بروز بوس و کنار است والسلام

زان رو رسید کار نسیمی بسر که او / با زلف دلبرش سر و کار است والسلام

من واردات غیبیه

هر آن نقشی که می بندی نگارا نقش آنم / هر آن اشیا که پیوندی درون جان او جانم

هر آن ناظر که می بینی منم صورت بعین او / هر آن خاطر که دریابی در و سریست پنهانم

منم یوسف جهان چاهست منم نوح و دلم کشتی / بود نفس سگم فرعون و من موسی عمرانم

دلم یونس شکم حوتست و اشیا بحر بی پایان / همه عالم بیک حمله بجنبد گر بجنبانم

سرم عرش است و پا کرسی کزین بهتر مکان نبود / جگر دوزخ دلم جنت که منظرگاه جانانم

محمد عقل کلم شد نفس آمد براق او / علیم عشق و تن دلدل به شرق و غرب پویانم

سخن خورشید یاران دهان و گوش و مشرق و مغرب / درخشان بود چشمم که همچون چرخ گردانم

اماره نفس شیطانی و روح ادراک ربانی / اگر ادراک او داری بدانی هرچه میدانم

حقیقت تیغ صمصامم همه عالم علاف من ... اگر عالم شکست آید که من بس تیغ برانم

بجز و بر گذر کردم بر خشک و تر نظر کردم ... نشان بی نشان یار انسیمی وار میدانم

اشعهٔ انوار ضمیره

ما ز می پیر و دیر و پاکان میخانه ایم ... همدم دردی کشان ساغر و پیمانه ایم

تا بی صفا نیست و چهل یار و کنج میکده ... بی نیاز از خانقاه و کعبه و بتخانه ایم

آرزوی شمع رخسار تجلی تاب دوست ... هر زمان در آتشی افتاده چون پروانه ایم

مرغ لاهوتیم و آزاد از همه کون و مکان ... فارغ از سجاده و تسبیح و دام و دانه ایم

باده در دانه است دریا خانهٔ خمار ما ... چون صدف در قعر دریا طالب دردانه ایم

هر کسی در عاشقی افسانه گویند و ما ... ایمن از گفت و شنید و قصه و افسانه ایم

ذره وار از هستی خود گشته بی نام و نشان ... در هوای مهر خورشید رخ جانانه ایم

با عبایی کهنهٔ فقر و کلاه مفلسی ... فارغ البال از لباس و افسر شاهانه ایم

نیست ای دلبر نسیمی را بسر سودای عقل ... تا بزلف تو زنجیر بست و ما دیوانه ایم

روح الله روحه

طالب توحید را باید قدم بر لا زدن ... بعد از آن در عالم وحدت دم الا زدن

شرط اول در طریق معرفت دانی که چیست ... طرح کردن هر دو عالم را و پشت پا زدن

گر شوی چون اهل وحدت مالک ملک وجود ... نوبت شاهی توانی بر فلک چون ما زدن

دامن گوهر بدست آر از کمال معرفت ... تا توانی چون صدف لاف از دل دریا زدن

تا نگردی محرم اسرار اسما چون ملک ... لاف دانش کی توانی با دم از حوا زدن

کی تواند پر کشیدن بر فلک چون سنبله ... دانه کز خاک نتوانست سر بالا زدن

ای مقلد چند باشی بستهٔ ظن و گمان ... در گذر زینها که نتوان تکیه بر اینها زدن

رنگ و بوی در حقیقت گر بدست آورده ای ... چون گل صدبرگ باید خیمه بر صحرا زدن

تا نگویی ترک پر اندیشهٔ زلفش مکن ... بر سر پری و دست طلب نتوان درین دریا زدن

بگذر از دنیی و عقبی تا توانی در یقین ... آستین از بی نیازی بر سر اشیا زدن

ای نسیمی با مقلد سر حق ضایع مکن ... از تجلی دم چه حاصل پیش نابینا زدن

نور الله مرقده

گر نسیمی باز آید از در شمع جان افروز من ... بر چراغ مهر و نور صبح خندد روز من

در مراد روزی خیالش روی بنماید بخواب ... مطلع اقبال گردد طالع فیروز من

تا سحر هر شب چو شمع از آتش هجران یار ... دیده گریانست و میسوزد دل پرسوز من

پیش ابروی تو میخواهم که جان قربان کنم ... پرده بردار از رخ ای عید من و نوروز من

تا نهان کردی رخ از من نیست خالی نشد ... صورت روی تو از چشم خیال اندوز من

کی تواند کرد عاشق گوش با پند ادیب ... زحمت خود میدهی ای پند آموز من

چون نسیمی هر که باشد بندهٔ فضل الله ... کی تواند کو نبیند شمع جان افروز من

من واردات غیبیه

عاقل دانا بیا آیت سحر مبین ... چشم خرد باز کن در رخ جانان ببین

مصحف حق روی او هست حبل متین موی او | بی خبر و گمره است هر که نداند چنین
کیش من و دین من روز جزا این بود | کافر بی دین بود هر که نداند یقین
خط رخش بی گمان خانهٔ ایزد نوشت | هست یقینم درست نیست گمانم برین
تشنه لبانرا ز چشمهٔ لعل لبش پدید | روز قیامت نشان چشمهٔ ماء معین
طینت او را سرشت حق بچهل صبحدم | کرد و بروز ازل ز ید قدرت عجین
تا زند بر دلش تیر جفا غمزه اش | آن بت ابرو کمان کرده ز هر سو کمین
بیدل و بی دین شود گر بخورد جرعهٔ | از می لعل لبش زاهد خلوت نشین
صوفی صافی کیست اگر بر آرد جو من | او بخرابات عشق هست چهل اربعین
گفت نسیمی ز جان هر که بخواند روان | بر نفسش هر زمان باد هزار آفرین

نور الله مرقده

طالب یار اولا جون یار می باید شدن | بعد از آن با عشق او در کار می باید شدن
تا نماند جز وجود یار چیزی در میان | زود تر در خانهٔ خمار می باید شدن
تا ابد سرگشته گرد پای پر نقطه | در طلب جون چرخ پرگاری می باید شدن
ای که میگویی مرا هشیار باش و می مخور | از می غفلت ترا هشیار می باید شدن
گر پر بازار عشقش داری ای جان جهان | تشنه دل جون اهل آن بازار می باید شدن
تا ز روی شاهد غیبی کنی کشف حجاب | اولت پوشیده جون اسرار می باید شدن
از انا الحق هر که خواهد کو بماند پای دار | همچو منصورش بپای دار می باید شدن

تا جو موسی لن ترانی نشنوی زان لب جواب | قابل توفیق آن دیدار می باید شدن
خانهٔ اصلی مرا جون در جهان عشق و نیست | زین سرای شش جهت ناچار می باید شدن
همچو عیسی شو مجرد کز دو عالم پیش دوست | پاکباز از قلندروار می باید شدن
جون نسیمی بر درش گر قرب میخواهی مدام | در نظر جون خاک راهش خوار می باید شدن

من واردات غیبیه

من ز عشق یار نتوانم بجان باز آمدن | زانکه هست آیین من در عشق جانباز آمدن
تا بسوزم ز آتش عشق رخش پروانه وار | گرد شمع روی او خواهم بپرواز آمدن
هر کرا در عشق جانان نالهٔ دلسوز نیست | کی تواند با نوای خویش دمساز آمدن
جان بباید داد ای دل ز غمش تا جون صبا | با سر زلفش توانی محرم راز آمدن
زخمها دارم ز عشقش بر جگر لیکن جو نی | پیش هر نامحرمی نتوان باواز آمدن
دیدن روی نگارا دیده گر داری هوس | از خیال غیر باید خانه پرداز آمدن
عزم آن دارم که در پایت اندازم ولیک | جون رویت بر سرم نگذارد از ناز آمدن
هست از بویش دم عیسی ولی سرمرده دل | کی تواند مطلع بر سر اعجاز آمدن
بی تکلف سر دم آید بر سرم یار از کرم | گر چه باشد عادت خوبان باغاز آمدن
راز جان ظاهر مگردان گر نمی خواهی دلا | جون زبان شمع سر دم بر سر گاز آمدن
هر که او را جون نسیمی کام دل می بایدش | از مراد خود گذشتن و ز همه باز آمدن

اشعه انوار ضمیره

شق شد سماوات و جان بر لوح روی دلبران | اینک دلیل روز حشر آمد برای بندگان
شق القمر هم ناظران آمد دلیل دیگرش | سنت خلیل الله نهاد گیسو و کرد احمد ازان
بشکافته تا صدر خویش تا کرز اخوان رسول | آمد چو در نطق خدا اشرق و زمین دیگر نشان
هر کس که او آید نیاز در شکل سی و دو نماز | نطق خدا را دیده باز آمد مسیح از آسمان
چون نام خود چار و گر آورد از چار آسمان | تا دین تمام آید برو وعده چو بودش انجمان
ای پاک ره خدا رو رو پی مسیحی را بگو | وعده چو داد آن راست کو آن با که آمد در جهان
تا چون یهودی خبر از وی بماند بی نصیب | رمز اشارت بود چون وی برکشاد آن نهان
او گفت با حواریون بار دگر آیم چو باز | رمز اشارتها صریح کرد چو آیم در میان
نطق خدا بیند ایشان زیرا که بود آن قول او | گر نطق را آری بدید آید مسیح اندر میان
قوت که چیست او ذات حق عیسی ببین او را چو گفت | او در پس است و من درو هر دو یکیم ای سالکان
چون این سخن نقلیست از و اندر کتبهای شما | واندر او را کرده کار لیکن به تقلید و گمان
قول مسیح است این که من هستم محیط کل شیء | این صورت و جسمست با معنی که پیداست نهان
گر جسم ظاهر بود آن ایزد بپوسید و برفت | ور نه که معنی داشتی بی نطق چون گردد عیان
معنی کجا گیرد وجود گر نطق ناید در جنین | نطقی که از سی و دو حرف می آید اندر هر زمان
نطقی که با ذات خدا چون نور خورشید آمده است | بر روی عیسی صورتش زان نطقها ظاهر بخوان
گفتی که آدم را خدا بر صورت خود آفرید | دانی چو صورت شد صفت باز آن صفت را نطق دان
رمز و اشارت را همین کرده روشن فضل حق | در مظهر فضل خدا سلطان بی جا و مکان

آن سرور شاه رسول آن پیشوای هر سبل | از بهر نطق حق ببین می کرد جو طاعت زجان
هر هفته سی و دو نماز آورده و اندر حجاز | می کرد با سوز و نیاز تا خوش در آمد در جهان
تکرار کردم بارها این دم مزیدش می کنیم | گر شرح این خواهی مجو غیر از کتاب جاودان
روشن چو شد اسرارها از لطف پاک فضل حق | این دم بروا سوده باش آن را که کرد او رایگان
در صور اسرافیل چون نفخه بامر او دمید | حشر خلایق اجمعین کرد آن خدای انس و جان

من واردات خاطره

ساقی نسیم عهد گل آمد شتاب کن | باب الفتوح میکده را فتح باب کن
بر وجه باده خرقه پشمین ما ببر | رهن یک دو روزه می صاف ناب کن
بر دور عمر و گردش چرخ احتمال نیست | جام قدح چو نرگس پر شراب کن
زینت بوی خوش سحر با صبا بباغ | گل را در آتش افکن و ز غیرت آب کن
بنگر بچشم پست اگر باده پیش نیست | ارباب ذوق را همه مست و خراب کن
آتش چه حاجت است که در نی زنی بخواب | طومار شوق ما و جگرها کباب کن
گر میکنی بکشتن ارباب التفات | آغاز ناز و عشوه و خشم و عتاب کن
تا موی پس شرع و غیرت زهم حجاب شد | برقع ز رخ برافکن و رفع حجاب کن
بگشای برقع از رخ چون آفتاب خویش | ماه دو هفته را ز حیا در نقاب کن
با من گذار دیدن خوبان اگر خطاست | ای پیر خانقاه تو فکر ثواب کن
نقد حیات صرف کن جز بروی خوب | با خود چه می بری بقیامت حساب کن

زر شد پشیزی از نظر کیمیای فضل
قلاب دور حادثه کو انقلاب کن

روح الله روحه

بیا ای گنج بی پایان جو خود ما را توانگر کن
مس بی قیمت ما را باکسیر نظر زر کن

تو بحر و گوهر و کانی تو عین آب حیوانی
وجود خاکی ما را حیاتی بخش و گوهر کن

لب لعل تو جون دارد بجان بخشی ید بیضا
جو عیسی دعوت احیا بلعل روح پرور کن

بعالم صبحدم بوی گیسویت روان گردان
مشام قدسیان مشکین جهان از پر ز عنبر کن

نقاب از آفتاب رخ برانداز ای قمر کیم
سراسر دیدهٔ اشیا بروی خود منور کن

ز سودای سر زلفت پرم سودا گرفت اکنون
ندارد در سر این سودا برو کو خاک بر سر

بناز و عشوه گر خواهی که عالم را بسوزانی
بیا در وادی ایمن ز رخسار آتشی بر کن

بنطقت در حدیث آور ز لب جانبخش در عالم
دم روح القدس پر دم جهان از کان شکر کن

ز سودای خط و خالت دلی کو رو بگردانم
رخش در مجمع خوبان سیه جون روی دفتر کن

هر آنکو عاشق رویت نگشت ای عارف رحمن
بنی آدم مخوان او را تو نامش سنگ مرمر کن

دل از تسبیح صوفی ملول ای مطرب مجلس
ز خندان آن لب شیرین سخن گوئی مکرر کن

ملک رامی نهد خطش جو طفلان لوح در دامن
الا ای حافظ قران تو این منت از بر کن

بحب دعوی دیدار رخ جو خورشید ای عاشق
بهر کوی قدم در نه بهر منظر سری بر کن

جو هست از روی شمس الدین نشانی شمع خاور را
بیا و روی شمس الدین بجو و پس خاور کن

بجوی در میان باره نسیمی فرقت رویش را
اگر باور نمیداری بیا با هم برابر کن

دلا با وصلش ار خواهی که ذات متحد گردد
وجود هر دو عالم را نثار روی دلبر کن

بسا لوسی جو زر افشان سپیده تا کی کنی جامه
قلم بر دلق ازرق کش بمی رخسار احمر کن

جو پاکان از در فضلت خدا این می شود ای دل
بیا و سرمهٔ چشم از غبار خاک این در کن

نسیمی واصل حق شد الهی عاشقانت را
بحق حرمت که این دولت میسر کن

من واردات غیبیه

قصد زلف یار داری در سر ای دل بی مکن
مرد این سودا نه ای بر دلبر ای دل بی مکن

دولت بوسیدن پایش تمنا میکنی
زین هوس تا سر نبازی بگذر ای دل بی

عقل میگوید غم ناموس خود بگذر ز عشق
عاشقی نیست اینها در خور ای دل بی مکن

گرچه برد آزار و جور از حد رقیب سنگدل
جون توان کردن جدائی زین در ای دل بی

پیش شمع روی او پروانه سوز آتش مترس
جان نخواهد سوختن فکری برای دل بی مکن

کشته از عشق بازی توبه خواهم کرد من
پیش ازین تدبیر کار دیگر ای دل بی

میکنی سودا که روزی در بر آری قامتش
سرو سیمین بر نیاید در بر ای دل بی مکن

درد باطن سوز جانم عرضه کن پیش طبیب
جون نخواهد شد بدرمان خوشتر ای دل

وصل یار سیم ساق اندام نسرین بر طلب
سعی بیهوده است کردن بی زر ای دل بی

جام می نوش از کف ساقی که در دور لبش
توبه کفر است از شراب و ساغر ای دل بی

جون نسیمی از لب لعلش طلب کن سلسبیل
تکیه بر فردا و آب کوثر ای دل بی مکن

نور الله مرقده

بیار باده که عید است و روز میخوردن / که خوش بود می ناب روزه وا کردن
بگوی صوفی خلوت نشین پرستش را / چرا بطاعت خوبان نمی‌نهی گردن
جمال نور تجلی چو دید چشم کلیم / بکفر پیش ساحر ایمان نخواهد آوردن
بسجود قبلهٔ روی تو سیکنم نازرد / که پیش روی تو کفر است سجده‌ها کردن
مرا محبت روی تو در دل سوزان / نه آتشی است که هرگز بخواهد افسردن
بیا که منکر میخانه و خراباتی / بیا و گوش بتسبیح باده کن در دن
چو پیر که روح عجب گر ترش کند صوفی / طریق صوفی خام است غوره افشردن
چو گل ببوی رخت جامه چاک خواهم کرد / میان ما و تو چیست پیرهن در تن
چگونه پیش وجود تو نفی خود نکنم / که آفتاب رخت محو کرد هستی من
طریق رسم دو بینی رها کن ای احول / که یک حقیقت و ماهیت است روح و بدن
بیا که چشم نسیمی بنور رخسارت / چنانکه دیدهٔ یعقوب و بوی پیراهن

نور الله مرقده

ندا آمد بجان از چرخ و پروین / که بالا رو چو دردی پست منشین
کسی اندر سفر چندین بماند / جدا از شهر و از یاران پیشین
ندای ارجعی آخر شنیدی / از آن سلطان شاهنشاه شیرین
درین ویرانه جغد اند پاکن / چه مسکن ساختی ای باز مسکین
چه آساید بهر پهلو که خسپد / کسی از خار دارد او نهالین

58

چه پیوندی کند صراف و قلاب / چه نسبت زاغ را با باز و شاهین
جدا آراست گنج ویرانه را / که بالا نقش دارد زیر سجین
چرا جان را نیاراید بحکمت / که از زر دم زند صد چین و ماچین
نه زان حکمت که مایه گفت و گویست / از آن حکمت که جان گردد خدابین
تو گوهر شو که خواهند و نخواهند / نشانندت همه بر تاج زرین
رها کن بس روی چون های کج مج / الف میباش فرد و راست بنشین
کلوخ انداز کن در عشق مردان / تو هم مردی و لیکن مرد گلچین
عروسی کلوخی با کلوخی / کلوخ آرد نثار و سنگ کابین
بگورستان برو بر خشت بنگر / که خشتی سرهاشان ز بالین
خدایا در زبان جان ز اینجا نها / از آن راهی که رفتند آل یاسین
دعای ما تو ایشان را در آموز / چنان کز ما دعا و ز تو آمین
عنایت آنچنان فرما که باشد / ز ما چندان اندک وز تو تحسین
ز شهوانی بعقلانی رسان مان / بر اوج فوق برزین عالم طین

روح الله روحه

ای بهانت بسته خندان من / خاک پایت چشمهٔ حیوان من
زلف و رخسار تو ای خورشید حسن / لیلة القدر و روز تابان من
جان شیرینم فدای لعل تو / کو بسی شیرین تر است از جان من

در بهشت جاودانم تا که هست — روضه کویت پر ابستان من

داردی درمان من در تو. پس — ای دوای درد بی درمان من

ز آتش عشق تو هر دم میرود — بر فلک دود دل سوزان من

روز بختم بی رخت تاریک شد — ای چراغ دیدهٔ گریان من

ترسم انجا مد بطوفان در همت — ز ستیز اشک چون باران من

سنبلت در سبز مان داغی نهد — بر دل مجروح سرگردان من

دل بر آتش چون کباب افتاده است — تا غم عشق تو شد مهمان من

کفر زلفت با نسیمی در گرفت — ای رخت دین من و ایمان من

اشعهٔ انوار ضمیره

با چنین حسن آن صنم کز بی حجاب آید برون — آفتاب از برقع و ماه از نقاب آید برون

تا بود مهمان چشم من خیال چشم او — از پر چشمم کجا سودای خواب آید برون

گر چو شمع از آتش دل چشم بردارم چو شمع — هر کرا سوزد غمی از دیده آب آید برون

سوختم دور از رخش گر نزدیک آید بت — از دل پر آتشم بوی کباب آید برون

گر خیال چشم مستش عابدی بیند بخواب — از درون صومعه مست خراب آید برون

تا نسیمی وصف لعل شکرافشان تو گفت — از دهانش چون صدف در خوشاب آید برون

من واردات خاطره

آنکه ماه از شرم رویش بی نقاب آید برون — از گریبانش سحر چون آفتاب آید برون

گفتمش بر عارضت آن قطره‌های ژاله چیست — شیب لب خندید و گفت از گل گلاب آید برون

آنکه دعوی میکند در نزد چشمت زاهدی — خرقه اش را گر بپالایی شراب آید برون

کی برون آید لبت از عهدهٔ بوسی که گفت — چون محالست آب حیوان کز سراب آید برون

گر بگویم قصهٔ شوق تو با چنگ و رباب — نالهای زار از چنگ و رباب آید برون

از جگر خونی که ریزم دل غذا سازد از آن — قوت آتش باشد آن خون کز کباب آید برون

بر امید دیدن رویت نسیمی روز حشر — همچو نرگس از لحد مست و خراب آید برون

روح الله روحه

گر شبی ماه من از ابر نقاب آید برون — دیگر از شرمش عجب گر آفتاب آید برون

تا بجای خواب گیرد صورتش جا در نظر — دیده می شویم بخون تا نقش خواب آید برون

هست همرنگ شراب اشکم مدام از خون دل — همچو نابی که از جسم کباب آید برون

عکس رویش گر شبی چون عکس ماه افتد در آب — تا قیامت همچو ماهی ز آب آید برون

مستی را وقت آن آمد که با یاد لبش — سر زمان از آستین جام شراب آید برون

نون ابرویش که کلک کاتب قدرت نوشت — هست حرفی کز بیانش صد کتاب آید برون

از خیال چشم مستش در خیال آرد امام — چون بمسجد در رود مست و خراب آید برون

از صداهای دگر سالوسیان خود بین بهست — پیش حق صوتی که از چنگ و رباب آید برون

شربت وصل تو گفتم روزی ما کی شود — گفت آندم کآب حیوان از سراب آید برون

پیش اهل دل شود روشن که خون ما که ریخت — گر نگار از خانه با دست خضاب آید برون

ز خیال نظم و دندانش نسیمی هر نفس | دیده چون برهم زند در خوشاب آید برون

نور الله مرقده

عشق اگر بازد کسی با روی دلداری چنین | در پی اندازد کسی در پای عیاری چنین
میکشد خود را ز زلفش زاهد پشمینه پوش | خود پرستست او چه داند قدر زناری چنین
بار زلفش میکشم بر جان و دل تا زنده‌ام | عاشق بیچاره باز اگر باری کشد باری چنین
پیش چشمانت بمیرم زانکه بسیار ای نگار | خوشترست از عمر مردن پیش بیماری چنین
زاهد سالوس می پوشد از خوبان نظر | گر کسی را دیده باشد کی کند کاری چنین
دشمن از دو پستم گربان هر نفس گو یار بپای | من نخواهم داشت دست از دامن یاری چنین
گر بجان و دل توانی وصل زلفش یافتن | ترک این سودا مکن در حلقهٔ تاری چنین
دار و از حلقهٔ زلف تو بند گردنم | کی سر از قید جان پیچد گرفتاری چنین
ز غمت میخواره کی خواهم رها کردن دل | با خیال آن دو چشم مست خماری چنین
گرچه هست آیین مردم عاشق آزاری مرا | کی دل آزرد ز جور مردم آزاری چنین
دل نمی خواهد که باشد بی غمت یکدم ولی | بی جهان غمشم کی تواند بود غمخواری چنین
پیش حق بودی نسیمی بت پرست اندر نماز | گر نبودی قبلهٔ او زلف و رخساری چنین

من واردات خاطره

روی خدایت ای صنم روی نگار ای من ببین | از رخ همچو مصحفت فال برای من ببین
یار بعشوه خون من ریخت حلال گردش | جور و جفای او نگر مهر و وفای من ببین

نافهٔ مشک چین اگر با تو دم از خطا زند | روی سیاه را بگو زلف دوتای من ببین
پیش تو بر زمین خورد مردم دیده اشک را | گفت با پهلوان مشک و بیتای من ببین
گشت مرا و زنده کرد از لب جانفزای خود | لطف نگار من چها کرد بجای من ببین
لعل لب تو بوسه داد بجو بهای من | طالع و بخت بنگر قدر و بهای من ببین
سنبل زلفت آرزو کرده‌ام ای خجسته رخ | نقش و خیال مختلف فکر خطای من ببین
دامن دلبرم بکف بخت نداد و عمر شد | آتش جان گداز با دل پر هوای من ببین
وهم پرست را بگو بگذر ازین گمان و ظن | در رخ یار من نگر روی خدای من ببین
ای پر و پای عشق شو همچو فلک نسیمیا | پر الست و بکم در پر و پای من ببین

اشعه انوار ضمیره

گر طالب بقایی اول فنا طلب کن | وندر فنای مطلق غیر بقا طلب کن
بر طور حق چو موسی گر عاشق لقایی | بگشای چشم باطن وز حق لقا طلب کن
ای طالب هویت فانی شو از انیت | اینجا ببین خدا را آنجا خدا طلب کن
گم کرده گر او را ایمن مباش دمی جو | کم گو کی بیش جویم رو جمله جا طلب کن
ای زاهد ریایی آمد بیان قرآن | بنمای جوهر خود قدر و بها طلب کن
گر درد عشق داری وز اهل درد عشقی | چو پسته درد او را هر دوا طلب کن
گفتم دل غریبم در شهر عشق گم شد | زلفش شنید گفتا در دام ما طلب کن
چون هرچه کاری اینجا فردا از آنت آنجا | اینجا برای کشتن تخم وفا طلب کن

آینه صاف باید تا رو در و نماید / آینه را جلا ده یعنی صفا طلب کن
در ملک بی نیازی سلطان کدا است اجمال / سلطانی و امیری دار دکدا طلب کن
حق را بظن و راج نتوان شناخت ای دل / بر فرق نبوت پر هما طلب کن
گر دست و پا و چشم و گوش و دهن ندارد / بی گوش و چشم همچو بی دست و پا طلب کن
اسرار که خداسی در خانه دو عالم / در خانه که خدا شور و کدخدا طلب کن
سی و دو آیت حق گر در خش بیابی / در شق ماه رویش بر استوا طلب کن
دارد دم نسیمی بوی دم مسیحی / او داشت آدم اما این دم زما طلب کن

اشعه انوار ضمیره

بر رخ دیده بسیار از بدایت حسن / ملک صفت بشری چون تو در نهایت حسن
چه صورتی چه جمالی علیک عین الله / کمال حسن همین است و حد و غایت حسن
ز آفتاب جمالت زوال یاد آورد / کز و باوج رسید آفتاب رایت حسن
ز خسروان ملاحت تویی بعون الله / شهنشهی که بر او ختم شد ولایت حسن
کجا برم من عاشق ز دست خوبان داد / که خوب رو همه جا هست در حمایت حسن
خرد بتو بره راه نمود و حسن بعشق / زهی ظلالت عقل و زهی هدایت حسن
قبول حضرت سلطان عشق آن دل شد / که نیکبخت و سعید آمد از عنایت حسن
مراد دانش عقل این قدر کفایت بس / که تابع سخن عشقم و کفایت حسن
ملول از دم واعظ کجاست اهل دلی / که همچو گل ورقی خواند از روایت حسن

ز عشق مست شوی چون نسیمی ای زاهد / اگر سماع رضا بشنوی حکایت حسن

من واردات غیبیه

ای دل از رحمت عشق طمع خام مکن / همدم باده شو و جز هوس جام مکن
از ره خویش پرستی قدمی بیرون نه / قطع این منزل ره جز بخسیس کام مکن
منزل اهل یقین کوی حبیب است ای دل / تا بمنزل نرسی یکنفس آرام مکن
از ریا پاک شوی زاهد آلوده لباس / شبه این وسوسه را زهد و ورع نام مکن
دور سجاده و تسبیح گذشت ای زاهد / این سبکی دانه مپا زان دگری دام مکن
گو بر طاعت حق چون ملکت نیست ای دل / بجز از سجده آن پیر و گل اقدام مکن
نام و ننگ و دل و دین جمله حجابست و دوی / یک جهت باش بدینها طلب نام مکن
گر کنی فرصت امروز بفردا تو بهل / مکن این فایده نیک پر انجام مکن
چون شدی یاد من و چشم و لب یار قرین / جز حدیث شکر و پسته و بادام مکن
هست چون عاریتی دولت دو روزه دهر / تکیه بر دولت دو روزه ایام مکن
ای نسیمی چو برآمد ز لب او کامت / همه کام رسیدی سخن از کام مکن
بر عذار تو که اسلام منست آن خط و خال / شکر کو نکنش غارت اسلام مکن

روح الله روحه

آینه دل پاک دارای طالب دیدار او / شاید که انداز د نظر بر آینه رخسار او
از مصحف رویش بخوان بی دو دنطق لم یزل / تا ره بری بر ذات او واقف شوی بر راز او

ذاتی که بود از جسم و جان در پردهٔ غیرت نهان | رخسار بنماید عیان گر بشنوی گفتار او
میزان عدل آورده است آن مه برای مشتری | قلب دغل بگذار اگر داری سر بازار او
میزان عشقت ای صنم صافی شو ای دل همچو زر | زان رو که نتوان داشتن سیم دغل در کار او
بگذر بخط استوی تا یابی ای طالبا | راه صراط مستقیم از قامت و رفتار او
خواهی که باشی پاک دین چون طیبین و طاهرین | حاصل کنی ایمان یقین از زلف چون زنار او
از لوح روی دلبران بی دود خط حق بخوان | اسرار ما اوحی نگر از چار و هفت و چار او
گر می‌توانی چون خلیل ای عاشق حق سوختن | در آتش نمرود رو وانگه ببین گلزار او
کشتن نسیمی را بغم کارش ز امروزست و بس | گر لطف خود با عاشقان اینست دایم کار او

من واردات خاطره

نگارا بی سر زلفت پریشانم بجان تو | بجز زلفت نمی‌خواهد دل و جانم بجان تو
ز زلف عنبرافشان کن دوای ما که زین بهتر | علاج رنج سودا را نمی‌دانم بجان تو
بغیر از سجدهٔ رویت ز من سر طاعتی گاهی | ازان کردار بی‌حاصل پشیمانم بجان تو
مرا تا بهر دل شد رسول نامهٔ عشقت | ز آصف بسته‌ام صفها سلیمانم بجان تو
ز رنج و فرقت دوری شدم رنجور روزی چند | خلاصی بخش ازین رنج و مرنجانم بجان تو
بکن درد مرا درمان بصبر ای آرزوی جان | که این درمان بسی نجست و درمانم بجان تو
شب و روزی خیالم آن که بر من چشم اندازی | وصال این سعادت را که یابم بجان تو
بیان زلف و خال خود شنو هم از حسن و جمال خود | بپرس از او مپرس از من که حیرانم بجان تو

پری چو روی ماه و خور رخت را بنده‌اند ارکان | ترا من چون پری خوانم نمی‌خوانم بجان تو
چو قرص شدم پیدا ولی اعمی نمی‌بیند | ببین گر چشم نامحرم چه پنهانم بجان تو
چو هستم بندهٔ عشقت بملک دین و عقبی | مده از دست مفروشم که ارزانم بجان تو
بنا عهد و پیمانی که بستم در ازل با تو | نه عهدم در دکم شد نه پیمانم بجان تو
چمن گر زانکه می‌نازد بیک دامن گل خودرو | من از گل دسته‌ها چینم گلستانم بجان تو
مرا خاک در خود خوان اگر خواهی نسیمی گو | بهر اسمی که میخوانی بخوان کانم بجان تو

روح الله روحه

دوی شرکست ازو بگذر موحد باش یکتا شو | وجود ما سوی الله را بگذار و یکتا شو
سر توحید اگر داری چو یکرنگان یکسودای | درا در حلقهٔ زلفش چو یکرنگان یکسودا شو
مشو چون عیسی مریم بچرخ چارمین قانع | دل از حد و جهت برکن مکان بگذار بالا شو
تو گنج گوهر جانی مشو در آب و گل پنهان | در اشیا چون گرفتی جا ز جا بگذار و بیجا شو
نباشد معدن لؤلؤ کنار خشک بحر ای دل | اگر دردانه میخواهی درا در قعر دریا شو
مسیح از نفخهٔ آدم مصور گشت و دم دم شد | تو گر میخواهی آن دم را بیا و همدم ما شو
رخ و زلف و خط و خالش کلام ایزدی باشد | اگر تفسیر میخواهی امین سر اسما شو
اگر چون موسی عمران تمنای لقا داری | جلا ده دیدهٔ دل را بحق بینا و دانا شو
چو هست آیینه مؤمن بقول مصطفی مرات | بیا در صورت خوبان ببین حق را و بینا شو
بچوگان سر زلفش فلک را پا و سر بشکن | بدور نقطهٔ خالش چو خالش بی سر و پا شو

چو بینی مصحف رویش سخن ز انا فتحنا گو
جوابی عقد گیسویش بالرحمن و طاها شو

بعین و میم و دال ابرو رموز کن فکان دریاب
به نی و ضاد و لام مادر اشیا عین اشیا شو

ز حرف کاف و نون کن نامروز آمدی بیرون
نداری اول و آخر برو خالی ز فردا شو

نسیمی شد بحق واصل بفضل دولت یزدان
تو نیز ای بخت اگر خواهی فدای بوی زیبا شو

من واردات خاطره

ای جان عاشق از لب جانان ندا شنو
آواز ارجعی بجهان بقا شنو

از ساکنان عالم جان طاب عیشهم
چندین هزار مژده وصل و لقا شنو

عالم صدای صوت انا الحق فرو گرفت
ای سامع این حدیث بسمع رضا شنو

ای آنکه اهل میکده را منکری بیا
از صوفیان صومعه بوی ریا شنو

صوفی کجا و ذوق می ناب از کجا
این نکته را ز دردکش باصفا شنو

از سوز عود و نغمه چنگ و نوای نی
شرح درون خسته پر درد ما شنو

هر صبحدم شمامه آن زلف عنبرین
ز انفاس روح پرور باد صبا شنو

ای پرده ناز بر سر و چشم ز روی لطف
بنشین دمی و قصه این ماجرا شنو

گفتی ز روی لطف که ادعونی استجب
بنگر بسوی ما و ز زاران دعا شنو

بعد از وفات بر سر خاک عظام من
بگذر بناز و غلغله مرحبا شنو

یکدم عنان زلف پریشان بدست باد
بگذار و حال نافه مشک ختا شنو

روزی خطاب کن بکرم کای گدای من
کوس جلال و طنطنه کبریا شنو

شرح غم نسیمی آشفته مو بمو
ای باد صبحدم از آن سر زلف دوتا شنو

نور الله مرقده

زلفت شبست ای سیمتن رویت مه تابان درو
خط و پرگاری که هست اندیشه سرگردان درو

بی شمع رویت کی برد جان ره بنور معرفت
ای زلف شب پرانت کفری که هست ایمان درو

روزی که باشم در لحد ای مه چو بر من بگذری
هر ذره از خاکم در و خیزد بجای جان درو

با آنکه بی جرم و خطا خواهی بدستان کشتنم
بادا حلالت خون من گر می‌نهی دستان درو

جانا چو تیر بیسبب زین حال دل سودا زده
از تیر مژگانت ببین بنشسته صد پیکان درو

چون چشم ترکت ای پری مردم نشین شد
هر لحظه راهی میزند جادوی هندستان درو

از چشم گوهر بار من اندر کنار من نگر
بحری که چندین در بود پاکیزه و غلطان درو

باغیست ای دلبر دلم کز قامت و رخسار تو
پیوسته می‌بینم در و سرو و گل خندان درو

بی جان گدازی کی بود شبها چو شمع از سوز دل
جایی که آتش در زند عشق رخ جانان درو

دانم که با سنگین دلت دم در نمی‌گیرد ولی
آه ار کند روزی اثر آه گرفتاران درو

دارد نسیمی در جهان از هستی کون و مکان
جانی که هست از دلبران صد درد بی درمان درو

اشعه انوار ضمیره

در عشق تو ای مه رو عاشق چو منی کو کو
تا بر سر دیرانها چون کلوه زند کو کو

پیوند بغم و بیچاره در عشق تو جان ماند
آنکه نظر اندازد بر روی تو از شش سو

تا بر اثر پایت مالم رخ و پیشانی
افتاده چو خورشیدم بر خاک بهر کو

ای غیرت ماه و خور بردار نقاب از رخ / تا پیش رویت بر خاک بنهد مه رو
در دور پریز زلفت کی امن و امان باشد / چون در رخ جانانست آن خال فتن هندو
پر نور کنم چون مه از چهره دو عالم را / از زلف تو گر روزی افتد بکفم یک مو
ای بخت من از چشمت با دولت بیداران / صد رحمت حق بر مردم بر غمزهٔ آن جادو
ای در طلب وصلت چون چرخ سرگردان / هم عابد یا موزن هم قایل آمین هو
چشم تو دل عارف گیرد چو بصید آید / هی هی که چه فتانست آن شیر شکار آهو
ای روی ترش صوفی مفروش بما پر کم / کز یاد لبش ما را شد پر ز عسل کندو
ای بر سر دار ما پیچ کمان بشنو / فریاد انا الحقها در حلقهٔ آن گیسو
معراج نسیمی شد قوسین دو ابرویت / ای شمع شب اسری وی بدر هلال ابرو

من واردات خاطره

دل مردم بجان آمد ز دست آن کمان ابرو / تعالی الله از آن چشمان و جل الله از آن ابرو
بخوان روی نگارم را بجان آن پیاده دل / که چون روی دلارایش ندارد روی جان ابرو
دلا بی ترک جان و سر مکن سودای ابروش / که نتوانی کشید آسان کمان آنچنان ابرو
نهان از غمزه با مردم نگفتی راز و شنیدی / اگر با مردم چشمش نبودی در میان ابرو
بطاعت فتنهٔ خوبان رخ و زلفست و خال اما / بچشم و غمزه خون خلق میریزد نهان ابرو
برای فتنهٔ عالم بس است ابرویت ای جوی / مرا زو شمه می بندی دگر با ابروان ابرو
هلال از نون ابرویت نشانی میدهد گرچه / به پیشانی مگر نامش نهد از داستان ابرو

ز اقلیم زیبایی مسلم گشت و رعنایی / که بر خورشید تابان کرد زلفت پایه بان ابرو
ز رویت ای گل خندان برافکن برقع ای دلبر / که عینت فتنه پیدا کرد و آشوب جهان ابرو
اگر خواهی که بگشایی صیام روزه داران را / برآ بر طرف بام ای ماه و بنما ناگهان ابرو
زما زاغ البصر حرفی بچشم تست روشن کن / که کرد اسرار ما او حی ز مشکاتت بیان ابرو
نسیمی قبله جز رویت نخواهد کرد چند آنی / که باشد بر سپه و بالا ز چشم دلبران ابرو

اشیعهٔ انور ضمیره

باز آمد آن خورشید جان از رخ نقاب انداخته / از عنبر تر برقعی بر آفتاب انداخته
شیرین لب جان پرورش بشکست بازار شکر / سودای چشم سرخوشش از شراب انداخته
ای سنبلت روز مرا در چهره چون شب ساخته / وی غمزه‌ات بخت مرا در دیده آب انداخته
تا دیده صورتگران حیران بماند در رخت / مست از خیالت نقشها بر خاک و آب انداخته
ای موسی یوسف لقا در خیمهٔ میعاد ما / زلف تو از مرجانی بجه طناب انداخته
ای رشتهٔ جان مرا شمع جگر سوز رخت / چون طرهٔ عنبر شکن در پیچ و تاب انداخته
با عشق رویت در جهان ای آفتاب عاشقان / پر تا بسر گنجم ولی رو در خراب انداخته
این آتش قدسی مرا هرگز نخواهد کم شدن / سوزی ز عشقت در دلم در جان کباب انداخته
ای شربت قند لبت در آرزوی وصل خود / چندین هزاران تشنه را در سراب انداخته
ما را ز هد و زاهدی دعوت مکن بیهوده چون / مست آنکه عاشق می شود چشم از ثواب انداخته
ای بر بیاض عارضت زلف سیه دل دزد و شب / جان من آشفته را در اضطراب انداخته

ای برده زلف کافرت آرام عقل مرد و زن / وی چشم جادوییت فغان از شیخ و شاب انداخته

ای بر درت قلب کلف انوار کوکب ریخته / وی پیش مرجانت صدف در خوشاب انداخته

تا بوی زلف و عارضت شد با نسیمی همنفس / بر آتش آتش گلی مشک و گلاب انداخته

نور الله مرقده

ماییم دل ز عالم در زلف یار بسته / از دست پرنگارش دل در نگار بسته

سودای چشم مستش در جان و دل نشسته / در خاطر از خمارش فکر خمار بسته

باشد ز چین زلفش باد صبا کشاده / از مشک روسیه شد راه تتار بسته

ای پرده ز سنبل بر یاسمن کشیده / وی برقعی ز ریحان بر لاله زار بسته

ای صورت خدایی ظاهر بر آب و خاکی / وی پیکری که آهی بر باد و نار بسته

ای زلف بی قرارت بشکست چون دل من / عهدی که بی دل و جان آن بیقرار بسته

وقت صلوة و سجده دارم حضور دل چون / نقش تو در دلم هست ای گلعذار بسته

ای خال عنبرینت بر لب نهاده نقطه / وز مشک سوده خطت بر گلعذار بسته

ای زلف جان شکارت در حلقهای سودا / جان و دل اسیران چندین هزار بسته

از گفتن انا الحق سر تا ابد نه پیچد / آن جان و سر که باشد بر فرق دار بسته

زلف تو با نسیمی ای نور دیده تا کی / باشد بکین میانرا چون روزگار بسته

روح الله روحه

ای رخ ماه پیکرت شاهد بر بری زده / حسن تو در جهان جان تخت سکندری زده

روی تو شمس والضحی خط تو نون والقلم / لوح و دوات و کلک را بر سر مشتری زده

دفتر لاله رخت شسته ورق در آب جوی / خاتم حسن نطق را خاتم پیمبری زده

چهرهٔ طلعت ترا ای قمر منیر من / طلعت آفتاب را طعنهٔ برانوری زده

خطبهٔ حسن بر فلک کرده بخت بنام خود / بر زر و سیم مهر را سکهٔ دلبری زده

جان مسیح باد مست گفته که همدم ولی / از دم او بصد دمی خیمه بر بری زده

معتکف در ترا عرش نهاده متکا / سالک عشقت آستین بر سر و سروری زده

بر سر کوی وحدت عشق تو ای خلیل جان / از گل رویت آتشی تربت آزری زده

خاک نشین حضرتت یافته دولت ابد / در ملکوت لامکان نوبت سنجری زده

ای ز در تو انکری پیش گدای کوی تو / صاحب تاج و سلطنت دم ز قلندری زده

هست نسیمی چون توان عارف آشنا کر او / بر در کعبهٔ صفا حلقهٔ حیدری زده

روح الله مرقده

با یارم اگر عالم جز یار نداند به / پروانه آن شمع گر نار نداند به

از جام می باقی یعنی لب آن ساقی / سرمستم اگر این مفلس هشیار نداند به

با غیر نمی گویم سر سخن عشقت / گر شرح رموز غیب اغیار نداند به

هست از کرم حسنت محروم قبای دل / گر لطف دمی عیسی مردار نداند به

در صومعه با صوفی ده کار در اکویی / ای زاهد اگر عارف کردار نداند به

پهلت پر خود دار بر دار ز دون لیکن / اسرار بسی عارف کردار نداند به

با روی گل خندان بلبل نظری دارد / این مژده نازکرا گر خار زند انده به
در مصطبهٔ معنی بی صورت پیالوی / وا با غنچه ام سنگی گر مار زند انده به
اشعار نسیمی را صد معجزه هست اما / گر پنجهٔ بیضا مسیحا زند انده به

نور الله روحه

ای بر گل عذارت ریحان تر نوشته / وز مشک سوده نسخی بر گلشکر نوشته
سی و دو حرف موزون مانند در مکنون / ایزد بر آن رخ چون شمس و قمر نوشته
ای مصحف جمالت خطی که دست قدرت / بود از برای موسی بر لوح زر نوشته
تا نکته‌دانان بدانند اسرار حسن رویت / نام رخ ترا حق بر ماه و خور نوشته
ای میم و جیم و دالت بر جان اهل معنی / هر دم ز لوح صورت حرفی دگر نوشته
صورت نگار اشیا چون نقش رخت را / نامش در آفرینش صاحب نظر نوشته
ای چاره بیار عشقت درمان درد ما را / داروی درد شربت خون جگر نوشته
ای کلک منشی کن بر آفتاب چهرت / اسرار کنت کنزا سر تا بسر نوشته
ای حرف خط و خالت چون آیهٔ قیامت / بر لوح چهرهٔ تو بر شور و شر نوشته
تا وحدت جمالت ثابت شود برهان / هست از رخت نشانها بر بحر و بر نوشته
بر صورت تو آنکو عاشق گشت و حیران / نقشت او بر آهن یا بر حجر نوشته
تحصیل نیک نامی او را بود که باشد / نامش در آفرینش اهل بصر نوشته
صوفی و ذکر خلوت ما و شراب و شاهد / در قیمت این ز حق رفت ای بیخبر نوشته

وصف ترا نسیمی چون در عبارت آورد / آن هم ز یمن فضلت شد این قدر نوشته

اشعه انوار ضمیره

ای جمالت نسخهٔ اسما چنین آمده / ای خم ابروت ما اوحی و روحا آمده
آمده تفسیر چشمت رمز ما زاغ البصر / روی و مویت را بیان لیس و طاها آمده
بسته از لعل لبت یاقوت را خون در جگر / در دندان ترا لؤلؤ لالا آمده
معنی آیست و نارا را و شرح آن شجر / دیده ام آن عارض و آن قد و بالا آمده
غمزه‌ات با عاشقان در شیوهٔ سنگ دلست / گرچه رویت مصحف انا فتحنا آمده
در ظهور آفتاب رویت ای مه روز / هر دو عالم ذره سان از عشق در وا آمده
سجده بر روی تو می آرد نسیمی دایما / ای جمالت مظهر ایزد تعالی آمده

نور الله مرقده

ای زیبان دلبران حسن تو بر سر آمده / گل ز رخ تو منفعل لاله بهم بر آمده
دیده ندیده تا کنون چستی لطف قامتت / بر لب جویبار جان سرو سمن بر آمده
گرچه نهند بر آسمان پیوند حسن هر ولی / سلطنت جمال را روی تو در خور آمده
چشم جهان بخواب خوش هیچ ندیده تا کنون / فتنه چنین که در جهان چشم تو دلبر آمده
طبع مزاج آب و گل هست ترا ز جان و دل / ای همه جسم و جوهرت روح مصور آمده
گرچه خوش است در نظر حسن و طراوت قمر / هست بچشم اهل دل روی تو خوشتر آمده
توبه چگونه نشکند گوشه نشین که در جهان / چشم و لب تو بر کسی با می و ساغر آمده

جست نسیمی ازگدا ازانکه زفیض فضل حق
دیده ز عشق بر توش معدن گوهر آمده

اشعه انوار ضمیره

دلیلی باشد آن ساقی مدار العیش میخانه
بیا گر آرزومندی بجام لعل جانانه

بدردانه خالش دل و جان را نمی‌بینم
که در دام سر زلفش نیفتادست این دانه

زمانی وصل رویش را طلب کارم بجان گرچه
هنوز ارزان بود دادن دو عالم را بشکرانه

زمان زرق و سالوسی گذشت ای زاهد رعنا
بیا می خور که تقوی را لبالب گشت پیمانه

جهان و جان و دین و دل بود در کار عشقش کن
که از مردان مرد آید همیشه کار مردانه

حدیث عشق گو با من نه زهد و توبه و تقوی
که عاشق گوش کی گیرد بهر افسون و افسانه

مجو با آتش رویش تقرب گر نمی‌خواهی
که دور از شمع رخسارش نسوزی همچو پروانه

چو روشن نقش صورتگر نه بیند صورت دیگر
بسر چند انکه میگردد درین فیروزه کاشانه

در گنج معانی را لبش مفتاح غیب آمد
زهی گنج و زهی گوهر زهی مفتاح دندانه

نسیمی پای دل بگشا ز بند زلف او مگر
که در زنجیر می‌باید همیشه پای دیوانه

روح الله روحه

تا بر اطراف چمن مشک ختن بر ریخته
برگ گل آتش زده و آب سمن بر ریخته

چشم بد دور ز رویت که بگفتار فصیح
آب لولوی تر و در عدن بر ریخته

ورق دفتر گل را برخ لاله عذار
گرد و ابتر و در صحن چمن بر ریخته

دست رنگین ز رقیبان بر اندیش و بپوش
تا ندانند تو خون دل من ریخته

جرعه صافی ارواح مقدس بر خاک
بشراب لب یاقوت شکن ریخته

لب لعل شکر خنده مرجان خوشاب
صدف درج مراد از دهن ریخته

خاک ره بر سر سبزه و چمن از فرط کمال
بسهی سرو قد و سیم بدن ریخته

بر کنار گل نو سنبل مشکین صنما
الله الله که چه بر روی چمن ریخته

ای نسیمی شده صاف تر از باده روح
بر سر درد مگر دردی دن ریخته

نور الله مرقده

ای یار من چرا ستم از سر گرفته
از من چه کرده‌ام که نظر برگرفته

ای زلف یار من تو مگر ای که روز روشن
برقع ز آفتاب رخش برگرفته

ای شمع جان گداز که با گریه سوز
معلوم شد که آتش دل در گرفته

بازار پیران صومعه سر از می‌گوی
ای رند حق شناس که پیمانه برگرفته

جز اهل دار وصل انا الحق نیافتند
ای آنکه راه مسجد و منبر گرفته

دامن ترا رسد که فشانی بکاینات
ای عاشقی که دامن دلبر گرفته

تا بر گرفته زرخش برقع ای صبا
صد خرده بر عذار گل تر گرفته

گر رخت احمرای غم اگر نیستی چرا
رویم ببست آینه در بر گرفته

روی زمین چو ابر بهاری بپیمیا
از آب دیده در و گوهر گرفته

روح الله روحه

برگل از عنبر تر نقطه سودا زده
آتش اندر جگر لاله حمرا زده

از خط و خال و رخ و زلف و بنا گوش چمن
لشکر آورده و بر قلب دل ما زده‌ای

پای در دیدهٔ ما گر چه نهادی بخیال
باخبر شو که قدم بر سر دریا زده‌ای

چشم ترک سیهت هر که به چند داند
که بسی راه دل عاشق شیدا زده‌ای

تا شد از لعل لبت روح فزایی ظاهر
طعنها بر لب جانبخش مسیحا زده‌ای

تا بخوانند ز روی چو مهت آیت نور
نقطهٔ خال سیه جرده بر اسما زده‌ای

آستین بر سر مهر و فلک و ماه فشان
که سراپرده چنین از همه بالا زده‌ای

عارف ادراک کند شیوهٔ زیبی که ز خط
بر عذار از پی عنبر سارا زده‌ای

بیت رنگین سخنا تا نشوی فاش ای دوست
که بشمشیر جفا گردن دلها زده‌ای

بر نسیمی زده‌ای تیر جگر دوز مژه
آفرین بر نظرت باد که زیبا زده‌ای

من واردات خاطره

ای نوبت جمال تو در ملک جان زده
چرخ تو گوی در تمکین در جهان زده

خورشید خورده جرعه نو جمال تو
خود را بهر دریچه و دیوار از آن زده

ماه دو هفته تا بچراز مهر طلعتت
هر شب هزار چرخ برین آسمان زده

تشبیه خویش کرده بلعل تو جام می
صاحب طریق میکده آتش بر آن زده

اسرار زلف و شرح دهان تو نطق را
بر لب نهاده مهر گره بر زبان زده

در دور جام لعل لبت هر کسی که هست
از توبه دست شسته و از می گران زده

ای تا ابد بنام رخ بی مثال تو
فرمان نوشته حسن و ملاحت نشان زده

سودای زلف و خال تو در راه عقل و دین
صد شحنه غارتیده و صد کاروان زده

ای چشم جان شکار تو سر دم بهر طرف
تیری ز غمزه بر جگر عاشقان زده

بر بوی جام لعل تو صوفی هزار بار
خود را چو حلقه بر در دیر مغان زده

مشکین کمند زلف تو بر پای من چرا
چندین گره ز طرهٔ عنبر فشان زده

مست از برای فتنه بر آن رخ نهاده‌ای
مشکین خطی و نقطهٔ عنبر بر آن زده

خاک ار شود وجود نسیمی بود هنوز
در زلف دلبران چو صبا دست بجان زده

اشیعه انوار ضمیره

ز سودای پسر زلفش سرم دیگست و سودایی
بیا ای دل که پر صوفی ببین تا در چه سودایی

تو دنگ باده و بنگی نه از عشق خدا دنگی
از آن پوسته چون بنگی بغفلت عمر فرسایی

ترا سودای سیم و زر هزاران پسر و سیمین بر
اسیر و مبتلا کرده ربوده عقل و دانایی

جهان از فتنهٔ چشمش پر آشوبست و پر غوغا
چرا زین فتنه غافل چرا در جنگ و غوغایی

حجاب خویشتن بینی ز ره بردار و بیخود شو
که نتوان روی حق دیدن بخود بینی و خودرایی

جمال حق درین عالم ببین امروز و حق بین شو
که فردا اگر خواهی بود اگر موقوف فردایی

یکی را دیدهٔ احول ز کژبینی دو می بیند
بزن تن گر نه احول به تنهایی که تنهایی

بخط و خال و زلف او شده اشیا جمله پیموده
تو تا کی آتش شهوت ز رشکش سو بادپیمایی

برو مجنون شو ار خواهی که بینی روی لیلی را
که لیلی را نبی بینند بجز مجنون شیدایی

بجشش دل چرا دادی نگر بر من نگر بر من
که عاشق چون نگه دارد دل از ترکان یغمایی

بیا ای صورت رحمن که آمد روز آن دولت | که مشتاقان رویت را لقا بی پرده بنمایی

شب اسرات آن گیسو و تو سین آن خم ابرو | بیا حق را درین اسرا ببین گر مرد اسرایی

شدم در قلزم دریا چو گیسوی تو غرق اما | درین دریا تو هر کس را کجا چون در بدست آیی

دلم پرخون شد از سودا بیا قفال دل بگشا | که شوقت آتشی محض است و ذاتی عشق صفرایی

صفات ذات مطلق را تویی آینهٔ صورت | بمعنی گرچه از وجه دگر اسمای حسنایی

ازازو قبلهٔ رویت هدًا للعالمین آمد | که حق را مظهر کلی و گنج پر اسمایی

تو آن یوسف لقا ماهی که در مصر الوهیت | عزیز حق شدی حق را هم اسم و هم مسمایی

ملک شد عاشق رویت ازازو میکند سجده | چه چیست این تعالی الله بدین خوبی و زیبایی

تو آن خورشید خوبانی که در دنیی و در عقبا | بر چنان آفت جانها بزلف آرام دلهایی

بحسن و صورت و معنی تویی آن واحد مطلق | که چون ذات الوهیت بخوبی فرد و یکتایی

ندید از اول فطرت جهان تا آخر خلقت | چو رویت صورتی ازازو که بی مانند و همتایی

ز اشیا چون جدا دانم ترا ای عین اشیا چون | محیطی تو همه اشیا و عین جملهٔ اشیایی

وجود هر چه می‌بینم تویی در ظاهر و باطن | چه عالی گوهری یا رب چه بی‌اندازه دریایی

تویی آن عالم وحدت که بهر منشی کثرت | از آن در جا نمی‌گنجی که هم در جا و بیجایی

نهان چون گویم ای دلبر ترا از دیدهٔ اعمی | که در هر ذره می‌بینم که چون خورشید پیدایی

بیا ای بی‌نظیر من که خوبان دو عالم را | بحسن خود غنی سازی بروی خود بیارایی

بیارای هر دو عالم را لقا بنما و جنت کن | که رضوان خیر اندام و چو سدره بالایی

نسیمی نفخهٔ عیسی در اشیا میدمد هر دم | بیا ای مرده جان گر از انفاس مسیحایی

من واردات خاطره

جام و شراب و ساقی زیبا و بانگ نی | یحیی العظام و هی رمیم بفضل حی

خورشید عشق پرده ز رخسار برگرفت | ظل ظلیل عشق ز تشویش گشت طی

جانم فدای عشق که از نور او نماند | در چشم عاشقان بجز از وجه هیچ شی

تا شد اسیر چاه زنخدان او دلم | عار آیدم ز شاهی کیوان و جاه کی

بیزار شد ز خرقه و بگذشت ز خانقاه | مسکین نسیمی بخرابات برد پی

نور الله مرقده

فضل حق می‌دیدم هر دم از آن می جامی | که ندارد چو ابد هستی او انجامی

شرح اسرار تجلی تو ز فرعون مپرس | کاتش انی انا الله را نداند خامی

صبح و شامم همه با زلف و رخش میگذرد | کو مبارکتر ازین صبح و نکوتر شامی

دور چشمش ابدی گشت نباشد من بعد | خالی از مهر رخش در همه دور ایامی

اگر شد مست می عشق رخش در همه حال | با ویت ار چه بود همدم درد آشامی

بحق آن دل که رسید از رخ و زلفش بخدا | کی دلش دید مرادی و گرفت آرامی

زلف مشکین دلارام من آرام دل است | لی پر زلف دلارام که دید آرامی

چیست فضلیت نسیمی بدین معنی دال | چیست از هر طرف روی او ضاد و لامی

و له ایضاً

ایا معبود بی نقصان ز چشم خلق پنهانی
توی قادر که در عالم همه اسرار میدانی

ایا مطلوب انس و جن تراجویند همه انسان
اگر کرده فلک کردان کناهم را تو درمانی

ملک و شیر و یوز آهو همه کویند کای یاهو
عجب دارم من این چیزی به سبحانی چه سبحانی

در آن دم تو که در جنت نمایی در تجلیات
برای عشق تو مخلوق کند توبه ز سلطانی

توی معشوق بی همتا توی محبوب ما رجا
توی آن حاکم مطلق که عالم را نگهبانی

کنم اقرار من دایم خدایی را سزاواری
خدای تو و بیچونی که کویم پاک و یزدانی

نسیمی از غم عصیان ندارد دیده کریان
ایا حنان و یا منان بکن رحمت که رحمانی

وایضاً له

بعشقت جان و دل دارم بغم زان کشته‌ام ارزانی
به بند زلفت افتادم از آنم در پریشانی

چو چشمت کوشه کیرم ز چشمت چون نکهدارم
که با این چشم و این ابرو بلای کوشه کیرانی

با ابرو سر نپیچ چشمت دلی میدزد از مردم
ندانم چون نکه دارم دل از دزدان پنهانی

چه روز است ای صنم رویت که روشن میکند بر ما
رموز لیلة الاسرا در آن کیسوی ظلمانی

معمای پر زلفت بجان کنیم که بکشاییم
ولی مشکل بود حاصل بدین آسان آسانی

بسوی ای دل و چشم که هست آرام کاه تو
اکر اینجا کنی منزل و اکر آنجا تو میدانی

اکر وصل رخش خواهی چو زلفش جان از آن برکن
که سر در پایش اندازی و جان در پایش افشانی

چو زلفت فتنه با بیرون نهاد امروز می‌باشد
بجای خویش اکر او را بجای خویش بنشانی

مکن درد مرا درمان به ترک عشقش ای ناصح
که درمانم بسی سخت است و میدانم که میدانی

ملک در صورت انسان ببین خو کر نشد ظاهر
چه نوری یا رب ای دلبر خداوندی چه انسانی

نسیمی را بفضل حق چو وصل یار حاصل شد
بزن بر مسندی شاهی و بر سر تاج سلطانی

نور الله مرقده

از می عشقت کنون مستم زهی
بی می عشقش دمی مستم زهی

جز کمند زلف عنبرین او
نقش زناری دکر بستم زهی

دل ز جور عشق میکوید خبر
من حریف این چنین جستم زهی

ای که میکویی بجان جستی ز عشق
من بجان از عشق او رستم زهی

چون بدارم دامن زلفش ز دست
من در آن سودا از آن رستم زهی

با پر زلفش دلم عهدی که بست
بشنوی روزی که بشکستم زهی

عروة الوثقی است آن کیسوی او
چون توانم کفت بکسستم زهی

عهد قالو بلی بسته‌ام روز الست
من جز این قالو بلی بستم زهی

دام زلفش هشت و شصت حوت جان
دل بچنک آید از آن شصتم زهی

چون قدش را سرو خوانم یا بلند
در رهی همت چنین پستم زهی

تا نسیمی حق شده سر تا قدم
یک زمان از پای ننشستم زهی

من واردات خاطره

اکر میسرم ز ناز نازنینی
بر افشانم ز شادی آستینی

غلام نکهت آن زلف کردم
که سنبل هست پیشش خوشه چینی

روم در گوشهٔ چون مردم چشم / درآن خلوت برآرم اربعینی
بقصد ما پست چشمش زیر ابرو / نشستست همچو ترکی در کمینی
خرد پی برد بهان او ندانند / شنیدم این حدیث از خرده بینی
نثار خاتم لعلش توان ساخت / اگر ملکی بود زیری نگینی
نسیمی همچو جان دارد گرامی / گرش روی بدست افتد نگینی

نور الله مرقده

بیای ای حسن صورت بیای ای کل معنی / بمیدان الوهیت که داری جای این دعوی
وصالت جنت عدنست و در دل اهل جنت را / جز این صورت نمی بندد که باشد جنت اعلی
مراد از دنیی و عقبی تویی ما را و کی باشد / بجز وصل تو عاشق را مراد از دنیی و عقبی
جمالت را همه اشیا تجلی کرد پیدا ما / چو مجنون عاشقی بیند خدا را در رخ لیلی
خیال صورت رویت بچین گر بگذرد روزی / شود بر کافران بسته در بتخانهٔ مانی
بناز و نعمت دنیی منازای صاحب کشور / که ما را نیز بود نازش بناز و نعمت دنیی
مگو با منکر ریش حدیث آن لب و دندان / که در دجال نابینا نگیرد نفخهٔ عیسی
ز پیوند زلف او زاهد از آن زود دل می بندد / که بر بیاض چه پیشه مارست و عقرب معجز موسی
غم عشق پری رویان مگو با ساکن خلوت / حدیث آفتاب و مه مگو با دیدهٔ اعمی
فقیه از آیت خطش بود حق نشد بینا / زمرد میکشد لعلش مگر در دیدهٔ افعی
گدای کوی آن شاهم که درویش در او را / طفیل همتش باشد سراسر افسر کسری

زعکس روی خود بگشا نقاب ای صورت رحمان / که تا از لوح محفوظش بخوانند آیت کبری
نسیمی را تو معبودی و دین و قبله و ایمان / تو خواهی حق پرستش خوان و خواهی عابد عزی
چو عاشق بر محک زاهد کی آید بر رخ زر چون / که رنگ عاشقان خونست و رنگ زاهدا حنی

اشعهٔ انوار ضمیره

ببرد آرام و صبر از من پری پیکر دلارایی / چه باشد چارهٔ کارم نمی دانم دلارایی
ز سودای سیه چشمان مکن عیب من ای ناصح / که در سر می پزد هر کس بقدر خویش سودایی
حدیث طوبی ای دانا برو بگذار با [illegible] / که دارم در سر این ساعت حدیث سرو بالایی
بچشم دل توان دیدن خدا را در رخ خوبان / ببر دیدار اگر داری طلب کن چشم بینایی
مرا چون تن ز جان ای جان جدا امروز و از خود / که پیوند تو جانم را نه امروزست و فردایی
نگنجم در همه عالم من بی مسکن بی مسکن / چو خاکم بر سر کویت سعادت کرد به جایی
گرفت از روی ماه تو چو رنگ آب گلگون شد / چه رنگست آن گر دیگر چنین یک آب دریایی
سعادت طوطی خطت زبان نطق می بندد / عجب گر در جهان باشد بدین خوبی شکرخایی
طریق سالک عشقت چه داند ساکن خلوت / قدم چون در ره مردان نهد سرت رعنایی
ز نور ظلمت ار خواهی منور دیدهٔ جانرا / بیا و قبلهٔ دل کن رخ خورشید سیمایی
نسیمی گشت سودایی ز زلف او خبر آن سودا / ز فکر بی سر و پایی چه افزاید سر و پایی

من واردات خاطره

بیار ای ساقی مهوش می گلرنگ روحانی / که از زد خاتم لعلش بصد ملک سلیمانی

نگارا تا برافکندی نقاب از چهرهٔ گلگون خجالت دارد از رویت گل صد برگ بستانی
صدف را کاشکی بودی چو انسان دیدهٔ بینا که تا از درج یاقوتت بدیدی گوهر افشانی
بهم منشور زیبایی ز خوبان جهان بستان که بر حسن تو ختم آمد کمال عین انسانی
مرا جمعیت خاطر جز این دیگر نمی باید که هستم چون سر زلف تو در عین پریشانی
ترا چون گویم ای مه حور و جان گویم صد نازت برخ زیباتر از حوری بتن نازکتر از جانی
مرا حال دل ای دلبر چه حاجت بعد ازین گفتن که هستی در میان جان و میدانم که میدانی
رهت در عالم وحدت بشاهی هیچ نوبت زن بر اوج لامکان اکنون بر آور تخت سلطانی
بنور عشقش ای زاهد جلا ده دیدهٔ دل را اگر بی پرده میخواهی رخ معشوق پنهانی
جمال کعبهٔ وصلش هوس داری اگر دیدن ترا فرض است ای زاهد که از خود تا نگردانی
نسیمی در رخ خوبان جمال الله می بیند بیا بشنو ز گفتارش بیان پیر سبحانی

من واردات خاطره

منه بر مهر خوبان دل نصیب عقل اگر داری که خوبان مهربانی را نمیدانند و دلداری
بسر و جان و جهان ای دل نثار عشق خوبان کن اگر با دلبران داری دل مهر و سر یاری
ز چشم و زلف او گفتم نگه دارم دل خود را ولی دل میبرند ایشان بجادویی و عیاری
دل آشفته می جستم ز زلفش گفت ای عاقل کی افتد در چنین بندی دل هر زار بازاری
رخ از عشقش چو زر کردن بپایانی توان لیکن بیا جان صرف عشقش کن اگر صراف دیداری
جفا و جور محبوبان وفا میخوانمش چون من ترا چون گویم ای حوری که محبوب جفاکاری

بهر داغی و هر دردی که میخواهی بکش ما را که ما را نیست از عشقت دل آزاری و بیزاری
ز آزار توام هرگز نخواهد خاطر آزردن بقهرم گر بسوزانی بجورم گر بیازاری
اگر در چشم بیمارت نمی خواهد که باشد خوش ولی گو اینچنین سودا ندارد چشم بیماری
بصد جان طالب آنم که زلفت را بدست آرم ز زلف تو نمیدانم دلم را کی بدست آری
دلا در عشق اگر شیری جگری باید خوردن که باشد عادت شیران ز دست دل جگر خواری
تو می پنداری ای ناصح که پندت بشنود عاشق قبول اهل دل هرگز چه پنداری چه پنداری
ز کار دینی و عقبی توانی دست اگر شستن درآ در کار عشق ای دل که بی ننگ مرد این کاری
نسیمی دل بپرداز ای جان بزلف عنبر افشانش تو نیز از عاشقی باید که جان مردانه بسپاری

اشعة انوار ضمیره

ای باغ جنت از گل روی تو آیتی وصف کمال حسن تو ما لا نهایتی
آب حیات از لب لعل تو جرعهٔ پیش لب تو قصهٔ شیرین حکایتی
در هر سری ز زلف خیال تو صورتی در هر دلی ز مهر جمالت سرایتی
هر درد و هر غمی از تو دوایی و هر شبی هر جور و هر جفا ز تو فضل و عنایتی
آنکو نکرد در طلبت نقد عمر صرف بیحاصل است و ندارد کفایتی
با آنکه جور عشق تو بر من ز حد گذشت صد شکر میکنم که ندارم شکایتی
چون حسن با ملاحت اگر دارد اتفاق زیبا بود چو بادشه اندر ولایتی
وارد نسیمی از همه عالم ترا و بس ای اولی که هیچ نداری بدایتی

نور الله مرقده

وصالت عمر جاویدست و بخت بیعد و فیروزی | مبارک صبح و شام آنکو شود وصل تو اش روزی

بیا ای رشک ماه و خور شبی با ما بروز آور | که وا از اندیشه رویت شبم را صورت روزی

مکن دعوت بشب خیزی و تسبیح ای خردمندان | که ذکر شاهد و جامست ورد ما شبان روزی

شب هجران بپایان رفت و روز وصل یار آمد | بیا ای غره فردا اگر مشتاق امروزی

کند منع از می و شاهد مرا زاهد مدام آری | نباشد اهل جنت را ز شیطان خرد آموزی

بیا و همدم رندان دردآشام عارف شو | ز نور غیب اگر خواهی که شمع دل برافروزی

ز چنگ آواز تسبیح نیاید جز بگوش جان | چو عود بی نوا باشد بجان خویش اگر سوزی

می وصل انگهی نوشی که خود باشی می و ساقی | رخ یار آن زمان بینی که چشم از غیر بر دوزی

الا ای سالکان خلوت مزن با من دم از غربت | که دادند از لب خوبان مرا عیدی و نوروزی

مرا سر سالمت ای صوفی بترس از محتسب کوهی | ز روبه شیر چون ترسد برو بگذار ازین یوزی

رخ از خاک پیر کویش متاب ای صاحب پسند | نسیمی وار اگر خواهی که بخت و دولت اندوزی

روح الله روحه

لقد فنیت عن الغیر لا وجود سوائی | لان نفی وجودی ثبوته البقائی

وجود غیر چو مستلزم شریک دویست | خیال غیر چرا می پزی و غیر چرائی

ان البقاء و لا البقاء من عدم | فکیف یثبت شیء ان بقاء و لا لقائی

هو السلام هو المؤمن هو الحق | لقای خویش ببین گر در آرزوی لقائی

لوا وجهک نور ضلالها تمدا | بذیلها تمسک لان ملک لوائی

چو اسم عین مسمی بود ز روی حقیقت | بچشم یقین خدائی ترا که عین خدائی

انتسعت من الحب ما اما لی منتهاها | شفاک فیه شفاء شفاء فیه شفائی

مرا هوای تو ای عشق لم یزل ز جنان بها فت | عجب چه آب و چه خاکی عجب چه نار و هوائی

لقد شربت شراب حیاته ابدا | فصار متحد ذلک شراب و مائی

بلای عشق تو خوشتر ز جان چراست مرا | چه آفتی چه عذابی چه فتنه چه بلائی

هوای کوی دلارای دلبرت نسیمی | عجب مدار که جانها ازو کنند گدائی

اشعه انوار ضمیره

گر کنی قبله جان روی نگاری باری | ور بری عمر بسر با رخ یاری باری

کار عشقست برو پیت بدار از همه کار | گر کسی صرف کند عمر بکاری باری

زلف او محشر جانست و لاسیما کن | که دران حلقه درآیی بشماری باری

دل بدام تو در افتاد زهی صید ضعیف | کاشکی زین همه بود شکاری باری

غرق دریای غمش چون نشود با لب خشک | بروای خواجه تو بنشین بکناری باری

گرچه پیش نتوانی که شوی مست ابد | باش چون غنچه خوش بخماری باری

ای نسیمی ز خدا دولت منصور طلب | عاشق ار کشته شود بر سر داری باری

من واردات خاطره

زلف را بر مهر و رخ جا می کنی | غارت جان و دل ما می کنی

سید ای پیاغمبر زدست پرخمار — پاکبازان پست سودایی کنی
در جهان از زلف و رخسار ای صنم — هر زمان صد فتنه پیدایی کنی
ور زه آیینه ما را در رو — صورت خود را تماشایی کنی
پرده برسیمی دار از روی نکو — گنج حق را آشکارایی کنی
گوشه گیران مرقع پوش را — می بربست عشق و رسوایی کنی
دانه می سازی زخال عنبرین — دام دل زلف سمن سایی کنی
میکنی با عاشقان ناز و عتاب — مدعی را آفرینهایی کنی
بیدلی را هر دم ای لیلی چو من — عاشق و مجنون و شیدایی کنی
مشکل هر دو جهان حل میشود — چون زگیسو یک گره وای کنی
کس ندیدست این قیامتها همه — در جهان ای سیدره بالایی کنی
اهل معنی را رضای دال زلف — همچو نقطه سینه پر و پای کنی
طور سینای تجلی تو ام — ای که ما را طور سینایی کنی
ای نسیمی از دم روح القدس — مردگان را حشر احیایی کنی

روح الله روحه

گر نسیمی دولت بد بستم زلف یار انداختی — پایه اقبال بر من روزگار انداختی
چشم مستش گر نظر کردی با اهل خانقاه — مردم خلوت نشین را در خمار انداختی
دولت دنیی و عقبی وصل یارست ای دریغ — بختم این دولت شبی گر در کنار انداختی

غم زبیماری نبودی گر طبیب درد عشق — چشم رحمت بر من بیمار زار انداختی
ترک چشم کافرش دلم را ناوکی بودی نصیب — چشم ترکش گر چنین لاغر شکار انداختی
از سر سعد فلک برداشتی قدرم کلاه — بخت اگر در گردنم دست نگار انداختی
گر نسیم چین زلفش با صبا گشتی رفیق — تا در چین کاروان مشک تتار انداختی
گر بگوش نازک خوبان رسیدی نظم من — هر کرا در گوش بودی گوشوار انداختی
کاشکی برداشتی برقع ز روی گل صبا — تا بر آتش لاله را مانند خار انداختی
گر نبودی بند قدش صبا زآب روان — بندها بر پای سرو جویبار انداختی
گر ز گفتار نسیمی با خبر بودی صدف — از دهن لولوی رطب آبدار انداختی

نور الله مرقده

عاشقانت گرچه بسیارند ما زانها یکی — عاشق روی تو کم یابند کم چون ما یکی
چون مو دون قامت آرد گر به چند قامت — چون بیارد سجده پیش آن قد و بالا یکی
هر زمان با چشم و زلفت پست سودای مرا — چون سر زلف تو در سر بستم سودا یکی
جنت فردا و حور زینت را بفروختم — زان جهت دارم من امروز در گرو دل ها
پیش قاضی رخت مردم بدعوی سیدلی — میکشد از هر طرف زلف تا سر تا یکی
ای که چون پرگار می پویی در انکار رخم — در محیط خط او چون جوهر فرد ای یکی
ابجد سی و دو حرف از لوح رخسارش بخوان — تا بدانی سر سبحان الذی اسری یکی
ذات آن معشوق بی همتای عین من نیست — زانکه موجودی نمی بینم که هست الا یکی

میکشم که جور زلفت ای صنم که ناز چشم
عشوه این سر و سودا چون کشد تنهایکی

تا ابد با عشق رویت یکدلیم و یکجهت
زانکه چشمت را نباشد تا ابد همتا یکی

ای نسیمی منزل وحدت مقام عارفست
گر ز پی تحقیق می‌بینند همه اشیا یکی

اشعهٔ انوار ضمیره

کمان ابرو که بصد جور و صد دل آزاری
دل من از تو برنجد مگر به بیزاری

بهر جفا که توانی بجوی آزارم
که هست عادت معشوق عاشق آزاری

بدان امید که واقف شوی ز نالهٔ من
گذشت عمر عزیزم بناله و زاری

نظر بزاری ما گر نمیکنی چه عجب
تو شاه چینی و ما عاشقان بازاری

دل از رقیب تو رنجیده است و باز آمد
گرش برسم دل آزاری تو بازآری

مرا تو جان عزیزی پیش عزیزی من
که میکشم ز عزیز خود این همه خواری

چه حاجتست که ریزی بغمزه خون دلم
چو چشم ترک تو اش میکشد به بیماری

دلم ببردی و گفتی دلت به پیت آرم
چو بردهٔ دل من چون دلم بدست آری

نسیمی از تو امید وفا نمی‌جوید
چگونه عمر کند با کسی این وفاداری

نور الله مرقده

ای برده دل پر دردم مردم ز تو آزاری
کی بود و کجا باشد مثل تو دل آزاری

ای جور و جفا کارت تا کی کشم آزارت
جز جور و جفا با من هرگز نکنی کاری

ریزی بجفا خونم آنگه نکنی پرسش
مثل تو کرا باشد هرگز بجهان یاری

ببوی گل وصلت ای غنچه لب پسته
تا کی شکنی هر دم در پای دلم خاری

بی دانش و دین و دل بادای بت سیمین تن
جانی که نمی‌خواهد از زلف تو زناری

ای از نظرم پنهان روی تو به پنهانی
از دیدهٔ هر بلبل روی چو تو گلزاری

درد تو بهر ساعت داغی نهد بر دل
ای شعله زنان از تو در هر جگری ناری

گفتی نظری اندازم بر زاری زار خود
ای دلبر عاشق کش کو همچو منت یاری

در محنت و غم صابر در جور و جفا کامل
کو خسته دلی چون من با همچو تو دلداری

گاهی جگرم دوزی گه خون دلم ریزی
چند از تو شوم مردم آویخته بر داری

محنت زده چون من در عشق تو کم دیدم
کی دیده کسی چون تو بی رحم و جفاکاری

در عشق رخت تا چند ای یار جفا پیشه
صد گونه وفا باشد بر من ز تو اغیاری

صد باره دل ریشم کردی بجفا پر خون
از روی وفاداری ننواختهٔ باری

در سینهٔ نسیمی را اسرار تو می‌جوشد
کو همنفس صادق یا محرم اسراری

من واردات خاطره

دم حق دمید در ما دم فضل لایزالی
چه دم مبارکست این ز جناب فضل عالی

چو جناب ذو الجلالت همه بر کمال دیدم
که نهفت اگر نگویم که تو ذات ذو الجلالی

صنما ز طرف برقع رخ همچو ماه بنما
که برای کن فکان شد ز وجود غیر خالی

بجمال و حسن و خوبی نکنم ستایش تو
که تو همچنین که هستی همه حسنی و جمالی

به پسند گو بوحدت پری ز جمله خوبان
که تو آن ملیحی که بحسن بی مثالی

عدم و زوال و نقصان بتو راه از آن ندارد | که تو آن خجسته مهری که منزه از زوالی
ز فراق و درد و دوری نکنم حدیث از آن رو | که چو نطق و روح با من شب و روز در وصالی
بنما بخلق عالم رخ و نفی ما سوا کن | که بصاد و عین پرده ره آن بچشم و دالی
ز کمال اگر تواند صفتی فزونتر آید | بنمای تا بگویم که فزونتر از کمالی
بشری بصورت تو نشنیدم ای الٰه | چه جمیل حسن و خلقی چه لطیف زلف و خالی
شب قدر اگر چه بهتر ز هزار ماه باشد | تو بقدر و در رفعت افزون ز هزار ماه و سالی
بتو چون غنی نباشم که بوصف در نیایی | که چه بی کرانه ملکی و چه بی شمار مالی
ز شراب فضل ما را قدحی بده ای نسیمی | که تو جام آفتابی و شراب لایزالی

اشعه انوار ضمیره

گوهر دریای وحدت آدمست ای آدمی | گر چو آدم سر اسما را بدانی آدمی
جان اگر خوانم ترا یا رب بدین معنی گر | گر ز سر تحقیق میدانم که جان عالمی
گر ببینی صورت خود را بچشم معرفت | روشنت گردد که هم جمشید و هم جام جمی
زنده باقی شو از پی دو نطق لایزال | ای که بی نطقی و نطق عیسی صاحب دمی
گر هدایت یابی از من عنده علم الکتاب | هم سلیمانی و اسم اعظمش را خاتمی
چونکه نمرودی و فرعونی و دجالیت رفت | هم خلیل و هم کلیم و هم مسیح مریمی
بر رخ خوبان که آن آینه گیتی نماست | صورت حق را بچشم دل ببین گر محرمی
از خیال آتش و کم فارغ شو و آسوده باش | تا بکی در فکر آن باشی که بیشی یا کمی

کی شود روشن بخورشید رخ او چشم جان | از محیط معرفت نادیده چون یک شبنمی
در بیابان تحیر واله و سرگشته اند | حیدری و احمدی و رند و پوش و ادهمی
ای نسیمی وقت آن شد گر دم روح القدس | نفخه چون صور اسرافیل در عالم دمی

من واردات خاطره

یا رب ای سرو من امشب در کنار کیستی | دوش بودی یار من امروز یار کیستی
صبر و آرام از دلم بردی و رفتی از نظر | ای قرار صبر و دل صبر و قرار کیستی
برده دامن ز دست روزگار بخت من | ای نگار من بدست روزگار کیستی
جام در خون میزنی بی لعلت امشب دیده ام | ای می نوشین روان دفع خمار کیستی
ای به تیر غمزه ابرو کمان دارت مرا | کرده قربان پیش چشم آفرشکار کیستی
میکشم مردم بخون رخسار بی روی نگار | ای بصورت فتنه عالم نگار کیستی
خار سودای توام زد آتش غم در جگر | ای گل سیراب من نسرین عذار کیستی
ای بشمشیر محبت خون خلقی ریخته | داروی درد دل امیدوار کیستی
بی لبت لولوی تر می بارم از مژگان بخاک | ای صدف پاکیزه دری شاهوار کیستی
جعد زلفش را بلی آشفته می بینم اسیر | ای نسیمی مر تو باری در شمار کیستی

فی الترجیع

داریم نشان بی نشانی | دانیم زبان بی زبانی
ماییم جواز منی گذشتیم | پرچشمه آب زندگانی

طفلیم بروز کار پیری　　پیریم بعالم جوانی
سلطان دو عالمیم اگرچه　　پوستهٔ کنیم جان فشانی
موسی ارینی بکوی زنهار　　گاهی که زنیم لن ترانی
هایم فلان بکوی مارا　　کامرور فلان بن فلانی
مارا چو مکان نباشد این دم　　کوییم نشان لامکانی

روح القدسیم واسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

هایم امیر هر دو عالم　　هایم عدو پسر و عالم
یک قطره ز بحر ماست شبلی　　یک نقطه ز حرف ماست آدم
ز بحر محیط ما شبی موج　　حاصل شد ازو کفی شد آدم
عیسی دمنش دم بر آید　　گر زانکه دمیم دم بریم
گر زاپست دمی زدل برآری　　میدانکه بار سیی بیکدم
ای مرده داده دم کجایی　　تا دم دهدت مسیح دم دم
از بوی دمش چو زنده کردی　　میگوی چو بیخودان دمادم

روح القدسیم واسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

مجموعهٔ حق شناس مارا　　وز ما طلب ای پسر خدارا

صافی نشوی تو تا نبینی　　رندان محله صفا را
روح جسم عاریت قبا کن　　وانگاه ببینفکن این قبارا
سینی چو کذر کنی فشانی　　بی واسطه چو سر بقا را
در عالم مارسی بیکدم　　کر بشکنی این طلسمها را
زعون نزند دم از خدایی　　موسی چو ببینفکند عصا را
پوسته نشان لامکانی　　میگوی چو بشکنی هوا را

روح القدسیم واسم اعظم　　روحی که دمیده شد در آدم

بار پسر کاینات شاهی　　داریم ز آه صبحگاهی
بی ما نتواند ای پسر بود　　یک ذره زماه تا بماهی
گر زانکه زدیم بحق اناالحق　　دادیم بخون خود گواهی
در ما رسی از آنک دایم　　در بند زر و سر و کلاهی
از ما طلب ای پسر خدارا　　هایم چو مظهر الهی
خواهی که شوی وجود مطلق　　بگذر ز سفیدی و سیاهی
چون از سر این وآن گذشتی　　میگوی بهر زبان که خواهی

روح القدسیم واسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای گشته دلم محیط اشیا　　وی نیک و بد آفریدهٔ ما

فرمان بر ما بود کمینه
از تحت ثری و تا ثریا
رخسار جهان فروز ما بین
در صورت هر که هست پیدا
از غایت حسن خوش که داریم
بر چهرهٔ خود شویم شیدا
ای بی‌خبر از جهان هستی
کی خاک بود بگوی گویا
مایم و بغیر ما کسی نیست
در شیب و فراز و زیر و بالا
در بحر وجود ما ز هستی
گوید همه لحظه پیر و برنا

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

مایم کنون صراحی می
مایم محیط بر همه شی
ما با همه کاینات هستیم
چون قند و شکر که هست با نی
پیوسته مسیح آفرینیم
تا مرده داده شود حی
ای بی‌خبر از جهان هستی
خواهی که بری بگنج ما پی
زنهار بمر پسر حسین را
از بهر جهان و ملکت ری
ای ساقی باده نوش مستان
جامی و بنوش تا نشوی دی
چون بگذری از غم دمادم
میگوی بکام دل بیا پی

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای صاحب نفس مسیح فرخاسی
هم رنگ نگار خویشتن باش
پیری و شهنشهی نباشد
در مذهب مجرمان قلاش
خواهی که گذر کنی ز کونین
خون میخور و جان فشان و خوش باش
بیرون ز وجود خویش ما را
زنهار مجوی گفتمت فاش
گویی که بغیر ما کسی نیست
از خویش تو این حدیث متراش
هر نقش که هست می‌شناسیم
مایم چو درد و ملک نقاش
رو از سر ما و من گذر کن
میگوی چو مست و رند و اوباش

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

این جسم و بارگاه افلاک
از ماست پیشاده گفتمت پاک
چندانکه رسی بتاب قوسین
گر جبه عاریت کنی چاک
از دینی دون و سینی رواو
هرگز نشویم شاد و غمناک
اندر دل تو مقام کردیم
گر پاک شوی ز خار و خاشاک
آخر نه تویی که گفت آیات
لولاک لما خلقت الافلاک

پیوسته ز خاک آفرینیم
عیسی بحدیث و آدم از خاک

گر واقف این حدیث گشتی
میگوی چو مردمان بی باک

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای مرد چه پی روی هوایی / آخر نه تو پرتو خدایی
اندر پی سر قبا چه باشی / چون جوهر عالم بقایی
فرعون وجود را نگون کن / چون صاحب معجز و عصایی
شاهنشه مصر جان شوی زود / چون یوسف اگر ز چه برآیی
دیوانه شوی و مست و مدهوش / گر چهره خود بخود نمایی
بیرون ز وجود خود خدا را / زنهار مجوی گر خود آیی
نیکوی نپیسا جو امروز / دردانه بحر کبریایی

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ما مظهر ذات کبریاییم / ما جام جم جهان نماییم
ای تشنه بیا که در حقیقت / ما آب حیات جان فزاییم
ای در غلط از ره دو بینی / آیا تو کجا و ما کجاییم
معلوم شود که غیر ما نیست / از چهره نقاب اگر گشاییم
ما را عدم و فنا نباشد / زان روی که عالم بقاییم
ای طالب صورت خدایی / چون بگذری از دویی خداییم

شاهنشه اعظمیم اگرچه / در کشور نیستی گداییم
زلفت چو دلیل پاک ای مه / در سایه دولت هماییم
ظاهر شود آفتاب عالم / از مشرق غیب اگر برآییم
ای خواجه اگر تو پیش بینی / از روی حقیقت آنچه ماییم

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای ساقی روح پرور ما / لعل تو شراب کوثر ما
رخسار تو آفتاب عالم / گفتار تو شهد و شکر ما
سودای دراز گشت و کوتا / زلف تو نهاد بر سر ما
فردوس و نعیم جاودان نیست / بی وصل رخ تو در خور ما
در ظلمت آفرینش آمد / خورشید رخ تو رهبر ما
کی دل بر ما قرار گیرد / تا هست رخ تو دلبر ما
اندیشه نیست هیچ صورت / جز روی تو در برابر ما
در بحر محیط عشقت ای جان / پرورده شد این گوهر ما
از مهر تو گشت قلب ما زر / شایسته سکه شد زر ما
ای مصحف بخت و فال دولت / مسعود از آن شد اختر ما
ای جوهر یا ز روی معنی / نشناخته تو جوهر ما

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای گوهر گنج لامکانی — جانانهٔ جان و جان جانی
در صورت نطق آشکارا — در باطن اگر چه بس نهانی
از عین تو شد ظهور اشیا — ای گوهر لامکان چه کانی
بر لوح وجود اگر چه حرفی — آن نقطه توئی که در میانی
چون رفع نقاب کردی از رخ — بی پرده شد آب زندگانی
ای موسی حق طلب رها کن — بحث ارنی و لن ترانی
بگذر ز خودی ببین خدا را — اینست نشان بی نشانی
اشیا همه ناطقند و گویا — لیکن بزبان بی زبانی
فانی شو و در بقا وطن ساز — ای طالب عمر جاودانی
جانی و جهان و جسم و جوهر — هر چیز که بوده باشد آنی
در صورت آدمیم اگر چه — در خطهٔ عالم معانی

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

خورشید جمال ما عیان شد — زان ظلمت و شرک و شک نهان شد
انوار تجلیات حسنش — هر ذره بتافت ذره جان شد
بر چشم رحیم چون نظر کرد — او زنده مسیح جاودان شد
بنمود بهر که چهرهٔ خویش — از شک برهید و بی گمان شد
هر ذره که شد قبول فیضش — مقبول زمین و آسمان شد
چشمی که شد از رخش منور — بینا بکمال غیب دان شد
از نقطه حرف خط و خالش — اسرار کمال حق بیان شد
تنزیل کتاب صورت او — تفسیر حقایق جهان شد
هر آیت مصحف جمالش — مفتاح رموز کن فکان شد
آن دل که نشان وصل او یافت — گم گشت و ز خویش بی نشان شد
چون قوت صوت نطق ما بود — رمزی که وجود خلق از آن شد

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

شد گنج نهان ما هویدا — گنجی که از او غنی شد اشیا
گنجی که عطای فیض او داد — یاقوت بکوه و در بدریا
گنجی که ز کاف و نون او شد — ترکیب وجود عالم انشا
گنجی که نصیب هر که شد دید — در جنت جاودان خدا را
گنجی که از او شد آفریده — امروز و پریر و دی و فردا
ای صورت غیر بسته در دل — سهو و غلط تو هست از اینجا

در ظاهر و باطن دو عالم
مایم همه نهان و پیدا

ای بیخبر از جهان وحدت
بگذر ز دویی و باش یکتا

ای مفلس اگر بگنج معنی
خواهی که شوی بصیر و بینا

نطق نظر از وجود خود کن
وز سینه نفی و ثبات ولا و الا

تا پر تو آفتاب تابان
روشن شود این که لم یزل ما

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

مخمور شبانه مایم
پیمانه کش مغانه مایم

مفتاح خزاین سموات
مصباح شرابخانه مایم

پست لب ساقی بنهم
در جنت جاودانه مایم

چنگ و دف و بربط و نی و عود
اشعار تر و ترانه مایم

در کوی قلندران بتجرید
بی ریش و بروت و شانه مایم

در عالم لامکان بی کیف
مرغ الف آشیانه مایم

سوزنده شرک و هستی غیر
آن آتش یک زبانه مایم

ای طالب ذات حق خدا را
گر مطلبی نشانه مایم

بیحد و کرانه ایم اگرچه
حد همه کرانه مایم

ای خواجه ز روی واحدیت
چون در دو جهان یگانه مایم

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

در خانه زرواق گردون
مایم ز اندرون و بیرون

لیلی چو نبود جز رخ او
بر چهره خود شدیم مجنون

مایم درین جهان و مایم
در عالم بی چرا و بیچون

ای طالب حق ببین خدا را
در صورت خوب و حسن موزون

حسن رخ ماست آنکه آمد
از هستی هر دو عالم افزون

ای بنده نفس شوم تا کی
دینی طلبی ز همت دون

روزی که برای آفرینش
چو پسته نبود کاف با نون

مایم که بوده ایم و هستیم
بر حسن جمال خویش مفتون

کی به شود این مریض شهوت
رنج تو به نه فیون و افیون

دیوی که ترا زده ز نخوت
رام تو شد و چه خوانی افسون

ای بی خبر از حقیقت ما
واقف شو از این اشارت اکنون

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

مایم جهان سبلی معا لله
با اعظم شان الله اله

هستیم ز غیر تا فقیریم
در هر دو جهان بفضل حق شاه

یکقطره ز هفت کشور ما پست
ای پسر و بلند قامت دوست
ای گوشه نشین مزن دم از عشق
آینه ما تیره گرد د
با تو غم دل چگونه گویم
ماییم عزیز مصر معنی
عشق تو بخود کشیده ما را
ای صوفی اگر چو باده صافی
تا چون خط او شود محقق

از ماهی هفت بحر تا ماه
دور از تو همیشه دست کوتاه
زانرو که نه تو مرد این راه
گر زانکه ز دل برآوریم آه
چون نیستی از غم دل آگاه
چون یوسف دل برآمد از چاه
چون جذبه کهربا با تن کاه
می نوش و مکن ز باده اکراه
پیش تو که تا بکام دلخواه

روح القدس پیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای رهبر ما بعالم ذات
شایسته تاج پروری نیست
ای مشرق آفتاب رویت
بی اسب و رخ و پیاده و فیل
ای سی و دو حرف خط و خالت
انی لنظرت ایها الروح

روی تو بحق بسبع ایات
آن پسر که نشد فتاده در پات
مشکات وجود جمله ذرات
فرزین تو کرده شاه را مات
در ارض اله و در سموات
من را حکوا فاستقنی هات

در عشق رخ تو عاشقی کو
ای در طلبش زفته کاسه
آن زمره که لات می پرستند
ای صوفی عمر داده بر باد
ماییم چو عین کنت کنزاً

من صاد شهید ازمات
خواهی که رسی بکام هیهات
انوار تو دیده اند در لات
می نوش و بیا که ما مصافات
ماییم چو نار و نور مشکات

روح القدس پیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

برقع ز رخ ای قمر برانداز
از زلف و رخ و آتش و آب
صد فتنه و شور و شر برانگیز
ظن همه را بحق یقین کن
بوی بخطا فرست و آتش
هر دم ز برای فتنه رسمی
ای عاشق سرو قامت دوست
کنج و کهر است عشق خوبان
ای ساقی پلپل کوثر
بکشا سر خم که تشنه کشته

اسرار نهفته در انداز
در جان و دل مه و خور انداز
آوازه روز محشر انداز
بنیاد شک از جهان برانداز
در نافه مشک اذفر انداز
از غالیه بر گل تر انداز
در پای مبارکش سر انداز
خود را تو بکنج و گوهر انداز
پیمانه بآب کوثر انداز
این باده کشان ساغر انداز

ای طایر عالم هویت | وی بیضهٔ دو مرغ شهپر انداز

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

مائیم امین سر اسما | مائیم حقیقت مسما
در صورت آب و خاک پنهان | در خال و خط نگار پیدا
مائیم سفینه‌ای که در وی | جمع آمده است هفت دریا
ای چون تو در جهان خویشی | بی شبه و شریک و مثل و همتا
جز روی تو بت نمی‌پرستم | ای کعبهٔ جان و قبلهٔ ما
عین همه گرنه چرا ایست | غیر از تو حقیقتی در اشیا
ای طالب گوهر حقیقت | در بحر دلست دیده بگشا
نظاره صورت خدا کن | در سر وجود و خط وجه اسما
ای در طلب لقای محبوب | دل صاف کن آینه مصفا
هیهات که حق نبینی امروز | ای غره بوعدهای فردا
چون از گل آدمی نبینی | ترکیب وجود ما شد انشا

روح القدسیم و اسم اعظم
روحی که دمیده شد در آدم

ای بی خبر از حقیقت خویش | از غصه بیش و کم دلت ریش

دیوت زده راه و کرده عریان | از کسوت عقل و دین و ایمان
درجه بغول کرده گردن | مستغرق ما و غیره من
مغرور حیات پنج روزه | چون گوشه‌نشین زهد و روزه
بر طول امل نهاده بنیاد | سرمایهٔ عمر داده بر باد
با دیو قرین و از خدا دور | ابلیس صفت ز بد مغرور
جز محنت و حسرت و خسارت | حاصل چه شود ازین تجارت
دل داده به اهرمن چرایی | خالی ز محبت خدایی
پرپیش فکنده جو حیوان | رو کرده جو غول در بیابان
کارت شب و روز خورد و خوابست | فکرت همه کار ناصوابست
مشغول مشو بلذت جسم | تا کم نشوی ز صورت اسم
ای دور ز خانهٔ طریقت | بیگانهٔ عالم حقیقت
با بحر وجود آشنا شو | جویای صفات ذات ما شو
ما آب حیات پیش دائیم | ما نسخهٔ عالم صفائیم
مائیم رضای کبریایی | مائیم کتابت خدایی
ماییم دو حرف لایزالیم | ما مظهر ذات بی زوالیم
قایم بوجود ماست اشیا | بی هستی ما کجاست اشیا
بگشا نظر و جمال ما بین | حسن و رخ و خط و خال ما بین

مایم دم مسیح مریم / مایم حروف اسم اعظم

مایم بحق حقیقت جان / مایم طبیب گنج پنهان

مایم کلیم و طور سینا / مایم لقا و عین بینا

ما لوح سفینه نجاتیم / ما آب حیات کاینا تیم

ما کتاب و لوح و خامه / مایم بیان عرش و نامه

مایم شراب و جام و ساقی / مایم ا پا پس ملک باقی

در پردهٔ دل چو غنچه پنهان / چون گل ز نسیم خویش خندان

چون پای بگل ز عشق دلبر / پا رفته فرو و دست با سر

آن دلبر گلعذار مایم / دل داده بیار و یار مایم

وله ایضاً

شبی بودم از درد دل بیقرار / جدا دیده از یار و دور از دیار

پریشان و آشفته چون موی دوست / گرفتار گیسوی سودای اوست

نه آرام در دل نه در دیده خواب / روان از غم افتاده در اضطراب

چو شمع از تف دل تنم در گداز / چو نی بوده هم ناله آهنگ ساز

جگر گشته از آتش دل کباب / ز یاقوت اشکم قدح پر شراب

نه یاری که با او حکایت کنم / ز بیداد گردون شکایت کنم

بگویم که در عشق آن بیوفا / جهان دیدم از چرخ گردون جفا

ز بیم و غم و غصه ام همنشین / انیس دلم نالهای حزین

ز جور سپهر و غم روزگار / بر آتش وطن کرده چون زلف یار

نه واقف کسی از جان پر دردمن / جهان کز دل غصه پرورد من

دل از غصه خالی کنم یکزمان / دمی خوش برآرم برغم جهان

ز جام فلک باز نوشید زهر / ز خوان جهان خورده حلوای قهر

گهی با سپهر سیه دل بجنگ / گه از دست او سینه کوبان بسنگ

نه یک شربت آبم ز دلو زحل / نه سیخی کبابم ز ران حمل

نه بختی ز قوسم نه از مشتری / نه او را طریق خرد پروری

نه مریخ را ذره مرحمت / نه در ذات او شیوه مکرمت

نه عونی ز خورشید نامهربان / نه در شیر طبعش امید امان

نه از چنگ ناهید دل را طرب / نه از گاو او حاصلی جز تعب

نه از خوشه تیر هیچم نصیب / و ما عنده الامر الا العجب

نه از خرمن مه مرا خوشه / نه از لنگ کنجشک هم توشه

نه از نار و ماه و هوا و تراب / دل تنگ را چاره فتح باب

درین حیرت افتاده شب تا سحر / دل از خویش و حال جهان بیخبر

بدینسان سراسیمه و تنگدل / شده سیر از صحبت آب و گل

صدایی بگوشم رسید از خرد / که ای گشته دور از رخت چشم بد

سعود فلک نیکخواه تو اند / همه بخت بار گاه تو اند
زخواب گران بخت بیدار شد / خرد رهبر و دولتم یار شد
دل از مستی غفلت آمد بهوش / برافکند بخت از طبق روی پوش
زجان و جهان شسته یکباره دست / زجام می حیرت افتاده مست
زناگاه هم از چهره منظور غیب / چراغی برافروخت از نور غیب
بجیب تفکر فرو برده سر / چو پروانه سوخته بال و پر
زاندیشه در بحر حیرت غریق / چو شخصی که گم کرده باشد طریق
سعادت نظر کرده در حال من / برآمد ز گل پای اقبال من
چو در طبع آتش فرازست سر / مجو خیر از دو سلاح ای پسر
ز بد فعلی نیک باشد عجیب / کزو گرد آزرده پای غریب
براقیت فیروزه و لعل و زر / فرح بخش روحند و نور بصر
ولی آهن تیره دل پوختست / زناری که در باطن افروختست
کسی کو ز نطق ظاهر پرست / در آیینه صورتش ظاهرست
تنی کو بمردی کند بال دیو / چه باکش ز پرنجه جور دیو
بجز شر نزاید ز شیطان شوخ / که نفرین بدو باد سنگ و کلوخ
همه رای دیو سیه رو خطاست / ز کردار خود زین سبب در بلاست
کسی را که طالع بود بخت شوم / کند آرزوی خرابی چو بوم

منم لعل و خصم آهن خورده زنگ / براق از کجا و خر پر لنگ
چو نیکی را گزین بود در طباع / چرا با پلنگ انسان کند اجتماع
سگی کو شود همدم پیل و مار / نه بیند جز آسیب او پایکار
اگرچه بود بزم همچون حریر / تن شوم افعی به پیچش بگیر
که اصلش خبیث است و بنیاد بد / ز بد کی کسی را نکویی رسد
ولیکن چو باشی تو نیکو سرشت / مخور غم که بدبخت نیکی گشت
زنیک و ز بد هرچه می بدروند / همه کشته خویشتن میخورند
مرا حق ز تریاک اگر سرشت / چه نقصانم از عقرب کوژ زشت
چه زاید ز نیش پشه رو که انگ / ز دندان موشی تباله پلنگ
سگ ناکسی دون صفات نجس / ز نور قمر کی شود مقتبس
مرا معدن نوشدارو چو هست / چه باکم ز زنبور سوزن زنست
ولی نطفه شوم نجس حرام / جز آزار دانا نجوید مدام
زنی کو شود اجنبی باردار / ازان غنچه زاید بجز زهر و مار
چنین نقل کردند از کیقباد / که روح روانش ز حق شاد باد
که نفرین بر بر زن نیک کرد / ثناها و تحسین بران شیرمرد
دگر گفته است آن شه بختیار / خردمند روشن دل تاجدار
که گر زن نکو بودی و رای زن / ز نازاخری نام بودی نه زن

چنین است و حقا کو گفته است | سخن را بحکمت چو در سفته است
چو آب و زمین سرد و باشد تباه | نروید در آن بوم شیرین گیاه
چو فضل آیت معبود من | نباشد بجز فضل مقصود من
معینم چو فضلست و هادی علم | بدین گونه فخرم نباشد نکو
همه انبیا زو خبر میدهند | به معبودیش جمله سر مینهند
وجود هویت برو قایم است | قدیم است و دانش ازان دایمست
چو لست ام او صورت کاف و نون | جهان از پس پرده آمد برون
زمین را ز گردون بر انوار کرد | دلی خاک را گنج اسرار کرد
ز خاک سیه چرده شکلی بساخت | کزان شکل شد حاصل و دستاخت
ببین مشعل مهر و قندیل ماه | بدین صحن فیروزه گون بارگاه
شناسنده گوهر نفس باش | که سر قلندر شناسد تراش
منم نور مصباح الله و نور | کزند حوادث ز من هست دور
دو دو دیو را ره بمعراج نیست | بر خوک شایسته تاج نیست

قطعه

نوروی ما خود فضل خدا بین | که بیست فی و لام و ضاد آیین
زگوش و چشم و بینی گر ببینی | کتاب جاودان نامه بخوانی
ببین فضل خدا در صورت ماه | بشو از سر فی و ضاد و لام آگاه

خوش است در چارده بشا دیدن | در آدم نفخه صوری دیدن

رباعیات

ای فاتحه روی تو قرآن مجید | تا گنج خفی عیان شود دستی کن
چون روی تو دید مصحف خوب بدید | بر لوح رخ صورتت اندر کشید

وله ایضا

چون هستی ما ز کاف و نون پیدا شد | او را چو مظاهر صفات اشیا بود
ماهیت کاف و نون چو عین ما شد | اشیا همه او و او همه اشیا شد

وایضا له

حرفی ز میان کاف و نون پیدا شد | از صورت سرد و سر گشته حاصل
زان حرف وجود آدم و حوا شد | میراث حقایق همه اشیا شد

وله ایضا

فرقان رخت که فرق فرمان شکست | موسی چو بدید لوح یزدان بشکست
تا سی و دو حرف وجهت آمد بوجود | پرکار طلسم و گنج پنهان بشکست

وله ایضاً

ای روی تو کشف صورت حق کرده — وز فرق تو فرق ماه را شق کرده
هفت آیه خط و خال و حاجب کان — بی پرده بیان ذات مطلق کرده

وله ایضاً

ای مانی تو در کتاب جویای وسط — تا چند چو نقطه دور گردی خط
در می‌طلبی بقعر دریا در شو — پرگشته مباش بر سر آب چو بط

وله ایضاً

ای وعده بسی داده و ناکرده وفا — از اهل وفا بنا شد این شیوه روا
رفتن بطواف کعبه چه سود کند — بی دین درست و سعی بی صدق و صفا

وله ایضاً

از نسبت نفخهٔ عیسی دمیست — از دمت مردم مسیح مریمیست
بر درت سر دون جام جمیست
پست عشقت سر نفس در عالمیست

وله ایضاً

ای نعیم رهیم نام لبت — آب حیوان جرعهٔ جام لبت
روح قدسی دردآشام لبت — خون عاشق ریختن کام لبت

وله ایضاً

ای عشق تو پرده‌دار اسرار وجود — منصور دل آویخته از دار وجود
جز سی و دو حرف لم یزل در دو جهان — بنمای کسی که چیست در دار وجود

وله ایضاً

آفتاب مغرب از مشرق زمین — شد پدید از صنع رب العالمین
روز دینی رفت و آمد یوم دین — چشم حق بین باز کن حق را ببین

وله ایضاً

ذاتی که عبارتست ازین دو حرف — عین دو جهان است چه ظروف چه ظرف
یعنی که حقیقت حروف از ذاتست
ای منشی علم خوان تو انضاع حرف

وله ایضاً

ای زلف تو گشته بر رخ ماه زده / حسن تو بر آفتاب خرگاه زده
منشور رخ تو از ازل منشی کن / بر چهره نشان چبنا الله زده

وایضاً له

ای آیت نور پرتو غبغب تو / تفسیر دخان دو گیسوی چون شب تو
اثبات مرکب شده از سی دو حرف / آن سی و دو حرف نیست الا لب تو

وله ایضاً

بینی تو بسان الف دارد راست / ابروی تو لام الف بود از چپ و راست
با دایره گوش تو ای مظهر حق / دور رخت ار آله گویم رواست

وایضاً له

آیه حم عبارت از روی چو منیست / والیل از آن کتاب هم موی منیست
چون عارف پر تاب دو قوس شوی / دانی که دو حرف نون ابروی منیست

وله ایضاً

ذرات جهان چو روشن از نار حقست / وین نقش وجود دور پرگار حقست
توریت و زبور و صحف و انجیل و قرآن / این جمله رموز ز اسرار حقست

وایضاً له

من ذکر تو از مرغ سحری می‌شنوم / وز لاله و سنبل و سمن می‌شنوم

تسبیح تو از زبان هر موجودات / من میگویم مدام و من می‌شنوم

وله ایضاً له

گر حرف بتو جمال را بنماید / بر تو در گنج معرفت بگشاید
بی صورت و حرف با تو آید بحدیث / کان نقطه بصورت و حرف آید باید

وایضاً له

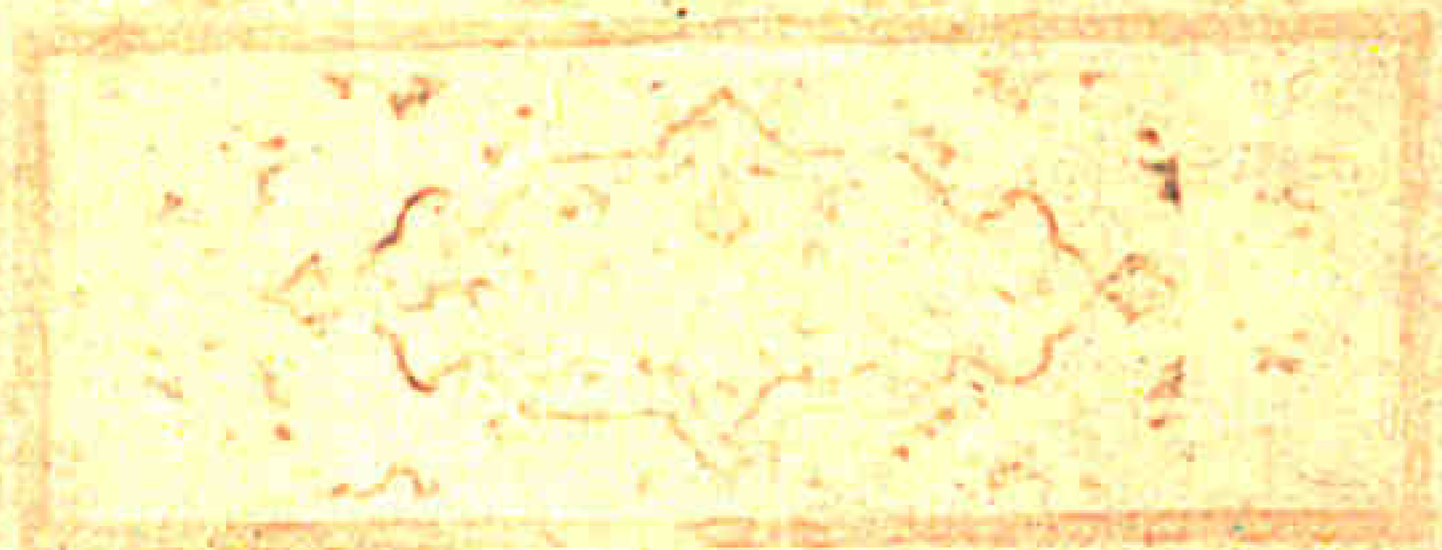
بی درد دلی کسی بدرمان نرسید / بی جذبه حق کسی بجانان نرسید
روی تو که هست آینه صورت حق / بی معنی آن کسی بقرآن نرسید

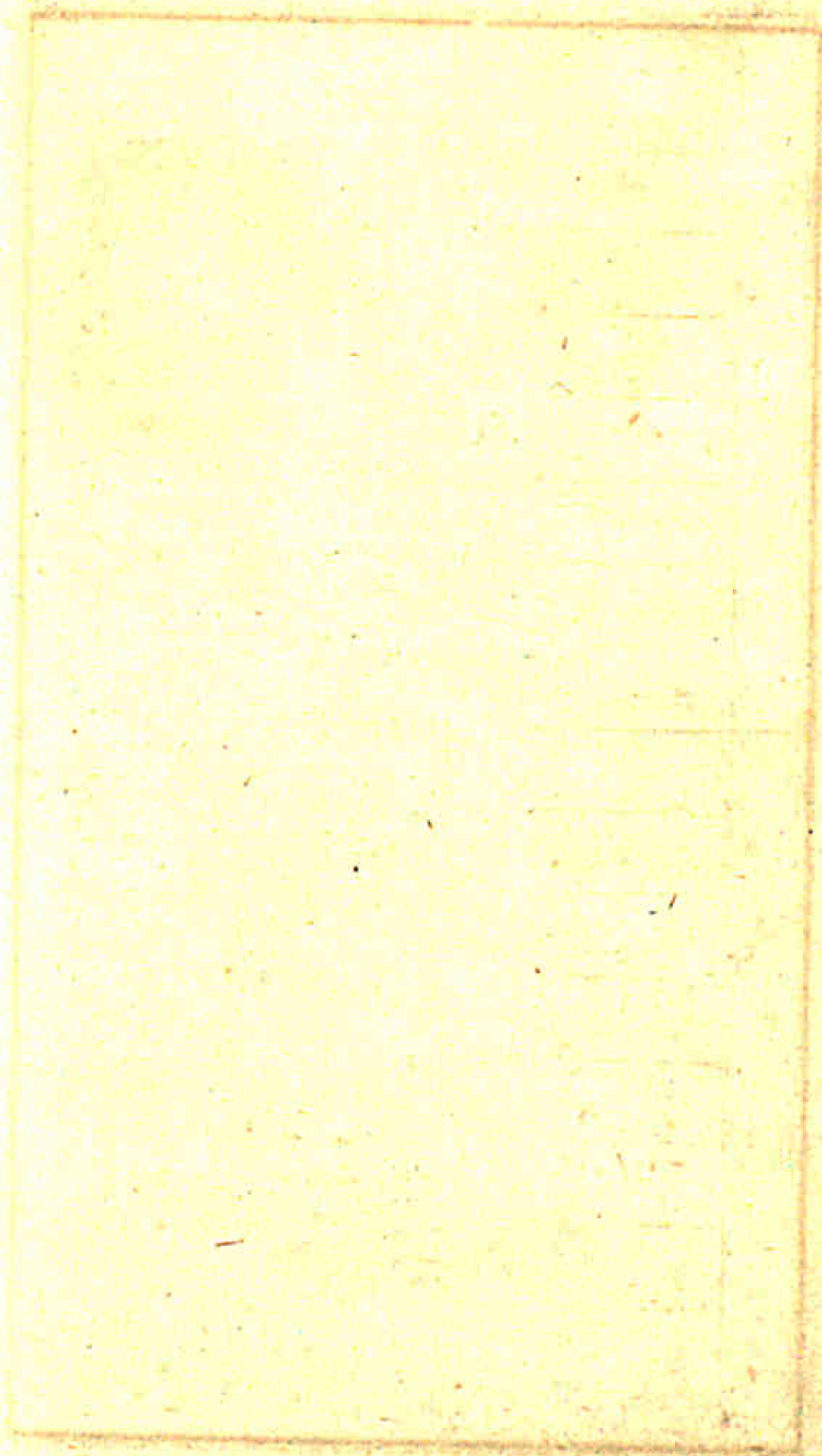
وله ایضاً

ای روی تو مصحف حیات دل و جان / چون روی تو مصحفی کی آید بجهان
یک موی سپر و دو ابرو و چار مژه / پوسیسه یکتا هست که نامش قرآن

وایضاً له

بسیار بگردید و بگردد گردون / تا مثل تو بی زباطن آید بیرون
چون اصل وجود خلق کاف آمد و نون / بیرون مشو از ارادت کن فیکون







دریای محیط جوشه کلدی / کون اله مکان خروشه کلدی
پر ازل اولدی آشکارا / عارف نجه ایلسون مدارا
هر ذره کونشدن اولدی ظاهر / تپراغه سجود قلدی طاهر
نقاش بلندی نقش ایچنده / لعل اولدی عیان بدخش ایچنده
آجی سو شراب کوثر اولدی / خرزهره نبات وشکر اولدی
تریاک مزاجی دوندی آغو / لولوی مدورا اولدی دارو
کل یره کوک حق اولدی مطلق / سویلر دف وچنک ونی انا الحق
معشوق اله عاشق اولدی بر ذات / محو اولدی وجود نفی واثبات
هر قطره محیط اعظم اولدی / هر ذره مسیح مریم اولدی
داش وکسک اولدی ورد ونسرین / فرهاد اله خسرو اولدی شیرین
مسجود اله ساجد اولدی واحد / مسجود حقیقی اولدی ساجد
ایمان اله کفر بر شی اولدی / آجی اله داتلو بر شی اولدی

ترک ایرادن کوتوردی زحمت / واحددن آچلدی باب رحمت
جان الدن اولدی پر حقیقت / پر کردی شریعت وطریقت
اشیا ایکی لکدن اولدی خالی / باقی احد اولدی لایزالی
ای طالب اکر دکل سن اعمی / کور وعده کل من علیها
رفع اولدی حجاب ماسوی الله / القدرت البقاء لله
غیر اولدی هلاک وجه قالدی / بحر اولدی سوکم بو بحره دالدی
کر آچوق ایسه بصیرتک باخ / کور سنده حقی وکیتمه ییراخ
جون مؤمنه مؤمن اولدی مرآت / مرآتکه باخ وانده کور ذات
کور سنده سنی نه جسم وجان سن / مقصود وجود کن فکان سن
هر کیمسه که اوپردی بو میدن / حی ابد اولدی ذات حیدن
نفسی اکدی واولدی ریبی / توحید بولنده اکدی جیبی
ای حقدن ایراغ اولن ازل / کر دیو دکل سن آدمی سل
حقدن سنک لا تقطعوا کلدی / هم واسجد واقترب دیلدی
چالندی قیامتک نفیری / ای صاغر وایشتمدک صفیری
حشرک کونی کلدی اونخودن در / ایمانکز اسنک کوزکی آچ کور
اونخودن اوین که محشر اولدی / کورنجه زمانه بر پر اولدی
صور اونی ایشتمدی قولاغنک / دائندی بو کوپرده ایاغنک

یردن چقه کلدی دابة الارض | اوشش یرنی ایلدم پسنکه عرض
یر کیمسه که واندی بو جانی | پر ثریه پسمدی جهانی
چون سن کیچه سن بو اپستوادن | آزاد اوله پسن خمی بلادن
یعنی که بو اپستواده درحق | اول مالک ملک حی مطلق
حقدن بو صراط مستقیمی | یعنی که بی در حقیقت نعیمی
هم خاتم واوشش الده فرمان | یعنی که هم بوکون سلیمان
موسی هم اوشش عصا الده | حقدن ازلی قلیچ بلمده
شر کدن ایدر موحدی فرق | ای وای انکه کم ایشی الزرق
خلقنک الده بصر عصایی | یعنی که بلنک بو اپستوای
هم جنت وجود هم لقادر | رحمن الی عرش اپستوادر
آدم ده تجلی قلدی انه | قل آده سجده الده کراه
شیطان رجیم اویمه زنهار | آنک سوزنه اینانه ای یار
یوزنک بو جهتدن اولدی پضیا | من فیض الهنا تعالی لا
آدم کلی حق اولدی بل کل | پس جود حقیقة سجده قل کل
فضل اتر اپسنک حقیقة وار | نسیمی الیه بو اتش قالمه زنهار
کلمات ابو الفضل نسیمی | مطلع ده بو اکلا بشا نعیمی
انعامی پس نسیمی کوز جاندر | دریای محیط و در کاندر

الحق چو نسیمی آیتندن | کل اوخی بو کون نهایتندن
پر بحرده واپیه در نسیمی | یعنی ذر اول درالی نسیمی

في نعت

ای حق اهلی یقین ایشش بو خبر | که بلن نفسنی در اهل نظر
نفسنی کیم که بلدی بلدی حقی | نفسنی بلمینلر اولدی شقی
ای حقی ایستین کل انسان اول | قره داشش اوله لعل مرجان اول
کردلر پسن سعادت ابدی | دامنی بل که نیچون اولدی بدی
پیکر اولدی قبوسی اجمافنک | نیه دوردی اندی سویله ایرماغنک
طوبی آغاجی ننک ندر میشی | حق آنی ارپا راندی پوخه دیشی
حور و غلمان ندر عبارت در | مومن موینه اشارت در
کوثر و پلپسیل و ماء معین | مقصد صدق اله مقام امین
نه دمک در پسنک بیان ایله | بو نهان پسرنی عیان ایله
نه عسل در نه ماء خمر و لبن | شول که قرانده حق دیدی روشن
بولرنک اصلنی ندر بیل | گر نه شیطان سن الملری دل
بو کری بلمین نه بلمش اوله | ادی انک اویتی نخلش اوله
کیم که بلدی بو انجه اسراری | قو یدی الدن جهان عذاری
فانی اولدی اوزندن اولدی حق | بلدی کم جمله حق ایمش مطلق

عشق و معشوق و عاشق اولدی ال
لیس فی الدار غیره دیار

زبلو زکمه جانور جانسنی
خضره پو رخضره آب حیوانی

ای پیسی سوز نکدر آب حیات
ایچمن آنی قالدی فی الظلمات

حرف الف

ای صفات بحر ذاتنک گوهر ذات خدا
معدن فضل و جودی ای پول کبریا

آدمنک جسمی و جانی سیندن اوتردو اولدی کل
سید کونین عالم یا محمد مصطفا

کنت کنزا سیندن ابکدی وجودی عالم
ای بیانک علم اشراهی خوش و لیل رهنما

ای یوزنک انا فتحنا ای جمالنک فاتحه
ای بوینک چون قل تبارک کلدی سدرة المنتهی

احسن تقویم سیسن ای الم نشرح سیاچک
ای زخنک شمس القمر جون دغدی شمس و الضحی

معدن جود و سخا سن ای ولایت مسکنی
بل اتی کلدی سینک شانک علی المرتضا

فاطمه معصوم اولوب در اول خدیجه محترم
معدن خیر النسا و معدن فخر الضیا

کیر بو بحر پیرا لجنده دالکور کورکم در
عشق الذن آغو اجدی اول حسن خلق الرضا

کافرنک نفسی الذن اوتر و کل کورا کی کل
گر شهید المغ دلر سن جون شهید کربلا

آدم آل عبا در حسین زین العابدین
شول محمد باقری کور محرم دل کبریا

اول و آخر هم اول در ظاهر و باطن هم اول
جعفر صادق و کاظم هم علی موسی رضا

خسرو هر دو مکان در جون تقی و با نقی
مجتبا در مقتدا در مقتدا در مجتبا

عسکری در شاه کونین منبع جود و کرم
حجت القایم محمد معدن اول کان وفا

دردمند اولدی وجودم سنتمدم سیندن
هر که سیندن بیر نظر بوله بولر عین صفا

جون نسیمی محشرنک حشرندن جدی کوزدی
بیر کمینه اولدی قلوبی وحدتی قلب اللقا

وله ایضا

ای صحیک و اللیل اذا یغشی یوزنک و الضحی
یا او سیین شانو که کلدی هم بیانک طاوها

قاب قوسین اکی قاشنک وصف او ادنا بیل
هم الم نشرح لک صدرک بیورشی حق سکا

فضل رب العالمینک برکزیده مظهری
عالم علم الهی کاشف قل انما

خلقت افلاک سیندن و اسیط نور آله
هم سینک شانکده منزل اولدی لولاک لما

سن اول نوری که آدم بین ما و الطین اکن
اول زمان بنا قلوردک جمله سینی بنا

لا نبی بعدی بیوردک که ختم اولدی کلام
صدق ای سیدکه سین ختم جمله انبیا

استوا خطین قلدوک ظاهر و نحق القمر
جون سکا کلدی الرحمن علی العرش استوا

هم رایت ربی دین لیلة المعراجده
سین اول فی صورة احسن کورن و جه لقا

رحمة للعالمین بن سید کونین هم
شمع رخسارکدن اولدی کن فکان غرق ضیا

ای حبیب الله که ایمک یازلو در عرش ده
احمد و محمود ابو القاسم محمد مصطفا

سن اول ذات مطهر ای مبارک نام طین
قل کفی کلدی سینک شانکده بالله قل کفا

اول ولایت کانی در سلطان دین شاه نجف
تاج داری اولیایی سرفراز انبیا

احمد اشو لکم دی من شهر علم قاپو
اول سی علی مرتضی اول علی مرتضا

فاطمه تندک پسکا اولدی خدیجه محرمک
بو پری فخر النسا در اول پری خیر النسا

شیر و شبیر که یعنی شاه حسین و شاه حسن
اول اکی دُرین گوهر ذات بی همتا خدا

اول سعید بن شهیدین اول اکی شهزاده لر
اختیار عالمین مقبول لین کبریا

اول شاه حسن حسین و بو شه خلق حسین
اول شهید زهر عشق و بو شهید کربلا

اول وجود دین مظهر مظهر بن حسن لطف
سرفراز آن سپرا و سپرورانی آن سپرا

مغز عالم و آدم شاه زین العابدین
هم محمد باقر اول سلطان دین بدر دجا

جعفر صادق کم اولدر پیشوای اهل دین
اول امین سپر اسپا شاه دریای عطا

کاظم اول علم الهی نینک معانی معدنی
هم امام هشتمین در شاه علی موسی رضا

اول تقی و با تقی کم مصطفانینک آلی در
مظهر الطاف رحمت معدن جود و سخا

شاه نقی کم نور چشم مرتضی اولدر یقین
اول امام عارفین شول شاه سلطان لقا

شاه و سالار جهاندر عسکری هم جمله نینک
هادی انس و ملک در پیشوا در پیشوا

مهدی صاحب زمان سن اول و آخر چو سن
قاتل کفار و صاحب تیغ و صاحب لوا

جان و دلدن مصطفی و مرتضی ندا ایتیم
هم بوا ون اکی امامه او قرم مدح و ثنا

کوری شمر و یزید و کوری مروان حسن
مصطفی نینک حضرتیغه قلمشم بن التجا

خاندان مصطفی سیسی سوبیمن ملعون کور
او قرم بی حد و غایت اکر لعنت دایما

ای نسیمی حشر و نشر کا جامی سپنس نوکن
انبیانینک پیری سیس اولیا و اجبیا

وایضا له

ای منادی دی مدلل ای ندای طا و ها
ای کیم تمشش مدی حرفنک استوایی کاف و ها

صحلرک متنی دررانا بدینا و اپسیل
و السموات العلی الرحمن علی العرش استوا

رق منشوری که یارب جون جمالک در یوک
صورت اسما اقرم سیم خط خدا

کرچنک قاشکلا زلفک جون دررام الکتا
کلم قبول اپتر صلات اولمایه دیدی مصطفا

ثابت اولدی جمله اشیاده کوزکا پیرکیک الکی
کلم احاطه قلدی غن چندان دمشدر بارها

نفخه عیسی دور شیرین لبنک روح الامین
جاودان ایچسان قلور جانلر بغیشلاطا و ها

حور عینک صورتیدر چونکه فی جنات عدن
اولدی بوکن چچکا آینه گیتی نما

عرضه قلدی قامتنکدن جون صراط المستقیم
اول و آخر صفا نکدر دلیل و رهنما

یوم دین اولدی که عاشقلر بودینه کلدیلر
سجده ایچون هم جمالکدن نسیمی بولدی جا

ولـه ایضا

عاشق بلایه بولنده اگر کیم حمول اولا
معشوقدن اکر نکه کلب قبول اولا

گرچه محبه جور و جفا جونکه یار ادر
نیچون جفادن انجنه غمدن ملول اولا

یوقدر نصیب عشق حقیقیدن ای کوکل
شول سیالکک که مرشدی ناقص عقول اولا

هر عاشقنک که یار اله اولدی جرا و جون
عارف قنده آدانک بو الفضول اولا

کلم شرح ادریسم آیت حسنینک کمالنی
سرتاپا ایچنده فصلنه یوزبینک فصول اولا

نازو نعیم جنت جاوید ایچنده در
دلبردن اول کوکل که مرادی حصول اولا

شیرین حلاوت اول ایش اولا که پیدن
ذاتنده خوب خلعت شیرین اصول اولا

ای خالقک اماتنی ضایع ایلین
لایق دررادک که ظلوم و جهول اولا

معراجه چقدی روح نسیمی براقله
شول لاشدن نه فایده کم لاذلول اولا

وله ایضاً

شول لب شیرینه یارب کر شکر در سیم نولا
اول کنش طلعتلو آیه کر قمر در سیم نولا

آدمی شکلنده مثلک کورمش دکلدر فلک
اول جهتدن کر اکا خیر البشر در سیم نولا

شول کل ازره طاغلب عنبر صفتلو سنبله
عنبر و ریحان عجب یا مشک تر در سیم نولا

بیلمین عشقک طریقین شول خبرسز غافله
چون هدایت بولمش کر بی خبر در سیم نولا

سنسیز ای جان جهان بر پوله دکمز کاینات
هیچه دکمز سنسیز کر بو قدر در سیم نولا

کر یوزک آین کورانزا ای جهانک فتنه سی
شبنه سنسیز حقی کورن صاحب نظر در سیم نولا

تکه حقی پرده سنسیز یوزکده ظاهر کورمدی
بی بصیرت در اکه کر بی بصر در سیم نولا

نور ایمان در یوزک سرکم کر آشنا دمز
کافری شرک در اکا دیو اکر در سیم نولا

زلفله رخسارکه ای پوره نون و دخان
بن بو معنیدن اکا شام و سحر در سیم نولا

چون نسیمک مقامی فانمش عنقالین
شول معلا قدره کر عالی گهر در سیم نولا

وایضاً له

الفای سرسیدره طوبی مثال منتها
وی جمالکدن در الرحمن علی العرش استوا

بی بلندی قدکک حدی نه مقدار یله در
بلدلرکیم طول ستون در اغانی الیسا

جیم جمالک جرمیدر طغدی جو مشرقدن تمام
شعله ویردی سردر جدن شویله کم نور ضیا

دال دلیل اولدی دهانک رمزنی بلدی جهان
بلدی بلدردی رسولی هم علی المرتضا

ی هدایت ایلدی جون مهدی قرآن مبین
جمله اشیا خلقندن بزه اولدی رهنما

واو وجهک کعبه سنه سرکه قلدی سجود
آدی دیوا ولدی انوکجون قلدی شویله مبتلا

زی که زاهد زهدله زین اتدی تاج و خرقه سن
باطنی قلد ملوث ذکرنی قلدی هبا

حی حیات اردی لبکدن خضر زنده اولدی
دردمند عاشقلرک دردینه جون اولدی دوا

طی که طاپوکدر وجودم انلرکیم باطنی
اچدلر جام مصفا بولدلر صدق و صفا

ی یوسوسدن خلاص اولمق دلرسکاد
اوقی اسم اعظمی سن کندوکه اوزکل دعا

کاف کلام الله که سبع المثانی در یوزک
زلف و قاشک کرپکک در رمز بیضا طها

لام لبک اولدی مسیح چونکم یوزک صبح نهار
زلفک پری قمر در یوزک شمس الضحی

میم ملک صورتلو دلبر سن ایا بدر منیر
چین یوسف سن تجلی ایلدی نور و ضیا

نون نوری چشمکدرکیم تعالی شانه
آفتابی سرد و عالم جام جم کیتی نما

سین سعادت دارنی وردی سلیمان تختنی
الفکیم صد قله بویولده چلدیلر جفا

عین عیان اولدی عیان عین الیقین اولدی لقا
حق کلک کیم کوزن اچدی کوردی اول دار البقا

ف فنا دارنده سرکم بولمز اولور بی نجات
کلرقاپه دراکنک کیم عمرنی قلدی هبا

صاد صاد قدر شولرکیم صبر قلدی ابتلا
دلبری بولنده کورکیم لطف ایردی سرجفا

قاف قوسین اولدی قاشک عاشقه محراب
سجده کاه اولدی انوکجون شاه دین انبیا

ری رحمان الرحیم اولدی صفات ذوالجلال
نیچون آدم که بسم الله ایتکل ابتدا

شین شهید اولدی شو کیم حق یولنده اولدلر
غم نیزه انلرکه بلدی حقدر اکا قان بها

تی ترا پیلر الندن ذوالفقار شمشیر و تیغ — فاضربوا بوبرلدی حقدن هم بیوردی مصطفا
ثی ثواب اوله انوکچون حق یولنده ویردی خان — درد نه حقدن دوا دردنجه یوزنک شفا
خی خبردار اولمیانک تختنی دیو آلدی پل — خنجر اولدی اوزندن شویله قلدی عجزها
دال ذاکر صوفیلر چوق ذکره مشغول اولدیلر — کیدیلر شال اشلری آل طاعتی زرق و ریا
ضاد ظاهر اولدی چونکم فضلن اظهار الدی — جسم انوکدر نطق انکدر تن انکدر جبلها
ظی ظاهردن کوزندی آنلره کم کوردلر — کوزمینلر کوزلری کور اولدی شویله کم عما
غین غیر بلو کشیلر غافل اولمز کندودن — عشق اری حقدن اتا ز نفخه و دمرر جفا
لام الف سی حرف اولیدر بلکه سیمرغ جهان — بلدی اصلن حرفنک کیم دیدی بر حرف لا
زا و مژه چشم و ابرو زلف و رخ بو خط و خال — مصحفی حقدر معین کرا اوقور سنک طالبا
کاف کوکلی ور پیشینک مجتهدن پیریه — شول شهالکم کوکله سیدر ظل سیمرغ و هما
چیم چهار عنصر کیم مظهر بیدر سنک — بونده بولدی حقی کلی اولیا و انبیا
پی پناهم رهنمم حق بیچده دارم دریم — پادشاهم هم اولدر باکه ویردی پیت و پا

وله ایضا

٧ هرکمک کم رهبری صدق و اخلاص و صفا — اولدر دارین اچنده بنده خاص خدا
صادق القول الامین اول وعده اپسز یکی — چون بلورسن صادق القول اول امین مصطفا
هم تقی سیکی وجودک شهرنی ویران قلب — بوفناده فانی اولکیم بوله سن مطلق بقا
پیرا پیمادن خبر بلمک دلرسن چون نقی — متقی اول متقی اول متقی اول سنی ریا

پیسکری بکی نیجه نفسک چری بن صینیسن — ثبه اولماپس که پنسن باده شاهبرده جا
شول محمد مهدی کبی عدل ایدب داد ایدن — هیچ مکان پنسز مسکن اولاجق الماوی کا
نیجه کم قلدم نصیحت اشبو خلقه لیک بن — اوش بلوردم یل بکی آرزو سیچون دایما
کیجه کندز فکر و ذکرم شاهد و شمع و شراب — هرزمان دمن نفس بن کار و بارم امروا
کوزلرم آغریدی بو حسرت یاشن دوکمکلن — کوکلم آغریادی کم کیده کوزمدن بوقرا
شول محمد مصطفانک یوزی چوبی حق چون — بوهوا یلمن بزی یا مذرم سیفی نار لظا
یا سقاهم شربتیدن بونسیمی مست اولب — موتی کشف اتدی رموزی سر اسماء خدا

وله ایضا

مرحبا خوش کلدوک ای روح روانم مرحبا — ای شکرلب یار شیرین لامکانم مرحبا
چون لبنک جام جم اولدی نفخه روح القدس — ای جمیل دی جمال و بحر و کانم مرحبا
کوکلم خودپسندن ایرو پنهانی کورم — صورتم عقلم و بیلم و جسم و جانم مرحبا
٨ ای ملک صورتلو دلبر جان فدادر بوکله — جون دودی لحمک لحمی قانه قانم مرحبا
نازله یار چون که کلدی ای نسیمی نیجه پسن — مرحبا خوش آمدی ای مژده دارم مرحبا

وایضا له

طواف کعبه نک کرچه ثوابی چوقدر ای مولا — کوکل الله اویدر چون طوافا تمک انی اولا
یری کوکدن و اسفل اعلا کوکل دربانه ای عارف — ٩ کوکل اچنده بولدیلر رموز سر ما او حا
اولرکیم عاشق حقدر نه درلر حور و علما فی — که حور و خلد و غلمان طفیل عاشق شیدا

کل ای حق طالبی تقدیس وادی طی ایت … کوز حمتیز الکلیم تکم ایستر سکا ای دانا

وجودک شهرنی کرکز کوکل طورنده جان کلدی … مناجات ایتدی جمله تجلی کوردی جون موسی

کشی سرینی کم سو یسا و دریم ذکر دو شیء … بنا کم دایما وامق دلنده ذکر دی عذرا

میسر اولمدی وصلک نسیمه ایا دبسه … خیالک مونس ایدر دون و کون ذکرین شاها

ولہ ایضاً

حقی بلن بلور بو کون عشق حدیث پربلا … نحو اله صبرنی نیلر اول اولدی شهید کربلا

قلدی نظر جانه اول شوله ازل اسی … حق قدیم کن وکان کورکه ندر بو کون سکا

اول ازلی جبینی کورلم نیلی طپینی کور … قل جانکی فدا انکه کور بو صفات با صفا

شیرو شرابی آلدر جانکی سیر نکاه ال … بن بو شرابی ایچه کوردیه که آغو در سکا

شهد اسه دشمنک الی آلدی سو زسپال ای مه … ایچمه الندن شهد سن ای که خطا در رخطا

محنت عشق یار اله کرچه جکه جان یوکون … کونی پیدر بکچور بکل پس دون کونی بلا

جکدی غمک نسیمی نی صورت اله معاینه … جان اله کوشش ایلدی بولدی بو عشقده صفا

وایضاً لہ

جام صفاسی بر صون ساقیا … کم سو یمش بو میه اهل صفا

شول می کم کرتش انک جامی در … اول که بو یورمش و پیغمبر خدا

شول کم انک شانده اولدی نزول … جامی علی العرش می استوا

شاهد حسنی اله اولدی حریف … تا ابد اولدی انکی کلدن جدا

عرش اله مایی اله اجره مدام … جنتی و پندار دن اولدی جدا

کیم که بو میخانیه باستی قدم … بی سر و پا اولدی ز سر تا بپا

حور اله جنت ده مقام ایلدی … ما معین ایچدی و کوردی لقا

خضر کبی اردی حیات ابدنه … عمری ابد اولدی و ملکی بقا

ای چمن روضه بویک پیدره سی … چین و ملاحتده رخنک منتها

سکن ارواح سجک دیک … لعل لبنک جانکره دار الشفا

زلفنکی و اللیل او خرم سرکچه … یوز روسک مرزنده بیمش الضحی

کور بو نسیمی سنی کم تجه … بوی مسیحا کبی در جانفزا

نظم نسیمی که در ردز اداسی … خلعت صاتر انی و الم بها

ولہ ایضاً

ای یوزک نصر من الله ای سجک فتح قریب … وی بشر صورتلو رحمان وی ملک سیما حبیب

والله چینکه ای مشکین بجکدن منفعل … جنتک باغنده ریحان سنبلک چینده طبیب

زلف و رخسارک در الرحمن علی العرش استوا … الجه نک محرابی قاشنک فتنه لو عینک خطیب

عنبر افشان سنبلک اسراری اولدی آشکار … کلدی روح الله منسوخ اولدی زنار و صلیب

صورتک لوحنده انزل دی کتابی جبرئیل … ای جمالنک حق کلامی اذ شی عجیب

عاشقنک اسرارنی حقی بلن عارف بلور … آشنا حالن نه بلسون نفسنی بلمز غریب

کیم که بو داپسندن اولدی بایز شهلا کوزلرک … شربتی شیرین لبنک درسی نطقک طبیب

ای ادیب اوی ورما اکدن اهل وحدتی   اسمم اول نیچون که عشق آدابنی بلمز ادیب
خوبلرک عشقندن ای زاهد منی منع ایلمه   چون که عشق ایلدی قسمت کوننده بو نصیب
جنت عدنک گلستانی زنخدرتنک دکل   ای گلستانکده روح الله رضوان عندلیب
ای نسیمی چون رقیبنک یادامش یعنی آل   لطف ایله قهر اولدی احدیسم حبیب اولدی رقیب

وایضاً له

چون کم گوزومه کلدی سرگز خیال خواب   ساقی کتور پیاله وو ولدر شراب ناب
فرصت دور بو کیچه گلک ایچلی مے   شمع ایله مطرب اوش من و سن شاهد و شراب
معمور دت شراب ایله جان ملکنی بودم   نیچه بخیه پر آب اوله بو گوز و بو گونکول خراب
ضایع کچوره فرصتک اکلمه بر نفس   بو عمر نازنین چو برسن ادر شتاب
گل ای حریف تمدی نصیحت قبول قل   اوی ایله حریف ایله حاجت دکل عتاب
زراق زاهدک ایچلی قانی صبوح   محروم قاپسنک قلدی بغرنی کباب
عالمده اول که غصه قپوسنی بغلدی   الحق زهی سعادت و والله زهی صواب
سرگز زمانه کچه خشنود قلمدی   سرگز نه موافق و نه معینه ثواب
چون قلدی اسال نسیمی پیکه بر گون   بو دور پیکانی ایچلی دولو دولو قاب

وله ایضاً

شول تمام آیک یوزندن چونکه رفع اولدی نقاب   فلکنک دورانی کیچه‌ی ظاهر اولدی آفتاب
دلبرک جام میندن جمله اشیا اوتر شها   طیب ای پاکیزه ساقی بارک الله ای شراب

95

ای بکانغک چیرتندن جنتک قلبنده نار   وی دواغک شربتندن کوثرک عیننده آب
ای یوزنک حمرا کلندن لاله‌نک جامنده مے   وی گوزک سودا ملندن نرکسک باشنده خواب
حق تعالی‌نک کلامی صورتک تفسیری‌در   ای یوزک انا فتحنا حقدن آچلدی بواب
گر کچک لر زلف و قاشنگ حق کلامی‌در ولی   اول کتابی بن بلورمن چونکه علم الکتاب
صورتک لوحنده یازلمش حرفنی بلمین   بلدی صوم و صلوتی ناخشین یوالحجاب
آب حیوان دردو داغک روح قدسی دمک   صورتنک حقدر یوزک که الله اعلم بالصواب
قاضی الحاجات اشن لعلک مگر کیم عاشقه   سر نه کیم حقدن دلدی مستجاب کلدی جواب
دلبرک عشقنده ای نیاز ایکی لک پرده در   منلگک رفع اولمیجه آره دن کتمز حجاب
ای نسیمی سجده قل شول قامتکم حقدن سنکه   واجب و ایا و اسجد و اقترب کلدی خطاب

وله ایضاً

محبوبم کتابه گیردی آلدی الله کتاب   آچدی مجموعه و خدی اولدی حیرانی صواب
عشقه دوشدم یوردوم شول ملکنک قاپوسنه   یا خدی گوردی بن عاشق دل و جانی خراب
مندوی کاکل عجب در گونکلمی صید ایلدی   یوزی گوندوز ساچی کیجه قلمز اوزینه نقاب
دو داغک لعل بدخشان دشلرک در ثمین   شول حق اوچون ای صنم کم چکل برزدن خطاب
گوزلرک الله و نور و قاشلرک توسیندر   گر ایمک تنک او خلری که گوکه اولدی شهاب

وایضاً له

عجب لعلک می شول یا جان احباب   عجب زلفک می یا زنجیر پر تاب

کوزمن آخر ای دلبر غمکندن
عجب خوناب می یا اشک عناب

عجب قدنک می شول یا سرو بستان
عجب قدکی می شول یا ورد سیراب

عجب یوزک می شول یا خرمن گل
عجب دیشک می شول یا لولوی ناب

عجب عینک می شول یا سحر بابل
عجب قاشک می شول یا طاق محراب

عجب شول مست سودای مغل چین
منم بختم می یا چشم پر خواب

نسیمی نک کوزی یاری غمندن
درنگ درجی می دریا بحر سیماب

ولە ایضا

لوح یوسی نک یوزندن چونکه آچلدی حجاب
پرتو توحید بیان اتدی وکترلدی نقاب

استوا پرتزیه یول بولدی یوزکدن تا اکا
جبریل حکیدی براقی بندی گتدی چون عقاب

قابه قوسین دکن گتدی و درمادی سمان
کوردی حقک صورتن گلدی دلندن بو خطاب

آیت سبع المثانی چون یوزندن بولدی اول
دو بنن امتنه دیدی بودر اصل کتاب

گرچه کی قاشکله زلفک یدی آیت اولدی چون
بو دیدی آیت سوالینه و برسن جواب

فاتحه پسبع المثانی چون یوزکدن فتح اولور
روشن اولدی بکه بو علم آندن اولدیم صواب

یوزوکه قرشو سجود اتمدی هم دیو لعین
دیدی کیم بن اودم وکوردم اوشتدن جواب

یوزینه قرشو بکا سجده بو مشکل گورنز
قلمدی سجده بکا اولدی پری نار وعذاب

یوزینه سجده دیه ایلرم اولدر مراد
ار که مقصوده جانم بجا ایلدی شتاب

لعلک وصفینی گر شرح ایلریسم بربر
دو دیه صینه قالم آنو ملا یا نه کتاب

چون نسیمی یه بو فضل اجدی هدایت بابنی
چالگر چنگ و ربابی اچلم نقل و شراب

وایضا له

گلشن فردوس ادر جان باغنی وصل حبیب
آتش دوزخ قلور اول خلوتی خوف رقیب

درد مک درمانه کیمه بولمز چون علاج
یاردن اوزگه نه چاره ویرسن ای طبیب

چون بلا خوانن دوکرسن دوست غم خوردیه
بن تیمک سیستم قامودن پیسکین غریب

دوقنه محراب کرتوزی رخک اید امام
اوده یقدی منبری گوردک که آمندن خطیب

گل یوزک شوقنه اولن پرده عشاق راست
خوش مجیر پازادر اول هم نوای عندلیب

راحت جان اولدی لعلکدن نسیمی شکدم
طالب نقیا صبحدم کیم ایرگز مغزینه طیب

وله ایضا

ایا لطیف زمانه ایا خلاصه ذات
اشت بو سوزلری بلمکسن انده نجات

شریعت امرنی مرشدادن طریقتکم
کم اول طریقه الن ایچەسن آب حیات

حقیقت اهلی اولورسک گوزنه مرکه وار
دمند معرفتکدن یولنده یک چنات

بو کون دوکش اوزک اوجون ابو عمل اده
یازنقی معرکه لرده بهشت اله عرصات

بو کون بودار فنا بر نفس درر بلکنز
بو بر نفس ده فلک صد هزار صوم و صلوات

سنی دری دوتن آنی بلوردی سن ای عزیز
که بر نفس ده بله پسن آی انجه قدر و برات

بسول وسید گوین مومن آینه در
بو مومن آینه سندن گورندی جمله صفات

فنا و فات الەنیک بو اوجی پر کنجه در
بقا حیات اله گوندوز بو عقل المرات

تا الذین ارشدک فاده علم اوخدک / بو علم الله پسنی بله کسب عمر که برکات
انی که علم بلوب بله کپه کونه وزکی / کتورر بو دو فرزنکی تیز بازار و پرپوله پیات
خذرات اکله پسنی سن تا انی بلمکا وجون / سخن که جنت اوجون اولمه یدک درکات
دلرمی پس که یتین اول وره تجلی لر / کوزوک آیر ماو زوکه دن شوم نفسکی اوزتا
نجن که قل ادوسن نفسکی اوتزا پس / ایریشه ایت وانظر دونه حیات الممات
دوروش بو معرفتک خوشه سینه جمع اوله / دُ علمه دُردونه عاشق که خنده پس هیهات
کتوردی ذاتنی جون اول دغوردی عالمده / یتوردی نور تجلی سوروولدی فی الظلمات
آنچه تشنه دل پیوزلردن اوله حیات / بر یره اچره قالن یاتلی الله فی الفلوات
ولمدن اردی قلم دن دوکولدی کاغددن / دوزولدی جمله لطایف جوانر اولدی نبات
بوکون نسیمی یوزینک ملاحتنه ارن / نزار سجده قلور طوطی پرله قند و نبات
بو قطره بحر حقیقت یوزنی درج ایدجک / که بر دقیقه پسنه دورلو کشتر زحلوات
بو معرفت یوزینک پرنی بیان ادر اونی / ایا لطیف زمانه ایا خلاصه ذات
بو معرفت بو طریقت حقیقت اولدی عیان / شریعت امری اوجون ور محمده صلوات

وله ایضا

ایها الراغبون فی الاوقات / ادرکوا ما نی تقضی قدفات
نوت فرصت مکن جو وقت صفات / که بسی ست در جهان آفات
اردی پردم که صحبتند آن انک / مکه اجماع دو ندی التی جهات

عش کما عش عاشق وعلم / طارت النفس طابة الاوقات
سبزه خضر وش جوانی یافت / چشمه آب راز پسید حیات
نظر اداولو پرده یر کدونه / رحمت آثاری کتر آیات
دارت النابیات فی الاقداح / غنته الطایرات بالصوات
جلوه کرشد سمه هوا پس باغ / جون برافروخت رخ بنات نبات
می و معشوق و باغ و آب روان / باغ عمدن بو دردی وردی نجات
انما الراح راحة الارواح / انت اشرب رواح الکاسات
خاصه در اعتدال نوروزی / کاب کوثر شد و جهان جنات
برکات اپتمه اول آدمده / که بو موسمده اتیه حرکات
لاکن اللاهر قد نیادین / اکثر الذکر هادم اللذات
حاصلی نیست عمر فانی را / جز ملاقات پاک ذات صفات
قلب اذ پس اکردی اوله پس / حق آدن ایلیه پسکا اثبات
الدعا فی حمایة قد عاش / من یفوت وصاله قد فات
الذی نقش ملک داد قرار / وانکه حکمش زکو و برد ابات
قدرتک رفعتنه صدر فلک / صدر سینه ددی وده برات
انزلت فی النبی والانجیل / کتبت فی الزبور والتورات
آیت عدل و بذل علم و عمل / چار وصفش که در تو شد یکذات

کوزمک نطقی چو شده مدام   بیلکون ایمش دوتنی فرات
سکز املاک ایچنده وافردر   مدحنک دامنک کبی ابیات
جون نسیمی سنک دررحم ایت   کم اولب دور مستحق زکات
بجه آیده تیلی ات بذبن   صولت القلب غرلت الخلوات
وقت درکم دعا یوز یه سنه   مستجاب ایده قاضی الحاجات
روضه سنه رسول زروانک   اردکنجه تحیت الصلوات
حضرتکه یقین وردر کم   دولتک دن یراغ اولنکبات
وزنک اکسول سوندیله کجه   فاعلاتن مفاعلن فعلات

ولە ایضاً

چشمه حیوان بنم بند درآب حیات   دور بنجه بریاندن پس نی الظلمات الممات
جنت وحوری بنم کوثر وطوبی بنم   ناری ونوری بنم هم ضمیرم هم فرات
چرخ معلق بنم فاعل مطلق بنم   حق الدام حق بنم آیت البینات
باغ البستان بنم تازه کلستان بنم   کافره طوفان بنم مؤمنه نوح نجات
قبله وایمان بنم لوح القرآن بنم   صورت رحمن بنم هم اوروجم هم صلات
حجت وبرهان بنم موسی عمران بنم   یوسف کنعان بنم مصر القند ونبات
هم بتورن بنم پتن هم بتورن هم بتن   جمله بنم جمله بن دیر الهم کائنات
کنج نهان اوشن بنم کون ومکان اوشن بنم   جسم الجان اوشن بنم واجب الممکنات

شمع الپروانه ام بحر الدردانه ام   مسجد ومیخانه ام معبد البومنات
عرش منقش بنم چاردونه وشش بنم   هم حسنات ایشلرم هم قلرم سیات
بای الیخسل بنم یوسف الدیول بنم   کیم که بو منصوبه او یندا اولدی مات
ملک المالک بنم یحیی و مالک بنم   مرشد سالک بنم عابد واصنام ولات
قاف العنقا بنم آب السقا بنم   جمله حقا بنم اشته دانغ شش جهات
حشر المحشر بنم صاحب کوثر بنم   هم کذرم دربدر کابل زکاتم زکات
اچسن تقویمه جون قلدی شیطان سجود   اویه اکر سجده قل لعنت انی ناردات
کم که دلارام الدغمنی صرف ایلدی   هرکونی عید الدی عید هرکجه قدر وبرات
مؤمنه مؤمن دور کورکو آریت کوزکو نکی   تاکوره بن پسنی ذاتی الهم صفات
نفسنی هرکیم که دانمدی شبه سیز   عارف رب اولمدی تمدی اول بی ثبات
بلدی نسیمی پسنی کندو وجودنده جون   بلدی یقین کندو در مظهر انوار ذات

ولە ایضاً

جون بنی روز ازلدن ایلدی اول یار مست   شول جهتدن کورنور بو چشمه دیار مست
مست درکاهم نه پستم نو شراب جز ودن   پسندی خواجه بنی کم اولمشم انکار مست
شویله پستم تا قیامت داغی هشیار اولمزم   جون بنی وحدت میندن ایلدی اول یار مست
رند وقلاشم مقامم کوشه میخانه در   کلمشم قالوا بلی دن عاشق وخمار مست
جوش قلدی عقل کل کلدی وجوده کائنات   کاف ونون امرندن اولدی بو جهان یکبار مست

انس مست و جن مست و جمله وحش و طیور مست / آب مست و باد مست و خاک مست و نار مست
جمله مستندن الدر بو جهان بیچاره‌کی / عرش مست و فرش مست و کوکب سیار مست
عشق سبحانی میندن مست الدی شویله بل / عرش و کرسی هر دو عالم بو قمر دوار مست
شویله بل تحت الثریدن تا ثریا سر به سر / الدی ای خواجه سپهر اسپرازمی جبار مست
آدم و حوا ملایک حور و غلمان و بشر / کوثر و طوبی و جنت و رضوان و دیدار مست
نوح و داود و سلیمان و زکریا و شعیب / عیسی مست و موسی اله احمد مختار مست
شاه مردان شیر یزدان پیشوای اهل دین / کاشف سر ولایت حیدر کرار مست
اولیا و انبیا و اصفیا و اتقیا / الدی لرحق مجلسندن شویله بی اغیار مست
قاضی مست و صوفی مست و صافی مست / جرعه جام الستندن مومن و کفار مست
خواجه میخانه مست اولدی هم پیر مغان / کعبه و بتخانه مست و خرقه و زنار مست
کفر مست ایمان مست و جمله عین یکدکر / عاشق و معشوق مست و یار مست اغیار مست
منکرک انکاری چون کتدی و کلدی دور جام / صوفی مست اولدی بو میدن ایلدی اقرار مست
جرعه جام الهی عاشقی مست ایلدی / جام مست و باده مست و ساقی ابرار مست
چون شراب جانفزا کلدی بو خمخانه‌دن / الدی انک قطره‌سندن بو سپهر و سیار
چنگ و نی هم عود و دف سرمست اولوب افغان ایدر / بو خرابانک ایچنده سویلین گفتار مست
مست اولوب کرشید عشقی کوره‌سن اندن جهان / صورت خوبان عالم چارسو بازار مست
میر مست و خواجه مست و بنده مست از جام عشق / راه مست و خانه مست و بو در و دیوار مست

مست اولوب سویلر انا الحق عشق اله عالمده ل / یعنی کم منصور عاشق اولوبن بر دار مست
دولت دیداره وصل اولدوق ازل بولدق حیات / غفلت اویخوسندن اولدق چونکه بیدار مست
کوکلمز نور تجلی چشممز در کوه طور / جانمز دیداره قرشو اولدی موسی وار مست
دور مهدی در هدایت ایلدی صاحب زمان / وجهی فضل الهی یزدان کندیسی اظهار مست
برقعی یوزندن آچتی ذاتی قلدی عیان / ایلدی کون و مکانی نورالن انوار مست
جنت عدنک کلستاننده بلبل دردلک / نغمهٔ جانسوزی مردم ایله کل تکرار مست
جانمز وصل اولدی چونکه کوکلمز اولدی امین / یتمز معمور قلدی عشقیله معمار مست
ای نسیمی تا قیامت سوزکی تو دک نشان / معرفتدن دم اورنلر بللرا اشعار مست

وله ایضاً

ای رسول فخر عالم سید ذات و صفات / بحر ذاتک کوهری سن هم صفاتک عین ذات
قوت دار ازل دایم سنکله پیستیم / حکمت دار ابد دایم سنکادر محکمات
مظهر سر حقایق مطلع نور ازل / مظهر کان دقایق منبع سر معجزات
احمد و محمود و قاسم شاه و سلطان رسل / کنت کنزا معدنی هم کشف حل مشکلات
صورتنک انوارنک سر ذره‌سی شمس و قمر / طره عنبر فشانک لیلة القدر و برات
کوهر دریای عشقک قطره‌سندن در یقین / اسم و رسم و فوق و تحت و درت طبایع شش جهات
ای مظهر کلدکک دم حسن وجوده آندن / کافرک دیری ییقلدی قردی لات و منات
علم و حلم و حیا و توبه و زهد و ورع / خلقه فضلکدن ارشدی وزنه و حج زکات

هر که ایمانن یقین اتدی پکا ای پاکدین … لایزال اولدی همیشه جاودان اولدی حیات
مؤمن وصادق موحد جان فشان اتدی سکا … گرچه مشرک شبه دن پاک اولدی اول بی ثبات
وصفکی والشمس والنجم وتبارک سویلدی … ثنا که طاها و یاسین کلدی حقدن بینات
عز و اقبالکدن اوتری اولدی ترکیب جهان … هم گوک انس وملایک اصل و فرع کائنات
یا شفیع المذنبین رحم ایت نسیمی بو گون … حاصلی ایکی جهانده سنسن ای پاکیزه ذات

وایضاً له

ای جمالک آفتابی پرتوی انوار ذات … گلمدی مثلک جهانه نقش اولالی کائنات
صورتکده واضح اولمش ای پری نور اله … والضحی نک شمس یوزکده صحیفک قدر و برات
اوینیلدن خط و خالک عشقله شطرنجی … بو بساط کائناتک ایچنه قلدی شاه مات
لایموت اولدی لبکدن خضر بیکی جان و دل … آفرین اولسون سکا ای منبع آب حیات
گورمین پا یوزوکی دوشدی خطکدن جدا … اولمین شکر دوداغک شربتین بولمز نجات
موسی گوردی عصا ثعبان زلفک پیچنی … گوزلرک عیسی یه گستردی نهان معجزات
بیدقی نا گلمه رخ ازره یوریه فرزین وار … آخر قل آنی فلدن اولمیاسن شاه مات
یوز جمالک کعبه سینه دوتین بلمز صفا … اول جهتدن پاجدا اولمش مسلمین و مسلمات
قبله عرفان یوزکدر قاشلرک محراب جان … اکه سجده ایتمیه نک سجده سیدر سیئات
لبلرک وصفن نسیمی شرح ایدجک جانلر … اوتنر شیرین سوزندن محو اولور قند و نبات

وله ایضاً

گوزلرک رمزی معین گوپیتر والنازعات … قاشلرک مفهوم ایدر شکری والعادیات
طاقتینک قبله سینه قلدلر جاندن سجود … مسلمات مؤمنات قانتات عابدات
اهل علوی قوم سفلی سکلی دیدیلر … یوزکه شمس والضحی هم صاچکه والمرسلات
گر تفحص قلسه کمسه شرق و غرب و طول و عرض … بولمیالر سا که بکزر جمله فخر موجودات
مشتری مریخ زحل هم عطارد مهر و ماه … حسنک تحسین اوقورلر ربع مسکون شش جهات
عرض ایدرسک قامتکدن حشر اولور یوم القیام … سویلسک کوثر لبکدن محو اولور آب حیات
سنی گوکلدن نسیمی بور ای آرام جان … جان جانان سن حقیقت جمله جانلر زکات

وایضاً له

ی یوزک ماهیتی در عالم انوار ذات … لام الف الا رب الا وجهه اکه جهات
ی بلالک قابه قوسین قاشنک معراجه … دا واحد یوزک هم صاچلرک والمرسلات
نون نه معجزدر قیامت قامتکدن کشف اولان … میم موحدلر دیدیلر یوزکه والنازعات
لام لعلک جرعه سندن عالمی مست ایلدک … ک گوردم خضر عیسیدن ایچن بولدی حیات
قاف قرآندر جمالک کم بو سوزه حق دیمز … ف فلک دورنده بولدی کعبنک ایچنده لات
عین عینیه جمله وجه الله دررای مشتبه … عین علم فضل حقدر حل ایدر مشکلات
ظ ظهور اولدی جو عیسی مظهر صاحب زمان … ط طهور قد نطق خاتم قندی پس کتدی ممات
ض ضلالت ملکنی نوریله معمور ایلدی … ص صفا کسب اتدی آندن اهل حق بولدی نجات
ش شمس جاودانسین لم یزل … س سعادت واجب اولدی نطق حقدن ممکنات

ز زلالی شرح ادرکن عالمه شیرین لبنگ
ر روان اولدی بو لطفنک معنیسی بحر فرات

ذال ذکر مدح جمالک ایتی هر صبح و شام
دال دعوسی یلانجی صوفیلرک اولدی مات

خ خیال وسوسه‌دن زلفنک سوداری
ح حیاتم قیدی شوکتک شکری و العادیات

ج جلالیله جمالک معنیسی پرنور در
ث ثریا و سمادن کستر انوار ذات

ت تعالی الله که مثلک کورمدی دور فلک
ب بقا ملکی سکندر انسی شش جهات

الف الله درکه اولمز نطق ذاتندن جدا
اوش کتابه وحی مطلق اوش مسیحی معجزات

وله ایضا

کوثر کی عیننده‌ن آقر چشمه آب حیات
هر کیم اچدیسه بولور اول خضروش آب حیات

دایما حق سویلرم هم فضل حقدن کلمشم
حق نیم حق بنده‌ور هم آیتیله بینات

طوبییم هم سلسبیلم هم نیم جنات و حور
هم شرابم هم سرابم هم صبوحم هم فرات

هم نیم موسی‌یه آتش هم نیم آفت و نار
هم کلیمک نوریم بن هم تمنا هم نجات

کنج پنهانم بو پری بن پنهان سویلرم
جسم و جانم کن فکانم واجبم هم ممکنات

شمعم هم عالمک شمعنه هم پروانه‌یم
مصر جامع اوش نیم حجتیله سومنات

هم نیم منصوبه چرخ و عالمه محکم اویان
برزخ او بنیادن الیرم بن شاه مات

هم نیم موسی عمران هم نیم حقدن کلام
هم نیم اول لعل و مرجان شکرم قند و نبات

هم نیم انس و ملک هم آدمی خاک ایلین
بولمشم هم عرش رحمان جمله اولدم کاینات

لوح محفوظم حروف ابجدم بن هم جمی
هم خلیلک کعبه اولدم هم صوم و صلات

آدمه آدم قلدم سجده حق امریله
دوتمدی اول امری شیطان لعین اولدی مات

هم نیم حشر ایله نشر هم نیم یوم الحساب
هم بو یوم صاحبی هم اولمشم اهل زکات

مؤمنک قلبی صفادر هم نیم اول روح قدس
هم صفا تمدن اولیدر عالمه ذات و صفات

نفسنی هرکیم که تانیدی اول حقی بلور
عارف رب اولدی اول کم تانیدی بولدی نجات

بیلدی کم سندن نیمی سندن اوزکه یوق وجود
هر کادن بیلدی سنی مظهر انوار ذات

وله ایضا

یا شفیع المذنبین ای صدر و بدر کاینات
مظهر پاک ای رسول الله صاحب معجزات

والی ملک رسالت مهدی صاحب زمان
مانع فسق و فجور و قاطع طغیان و لات

اختر اوج شریعت آفتاب معرفت
معنی نور هدایت مشفق اهل نجات

قدوه ارباب معنی کعبه اهل کمال
بحر تحقیق ودخی مشکل کشاد مشکلات

کاشف و کشاف کشتی واقف اسرار حق
مرشد و هم مقتدا و چلمات پسلمات

مفخر دنیا و دین هم قاضی یوم الحساب
بحر علم و حلم و دانش صاحب صوم و صلات

فاضل الفخر المعالی شهر علم معرفت
صاحب برهان معجز در لؤلؤ بینات

سید کونین ختمی انبیا خیر البشر
هادی نوری هدایت مطلع ذات و صفات

مهدی صاحب قران و هادی منهاج نور
صاف منصور و سراج المؤمنین المؤمنات

جد سبطین الرسول الله شاه انبیا
خواجه عالم شفیع المذنبین مذنبات

احمد محمود و مختار و نبی الهاشمی
تاج امت هم سراج الملت و نوری مدات

اول وطاهر وطهیر و مطهر بدری منیر | طاهر و پاک و مطهر از جمیع سیئات
سید الاولاد آدم انبیالر سروری | کلمدی عالم اچینده انجلاین هیچ ذات

ولە ایضاً

سرکه طلب قلور سه داری بقای سلطنت | اربکی حاصل ایلکل فقری فنا و مسکنت
چونکه عبادتنک سنک خاص دکل خدا ایچون | زرق و ریا ایله ایتدک سرکز اولامی منفعت
وای سکا بو نجه طاعتی ایتدی ورد کوک بیله | الدی کیب سنی مکر حقدن ارتشیه مغفرت
اوبولمش بو اویش دیوبن اویه خلقه سن | خلق زماندن سکا سرکز اولامی منفعت
کنده وجود شهرنک سرکشی پادشاه در | ظلمله بخشکی خراب ایلمه ایله معدلت
طالب احزوی ایسک دولت دنیا دیمه | خود بو که طالب اولەنک یهل برایلکی مرتبت
کرچه نسیمنک یوزی وجه خدا در ر ایشت | سن نیچون اولمیه سن طالب قالبان تموت

وایضاً له

ای طبیب احز دل خسته ایم قلغل علاج | حق رضا سیچون بکا بر درویشم قل احتیاج
سعله کوکلم کوز کوسن سینه ره زقت طاشه | صند و غندن صکره بردخی بتون اولمز جاج
حق قتنده وجه قلندن یکدر بر اهل دل | برسنق کوکل تنور سک یوخسه طوبرسک آج
چسنه مغرور اولمه شاها دولته بل بغلمه | کیم وفا قلمز جهان دکیسیه بو تخت و تاج
کرلب شیرینک بیک جان بها قلسم عجب | خاتم لعلک ایچون ملک سلیمانی خراج
کردل و جان او دنیا منه شهار حک نظر انجمی | قاره زلفک آبنوس پید ر رخک مانند عاج

کوزلروک یغماجی ترکی روم ایلینه چلدی | جادو زلفک طره سی چین خانیدن آلدی خراج
ای نسیمی سوزوکی عارفلره خرج ایت روان | نیتکم قدرن بلن قاتنده سوز بولور رواج

ولە ایضاً

فضلکه بل بغلدم یا واحد و فرد و احد | جمله نک معبودی سنسن دایما حی و ابد
اوقرم ایمکده بسم الله الرحمن الرحیم | ای صفاتنک در صفاتنک قل هو الله احد
اول و آخر هو الحی الذی سن لا یموت | ظاهر و باطن هو الباقی و الله الصمد
لم یلد سنسن اوقرلای و لم یولد سنی | لم یکن ذات و صفاتنکده له کفواً احد
اول زمان کم لطفله برکوهره قلدک نظر | ظاهر اولکوهردن اولدی جمله اشیا بی عدد
کافله نوندن یرتدک اون سکز بک عالمی | قدرتکدن اربعین کونده تمام اولدی جسد
سیدک کوکلنه دایم سندن اوزکه نوق | هم دلنده شول فقیرک هردم ایدر یا احد

وایضاً له

کرچک حدیث ایمش بو که خوبک وفاسی یوخ | کیم سودی خوبی کم دردی خوبک جفاسی یوخ
عشقنک بلاسی یوخ دیین عشقه دوشمه کم | کم عاشق اولدی کم عشقنک بلاسی یوخ
انک کبی اکر ای جان سن اولمدک | بیت الحرامه وارمش انک صفاسی یو
شیطان در اول کصورتنه قلمدی سجود | برانجه درده دوشدی که هرکز دواسی یو
شول جان که سندن اوزکه طلب ایتدی مراد | هجرکده غمنک آنی دواسی یوخ
نیجنک خطا سزای بت جان توکدی قانمی | ترک خطا در اصلنه وار خطاسی یو

فانی جهانه بخمه کچر عمری بو نه کیم
عمرک زوالی وار و جهانک بقاسی یوخ

یارب نه شمع امش بو انک یوزی کم انک
یوزی قشنده شمع ضحی نک ضیاسی یوخ

بیمار عشقه جان ورر ای جان لبک ولی
منکر سوزی در رکه شفه نک شفاسی یوخ

یارک کلرمیش جفاسی نسیمه
سن سینه کیم نسیمه یارک عطاسی یوخ

ولہ ایضاً

آج یوپرده کیر ایچنه جانه باخ
کورنه تجلی قلور پرتو جانانه باخ

دوست کوزی له کوزک سرمه کلم کوزنی
عشق اله اندن دونوب طلعت سلطانه نه

عکسنی کور اول یوزک ایستر ایسک کوزکه
جان اله جانان کوزن آینه جانه با

آجدی ایه حق کوزن کورمکدن حق بو
کفری آلنده کبی شعله ایمانه با

صومعه و مسجده کوشه نشین اولورت
کافری کسوت کین چنی مسلمانه با

کوزلری تک آتی عکسی عیان پسترز
دیلر ایسک بخمیه صورت انسانه باخ

نجون اگر شیر ایسک پشه دوز نهار سن
مور جدن اولو لردیدی لمر دانه باخ

صورت شیرازی نی بایخشنی ارمکم
انکله که سن اوین دولت پنهانه باخ

وایضاً له

ای بیچک ظل آلهی ای رخک الله نور
روضه نک سروی بویک در عنبرین جنات حور

ای صفاتک قل هو الله ای جمالک فاتحه
اشته فرقان اشته توریت اشته انجیل و زبور

قوتی چنونکدن قیامت ای جنابن تکلان
اویخودن درزکم ارشدی علامن فی القبور

استوابی در بیچک انا بدینا السبیل
جنت آنکدر که قلدی شول صراط او ز ره عبور

اون سکر بیک عالمک آینه سی در صورتک
کیم که بو مرآتی کوردی اولدی من اهل الزور

آدمک وجهی در الله ک کتابی اوش کتاب
ای کلام الله منکر خف من الله الغفور

کت کز بک پرده سیندن غافل الذنب اولدی فاش
زاهدا استغفار کلدی بردم آیدر یا غفور

عالم الغیبی وجودک کاینانک عینی در
ای نهاندن خبر چیر جانا یوم النشور

لطف وقهرک علتی معنده واحد در ولی
بولمدی شیطان بو توحیدی احددن شدی دور

کیم که ایو بک بلا چسن یوزوکدن جلمدی
جکمدی محبوب الذن خلعت عبد الشکور

فاعل مطلق دن ایرخ کمسه یخدر از روده
کر چسن ادراک ایلمیش سن بلکه سندر قصور

مومنک قلبی در الله ک اویی ای اهل دین
لیس مقبول صلوت العبد الا با الحضور

روح قدسی در نسیمی نک یوزی ای زنده دل
کر مسیحانک دری چسن تیمه کیم جالندی صور

ولہ ایضاً

قرا بیچک که ظلماتنده در نور
نذرانک آدی نور علی نور

بیکانک دن عیان اولدی انا الحق
نجن صورت اولز کوزکوده مستور

نظیرک یوخدر ای دلبر نظیرک
زهی صاحب نظر پاکیزه منظور

تکه مقصود اسیکه عالمده چسنن
که چسنن جنت و جنت دکی حور

نیدن ایرورش نرکس لرک کیم
نبی اندیشه چسندن قلدی مخمور

مصحف دربو حسنک آیتی کیم
بیان اندو کجه عقل اندن دوشدو دور

ز غیرتلو انا الحق در که یا رب جگر منصوری بر داره منشور

اگر نوش استر ایسه نیش قلن که نوشی نیش ایلر و زهری زنبور

کل ای سلطان عالم عارف اول کیم ملک معنیده عارف در نه فغفور

وصالک جاودانی سلطنت در بو دولت اولمدی اول شاهه مقدور

چخر پنج قولاغکدن کوزک آچ که حشر اولدی و چالندی بو کون صور

پنیسی واصل اولدی حقه جاویدم کرک ماتم دوت ای منکر کرک سور

وایضا له

یوزک در طور سینین رق منشور بلندی ایشته کوز نور علی نور

قشک در قاب قوسین سپر یوزک قتنده جنت و رضوان و هم حور

یوزک دار السلام اولدی سلامک یری در کعبه و هم بیت معمور

آنک شاننده در فتح قریبا کلام الله ایچنده کور بو مسطور

قراچشمک ده در دوران عالم که اولدی جمله اشیا انده منظور

قیامت کونی چون آلی نشان در یقین بو قدک اوچون اولدی مقدور

خمی اشیایه سنسن حاکم و شاه قلک در قیصر و خاقان و فغفور

سنک نطقکدن اولدی جمله اشیا بلندی حشر و نشر و نفخه صور

چو ناطق در کلام الله یوزکدن کورک بو سر نهان اولدی منشور

وله ایضا

دون و کون منتظرم بن که بو پرکار ندر کردش چرخ فلک کنبد دوار ندر

بو دوقوز چرخ معلق ندن اولدی ترتیب فلک آتش و قمر کوکب سیار ندر

فلکک اصلی ندن در ملکک نسلی ندن آدمک صورتنه سجده طلب کار ندر

یل و سو توپراق و اود آدی ندر آدم انکه سجده نه اوچون ابلیسه انکار ندر

موسی و طور ندر شبلی و منصور ندر اژدها اولن آغاج رشته الن دار ندر

کعبه و دیر ندر غیر ندر زیر ندر مسجد و بتکده و خرقه و زنار ندر

ملکه پرواز صفت عشقه تخلر بنلو بلور شول بینمکم پرتو انوار ندر

آی و کون اختر و انجم ندن اولمش ظاهر شعله شمس و قمر کردش اطوار ندر

بو کمیس طبعه ناخ بال ندن زیر ندن نه پرده عجب کنج ندر مار ندر

کنشک قرصی ندن پیروزه تخت و دیر نسن نه پر مشعلده پرتو انوار ندر

علم دقران و حدیث و خبر و وعظ اکر جمله سی معنی ایمش بنجه بو تکرار ندر

علم توحید اوخین مدرسه علمن اوخو کورکه بو روضه ده اول سر اسرار ندر

کل او شمدی که خمی مدعی نک کورلو غنه سنکه آسان قلین بنجه بو دشوار ندر

کند و سن انکله نه در بو حقیقت جزی کند و سن انکله بن اول نه بلریار ندر

ترک اوندرسن اکر بحو نسیمی اولسن سنکه بر کون دیه لر جبه و دستار ندر

وایضا له

یوزک آچ کورکیم ای طالب علم درکان سر تو محمد عشقله دریای علی در قیمت کوهر

محمد علمه کان ولدی علی نطق بیان اولدی / اکا مهر عیان اولدی علیدر خواجه قنبر
علی در جمله نک جانی محمد در علی کانی / حقیقتدر علی شانی علیدر یار پیغامبر
هزاران درلو جنبشلر علی امریله اشلر / وادر یازلر کلور قشلر علیدر جمله جان پرور
نه بلسون جاهل و نادان محمد کمدر یا علی / محمد صاحب دین در علیدر جمله یه رهبر
علی اول علی آخر علی ظاهر علی باطن / علی شمس منور در علیدر نورلن انور
علی در هر شی جون جان علی دریا ره مهمان / علی رحیم علی رحمن علیدر جمله یه پرور
علی واحد علی احد علی فرد و علی صمد / علیدر جمله یه رحمت علیدر شافعی محشر
علی سلطان علی سبحان علی جنت علی رضوان / علی دین در علی ایمان علیدر ساقی کوثر
علیدر اول ولی الله علیدر مظهری الله / علی نورندن ای واله منور در بدی اختر
علیدر حیدری کرار اول آلدی قلعه خیبر / علی در قاتل کفار علیدر میر هر لشکر
نسیمینک دل و جانی منور در علی نوریله / علی والا علی اعلا علیدر سروری صفدر

وله ایضاً

شمع فلک چو سنکه پروانه در / جان و جهان وصلکه شکرانه در
جکدی سچک کوکلمی زنجیره نه / شول دلویی کورکه نه دیوانه در
نرکس مستنک اولالی می فروش / کوشه نشین نک یری میخانه در
لعل لبک روح مصفا سنه / روح مقدس کبی پیمانه در
طره لرک فکره دوشدی کوکل / فکرسنی کورکیم نه پریشانه در

باطنی معمور اوله نک باطنی / عشق رخک کنجینه ویرانه در
جکدی سچک دانه سنی خال اله / خالکی کورکیم نه بلا دانه در
ای لب و دندانکه اولمش طفیل / خنده که پسته لعل اله دردانه در
کیم که جمالک صفتن سویلمز / سویلدیکی قصه و افسانه در
عشقده نسیمی ورلی جانی / حق بلر آنی که نی جانانه در

وایضاً له

ای الذی یوسوس طاعتلرک مبنادر / اکری یولک ضلالت جورک سوزک خطادر
ظن وکمان اچنده قالمش بسن ای لعین / شکوک اهلن کم ایده رقلق عمل روادر
جمعه نمازنه جون شرط اولدی مصر جامع / شرطی بل اول اذن مشروطه صلادر
ای بیلین بو مصری ایتوره جمعه کم / جمعه بو مصر اچنده مقبول کبریادر
یوسف کبی عزیزم مصرک اچنده دائم / حضی بلن همیشه عالمده مقتدادر
آدینه سورتتن کلدی رسوله جمعه / دانع بو حق حدیثه اوش قول مصطفادر
آدینه نجون اولدی آدینه نکه ادی کم / بوسری اول بلر کیم حق اله آشنادر
آدینه در قیامت اول کونده در بدایت / شول کونده حشر اولیسر شول کونده ماجرادر
اول کونده در حسابک هم راحتک عذابک / اول کونده حق قاتنده اوجماغ اینادر
ای جمعه دن خبر یز کور جمعه و بل کیم / اول کونده وعده حقدن اجماغ القادر
آدینه بلن لر مغفور و حاجی درلر / مغفور اولن جهانده هادی و پیشوادر

جمعه کوننک صفاتنی شرح و بیان قلم
معبدده کرچه یعنی جام جهان نمادر

چون جمعه یوم دین در عرض و سماده حقدن
دینی ایتورمش اول کم آدینه دن جدادر

اول مشرک و نجس در جمعه‌یی قلمین کم
قولی و فعلی آنک تزویر ایله ریادر

چون حجة المساکین جمعه کونی در آنی
مؤمن سورکه مؤمن آینه‌سی صفادر

جامعه جمعه اوتش هر کون منم قلن کم
قرآن امامم اولدی دایم یوزوم اکادر

آدینه حج اکبر حجاجه اذن اولدی
اول سنی بهرنه بلسون بو سری کیم عمادر

ایمانی یوغدر انک کیم بلمدی امانت
دینی ایتورمش اولکیم عهدنده بی‌وفادر

پیغمبرک سوزی در هم تنکری‌نک کلامی
بو عهد و بو امانت بل کیم نه ادعادر

شول عهد و شول امانت کرپنده وار ایسه خوش
بو خبری بل ای ایاغنیز کیم دینمیز اول دعادر

ای کفر و شرک ایچنده سنده اوزکنی مؤمن
اسلام و شرع و ایمان مقصود اولیادر

دجال طعنه سندن فکر ایلمز نسیمی
نیچون که روح قدسی عون و معین خدادر

وله ایضا

دور قمر ملاحتی چونکه احتشام ادر
یوز که واهب الصور خوبلغی تمام ادر

لعل لبک وصالنی جان ایله استدی کوکل
فکر محال کورنجه دوشدی خیال خام ادر

عاشق خسته کمنی چون لبکه حلال امش
عاشقه فضلنی ندن لعل لبک حرام ادر

کیمه جهان کورمدی صبح ایله شام مجتمع
کورنجه زلف و عارضک وصلت صبح شام ادر

مهر ایله ماه و مشتری چونکه بنده در ولی
پیر و ایله پسدره او زنی قامتنکه غلام ادر

قنده کوزک خمارنی ظاهر اکراید را پسه
آغزنه کیم الرنبی هم داخی فکر جام ادر

شرح دهان تنکنی کیمسه سوزیه نسیمی
بر بو زاله حکایتی مختصر و تمام ادر

وایضا له

نور صلدی نظر اول خالق و پروردگار
آیه دوندی علم اول جیرتدن اولدی تار و مار

اول نورک قندیلنه یازمشدی سرور شمار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

دوتنندن نه فلک اولدی معلق هر کون
کوکلندن یدی قت یرلر دوشندی هر کون

اول فلکلر کردشندن سویلدی آیله کون
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

قدرتندن بر یوجه قبه یپادی زرنکار
قبه‌نک هم کردشندن دوندی بو لیل و نهار

چرخ کردون انک اسمیله دوتردایم قرار
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

آدمه ویردی حوی له خلد و جنات و نعیم
هم اکا سجده کتوردی غیر شیطان الرجیم

آدم اندن علاختمند و یرمشدی قدیم
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

ایو که قلدی حواله یدی یل رنج و عنا
ربنا سویلردی دایم حضرتنده ربنا

آتش اسمی یاد قلدی بولدی اول غمدن نجات
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

ساحری فرعون ایچون سحر ایتدی باذن اله
هم ندا ایردی موسی یه صلدی الندن عصا

لاتخف فوا حقنه کلدی بو اسمیله دعا
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

قصدن اولدی حواله جبرائیل آدم دمی
هم مشامندن اوردی حامله ایتدی مریمی

عیسی انک اسمنی یاد ایتدی بولدی همدمی
لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

نمرودک منجنیقندن نارده آتلدی خلیل
ناری گلزار ایلدی اکا چون اول رب جلیل

بو مبارک اسمی کلدی نارده اوردی جبرئیل
لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

تا سلیمان نبی اولدی جهانده پادشاه
انسله جن وطیور فرماندی باحکم شاه

خاتمنک ختمنه یازمشدی اسمی دلکشا
لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

احمد و محمود و قاسم چقدی بر عرش مجید
هم اید الله کوردی درکاه اولمشدی مزید

برگزیده اولدی اکا بو اسم دولت برمزید
لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

کچدی بو ایام کلدی دنیایه فصل نوبهار
صد هزاران مرغزار اچلدی اولدی مرغزار

بلبل و قمری ترق سویلدی وصفن هزار
لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

دنیایه کلدی علی نام علی شهسوار
عالم انکک اسمیله دینده و دنیده قرار

اسلام انکک اسمیله اسلامه کلدی افتخار
لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

تاخیاله کوکل ملکنده سیران ایلرم
من نبی اول شاهمک مدحنده حیران ایلرم

بن نسیمم شاهک مدحینی مردم سویلرم
لافتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

وله ایضاً

دلبرا زلفک شبنده تابان گرلدر
عنبرین زلفک ده دایم عنبرافشان گرلدر

صورتونک صفحه‌سنده یزلودر انا فتح
حرف حرف انکک یوزنده ختم قرآن گرلدر

لبلرکدن دایما آب حیات جاویدان
شول لبندن دلبرک آبنده حیوان گرلدر

طغردی غمزک خدنکی بغرمی قان ایلدی
اول سهامک غمزه‌سنده زخم پیکان گرلدر

کوزی کورلر کورمدی یوزکنده ایمان نورنی
کل بکا غمک جورسنده نور ایمان گرلدر

دردمک چون کم دوا پس بلمدی صوردم طبیب
شول لبندن کیم نسنک دردکه درمان گرلدر

عهد و پیمان ایستدی سندن نسیمی ای نگار
عهد و پیمانده آنوک عهد و پیمان گرلدر

وله ایضاً

سنبلک برنده کوردم اوشته تابان کلور
صاچنک هر تاره سندن شعلهٔ ایمان کلور

صورتنک اشکاللرا انا فتحنا ای نگار
کم بو حقک تفسیرک ایتندن حقدن اوشته تابان کلور

ظلمتک دورانی کچدی اولدی چون خضر عیان
تشنه‌ی صوردم لبلرکدن چشمهٔ حیوان کلور

گرچه احسان ایتدکلک دایم جفا در عاشقه
پس وفا لوسن وفاقل کیم جفا چندان کلور

رازی فاش ایتدی آنم شول لسیندن ای نگار
وصله وصل اولمغیچون دکمه بر نادان کلور

کل بکا غمک چهرتندن بلبل عاشق بکم
آه ادر کل چهرتندن دردله نالان کلور

لوح محفوظ اولدی قاشنک گرچه عشق آینه
صورتنک لوحنده ای جان حق دیدی فرقان کلور

چون نسیمنک مقامی دلبرا اولدی اشکار
شول حیات جاودان دن ایدی کم جانان کلور

وایضاً له

کوکل ورمه جهانه سنی وفادر
کوکل ورمک اکا عین خطادر

بوکا جان ودل ایله دکله باقی
فنادر بو فنا ضمنک بقادر

بقا پی دارشل اوله جهانک
قلیدی بانی شو کلیم مصطفادر

بونک سرکز بقا پس بولدیلر
شولر کیم انبیا واولیادر

بونڭ شکرلری آغودن آجی
بونڭ کلکلری جملە بکادر

بونڭ ذوق وصفاسی سبب کدورت
بونڭ راحتلری رنج وبلادر

نه پرمایه پس ورددی زیانه
بو دنیا بیله سرکیم آشنادر

زهی مغبون دکلمدر شو کمسه
که دایم دینه ایچون مبتلادر

نسیمی جانڭ چون بقاسی یوقدر
انی قویب حقا دمک روادر

ولە ایضاً

ما طهوری بکم حقدن بو کن ندادر
یوم المزیدمش دور کل مسجده جملادر

حقدن حقی کل ایسته حقیله واصل اولکم
حق وعده وردی که دور جمعه کونی لقادر

سلطان عارفینک قولیدر انان کیم
سرکم بو قول بلمز حقدن بو کن دغادر

اول بو نفسکی بل هم اندن ربکی بل ١٢
کم کند وکلدی چقدی منبرده مصطفادر

سرکم بو رمزی بلمز یا خود بو سره ارمز
سعی عبث درانک جامعدن اول جدادر

یاروک یوزینی کوردم حق الیقین حق اولدم
وصلینه قانع اولدم کوردم نه خوش عطادر

حیوانی ایستر ایسکن ظلماتە عشقه کورسن
یارک لبندن ایچکم لا ابتدا لقادر

زرق وریایی جو قدر صوفی یوزینه اویمه
نیچون که دایم ایسته تزویرله ریادر

مصری نسیمی بولدی قرآن امامی اولدی
جامعده جمع قلدی مقبول کبریادر

وایضاً له

اهل ایمان ایسلری اولدمده انکار اتدلر ١٤
جون حسینی جالب شمرنه بردار اتدلر

فاضلر فتوی وردن حقه باطل دیدلر
فراولوب ایمانه کلمز کلکه عار اتدلر

سید جور المیوب طلبیله حقی بحدلر
احسن تقویمه کورکم نجه انکار اتدلر

بیلیوب بیچلرن جون قیدلر بو تنه
صانعکن بن پسکنی کورنجه بیمار اتدلر

حق بکا سویله دیو امر اتدی بنده سویلدم
یوزمی دیستاندیب عالمده تکرار اتدلر

یوز دیلر چیقردلر جو بکیم نسیمینک تنن
یاپسن اوب کوکده ملکلر جملسی زار اتدلر

ای حسینی واصل اولدک خالق رحمانه سن
جنت الماوای بولب یروکی کلزار اتدلر

وایضاً له

ای نسیم صبحدم باشد که یارم خوشدر
شول جسیم دلبرم عالمده وارم خوشدر

شول معطر مشک زلفندن بزه ویرکز خبر
شول یوزی کل قامتی سرو جنارم خوشدر

شول لب لعل وکوزی آهوی شهلا دلفریب
شول صبحی ظلمت کبی مشک تتارم خوشدر

غنچه اچیده غنچه اولب درج ادر در عدن
شول چمن صحنده اقلبش بهارم خوشدر

سیل الونده صوکوزنده اوداحمده خاک اولر
دایم انده جشر اولیجق بسره زارم خوشدر ٥

چون نسیمی تقدی جانن عشقله پروانه تک
ای یوزی کلشن بکا بو آه زارم خوشدر

ولە ایضاً

جمالک یا رب ای دلبر نه تابان ماه انوردر
کلام انوک آفتابندن ایکی عالم منوردر

یوزک حرفندن ای مصحف بیان کنت کنزا بلر
تعالی الله زهی دفتر بو دفتر قنقی دفتردر ١٦

رخک خطیله خالکدن چری چکمشدر ای دلبر
زهی شهزاده عالم که خوش اوغلو لشکردر

ذرعا پیده‌ره دریاره بویک عالمده ای دلبر / کم انک قدّ و بالاسی یدی اقلیمه سرور در

یدی خطک کتابندن سکیز جنت عیان اولدی / بو و جمله یقین اولدی که اول ذات مطهردر

خیالکدن دکل خالی خیالم خالی بر ساعت / همیشه صورتنک نقشی برابر در و مصوردر

لبک جامندن اول جامکم خضرنک ایردی مقصوده / عجب کلدی ضلالتدن بو کون اولکم سکندردر

بیلنک بسلدم دایم کزنده خال هندوکی / بیک شویله عزیز اولمز که اول خال مدوردر

نسیمی فضل اللهک یوزک یوزنده جون کوردی / طواف کعبه ختم اولدی صفا و حج اکبردر

ولہ ایضاً

شها جون صورتنک قرآنمزدر / اول اون درت خط بزوم قرآنمزدر

قشنک کر بتک زلفک سوادی / دلیل و حجت و برهانمزدر

صفاتنده معنبر کفر زلفک / بیاض وجهک ایمانمزدر

رخک وجهنده کی اول یدی خطک / علی العرش استوی رحمانمزدر

نیچون نرگسی قیلسون سنک ای جان / نگارا چونکه جانک جانمزدر ١٧

کل ای درویش اولن دوری قمردن / سورک دوران که خوش شه دورانمزدر

بکمون جون عید اکبر در جمالک / نسیمی جان خوش قربانمزدر

وایضاً له

عید اکبر در جمالک عید جان قربان اولور / آب حیوان دردوداغک سرکیم ایچر جان اولور

گرچه عشقک مسکنی در کونکلمک ویرانه‌سی / گنج بی پایانه لایق خسته ویران اولور ١٨

ای قاشنک محراب یوزک قبلهٔ ایمان ایله / عاشقنک بیت الحرامی صورت رحمن اولور

صورتنک اسرارنی زاهد نه بیلسون یا فقیه / قل کفی بالله محرم خسته حیران اولور

ای قاشنک لکر کیکک مسکین یچک ام الکتاب / اهل توحیدک امامی مرشدی قرآن اولور

جان موسی یا آدم او علی ای کونش رخسارکم / صورتنک نقشنده انسان واله و حیران اولور

صانعنک احسانی در چونکه تعالی شانه / قدرتی اول کامل اهلک عادتی احسان اولور

یارب اول پاکیزه کوهر کیم بشر در صورتک / نفسی عالمدن کلوب دونک مدن انسان اولور

ای که شکل در دیو رسن و احد المغ یار ایله / قوی سنی سندن نجیل کیم الهنک ایمان اولور

نفسی هر کیسه کیم بلدی و رب تانیدی / عارف حق اولدی آدی عبد الکن سلطان اولور

دوشدی سودایه کونکل آشفته زلفک دامنه / دشمنین شول عنبرین زنجیره سرگردان اولور

کل شیء هالک لاریب الا وجهه / کور بو وجهی کیم نه وجهک وجهنه یکسان اولور

ای نسیمی آب کوثر دریمکر نطقک ده کیم / هر کیم ایچر شول شرابی مست جاویدان اولور

صورت رحمانه انکار ایلدی دیو رجیم / ایچن تقویمه انکار ایلین شیطان اولور

ولہ ایضاً

بحر فنایه قانسی اول کوزرکه نه خوش جهانی دیر / آب حیات ایش فناکرچه آدی ممات اولور

جنبه بولنده عشق ایله بولدش اولوب تجرد اولان / صومعه اول که بولدی انی زمزم الفرات اولور

٩ جان و جهان فدیه بن دوه ل او یمین بو عرصه‌ده / شاه جهان اولور ایسه شول بر شه‌نشاهات اولور

نی طوفان تنوردن غرق ایده هر جهانی کل / کشتیه کیرکه جانکه اول سبب نجات اولور

غیره معتقد اولمه کیم مرزنکه غیردر انک
کرچه کن فکان ایله عارف ذاته لات اولر

عقل الدن ام ونکلنکی واراده پال وپنج ایتدی
عارف ذات اولن نجن بلمت صفات اولر

قلدی فنا وجودنی عشق دکمز ابلدی بیتی
بللو پیشتر اولدی هرکیم اول عرفه بحر ذات اولر

شول کونشک شعاعنه ذره چه کم که بلدی یول
هرکونی عید وهر کیچه قدر وشب برات اولر

فکر ایدرم که یازیم وزره جه عشق پیرنی
بحر مداد اغاج قلم طاپن فلک دوات اولر

عشقه فنای مطلق اول کچ بو رواق وطاقدن
جوهر لامکان نجه بیسته شش جهات اولر

هر حسنات کیم پسنی طغری ی ارمدی حقیقت
توره انک ادن حسن کربه سیات اولر

مسجد وخانقاهده پس صوفی یتک اولمه غره کیم
عاشقه جمله یر وکوک معبد وسومنات اولر

وحدت پنره تا ابد اولدی حسی بللو هن
کرچه بو ریسمه محو اولن زنده کائنات اولر

دولتی نه بو دنی تک اولمه مقید ای تک
انک ادجون بو دنی تک دولتی بی ثبات اولر

جان وجهانه اورتقا عاشق ایشنکه کوراکی کل
عاشقه فرض مستحب ترک تعلقات اولر

ذوق الله وحضور الله عشقه پرستش ایله کیم
قلبی حضوره اولن طاقتی لاصلوت اولر

ولـه ایضاً

پردک قتنده پیدره وطوبی روان اولر
لعل لبک شرابنی ایچن روان اولر

عیسی لبک وصالنه اردی و بلدی جان
هرکیم که بلدی لم یزیله جان جان اولر

مشکین بیجک لر جان الدی سودایه دوشمین
پرمایه ی خسارت وسودی زیان اولر

یاشون نقاب ایچنده که چنوکدن ای قمر
قوپدی فغان وفتنه آخر زمان اولر

ی حور عینه نکنزدن اول عیسوی دمی
حوری نجن بو لطف اله شیرین زبان اولر

نطقنک اوتانددر رلکی اول زمانده کیم
لعلنک حدیثی باشلره کوهرفشان اولر

یوز وکمده کرچه ایتی اولدی او توزاکی
سر بر سیپی موحده یوزبک نشان اولر

چنوک رموزنی نه ملک بلدی نه بشر
هردمکه جانوردده نجن بو بیان اولر

هرکیم که حقی اچسن صورتده کورمدیسی
حق تا ابد انک نظرندن نهان اولر

عشقک حدیثی نه قدر جانده کز لرم
سر نهانی کوکلده بو سیدن عیان اولر

وصلنک لا اولدی پیسی الی الابد
آب حیاته واصل اولن جاودان اولر

ولـه ایضاً

دلر نظمکی دردانه وکوهر دلر
نورجک یوزکی خلق آیت اکبر دلر

یارخ صورتکی مخترع نقش وجود
یوزکی خلق اکه روح مصور دلر

کرلنک دن دلدم کوتکلمی فاشکه کوزک
قومدی برده آنی زلف معنبر دلر

پوردم ارواحه یوزک وصفنی حرفاحرفا
کیسه نک شرحنه کلمز بو کل تر دلر

نکی جانلره پوردم که دندر اصلی
روح سیده نوله روح مطهر دلر

رچه سرفتنه بیجک درقمرک دورنده
قمرک فتنه سی اول دور مدور دلر

رچه زلفکه مرسل نه عجب یادی
معجزات اهلنه هادی وپیمبر دلر

رچه ظلماته بیجک دال درای فتنه دلیل
عاشقه شمع رخنک نورنی رهبر دلر

روشن اولدی یر وکوک مهر رخک نورندن
بو جهتدن یوزکه ماه منور دلر

کله ال سو نپسون اول کیم تیکانندن یوشن — کر بو حمرا کلی تک خاره خنجر درلر
دولر قند و شکر لعلکه یارب نه ا وچون — کوثرک شربتنه قند اله شکر درلر
جنت خمری لبک راحی در اول معنیدن — سلسبیل اولدی لبک آدی و کوثر درلر
سنه کونش کبی ای فتنه سجود ایلیه نک — طالعی اختر مسعود و مظفر درلر
ای نسیمی نه در ای رخ دلکی حقدن جون — نه که حقدن دلدک بلدی میسر درلر

وایضا له

یوزوک مصحف در ای روح مصور — تعالی شانه الله اکبر
پیکر قاپوسیدر جنات عدنک — قشکله کرپکک زلفک معنبر
الم نشرح سچک والشمس النک — بویوک طوبی لبک در آب کوثر
عیان اولدی لبک غنچه‌نده شول سر — که غرق اولدی جهان بحرینه یکسر
تنک طینده اولدی خلق ارواح — تعالی الله زهی پاکیزه جوهر
سجود ایلر رخ و زلفک قتنده — ای ال انجم و خورشید خاور
رموزن بلمین بیت الحرامک — نه بلسون کم نه در محراب و منبر
فلک چون گنبد حیران در ملک مات — نه دریا پس نه معدن پس نه گوهر
سراپا نور مطلقدر وجودک — نه ماهیتسن ای ذات مطهر
قمر شمع تجلی در جمالک — که نورندن جهان اولدی منور
نسیمی تک یوزی حقدر حقی بل — که حق درکم آنک دلنده پیویلر

وله ایضا

یوزک در عالم اچره ماه انور — لبک در جنت اچره حوض کوثر
سچک واللیل یوزوک والضحی در — خطک در کوزلرک الله اکبر
لبک عین حقیقت سلسبیلی — دشنک در در و مرجان لعل گوهر
جو عشقک پرتوی در جمله خوبلر — قاشکله کرپکک در شمس خاور
یوزوک در قبلهٔ معبود تحقیق — سن اولدک مسجد و محراب و منبر
قمر قاشی انک شکلنی کوزدم — دو غوب در ماه تابان نور انور
او توز ایکی یوزکدن اولدی ظاهر — که نورکدن جهان دولدی سراسر
یوزکدن چون نقابی پس براخدک — زنخک شو قنده اولدی جان منور
باغلده زنک آل اجاغ کلیدر — آخر اجاغ اچنده آب کوثر
نسیمی بولدی بو سر حقیقت — انک چون وصلکه جانم دری در

وایضا له

یوزک برک گل تردر گل تر — بویک سرو چمن بردر چمن بر
سنک شمع جمالکدن وجودم — معنبر در معنبر در معنبر
خرامان قامتک بر غمزه چشم — صنوبر در صنوبر در صنوبر
سنکه پیوسته شول محراب ابرو — برابر در برابر در برابر
سنک نقش خیالک جان اچنده — مصور در مصور در مصور

دماغم عشق بویندن دمادم / معطر در معطر در معطر
زهی دولت که وصلک کاه کاهی / میسر در میسر در میسر
صنایع دن نه صنعت در نسیمی / مکرر در مکرر در مکرر

وله ایضاً

نه صنع پاک یزدان سن ای دلبر / مصور سن معنبر سن منور
سچک درظلمت یلدا اشب قدر / یوزنک نوروز و عید و ماه اکبر
تجلی دن که تا اجدک نقابینی / چیشم طلعتک در مهر انور
بو خال و رخ می دریا مرغ سودا / که قنتش در میان ورد احمر
وصالک دلرم شیرین لبکدن / جوابم در که قند او پسن مکرر
شو جنت طوبیی در قامتنک کیم / کوتورمش صورت رحمانی در
شو جو سر در چمن حیرانی حسنونک / که پیران کاهی در چرخ مدور
دکل آیه‌ز بو سوزده‌ک نسیمی / کلام حق الهی کور بو وصفی سویلر

وله ایضاً

کتوزر کتوز اول کاپه روان پرور / کوتور کوتور اول جنک بر نوا پر
ورم ورم اوز جانی بن اول باره / امم امم اول لعل شهد اله شکر
بنی بنی بنی غمزه اوخی اله اوردی / سنک سینک اول جادو کوزلرک نیمه
سوزک سوزک سوزکزدن دیلدی قند و نبات / یوزک یوزک یوزکزدن دوتولدی شمس و قمر

لبک لبکزدن عقیق لعل اله بات / دشنک دشنکزدر بهانه پر کوهر
سچک سچکزدن جو مشک ناب خجل / قنک قنک قشقه‌ی دکربلک اوخلر

وله ایضاً

تعالی کوتوردی یوزکدن نسیم / انتدی نبات لبکدن شکر
تبارکت ای حق صورتلو نکار / تعالیت ای حق صفتلو بشر
سچک شرحنی ایلرم سربسر / رنک وصفنی سویلرم سربسر
بو یک انت انده زهی اعتدال / کوزک عینک انده زهی خوش نظر
فلک دن بلک انجه کوردم تمام / ولی انجه دن انجه در بو کمر
سوزک آب حیوان دراغزک رحیق / وصفی عظیم ایلرم مختصر
کل ای سدرة المنتهی در بویک / مبارک شجر در مبارک شجر
ظهور ایلدی جمله اشیاده حق / خفی بر بصیر تلو آچ بصر
اسیر الیمین چونکه آدمی / حجر در حجر در حجر در حجر
جوا علاده اپتقل ده کوردم سنی / زهی غم که جهان اوله زیر و زبر
کل ای ماجراوش یوسفی یاتون ال / که کاتنده قیمت بزاولدی کمر
حق بل حقی کور حقی دانی کم / که حقدن دولو در بو بحر و بر
نسیمی کبی واحد اول یار اله / ایکی لک صفتدن ایکی لک بتر
ایکی لکده قالان عزازیل اولر / ملک سیرت انسان اول آنی کودر

وله ایضا

کوزنکله کرچیک قاشنک قرادر
تعالی الله نلر پیوسدن یرادر

بلادر عینک و حاجب کرک کم
بلا او پیوسته بر ابرخ بلادر

بیان ایلر خط و خالک یوزکدن
کیم آنک نقشنی یازن خدادر

کلام الله‌دن سبع المثانی
اکر یوزکدر ایدرسم روادر

نبم دینم و عقبیدر پس بن
آنم قبلم او شش یوزوم نکادر

سنی کیم دردینم حق دکل پس
سنی حق بلمین حقدن جدادر

دلیل اولدی خطک خط سنی خلقت
که الرحمن علی العرش استوادر

بوا پیراری نه بلسون شول عزازیل
کیم آنک طاعتی زرق و ریادر

کل ای صوفی صفاتک صافنی آج
که صافی ایچه بنک ایچی صفادر

اوتوز اسکی خطک در شول علم کیم
لما فی السموات العلادر

ددی زاهد بنکه کیم سومه خوبنی
خطادر زاهدک فکری خطادر

نسیمی چونکه حقدر واصل اولدی
هوالباقی سوالله البقادر

وایضا له

یوزک آینه اهل صفادر
سوزک بودرده هر دم دوادر

بویک طوبی لبک در آب کوثر
شراب الطهور نطق خدادر

قاشک محرابه عینک امامی
قلور من سجده بالله روادر

سیمک النقر و فخری در فقیره
سواد الوجه فی الدار البقادر

صفانک حق کلامی ظاهر اولدی
که ذاتک مبدا و هر دو سرادر

جمالک طعن ایدر جنت حوره
ملایک حلکی شاه و کدادر

کریم و راحم و رحمن سن ای دوست
نکرم بر کرم لادن علادر

نسیمی‌نک کلامنده ایشتدک
که جانی نکته الن آشنادر

وایضا له

جمالک قبله اهل صفادر
وصالک کعبه رکن منادر

سنک بر تار موی زلفک اچنده
ایکی عالم اکر یارم بهادر

ایاغنک توزنی روح روان بخش
جهان بن چشمه جون توتیادر

خط و خالکده کوردم نور و ظلمت
سنک واللیل یوزک والضحی در

شهرده وار قنغل پس کوکلدن
که اول سلطان امام و پیشوادر

علی سنی بلمن نفس پیمبر
روانی شرک و قتلی روادر

امام حسن و انیس و میر کوثر
که حقدن مدحی آنک انمادر

ولی الله در اول قرآن ناطق
آنی چین بلمین ایشی خطادر

حسن در وارث علم نبوت
حسین شاه شهید کربلادر

جو زین العابدین در میر کوینن
انک جون آدم آل عبادر

امام باقر و پالار صادق
شهم در کاظم و جانم رضادر

نقی در باقر پیر ولایت　　بلی کم عسکری صاحب لوا در
امام مهدی هادی او شول کم　　چراغ چشم جمله انبیا در
بو پیری بیلمین اول در منافق　　کیم انک طاعتی کلی هبا در
مخالف رایت کر اوله حسینی　　مجاز اله صفتدن بی نوا در
ازلدن قل الن ال عبایه　　نسیمی وک کدا در بی نوا در

ولە ایضاً

کیم کرار ور وصالنکه عیش و نعیم اچینده در　　وصلکه ارمین کشی بلکه جحیم اچینده در
ظلمت هجر و فرقتک مثل جحیم آتشی　　منظر عالی وصلنک نور عظیم اچینده در
آب حیاته ارشن اولدی حیات جاودان　　ظلمت اچنده قالەنک عظم رمیم اچینده در 21
جون کده اورتدن حجاب عینه مبدل اولدی علم　　بلنه اندە کم کمنک قلبی سلیم اچینده در
اولدی سلامت اول کشی کیم طلب ایتدی جهد ایله　　استمین سلامتی رنج الیم اچینده در
صورت خوبه مدعی بقمه دیو حرام ادر　　یوزی قرایی کورنجه کفر سقیم اچینده در
قلدی طلب وصالکی عشق ایله اوش نسیمی کم　　وصلکه واصل اولەنک عیشی نعیم اچینده در

ولە ایضاً

وصلکی کیم که بولمدی درد و عذاب اچینده در　　لعلکی کیم کورمدی تشنه سراب اچینده در
کیم که سنک لە اولمدی صبح ازلده آشنا　　تا ابد اول قرا کونک بختی عذاب اچینده در 27
کوکلم اچینده صورتک جان کبی قلمشم یرین　　کور برکت کنزی کور کیم نه خراب اچینده در

شمس و قمر اکر یوزوک تابنه دشمنی ان　　عشقه اسیر اولن کبی آتش و آب اچینده در
قند اله بال و شکرک لذتنی اتمشم　　تا که جمله لبلرک ناز و عتاب اچینده در
زاهد دلالت ایلرم عشقه حریص اولورکو کل　　بن نه شمار دشمنم اول نه عذاب اچینده در
پیر سقهم رهبم زاهد پور مرسن آنی　　عارف رهبم بلزکم نه شراب اچینده در
صورتنک صفاتنه عاشق و والە اولمشم　　کوزدن اکرچه صورتی طرف نقاب اچینده در
شمع رخنک حرارتی جوشه کتوردی قانی　　کورنجه یانرا ودت امش کم بو کباب اچینده در
زلف و رخک نسیمیه رزق حسن در ای قمر　　جیم الدنون بوجسن الخفی کتاب اچینده در

ولە ایضاً

زلف دوتاسی ماهمک حلقه سی ما اچینده در　　شول قمرک منازلی ابر سیاه اچینده در
دوشدی کمند زلفنه عقل روان قونشی دلی　　ظل الٰه پاشن ظل الٰه اچینده در
22 کعبهٔ عشقه وارنک صدق و نیاز در ولی　　منزل عاقبت وار کم کوره راه اچینده در
جانومی بر نکاه الە الدی حرامی کوزلاری　　شول بو بی پروه کورنجه ماهی کلاه اچینده در
عالم اچنده بی کمان سنسن امیر دلبران　　کورکه بو رتبه پادشاه چنیسپاه اچینده در
صورت خوبه مدعی بقمه دیش نسیمیه　　یوز قرایی کورنجه کفر و کناه اچینده در

ولە ایضاً

24 درد و فغانه دوشدی جان آه و فغان اچینده در　　بن بو عذاب آتشی کورکه نه جان اچینده در
شوقد براحمه کوکلمی چون بکه روشن اولدی کم　　نیجه بلا و حزن الدار زمان اچینده در

وصل رخکدن اوزکه بن کون ومکانه بحزم | گرچه کچسته وصلنک کون ومکان ایچنده در
غنیم ایچنده قاشنک پیده سی پیسکن ایلدی | پیده سی هم انده یار شورکاب روان ایچنده در
هرچه بحجره دی آتمی جانمی بیدر زغمک | کور بجه نارامش غمک کم بو دخان ایچنده در
یاری بندن آیرن حاجتی اولمسون قبول | آنی پستن بو ایشلره کورنه زبان ایچنده در
پنددن اگرچه دشمن آیرو سکلهام ولی | اول نه بلور بو رمزی کم ظن وگمان ایچنده در
حالمی سن بیر ای صنم بلمز اننک گل وترکو | کونکلمی باغ وتغری کورکه نه قان ایچنده در
وصل رخنک بهاسنه درسیم اوخرادله سنوز | جان وجهان دیرنه کم جان وجهان ایچنده در
سلسله سپینده سینک جان وطن ایلدی هم | یعنی که جانمک بری صحن جنان ایچنده در
اولدی نسیمی ای قمر چونکه فتنه بیلسون | فتنه آخر الزمان چون بو زمان ایچنده در

وله ایضاً

صورتنک پاکیزه نقشی لایزالی بنده در | بندن ایرلمز بو صورت اوش خیالی بنده در
گرچه کوزدن کتدی وکنک آدی فراق اولدی ولی | هرجهتدن باخزم وصلنک صالی بنده در
بیلرم اخلاع هلال وبدره ایرخ تا ابد | چون یوزنک بدری الهٔ قاشنک هلالی بنده در
طور عشقنک در وجودم شول جهتدن لایزال | حسن رخسارک تجلی سی جمالی بنده در
چون دوداغنک کوثردن بولمشم آب حیات | سل سیلنک عیسی وخضرک زلالی بنده در
زلف وخالنک شرحنی بن یازرم حرف بحرف | چون بو نوننک نقطه سی حرفنک مثالی بنده در
عرش رحمان درجمالک ذوالجلال ایدر انی | ای یوزک قرآن پان ذوالجلالی بنده در

زلف الهٔ قاشنک حروفی یازمش یازجی | ابجدی بولدوم بو رخنک چیم ودالی بنده در
بولمشم لوح سلیمانی وقارون گنجینی | فضل حق دن چون وصالنک ملک ومالی بنده در
غمزه سی بیمار وعینی ناتوان درسنه کم | کمسه حالن بلمز اننک اثر حالی بنده در
نی وعقبی جمالک وصلنه اولدی طفیل | وصلنی چون بولدوم اننک اتصالی بنده در
گرچه قان درکوزک ایدر یکانغک آلی کم | فتنه آخرزمانک مکر وآلی بنده در
پیرمه عشقنک قال وقیلی هرفقیه وشحنه کم | بولدی دیوان عشقنک قیل وقالی بنده در
ای مسلسل زلفینک عقدنده پرگردان اولن | گل بکه بیوردکم جوابی هم سوالی بنده در
تا عتابنک ذوقنی بلدی لعلنک جانم | جشنک شیر وشرابی خمر وبالی بنده در
لامکانک عالمن گر بیر ایدیسیم نی عجب | جبرئیلم روقدینک پر وبالی بنده در
عشقه محو اولدی نسیمی تا که ایرخ شمعنه | ایلیسون پروانه کم عشقنک کمالی بنده در

وایضاً له

لیلة القدرک سوادی زلف پرتابنده در | والضحی نک افتابی یوزی نهانبنده در
ای خمار غمزه سندن فتنه اویرستن | کوزلری شول فتنه درکم فتنه سی خوابنده در
ذوالحیات اولدی لبکدن خضر وعیسی لایموت | کور بو قدرت معجزی کم لعل پرآبنده در
پوره سی یارب نه مصحفدر بوچهره نک پوره | کیم طاحته نه کم دریس انگ بابنده در
گربه رنجور اولدی شیرین لبلرک عشقنده جان | هم شفاسی شول دوداغک قند وعنابنده در
گوزلری میخانه در یوزی انک بیت الحرام | کور بو بیت الله که میخانه محرابنده در

ای سوبن معشوقه‌نک اسرارنی نامحرم … / کر بورازک محرمی سن اوشنه احبابنه‌دن
آب حیوانک مزاجی کوثری خاصیتی / پیلپیلک ذوقی یارنک لعل جلابنه‌دن
بحر ذاتنک سرنی عارف بلمز سور عارفنه / کم بو بحری اول بلرکم جانی غرقابنه‌دن
طره‌سنه عاشقک آشفته کوکلی جلدیکی / شول پریشان حالی کورکم جانی قلابنه‌دن
کلکشکر بازاره کلمز بال اوتانور قند ایدر / شول حلاوت دن که یارک شکرنابنه‌دن
جون نسیمی بکا بوالفضل اولدی حقدن کنیتی / جمله اسمانک حروفی عین القابنه‌دن

وله ایضاً

عالمده بو کون سنجلین یار کمک وار / کرداره سنک بوخ دمزم وار کمک وار
دلدار مجازی بولونه عاشق سکین / بلکز سنکه تحقیقده دلدار کمک وار
محبوب قریوزلو پری چهره اوکوش در / بیکا غلدی کل لعلی شکربار کمک وار
عشقک غمزه ایلمشم کوکلمی مخزن / کور مجلین مخزن اسرار کمک وار
٢٧ کرچه کجه سی مطلع انوار در انک / زلفی کبی بر مطلع انوار کمک وار
ای نسبت اودن یوزنی کلزار وباغه / یوزی دک انک کلشن وکلزار کمک وار
اثبات ادرم خلقه انا الحقی حقدن / بر بنجلین عاشق بردار کمک وار
عیاری الده طره‌سی بندن کوکل الدی / شول طره کبی دلبر عیار کمک وار
ای بو بخشی دردانه سن جوهر کی بل / تا کم بله سن لولؤ شهوار کمک وار
تا تاره سنجک تورنی تجارا کوندر / تا کم بله لر نافه تاتار کمک وار
جان الجهان یاره فدا قلدی نسیمی / انک کبی بر یار وفادار کمک وار

وله ایضاً

قنی بر عهد و پیمانی بتون یار / قنی بر قولی کرجک دغری دلدار
قنی دوراندور قلبی زغل قنی / قنی عالمده بر آرچه دینار
قنی حقی بلن بر کرجک ارکم / الدغری انک دلنده کفتار
قنی صادقلرک رازنه محرم / قنی عاشقلرک رنجنه تیمار
قنی دلندن اقرار ایلین کم / حقه یوخدر انک کوکلنده انکار
قنی اول انجو لوآری صدف کم / لولوئه آنده بر لولو شهوار
٢٨ قنی دیده یارب شول امین کیم / کم انده کزلنه بک دورلو اسرار
قنی منصورلین شول اهل حق کم / آسیله عشق اچنده باشی بردار
قنی کرجک لین برحقه عاشق / قنی کورمش قنی بر اهل دیدار
قنی غفلت شرابندن آیاغی / قنی اسروک لرک جمعنده هشیار
قنی عهدنده اول ثابت قدم کم / قویم انک اودن کرجک وفادار
ایراله جونکه یار اولدی نسیمی / خمی عالمه غم کر اولیه اغیار

وله ایضاً

٢٩ بلورم بن بنده دور رب جونکه دلدار انده‌در / سینه‌کم انده‌در کم بر سپهسالار انده‌در
زلفنی دردی بنی سراغ ایدرسه ای صبا / یاری قل سن اغمی یارکه اول یار انده‌در

جان یکا عکس جوره‌سندن بر نفس اولمز جدا — قنده کم وار بر کلی تر بلبل زارانده در
شول مغلچین کوزلر و کله کوکلمی یغما ائمه — چون بلورسن کم ندر لولوکزلو اسرارانده در
جسم و جان و دین و دانش عقل و دنیا ز لعنه — ویرمشم شمدی بلورسن کم نکم و ارانده در
وردمی آرتر لطف ایت شربتکه ای حکیم — چون بنی حیرو قلن شول چشم بیمارانده در
دشلوک عکسی نسیمک کوزیده و شلی — کیش و بحرین اولمش و لولو شهوارانده در

وله ایضا

اول پری پیکر که تاج سلطنت باشنده در — چین و ماچینی مسخر ایلمک باشنده در
توتیای چشم بینادر آیاغک تپرغی — سجده ارزولر اول قوسی اله قاشنده در
بوقمرد ورنده سرکز کورمسون شاتم زوال — اوج او توزا اون باشی اولسون اون ایکی یاشنده در
سحرا ایلر امامت کوزلری عاشقلره — سجده آزاده لر شول قوس تک قاشنده در
شربت و آب شراب و آه و درد و خون دل — ای نسیمی بل حقیقت عاشقک آشنده در

وایضا له

درپی صاد وجودک حق نشانی خنده در — ظاهر و باطن جو سنسن بس فلانی خنده در
امکانی در وجودک قل کفی شهیدا اوش — ای رخکا تا الیتا بو بیانی خنده در
کرکلک توریت و انجیل و زبورک سری — دورت کتابک معنی سبع المثانی خنده
تا بلا پس نور و الرحمن طه کیمدک — بلمدی کیسه پسنی کم خان و مانی خنده در
بولمشم حقی که راتی در فخر زمان — عقله سحر بو حکایت ترجمانی خنده در

آیة لولاک اوخی و نسخه نون والقلم — تا پسکه معلوم اله جان و جهانی خنده در
احسن تقویمی بل مکتوب سبحان الذی — اشته معراج علایه لا مکانی خنده در
صورتنک انا بدینا در جمالک والضحی — معنی الله اکبر کن فکانی خنده در
چون نسیمی بر ابراهیم و هاشم در بوکون — کرسکه و اصل و لب در جسم و جانی خنده در

وله ایضا

شیرین جدینک بر سوزی بیک کوهر یکدانه در — انوار شمعک وجهنه ای اله کون پروانه در
یوزنک در اول تابان قمر انوار تابندن انک — خورشید و ماهک مشعلی دایم دو تتشش بانه در
دورنده عینک پیالوی صاحب طریقت پیالنک — پیر مغان اولدی آدی پیر حلقه میخانه در
تسبیح اله سجاده نی الدن براغ ای مدعی — شول زلف و خاله باخ انک کورکم نه دام و دانه در
عاشقلرک جانانه سی حقدر حقه ورجانمی — نیجون که جانیز قالیپ بر جان که بی جانه در
عشقک حدیثن کل ایشد افسانه وار ایدوکم — قرانی پیاتن و اعظک نقلی اوزدن افسانه در
دشمن خمارک رنجنه وحدت میندن تا ابد — شول مست حق کم ساقی شول نرکس پیمانه در
شیرین لبی وردلبرک وحدت میک پیمانه سی — ای زاهد اول پیمانه دن مست اولکه خوش پیمانه در
شول صورت رحمانه اول سجده کیلمدی دو دام — اول اهل حق کم سجده سی شول صورت رحمانه در
عارف کوزندن برنی کل برکی کور عارف اول — شیطان لعین حقدن بوکون محجوب اولن بیکانه در
مشکین بجک زنجیر نه دوشدی نسیمی ای صنم — زنجیر زلفک قیدنه صید اولن دیوانه در

وایضا له

شمع ولدی کنکلم اوشته فراقکده یانه در
ایشی بوریمه درد شه‌نک عشقده یانه در

عشقک ده مراغی که فلکدن اثر قضا
اما جم اول نه نکته کنکلم نشانه در

شیرین حیث ده تلمو کلامیسکدن اوزکه یوز
عاشقلرک قلاغنه پیغمز فسانه در

ای صورتنگ جمال ملاحتده بی نظیر
کل کل که حسن ایچنده جمالک یکانه در

مسکین بیچک ده غایه دن وضع اولن بوکون
اول دام ایچنده من بلرم کم نه دانه در

من یار اوجون که پیله قول اولدم بهانه سز ٤٣
کمدر بهانه سز قلی یاتن بهانه در

معدن سز آلتون اولمز و کان سز دکل کهر
ای کوهر یکانه دجو عکس نه کانه در

ای عمر کی مراد الصرف ایمک ایستین
وردلبرک وصالنه کم جاودانه در

ای خانقه طاعتی اوی دردین نفیت
میخانه کنجخنه کرو کورکم نه خانه در

یارک وصالن ایسته بوکون توکیل یارکی
یارک وصالی یارنه قومغ کمانه در

زلفنده مسکن ایلدی جانی نسیمی نک
مجنون همیشه مسکنی شول آشیانه در

وله ایضاً

صورتنگ شعله سنه نور تجلی ددلر
کورمیسن شول صورتنک نورینی اعمی ددلر

بویکه سرو و صنوبر نیجه نسبت ایده لر
نظر اهلی بویکه سدره و طوبی ددلر

قاشلرک عکسینی کوزم کوره لی [illegible] ٤٤
دری مات اتدی کورک دشلری علی ددلر

یوزکه تمغه بیک جان و جهان ترک ایدرم
یولکه جان و جهان دینی و عقبی ددلر

کوزنگک سحری فتنه صومعش بتمدی شها
شول حرامی کوزوکه سحر ایدر اغری ددلر

نیجه بکزتدلر انک صاچنه شامی عجب
شول سیدن کم انک صاچنه لیلی ددلر

مومننک کوزکسی مومن ددی چون اهل نظر
انکیچون کوزکه صورت و معنی ددلر

ای نسیمی دم عیسی ددلر نطقکه کیم
نفسی اردی لبک کیم دم عیسی ددلر

وایضاً له

دلرلبلروکه شربت کوثر ددلر
کوثروک شربتنه قند له شکر ددلر

یوزکی کوردی سنک کم بو سبیدن کل ددلر
لبکا انس و ملک جمله مسخر ددلر

نیجه دریاده کلور کوزمک ابرندن ای جان
دشلرک نظمنه در دانه گوهر ددلر

بویکی سدره میش کوردلر انلرکه سنوک
بو بلا قامتکه سدره و صنوبر ددلر

یوزنک باغنه جنت ددی حق اهل نظر
که یکاغک کلنه کور نجه احمر ددلر ٤٥

زلفکک توزنکدرکه خیال ایدی ای جان
یا نشوب زلفکه بیک جاهله عنبر ددلر

کرچه سر فتنه صچکدر قمروکه دور قدیم
بو سبیدن یوزکه ماه منور ددلر

کرچه ظلمات صچکدن اولدی فتنه دلیل
عاشقه زلف و رخک نور نه رهبر ددلر

ای نسیمی دلکوک باردی ختندن جونک
بکا ختندن دلکک اولدی معنبر ددلر

وله ایضاً

تابنده یوزک طلعتی خورشید تابان کوسترر
شول سیده اعلا ای کور سرو خرامان کوسترر

چسنک یوزنن شرح ادرانا فتحنا ای نکار
داخی بو سطلق سرنی عالم ده پنهان کوسترر ٤٦

بیدی فراقک دشنی موسی کبی سر تا قدم
فرقته یانان عاشقه کورکیم نه هجران کوسترر

رخسارک اوزره زلفکی داغت بو پنرین اوزره کیم — زلف سیاهک کورنجه اسلامه ایمان کوسترر
لولوی ناتک وصفنی آقندی عمدن کوزلرم — کورکیم نجه هر قطره سی دریای عمان کوسترر
کرچه دوداغک وصفنی جان صوردی عارفلره — لعلک شرابی خضره کورکیم آب حیوان کوسترر
اولدی خیالکدن ضعیف جانی تنی نسیمی نک — درمان پسندن نیه کیم درده درمان کوسترر

ولە ایضاً

چون الست رنکم کوش اتدلر درویشلر — پس الوب وحدت میین نوش اتدلر درویشلر
کوردلر بودمری کیم برما کردم هیئت پس — ال چکوب اندن فراموش اتدلر درویشلر
بلدلر نیه شرع منقولینی قلدیلر کم — بس طریقتده که دل خوش اتدلر درویشلر
خرقهٔ فقری فخر اتدی اتکه مصطفی — اوزلرینه آنی سر پوش اتدلر درویشلر ٤٧
بولدلر راه حقیقتده کمال معرفت — عالم وحدتده چون جوش اتدلر درویشلر
شوق شمعینه یتوب پروانه بکی بال ده — اولدلر اولزدن اوک خوش اتدلر درویشلر
ای نسیمی اولدلر ملک بلاده جاودان — چون فنادا زندن ال بوش اتدلر درویشلر

وایضاً له

والصافات صفا کر بکلرک صفی در — والزاجرات زجرا بو بحر کوک عمی در
فالملقیات امراً اتفاق چشمک ای جان — آدم دکلدر او کیم بو معنی دن بری در
ای نور اهل ایمان وجهک کتابی قرآن — یوزوکه باجه اولدی هرکم که آدمی در ٤٨
ای اهل عین عینک اولدی عیان وکان — حق کورمین پسنی ای جان عینی عیان عمی در

معجز جمالک ای جان هر کیم کتورمز ایمان — بی شک دکلدر انسان اول دیو خیری در
ای صورت آلهی اولدی عیان کماهی — از ماه تا بماهی چونکه مشتری در
اولدی نسیمی قربان در راه عشق جانان — عاشقلره بو احسان از فضل آزری در

ولە ایضاً

بندن یوزک یشره هر کیم سجده کاهم اولدر — بیر ایدم بو چرخی خورشید و ماهم اولدر
چشمک چراغ ای جان پروانه تک یجیدم — تاریک ایجنده روشن کوزلرده راهم اولدر
پرهیز ادامی عاشق ای عشقه منکر اولن — درس که ترکنی ادریم خوشا هم اولدر
کرپوکیله قاسنک اولمشدر اسم اعظم — دیو دن دخی نه قرقم چون کیم پناهم اولدر
٤٩ حق دعوییه شهادت استرلر ایسه بندن — بن آنی بولمشم کم بینه کواهم اولدر
ای دینه لک غنیسی باکه حقیر بغمه — بن نیجه مفلس اولم چون عز و جاهم اولدر
بن پسندن اوله غافل استه که تا بولا پسن — آنی تانمش پس فضل الهم اولدر
نسیم کردشم بوزک کلندن آیرو — بلبل بکی چمنده فریاد و آهم اولدر

وایضاً له

مهر رخک تابنده دوشدی کوکل یانه در — شمع رخنک تابنده چرک یانه در
٥٠ ای مه بدرک یوزی مهر رخکدن مخجل — شمعه آتن جانی کورنجه پروانه در
نقش خیالک بنی نقش و خیال ایلدی — منکر عشقک جانی اسی کیکده یانه در
زلف و رخک پرنی بلمینه آیدرم — کفر الا ایمانز کعبه و بتخانه در

جام عشقیم ایچر دلبر الندن مدام — کیم که انک یا قسی شول کوزی پیمانه در
جو نکه وصالنک لام لیل ونهار ای صنم — جام جم اوشبو بنده کورمک پیمانه در
لعل لبنک له کوزک سیبی ایچورلر مسکه — من نچه مست اولمیم چون ایکی پیمانه در
دینی اله عشقنی وصلکه دکشورمزم — آسی پیشه بنک باشم جان اله شکرانه در
عشق رخنک میکنی خلوتنه درکو کلمک — گنج حیاتک یری کورکه نه ویرانه در
دوشدی پیشی سحاب حلقه زنجیر نه — دشمن اول حلقیه دیواله دیوانه در

و له ایضاً

اوردی فرقتنک اودی اوش جکری یانه درر — کلمدی جانمه وصلنک مددی یانه درر
آخیندن یاشمی دشتک عدد اینجوسی در — باغ انکنک ذوقینه کورکه نه درد انه درر
دولودر خون جکرم دن کوزمک بادیه سی — کل بنی مست ایدین کورکه نه پیمانه درر
کم که حسنوک جمعنن سویلر انکنک سوزنی — سینمزم هیچ که بی فایده افسانه درر
ایتزم یوزکی بو آینه نسبت نه اوجون — که یوزک شمعنه کون آی اله پروانه درر ٥١
ای فتن سنبلنک سلسله سندن غافل — کیم که اول سلسله دشمدی دیوانه درر
نی اتشه دوک حالمی کور خالنه کم — زلفی دامنده بنی صیدادن اول دانه درر
ای انا الحق ایراغ اولدی پیشی منصور — یان بو حسرتده کم اول دار نه مردانه درر

و ایضاً له

کوزمدن دم بدم آخین غمکدن سود کل قان در — لبک قندندن ای جان کل سونمش جانی قاندر ٥٠

وجودم شهرنی قلدی مخرب ظلم یزل عشقنک — بو شهرپستانه عشق اولسون ملک ایم که خاقاندر
قسنک له کرنکنک وجهی نکه کلدی دیلبردی — که سنسن عرش اله کرسی یوزنک یاری قاندر
کل ای حوری صفت دلبرکه غمدن بغرمنک ایچی — سخن بر غنچه نکز رکه بغری توتلو قاندر
انا الله همک اوندن جون یکانک شرکی نیدردی — لب لعلکدن آفاقی حیاتنک آبز باندر
رخنک شمعی فراقندن کوکل پروانه تک یانز — الش وصل اله هجرانی حسودک جانی یاندر
پیکا بر کون اکر حوری قلورسه حسنی عرض — رخنک بدر عیان ایله یوزکدن ای اونا ندر
جمالک وصلنه جانم سوسندی یورکم یندی — کوکل هجرکدن اوپسندی بی کل وصلنه اوساندر
خیالک کرچه شادایلر بنی جون کاه کاه اما — فراقک غصه سی جخدر غمک پیچد و پایاندر
آخن یاشم فراقکدن بنی غرق ایلدی یوسه — کوز له یاشمه کورکم وسیل آخر نه طوفاندر
نسیمی دن جدا قلن یاری حقدن جدا اولسون — که یاردن جدا قلن یاری دن ولی اپاندر

و له ایضاً

پسینمزنه بیم غصه وغم درد الم قاندر — کل کل دود اغک شکرنه جانی قاندر
وصلکدین ایراغ ایله بلی جانی تقدیر — ایسم دون دکون آه اله فریاد وفغاندر
وصلک دلرم جان وجهان اولمسم نوح — عاشقلرکه وصل رخک جان وجهاندر
ای سرو روان یاشمه لطف ایله قدم باس — کل کورکه نچه غمزه چشمه روان در ٥٢
زلفکلر رخک مصحفنه هر نچه نجادم — کوردم ایکی نک جور بسیده نورد خاندر
نفع کونورای شمس قمر یوزدکه خلقی — پروانه صفت شمع رخک نورنه یاندر

ای خرقه کین یول آزجی زاهد پالوپس | شر گدن ادن خبر قلی کل وحدته باقدر

تحقیقه ایرن طایفه سر کز الشمز | تشکیک اله اول کم ایشی تقلیده گماندر

ای عاشقه کافر دیه دین ایمانه کل اوغرن | کافر دمه عاشقلره نچون که بلادر

یا لنچی منافق درو ایمانی پر ملعون | ای غافل اوین کوکلکی غفلتدن اویادر

عشقکده نسیمی اوللی خلقه ملامت | مشهور جهان اولمش و عالمده عیاندر

ولە ایضاً

معنبر سنبلک شاه گل بیرابه پرچین در | نه پرچین در معاذ الله که رشک نافه چین در

زنخک باغنده شول خالک نه هندو در عجب یارب | دلنچی اغزی یا خود ارم باغنده گل چین در

پس اول سلطان خوبان سن بوکون عالمده ای دلبر | که قول تک جمله سلطانلر سنکه کمین دلنچی در

خیال نقطه خالک کوزمدن بر نفس گیتمز | قرا بی کور که عینمده خیالی بخیه پرچین در

خطادر چینه حمل ایتمک معنبر زلفکی یا نه | که هر بر قلی سابکدن خراج چین و ماچین در

کورکچن تک شکار ایتدی بنی اول نرکس فتان | یاوز کوزدن ایراغ اولسون که خوش شاهباز اعلی در ٥٤

نه تاب انه یا مهر و پسنی نکز دمزم نچون | که چنوک جنسندن کون جو سنبل تره پرچین

دنیا نکدن خبر وردی دن پرور سوزک | کوروندر پسه دن نکه اثاتر سوزی کم چین در

کوزکله لعل نوشی نک اکرچه شیوه بی حد در | نسیمی نی بو سودا ایرا خن شول مغلچین در

وایضاً له

معانی کر بیوزوک درثمین در | بیانک مهبط روح الامین در ٥٥

روان اولدی زلال نظم و نثرک | شراب کوثر و ماء معین در

کلامک معجزی ظاهر در اما | در افشان منطقک سحر مبین در

وجودک جوهری رطبنده مانع | مگر اصلی و فرعی ماء و طین در

سپکا تیغ و قلم بهرام اله تیر | سپاهکم قلدی دبر ما مبین در

یقین اولدی که بیش پیدا | دلیلک جون هدی للمتقین در

یقین پیرا اولمز ایمان اهلی نچون | که ایمان حق بیوروش کم یقین در

نسیمی نک تحیات و سلامی | علی الاحباب والعاشقین در

ولە ایضاً

جهان یوزک کونشندن منور اولمشدر | صبا نچک قوخوسندن معطر اولمشدر

لبک قتنده کم اندن اوتانور آب حیات | شکر سوزن نه دیم کم مکرر اولمشدر

دعا الن نه دلا بن سنک اچون جون کم | ایکی جهان سنکا حقدن میسر اولمشدر

لبک که کوکلی دلدی ایاغی اوپمک | باشنی اوینماغ انکه مقرر اولمشدر ٥٦

نصیبکی بخشیدی اله آرتک جون کیم | ازلده بخش قسمنا مقدر اولمشدر

سحر یلی کللی پسنک دیارندن | مشام اهل محبت معنبر اولمشدر

نسیمی ای شه خوبان جمالکی کوردلی | کوزنده صورت رحمن مصور اولمشدر

وایضاً له

یوزوک نور تجلی مظهری در | یوزوک دتلوسی آب کوثری در ٥٧

رخک شمع شعاعندن منور
فلک دتیمس و ماه و مشتری در

دم عیسی اولودیر کوزدی اما
دمک دن خضر اله عیسی دری در

فلکلر سورتدی لر یوز آیاغکه
ملکلر خدمتکده چاکری در

عزازیل قچتی وصلک قربتندن
انک جون طوق لعنت زیوری در

جمالک مؤمنه مرآت مؤمن
که دایم مؤمنک اول منظری در

بلادیدنک بلانی کیزه بلدنک
ایکی لک عالمنده دلبری در

صدف در جمله مخلوقک وجودی
وجودک شول صدفلر کوهری در

نسیمی بحر عشقک کوهری در
بو بحرده دالمین دیو پری در

وله ایضا

یوزوک بر جهان تک دانه سی در
بو کونده آی و کون پروانه سی در

جهان و دین و دل زلفکه جانم
اگر لایق دوشر شکرانه سی در

یوزوکدر آیة الکرسی انک جون
کلام الله محرم خانه سی در

سنک زنجیره دوشدی بو کوکل
سپلپل زلفی نک دیوانه سی در ٥٨

دتتش عشق اودی جان یوردی چشمه
بو دردی کم بولنمز یانه سی در

یوزوکه عابد اولمشدر نسیمی
نسیمی نک بوکون جانانه سی در

وایضا له

مرنجر و قند بلبل کم فغانه باشلر
آنیم ارترایله کیم آقر کوزمدن یاشلر ٥٩

ایله فریاد و ایدر اول بیچاره بلبل دردله
کم انوک فریادنه فریاده کلدی طاشلر

بلزم زلفک مدر سرتاره پس دام امین
بوجسه جان قصدن ایدن کوزمدر یا قاشلر

قنده بر لیلی دررسه انده بر مجنون اولور
قنده بر کنج آچلورسه بیتر انده باشلر

بارک الله دیست قدرت طرفه یازمش نقشکی
آفرین اول نقشه کم عاجز قلور نقاشلر

سر فرشته صورتنده دایما پیک اولور
انده کم قلاش وار در جوق اولور قلاشلر

اوردی باشن ترکن نسیمی وشته دنیادن کدر
آنه آنه قنده قلدی یا دخی قرداشلر

وایضا له

کم ایدر کم یوزک کلناره بنکزر
که یوزک نوره و هم ناره بنکزر

یناغک جنتک خندان سیبی در
ولی آنک فراقی خاره بنکزر

یوزک الله و رحمن صورتی در
کمی آیم کمی اول رخساره بنکزر

سوزلمش کوزلرک بیماغ وسلامت
ولیکن یاتتی بیماره بنکزر

سنک بوی سیحانک دمی در
کم ایدر نافه تاتاره بنکزر

نه کوزدر یا رب ای لبر جمالک
که آتشی انک انواره بنکزر

بیله بنکزر جهانده کیم یوخدر
نگر حوری کم اول بر یاره بنکزر

سنک ایراکن اول زنار بلسون
که تسبیحی انک زناره بنکزر

اگرچه قشلرک در فتنه باشی
حرامی کوزلرک عیاره بنکزر

کل ای صوفی و ترک ایله بو سحری
که موسی نک عصاسی ماره بنکزر

کونش بکزر دین شول آیه مبینات
چخن اول بدر بر پاره بکزر

محبت محکم ایش در غافل اولمه
بو کاری پنمه کم سرکاره بکزر

صفاپرز صوفی دایم تابغولودر
بو معیدن که بو تیماره بکزر

نسیمی کنت کنزک مخزنی در
حدیثی لولو شهواره بکزر

وله ایضا

جمالک طلعتی کلزاره بکزر
دو داغک شربتی خونخواره بکزر

نعیمک باغی بل کلزار وحدت
اگر اولدی یوزک کلناره بکزر

تماشای وصالک قل هو الله
یوز نکده قلین نظاره بکزر

یکا غنک جنتی رضوان کلی در ٤١
زهی نرکس کرک عیاره بکزر

وجودک مصر جامع در بیچک شام
قراپیان وعدن بلغاره بکزر

نیم اختر بو مصر و شام اچنده
کواکب طره سی طراره بکزر

نسیمی نک وجودی یا محمد
انکه دردا یما قراره بکزر

وایضا له

وحدتک شمسی یوزکدر لامکانی کوسترر
زهی کمال نقش قدرت بو نشانی کوسترر

سوره سبع المثانی در جمالک ای کنش ٤٢
صورت و معنی بکا سبع المثانی کوسترر

ظل ثانی در بیچک انا الیه راجعون
قل کفا نک آفتابی خوش معانی کوسترر

چونکه جیران اولبدر ماه و خورشید سما
تا خورشیدی کمای بو بیانی کوسترر

معدن لولو شکدر جوهری بلمز آنی
جوهری کوسترنه بلسون کم دهانی کوسترر

دل قلمدن کاف و نونک کاتبی نقش ایلدی
شهدن شق القمر کورکیم فلانی کوسترر

عشق میداننده کل دعوی قدرای پرهنر
دعویه معنی کرک در ترجمانی کوسترر

جنبش فلکده دوشمشدر نسیمی لایزال
دار عقبیده مگر روحی روانی کوسترر

وله ایضا

ای دریغا کم جهانده یار له همدم دگل
خوبلردک فکر دن اوزکه کم بکا همدم دگل

ای کنش یوزلو چیسم شاد قلنغل پس نی
کم قرا قکدن بو جان و دلغین غمدم دگل

کر انانمز بیک که غمزک یتقدی کوکلم شهرنی
بس بو فریادم ندن دردیده قندن نم دگل

وعده‌ قوای کو کل خوش کورلوم کل بودمی
٤٢ دونکی کیجه‌یی طلکه غایت بس بو دم خوش دم دگل

زاهدک محراب اچنده فکر طاعتدر اشی
عاشقک معشوق اوکنده چنک و زیر و بم دگل

جون بنم وارم جهانده بنسن ای کوکلم الن
دل پسکندر جان پسکندر تن بنم بس نم دگل

بر نظر قلغل نسیمی حالنه کورکیم نجه
بو زلری فریاد و نالش کوزلری نم دگل

وایضا له

چون که سنبل زلفک نقابی آیه دوشر
قمر سجابه کر را فتابه سایه دوشر

٤٤ شرش آیه بیچک ظلنی و کو کله ینه
دوشرمک انجلین آیه شول همایه دوشر

فلکده کور که نه علم الیقین امش کوزلر
کمانه قالرانک کم کوزی بو پایه دوشر

صبا بیچک دن اوتندی که نافه چین در
مگر که سلسله پسندن صبا خطایه دوشر

خطادر اچسن تقویمی سومک آیدر دیو
بو حقه عاشقی کورکم نچه خطایه دشر

اکرچه زلفنکه دام بلا ایش غافل
بودامه کم که کلب دشمدی بلایه دشر

جهان معطر اولر بر سحرده باد صبا
کلر چو حلقه سی زلفنک چهره سایه دشر

کدا باشنه وصالنک سعادتی دشسر
اکر دشر سه نجم دک غنی کدایه دشر

عجب شراب ایش ای ساقی لم یزل عشقنک
که خوش آیدر اچن آنی نه موده مایه دشر

نسیمی یاره اولشدی نه اولدی سنکر کم
دوتشدی یورکی یازبا و زقضایه دشر

ولہ ایضا

دوشنده یوزنکه زلفنک جهانده سایه دشر
کونش بلوته کیرر نقابه آیه دشر

کوتور نقابنی یوزکدن که نور الہ یوزنی
دوتر تجلی سیادن اوترسمایه دشر

بودرده یاتین ای جان شفانه حق بلمز ٦٥
که کیم که درد له ینه دی یقین شفایه دشر

اکرچه زاهد و عابد لبنک ماه امیدن
دلوره ترک ایده زهدی و صومی و دعایه دشر

بولنده عاشق مسکین شهید اوله نه عجب
چمن که غمزه اوخی اول قتنده یایه دشر

اکرچه چین او کرایسک خطایی خوبلرنی
قاسکده درد کل اول کم خطا خطایه دشر

بوکون نسیمه کورکیم قتنکده مسکین در
زکات حسنکی ور کل که بو کدایه دشر

ولہ ایضا

بر داخی کورمک نکارا کوکلم آنی آرزولر ٦٦
خسته درد فراقک درده درمان آرزولر

کرچه سنی آرزولرم ای جان جانانم نوله
تشنه وصلک نکارا آب حیوان آرزولر

ای یوزک جنت بو بوک طوبی سوزک آب حیات
قوللوق ایمک تا بو غنکده حور و غلمان آرزولر

تا کلستان ارم رخسارنکی جان کوزدی جان
بلبل عشق نی عاشق کلستان آرزولر

کوردی طوبی غبغب سیمین و چوکان زلفنکی
طفل وحم تیلیم اول طوب و چوکان آرزولر

کوکلم آرزولدی کرو وصل جانانی نوله
کیم یقین دراز رولر درویش و سلطان آرزولر

باغ آخرتنه نسیمی نک خیال خامینی
خاطری دربند و زندان حور و غلمان آرزولر

ولہ ایضا

تعالی شانه چسنک صفاتی کم معلادر
که الرحمن علی العرش دررا ول صحن مولادر

بو چسنک اثر اکندن وصالکلا سنکماو المش
بن آمنا وصدقنا پچه عرض ایمک اولادر

حروف عین الفابک بو ماهیت درر چون کم
صفات ذاتکه حکمش بو اسماکیم مسمادر

ازل کونده رخسارکنشی کوردی پست اولدی
عجب میدر که ایچرلرمنوز اول پست و شیدادر

خلیمک شربتی اولمز کورک سودا پسنه تابع
وصلک شربتی ایستر دماغنده نه سودادر

وجود علم لوحنه یازدم سنک عشقنک حروفنی
نه پس ای نقشی افشانه وضع و بونه انشادر

بچکدن بلکه شرح اولدی المنشرح لک یار
جمالک شمعی بس دریکا عنک بلکه طه در

معنبر زلفکه حقدن قدیمی ثابت اولمشدر
که سبحان الذی اسرا ایکنک شانده اسرادر

ید بیضا ایش چسنک که موسی دراکه محرم
تعالی شانه اکبر بو نحه طور سینادر

یوزک خورشید خاور در اکه مطلع درای فروکون
نسیمی لم یزل سن کم بو چسنک آدی یکتادر

نسیمی نک بو کون دوشدی کوزنه دشکرکمکی
زهی پاکیزه کوهر کیم محیطه کورنه دریادر

وله ایضاً

فرقت ایچنده کوکلمک یورکی پاره پاره دور
یغمی کوز بو غصه‌دن کم نجه پاره پاره دور

غمزه‌ین بو عاشقه لطف و عنایت ایله کل
ای بت اگرچه یورکک مرمر و پسنک خاره دور

یاره‌لو ایلدی بنی جرعه‌سی آغولو لبک
یاره‌لو قویمه یارکی درده نه کوزینه چاره دور

بن نه طریق دور داله جور و جفادن اوسنم
چونکه همیشه یارنک جور و جفاسی یاره دور

خسته و عاشق ایلدی جانمی یار و یازه دیم
کورکه نه فتنه‌لو دررا اولکه بو خسته یاره دور

ناز و کرشمه شیوه‌یه یجدی بنی عتاب الا
دایم انکله عاشقنک ایشی یورپچیم وکاره دور

زور رقیبی نجنک دکز نه برا ایخشم ٦٨
کل چک آنی کناره کم میلی انک کناره دور

آی دکونی نه وجه الیوزکه نسبت ایلدیم
چین رخنک قتنده جون آی الکون بیچاره دور

عشق رخنک نه نار ایمش کیم کورن آنی ای صنم
سجده قیلر ملک کبی وجهی یوقدر پس نه داره دور

زرق الیشه وصوفی لعن دره چه آیسی المز
شول کشی کیم که رغبتی شول بی نجاره دور

زلفنی یوزدن آلدی چون جان دیمنی تیکنک
اصلنه قار شوریده رجعتی شول غباره دور

وله ایضاً

کوکلمده نیم عشق جمالک ازلیدر
شول ایچنده کیم اولدی ازلیلم ذیلیدر

نفسنی بلن در که یقین ربنی بیلدی
حقدن بو مقامات ارن بیلکه ولیدر

هر کیمسه که نفس تانیدی ربنی بیلدی ٦٩
انکاره نه چپل با علمه کیم تو علیدر

ای یوزی ترش خلقی کیم زاهد میسن اول
پاقی لبک دتلو شراب چلیدر

ای یارکی دینی یو و عقبی پرستن کل
بول ایچنده کیم دینده یارک بیلیدر

ایندر مدی باشش ایچن تقوی ده غرازیل
آنی بر ایچن لعنته انک جدلیدر

ادراک ادمز صورتکه کوزمین اینی
شول معنی کیم حسن و جمالکده چلیدر

صاف اولمین التون کبی مهر کده جهانکده
شول یوزی قرا قلب ایش آدی دغلیدر

ای عشقه فدا ایلمین جانی عاشق
معشوقه اوی درکه عشقنک عملیدر

عاشقلری نک فانه بندردی الن و دوپت
شول قانه کیرن دایم انک بیمن الیدر

جون بولدی نسیمی بو عمر سجکدن
شول درلکی نیلرکه زمان اجلیدر

وله ایضاً

پیسنک تبارک الله انوارلم یزلدر
یوزک جهان ایچنده بی مثل و بی بدلدر

عنبرفشان سچک له شول کون بشمشم خون
عالمده آدی انک الا الابد ازلدر

عشقنک ازلدر ای جان قابل دکل زواله
نچونکه ملک عشقنک ملکی بلا خللدر

ای باده تبسم لعل لبک شرابی
اکرا ایدن بو میدن معتد ایچکی خلدر

مهرک اودنده شول کم صاف اولدی و خالص
٧٠ آدی ایکی جهانده یوزی قرا زغلدر

سن جان و جمله عالم اشباح ایش مثلدر
جانسز بدن درلر کوز کیم بو نه مثلدر

ای پسندن ایرو کلم وحشی ایکی جهاندن
عیناک عجب غزال ایچسنک عجب غزلدر

جان و ایکی جهانی طرح ایتمن بویلده
دینی و آخرته بی علم و بی عملدر

ای حکمتنک رسمی معلول و علتی نوشی
اول بو جوهری بل کیم مبدا و عللدر

اوچماغه چو که حقدن بال ومی اولدی ویس — لعلک منکه کرک در هم خمر و هم چپل در

چون عالمی نسیمی قورتوردی کثرتندن — وحدت کبی تقاسی نی مدت اجل در

و له ایضا

پیغمبم رهسم خمری دوداغک کوثرندن در — بو میدن انچه تک تعلی جدینک شکرندن در

صبا مشکین دمندن کم معطر قلش آفاقی — معنبر زلف پرچینک عبیر و عنبرندن در

اگرچه اهل توحیده بچک حبل المتین اولدی — سواد الوجه فی الدارین انک سوداورندن در

دم عیسی کبی نطقک دیرلدی جمله اشیانی — بو معجز جان فزا لعلک مفرح جوهرندن در

قیامت قوپتی چسکدن چالندی صور و حشر اولدی — بو غوغالر که یایلدی انک شور و شرندن در

بهشتک اسود العینی که حور العین در آوی — یازلمش خلعت بر آیت جمالک دفترندن در

فقیه ای چن صورت سنی مسجود اگر بلمز — جوعاسی دیو ملعونک خطاسی بهرندن در ٧١

یوزکدر قل هو الرحمن سچک در علم القرآن — عجب شول جاهلرک جانی نه کامک کوهرندن در

نکارک نرکس مستی نه قنان عین اشک کورکیم — نچه روح الامین اوسروک خماری عبهرندن در

کل ای جان عید اول قربان که قربان اولسین عیدی — نه آلدی قطره عیدندن نه انک ابرندن در

جهانک محنتی چوخدر انک دردسرندن کچ — که حقدن دوشدلک محجوب انک دردسرندن در

نسیمی ماسوی اللهدن کچلدی لبری ملدی — نسیمی نیلیون تلمون عنایت دلبرندن در

و ایضا له

عاشق قنده کهر اله اپلام پیر در — سر خنده مسکن ایلیه عاشق امیر در ٧٢

معشوقه نک نظری بولنمز جهانده چون — سر یرده کیم آنی کوره پس بی نظیر در

بتخانه و کعبه معبده فرقی دن — معبده بالغ اولمش اولور کرچه پیر در

عشقک یولنده اوزنی خاک ایلمش فقیر — آدی جهانده چیر و صاحب سریر در

ای فانه تفاءل اوچون قرعه پیالن — دوندر رعنا کی که مبارک ضمیر در

دنیا و مال و ملکه آلدنه ای فقیر — کیم دنیی نک متاعی نهایت حقیر در

دوزلو جهانه سلک آلکنک کیم غنیمه — سرینی بهره که اولدی مقید اسیر در

ای کعبه نک جمالنه عاشق نیاز اله — میدان عشقه کل که مغیلان حریر در

مشتاقه دلپذیر در انک جفالری — معشوقه دن همیشه جفا دلپذیر در

هر کیمسه نک کیوزکه آچلدی کوزلری — صاحب بصیرت اولدی و آدی بصیر در

آفاقه دوشدی غلغله چسکدن ای قمر — آفاقه باخ و کور که نه آه و نفیر در

طرح ایلدی نسیمی یولکده وجودنی — کور آنی کیم نه محتشم اولمش فقیر در

و له ایضا

ساچینک شنبه یوزی ایکی هفته لک قمر در — بو یوزی بلن بلرکم بو نظر نجه نظر در

قره زلفکی رخ اوزره کورلی یوزوم نگارا — دونده کونوم همیشه خمی شام اله سحر در

لبنی قلن تشبه شکر و نبات و قنده — آدی اهل دل قتنده کوزی باغلو جانور در ٧٢

ایکی عالمک وجودی یانک توزنه دکمز — بو ساتخده کم بلرکم بو نه قیمتی کهر در

زجمال و چهرنی کور کیم اورور آیه طعنه یار — بو زحن صورتلو آدم بو نه معنی لو بشر در

کوزلک یوزنه باخمغ دلمز فتنه وصوبی دی   کوزی کوزمزک نصیبی بو کوزنشدن اول قدردر
بکا غمک لبک غمدن نجه سایر و اولمیم کیم   دکورن بنکه شفایی بو کل الا اول شکردر
ارمکه کلن قوردتدی قتنی تنده چسنک   بو چمن برک رخن کورکه نجه لطیف وتردر
کونشک یکاغدن اودش جکرم دوتشدی دیدی   نه بلور بو حالی شول کم قره کوکلی بی‌خبردر
خبری بلن خبیرک خبری اوزندن اولمز   ندرم چسنکه ایشدکم بو خبر عجب خبردر
انارکم اودنه نجه یا نسون نسیمی   بو انا الحق جراغی ابدی جو یانسردر

وله ایضاً

شها جون صورتک فرمانمزدر   اول اون دورت خط بزم فرامزدر
قشلکه کرپکک زلفک سوادی   دلیل وحجت وبرهانمزدر
صفاتنده معنبر کفر زلفک   بیاض وجه الله ایمانمزدر
رخک وجهند کی اول یدی خطک   علی العرش استوا رحمانمزدر ٧٤
نه اوجون ترکلی فلسون چسنک جان   ازل ده جونکه جانک جانمزدر
کل ای درویش اولن دور قمرده   سوزک دوران که خوش دورانمزدر
بوکون جون عید اکبر در جمالک   نسیمی جانی خوش قربانمزدر

وایضاً له

بی وسین میم اوجون بشارتدر   الف ولام وهی اشارتدر
الرحیم اوخی اکله الرحمن   هیش وکم یوخ که کنج رحمتدر ٧٥

بلکه معناسی منزل الکتاب   بو بی نک نقطه سنده صورتدر
اول ام الکتاب وفاتحه در   که معین بلندی خلقتدر
خلقتنک بر قل و اول دوردر   قیل وقالنکده حال و آندر
تنده دورابه معنی وصورت   معنی اله بلمزکه کسوتدر
صورته داخی جان معنیدر   داده سوزانی نه شربتدر
نه مرکب دوز رکورا اول استاد   هرکیم انچره دولوجه حکمتدر
اصلنی تا پیشک سراشیانک   ایکی نک پتراغزه وحدتدر
اول ایکی کیم بو پیر اولدی درک   چین دلک باشنده غفلتدر
یدی آیت دیدی خط تمام   یدی اعضا که یدی امتدر
یدقات یرایدی داخی یدی کوک   انکله بو یدی به که آلتدر
نه دریدی بلدنک باری   نه در وصفی یا نه هیئاتدر
کیشی شکلی مصور ایتمکلک   ایکی عالم ایچنده شهوتدر
دیر موحدلر و محقق لر   یمک و ایشمک رسالتدر
عالم اولن دررقوی انسان   دیو عفریت چین جهالتدر
انسی اکله بو یدی حرفدن   جن بنکیز اتش ضلالتدر
دیو حیوان ناطقک حقنه   قول و قران بله بسم آیتدر
اصطلاح استماع انسانه   ظفر وفتح واخی نصرتدر

داودک اودی یک شعله‌سیدن * ار تفی بلبک شمع طاقت در
شر تنک تشنه سی اوغنجسی در * یعنی سودا که اول فصاحت در
آدمی ییدرن حرارت دن * داخی دردیچی سی حرارت در
جون سلیمان خاتمی بلدی * بس انکه انس و جان رعیت در
نردبان بولدی عیسی مریم * کنبدی زرنکار رقامت در
کلدی سونکره محمدک نوری * کورد آخر شو کیمه کامت در
مصطفی روحنه الکنجغنز * دیر صلوات شرط عادت در
کرم الله وجهه که علی * نکه دیدی جهانده خدمت در
هم تکبرلو آدم اوغلیه دد * که عظیم و بلا و آفت در
بر کونش در نسیمی کم انک * نجه لر ذره سینه حسرت در

وله ایضا

اوینز فراقدن کوزم یاشی دوکرقان اقدر * لعلک غمندن دمبدم یاقوت و مرجان اقدر
یاندردی شوقک جانی ولدی فراقک نعرمی * عشقک بلاسی جانمه کورکم نه طوفان اقدر
٧٦ کاکل اوتمه یارکی حالن کوراکمک صورآنی * شو فکدن ای دردانه کوزکوزدن نه عمان اقدر
توحکک کسن اتمه کم تیلشدی طوفان قومینه * سیلاب شوقی شویله کیم بو چشم کریان اقدر
دردکدن ای حوری لقا مشتاقه شول شافی شفا * کم شربتندن نفس بیک دردلو درمان اقدر
تا انجو صورتلو دشنک کلمش خیالی عینمه * اغزندن اصدافی انک لولو و غلطان اقدر

مسکین جیحک جوکانه جون باشمی طوپ اتمشم * زلفک بلاسیندن بنه اول طوپ و چوکان اقدر
لعل لبک تفسیرنی بیلر نسیمی جانمزه * شول دملن کم صانه سن خضر آب حیوان اقدر

وله ایضا

ای بلن حقک صفاتن سر اسماسی ندر * یا بو اسمادن مراد اولن مسماسی ندر
نیجون اولمش مرکز خاک عجب مینا مثال * یا بو طاق سبز کونک سقف میناسی ندر
نه سببدن در قمر که بدر اولر کاهی هلال * سیری خورشیدک ندن باشنده سوداسی ندر
سرو صنوبر بو بلونک خالی نقطه ندر بو خال * سر برآ سو کوزلنک زلف طراسی ندر
جون عبادت حقه در معبود بر حقدر همین * مؤمنک بس مسجد و کبرک کلیساسی ندر
یا زلور کن صورتی اشخاص مردم مختلف * متفق اولدوغی انواعک هیولاسی ندر
جونکه حقک ذاتن اثبات اید مرد ارباب عقل * عاشق حق بنیله مردم بو دعواسی ندر ٧٧
ظاهر و باطنده جون موجود حقدن اوزکه یوق * یا بو موداکنا رایرده غوغاسی ندر
ای نسیمی جون بیکا حقدن لقا در آرزوک * نار دوزخدن نه غم فردوس اعلاسی ندر

وایضا له

ای قلن دعوی که صوفی یم فتوحاتک ندر * کر صفا ایلنده پس حقه مرآتک ندر
عارف نفس اولمیجه کیم بولمز حقه یول * دعوی عرفان ادرسک کوستر اثباتک ندر
اولمیدن فانی اوزندن مرتفع اولمز حجاب * فانیم دیرسن عجیب بو زرق و طاماتک ندر ٧٨
بوریای طیلسانی خرقه دن یوق حاصلک * کچ بو صورتدن اوزوکی تانی کور ذاتک ندر

نور حقدن اورمه لاف ای کند ذهن چه عجب | بلمدوك چون سن اول مصباح مشکاتك ندر
بیلمزسن صورت صوفی لغی دکّان کسب | بو ندن اوزکه واراپه کوثر کراماتك ندر
چونکه سن محکوم نفس شومسن ای بو الهوس | کمسیه کافر دمه بو نیکده کورلاتك ندر
دعوی ایلرسن که بن سیر و مقاماتیلیم | بلمزم ای خر بو یولده بند کوك اتك ندر
چون بولنمزلی ریا عالمده بر صاحب کمال | ای نسیمی سوزی کس بو نیخه مقالاتك ندر

ولـه ایضاً

ای خطك سبع المثانی وی لبك ماء طهور | وی جمالك پرتوندن پر بسر عالمده نور
وعدهٔ یوم القیامت اندی حقدن عارفه | روز حشر اولدی چلندی وعده‌نك کوبیده صور
خلقنك شاننده منزل اولدی امری اسجدوا | بلمدی شیطان بو رمزك شکرنی اولدی عنور
شبهه دن آرین واهل سجده اول قل سجده | لیس مقبول الصلات القلب الّا بالحضور ٧٩
خاطر جمعیت اول زلف پریشانندهدر | شول جهتدن اولمدی خالی خیالك ازخطور
عینمه کلمز جهانك ظلمتی برشمه جه | جو اکی عالمده سن مردم عینمده نور
حمد لله کم نسیمی بولدی یارك وصلنی | فارغ البال از غم دینی ومن حشر النشور

وایضاً لـه

یوزکدر لوح موسی قامتك طور | خطك فرقان یوزك در رق منشور
کلام الحقك اصلی در شو خط | جمالك لوح محفوظ اولدی مستور ٨٠
صچك در کفر یوزکدر ایمان | نه کفر ایمان اولور ظلمات نه نور

جمالك کنت کنزی سن ایا جان | نهم کوکلم خرابن قلدی معمور
کورن سن نهم عینمده یارب | نه ناظر سن نه منظرسن نه منظور
بو یک طوبی دوداغك آب حیوان | رخکدر جنت عدن و خطك حور
نسیمی نك سوزنی قیلك تتبع | نه فضل اولدی بو عبده فضل دستور

ولـه ایضاً

بلی یارب یوزکدر رق منشور | محمد شاه دین اولدی و مشهور
طواف ایرا اولدی چون بیت العتیقه | رسول اول ادی قلدیدی معمور
صفاتکدر بلو دم کعبهٔ مطلق | زیارت ایلیلرا ولدی مغفور
صچك حبل المتین در صورتکدهم | هدایت شمعدرکه عرض ایدر نور
ایکاعك بانج در جنات عدنك | یوزکدر کشف سن جنت و حور
سنوك مستانه عینك ساچغوندن | روانلر پلپل اوش مست ومخمور
سپیح توجه در شیرین دهانك | که صحت بولراندن صورسه رنجور
قسکله کریلك مشکین صچکله | وجودکدر سلیمان عینوکدر زنور
انا الحق دیدی زلفك دار لغندن | چقردی کوکه فریادینی منصور
صفاتك باطنن ایلادی روشن | که عالم دارنده اولمادی مغرور
شول احسن صورته انکار ادنلر | عزازیلدر که دوشدی تکردن دور
نسیمیله تجلی قلدی غمزك | کوزینه نور کوکلین اندی مسرور

و له ایضا

ای یوزک سبع المثانی نزل الفرقان بودر — وحی مطلق حق کلامی ق والقرآن بودر

شول حیات آبی که بولدی خضر انی ظلمتده اوش — بولمشم لعلکده یعنی چشمهٔ حیوان بودر

ای ارم گلزار یوزک وی دداغک سلسبیل — عاشقک رضوانی سنسن روضهٔ رضوان

زرق و تزویرک زمانی گیچتی ای زاهد اوین — عشقه طاعت قل کیم اولدی حکم انک فرمان

ای قلن توحید و ایمان شرک و کفرک ادینی — گل یوزی یا صورته قل سجده کیم ایمان بودر ٨٢

احسن تقویمه انکار ایلرابانپز نغیه — شول عزازیلک که آدی حق دیدی شیطان

گر دیسم حق پس نگارا غصه دن ابلیس ایریر — ور دیسم انسان جو سنیز غفله کیم انسان بودر

گوزلرک الله و نورک آیتن تفسیر ایدر — ای بو معنیدن خبرسیز صورت رحمن بودر

دلبرک یولنده قربان اول فدا قل جانکی — ای بقا سیز جان عاشق جاودانی جان بودر

عاشقک باشی ایله وینر اول نگارک زلفی اوش — عاشق اول میدانده گل کم توب اله چوگان بودر

عشقه چون درمان بولنمز گچ امکدن ای حکیم — گل بولنمز پنسه دن کچ السلم اول درمان بودر

ای دین خندان آغزلو تیمش اول گل کلمه — گل بو رخسارک گلن گورکم گل خندان بودر

گل نسیمی گل الندن باده نوش ایله کیم — لایزالی عشرت اول غصه سز دوران بودر

و ایضا له

لعل نابک چشمه سنده آب حیوان گزلودر — دریا تو تنکدن ای جان در و مرجان گزلودر

بلبلک شیرین دهانک نی اگرچه سوز اله — آچما اسرارنی لیکن سر پنهان گزلودر ٨٣

جانمک جانی غمکده ربو پنهان ای نگار — شاد اولر جانم که جاندن دایم اول جان گزلودر

شول خدنگ غمزن کیم جانه اوردی گوزلرک — قان گدر یورکدن اما زخم پیکان گزلودر

عنبرین زلفنده یوزین گزلیب در بی عجب — شب نقابنده همیشه ماه تابان گزلودر

ای طبیب عاملا چک چاره اتمکدن که — عاشقک جاننده دایم درد جانان گزلودر

فارغ اولدی درد اله سندن نسیمی ای نگار — شول جهتدن کم سنک دردکده درمان گزلودر

و له ایضا

گرچه ایسک گل الیستنه بله تش نظر ندر — بر نظر ایله دو بدلو گور که جهان نسر ندر

گنج نهان آشکار قلدی بو دمده قرار — گجدی گلن فنا و چون گور که اگه پنهر ندر

گنج ازل بلنمه نزده هزار صورتی — گلدی بزندی جمله سی گور که بونی گورر ندر

لوح و قلم حالیدن عالمه جمله وارثی — علمنی ظاهر اتمه زیرا اله بو زبر ندر

غیرنه گلسه آدمی علمنی ظاهر ایلمه — جهل مرکب اولمسه پله بو دم هنر ندر

غیرتنی بلن کیشی قوره خو ترنه بلن اول — غیرتی بلن لره سوز ندرو خطر ندر

علم لدن طلب قلن جشمی خضر صفت گرک — جام الینه اپروهین آب حیات او ندر طوطو

جان ودلن ورن کشی عرشی اوزره شکار ایدر — اندا شکارادن قوشه قوت بال و پر ندر

وقتی سعادت ایستین تاج و کمر طلب قلور — فرصت بر نظر دله تا بله سن نظر ندر

خالص و مخلص اولمغه ترک ارادت ایله سن — ترک ارادت ایلین بلدی که شیر نر ندر

شغلنی حق دو عور منعه جبه قبا گرک بودم — ظلمت ایچنده گوروبن شمس اله بو قمر ندر

شمعنی کورنجه یزپسه ارزادمی
براکه پورو کورنجه دیه که ترک پر ندر

معرفتک کلن ورن طوطیه شکرابستین
کوربو نسیمی سوزلرن بلبله تازه تر ندر

ولہ ایضا

٨٥ وصالکی دلین جان الجهانی ندر
شول آب کوثری ایچن ندر بو جانی ندر

محبت اهلنه عشقک نه نذر زیدی
شول آتشی بوزبانی بله زبانی ندر

جمالکی کورن ای روضه نک گلستانی
ارم سرایی یا صحن گلستانی ندر

رخک لقاسینه جانی که جاودان اولمک
بو جسم فانیه ایرغ نه حاجت آنی ندر

بویوک جنارینی ازروبلن اوله همت
چمنده سرزه بتن پیر و بوستانی ندر

قتلک بلالی باخن یوزک بدری کورن
زوال الو کونش و یا بدر آسمانی ندر

سنی بشر دیبن کم نه کزلو جوهرسن
بو کاینات نه باخر بو بحر و کانی ندر

حقیقت اهلنه عین الیقین عیان اولدی
یقینه او عنبرین ایرغ خطا کمانی ندر

مکان پز اولدی نسیمی مکانی بو خدر اتنک
مکانه بیغمین اول بی مکان مکانی ندر

ولہ ایضا

٨٦ بحر محیط دوشکیم دریای اعظم اولدلر
آدم دن اولمه غافل نیچون که آدم اولدلر

روح القدس دمندن شول مرده کیم دیرلدی
معنیده شویله بل کم عیسی مریم اولدلر

اسرار کنت کنزا سرینه محرم اولمز
آدم گرک بو سره نیچون که محرم اولدلر

کرپک لرک او خندن براوخ بویانه کونلر
جون کیم بو یاره لرک زخمنه مرهم اولدلر

صورتده گرچه دلبر معشوقه در ولیکن
معنیده ایله بلکل عاشق داخی هم اولدلر

غمگینه شادلیخ در یارک غمی ولیکن
غمگینه جوخ بلنمز یارک غمی غم اولدلر

شول عارضنک کیم اولدی بیننه ممالک
عالمده شنگدل کیم اسکندر و جم اولدلر

قالو بلیده زلفک جان الهمدم اولدی
یعنی همیشه بل کم ارواحه همدم اولدلر

منصور اگرچه حقدن رسوای عالم اولدی
اندن اگه نه غم کیم رسوای عالم اولدلر

جانلر بدن ننه بیلسون انفاسی نی مسیحک
شول جانه سورانی کیم بیلدی که هم دم اولدلر

ای کعبه حقیقتی عشقک نه زمزم ایلر
کیم سومیش نسیمی ایدر که زمزم اولدلر

ولہ ایضا

یارب اول یوزک چراغی شمع خاوردن میدر
یارب اول سروک بکاغی ورد احمردن میدر

یارب اول مشکین سلاسل کیم نقاب اولمش گله
مشک تاتاری دیم یا عنبر تردن میدر

شول دوداغک کوثر ندن ایرمش روح القدس
یارب اول جامک شرابی آب کوثردن

ای شکردن ورد ین شول جان شیرینک لبی
باده آنی بخشیدن سور کورکه شکردن

ای صبا عیسی نفس درجانفزا بوینک عجب
٨٧ او غزدی ارواحه یا شول زلف عنبردن

برگ نسرین ادزره یارب شول دزخمش انجولر
صبحدم وقتنده دوشمش خیره دردن

زاهدا ایدر سوره خوبی بخه انک یوزنه
شول حجر بویر کلو آهن یوخسه مرمردن

دلبرک جوری دوکنمز عاشقک بخشی اولور
بخت ایدر یارب بو جوری یوخسه دلبردن

حلقی کیم یاد ایدر سه نوش اولور آغو که
شول لبک ذکری عجب تریاک اکبردن میدر

شول سعادتلو کیم کیم توچرا انک پیلنی ... طالع مسعود ایمش یاقوت زردن میدر

آدی محوا ولدی نسیمی تک قلم چک حرفنه ... ای بود فترن خبر ساز اول بودفتردن میدر

وله ایضاً

عشق یولنده سرکم اول یاره جان قربان کدر ... عین تقین بلور کم اول جنتی کمان کدر

سرو قدک حکایتی ایشیدلی بن ای صنم ... سرو کلر خیالنه چهره دن ارغوان کدر

یار خیالی دیدهم کوزلری تک خیالنه ... آب کبی روان کلر یاشی کبی دوان کدر

ای بنی عیب ادن کشی عشقنه ایشد بو نکته ... خوبلری تک خیالنه ورمه کوکل که جان کدر

یار اله صحبت ایلمک بر دم ایکی جهان کدر ... دولت انک که یار اله صحبت جاودان کدر ٨٨

نرکس شوخ اول صنم فتنه آخر ایلدی ... سرو قدینه کورنجه قل نظری روان کدر

کر بک او خیله یار لو قلدی نسیمی کوزینی ... کوزدن انک بو یا باله لحظه لحظه قان کدر

وایضاً له

قامتنکه الف دین کورناوزدن جمال ایدر ... کیم که او مروصالکی آرزوی محال ایدر

اول اله کوزدن ای کوکل یاخلکوزک سکه دودم ... اویخو دیمنه پس آنی اویخوسی بو خیال ایدر

زلفنی خاک ره کبی سلیش ایاغی النه ... کورنجه خلق عالمک عمرنی پایمال ایدر

یوزنکی کیتر ای صنم خلق جهانه پرده سز ... تا کوره لرکه حق نجه صنعنی بر کمال ایدر ٨٩

قاشی اله شول الله کندوی بشکزدم دین ... که دونزای وبدر اولرکه اوزنی هلال ایدر

ملک اله مال و مملکت بر جوه صنمز ای صنم ... کیم کر او مرحمالکی یا طلب وصال ایدر

شرح غمی نسیمی تک شول کوزدوقتش و پاچه سود ... کورنجه سرری چکا شرح بیان و حال ایدر

وایضاً له

کلکون رنک کلی سمنی نشر مپسار ایدر ... یوزک خیالی کوزلریمه لاله زار ایدر

ماه اوزره زلفکی نجه داغتمه کیم بنی ... آشفته روزکار و پریشان و زار ایدر

اغیار الندن آه ایدرم هر نفس و لی ... جوری همیشه عاشق مسکینه یار ایدر

زلفک نه دام و غمزه نه اوخ در که کوزلرک ... عاشقلری انک لیمنه شکار ایدر

زلفکده کیم که کوردی حسنک قیامتی ... پیلمز سچک چیابنی ایرخ شمار ایدر

٩٠ معیده که جه جانمه لعلک می ایچوررر ... حسنک شرابی در که بنی پخمار ایدر

کل کل که شمعه نار فراقک چرانی ... کار ایلمز بو ریمه که جانمه کار ایدر

ای چین نکار نقشنه حیران و مبهت اول ... کل شول نکاری کور که نه نقش و نکار ایدر

ای عاشقک حیاتی و عمری سچک انک ... جان پنز دررکم آدنی مسک تتار ایدر

بو دینی تک میندن اوش کل خمارنه ... عشقک شرابی در که بنی پخمار ایدر

وصفکده سر جخن که نسیمی آچر آغز ... جو مروارلندن آچر و کوهر نثار ایدر

وله ایضاً

سنبلک ابر نه یوزک ماهنی پنهان ایدر ... کافری ایسلاه کلمش غارت ایمان ایدر

٩١ ای کوزوم نوری کوزوم دن کیتمه راخ آدم الیم ... جانمی یاخ غمک تلو کک بنی کریان ایدر

عنبرافشان زلفکی داغتمه نسرین اوزره کیم ... عاشقک بختن پریشان حال و سرکردان

گرچه لعلنک جان ورر جانبخشلره عیسی کبی | کوزلرک سوداسندن ایسه پرورش ورقان ایدر

گرچه کونشدن ورر تابنده ماهنک طلعتی | ای قمر خورشید و ماهی طلعتنک تابان ایدر

کل بنی قورتر فراقکدن که کافر جاننه | داموا تمزا دل عذابی کم بکه هجران ایدر

جان اله ایکی جهانی ور نکارک وصلنی آل | کیم بو بیعی قلیبن سرمایه سی خسران ایدر

لعل و مرجانی کوزومدن آخیدن دردانه | کور بو انعامی بکه کم لعل اله مرجان ایدر

سوزمه دردک عشقنی درمان حکیم عامه کم | یاره سور آنی که عاشق دردنی درمان ایدر

کر یکاعک جیرشدن بنعلیم عیب اتمه کیم | یاره شور آنی که عاشق دردنی درمان ایدر

زلف و خالکدن نسیمی ابجدی قلدی تمام | ثمدی یوزوکدن بیان صورت رحمان ایدر

وله ایضاً

تابنده یوزک تابشی بدر دوجایه طعن ایدر | فرخنده فلک کوکلیسی طفل همایه طعن ایدر

ای سیکه حیران ملک یارب نه جاندر کم یوزوک | بدر اولمش آیه دق دوتر شمس ضحایه طعن

خورشید تابنده یوزوک کر طلعت ربی عجب | عالمده روشن در بو کیم سلطان کدایه طعن

باد صبا عیسی کبی گرچه دلدر اولو کبی | عنبر فشان زلفک دمی باد صبایه طعن ایدر

عشقکده ای آرام جان کوکلم اگرچه پاره دُر | بر ریخ ایش عشقک اودی یوزبک شفایه طعن

بکزدم انک یوزنی آیه نسیمی یوزیدن | شوندن که مرکم یوزنی کورمشدر آیه طعن ایدر

وایضاً له

کوکلی لسیعی اولمنک نور تجلی نه بلر | بو سوزوک شرحنی بینایه سوی اعمی نه بلر

لیلی نک بلدوکنی کر بیله مجنون بله بس | عاقلک عقلی چون بلدی که لیلی نه بلر

دار و چرخ بو فنا داریده منصور دوش | اول انا الحق دیه نک سرنی دعوی نه بلر

ای ورن کوکلنی چین نقشنه اول صورت باخ | قدرتک صنعی یازن نقشنی مانی نه بلر

مؤمنک کوزکوسی چون مؤمن امش آج کوزونکا | تا سکه کشف اوله صورتده که معنی نه بلر

آخرت اهلنه سور حالتنی آخرتک | که بو بولده اوله نک یولدشی دنیی نه بلر

جنت اعلی اله حور و لقانک ذوقنی | جنتک اهلنه سور جنت اعلی نه بلر

ای نسیمی نفسک گرچه مسیحا دمیدر | معجزک رمزنی شول میم العینی نه بلر

وایضاً له

پرسی کمی بلن شول خط و خالی بلر | خاله حبیبرا اولمین خنده بو حالی بلر

قاشن و کوزی معجزک وحی مبین در ایت | اول بلر آیاتنی کیم عینی و دالی بلر

نقل و روایات اله واعظ اوزادر سوزنی | بنجه نه سویلر اگر و عرضی مقالی بلر

گرچه علی شانه یازرم اول شاه بن | چونکه ختم ایتدی کی جل جلالی بلر

ایچن صورت کمک وصفی درای مدعی | کیم که جوابنی ورر اول بو سوالی بلر

نهر حک قیمتی بحر دیان جانه سوز | فرقتی چکمین حسن وصالی بلر

اول صنمک صورتی کم که عیان کورمدی | خنده بو وجه حسن یا بو جمالی بلر

منزل اولیدر قشک شانه نون والقلم | کیم که بو بدری اوخر بدر و هلالی بلر

حافظ اگرچه اوخریوم نیادی دیلی | سن بو نداسی انکه سوز که بلالی بلر

کرچه نسیمی بوکون جمله‌سن اولدک ویلی   کیم بو سوزی فهم ایدر یا بو خیالی بیلر

وله ایضاً

لبکه اهل نظر چشمهٔ حیوان دودلر   کرچه اجماع خودی جمله اکه جان دودلر
سکه بو حسن و جمال ایله ایا عین کمال   قورخ دلر حق دیمکه دوندیلر انسان دودلر
صورتک وصفنی سوردم ایسه سلطانه دون   معنینک کوزکوپی و صورت رحمن دودلر
سنبلک حالی پریشاندر دو حالی اکه   الله الله نه اجون مشک پریشان دودلر
بر قلن بی‌قیمتنی هر کیمه سوردم دیدی کم   کنج قارون الدیسم ملک سلیمان دودلر
دشمنک آدنی عاشقلره سوردم که ندر   ایشیدن جمله نه کافر نه مسلمان دودلر ٩٥
سنک دکل کم یوزکی کورمش اوله کیمسنی   حورینه بکزده لر یوسف کنعان دودلر
بیلینک دقتنه ایجه قلن لر نظری   قیلدیلر انجه می یا قیل الکیچیان دودلر
آغزی اسرارنه اندیشه‌جکن واقف اولور   جون عقول اهلن اکه نکتهٔ پنهان دودلر
ای نسیمی دم عیسی دکل ایسه نفسک   نفسی دو غمزی لره سور نه دوجون جان دودلر

وایضاً له

لبلرک قند نه شکر دودلر   جان شیرینه کورن لر دودلر
دولرکم دهانی یوخدر آنک   پیخبر لر عجب خبر دودلر
اهل معنی غنچه‌یه صورتکه   معنی واهب الصور دودلر ٩٦
عنبر افشان سچکله عنبر که   یاسمین اوزره مشک تر دودلر

کر بیلک اوطری قتنک یا نه   عاشقک سینه‌سی سپر دودلر
حقدن ایراغ ایش کورالر کیم   سینه‌یی نور حق بشر دودلر
کورانک یوزنی آنکه باخ   اهل معنی بو در نظر دودلر
جان دشلر دو عکه‌یی سی   بو سوزی کورنه مختصر دودلر
شاهه بکزر دولر قرا ایچک   عارضک نوره سحر دودلر
فتنه دوشدی جهانه یوزکدن   بو جهتدن سکا قمر دودلر
ای نسیمی محیط اعظم سن   کرچه الفاضکه کهر دودلر

وایضاً له

دلبروک زلفی شب سنده ماه تابان کزلودر   عنبرین زلفکده دایم عنبر افشان کزلودر
صورتوکک صفحه‌سنده یازلودر انا فتحنا   حرف حرف انک یوزنده ختم قرآن کزلودر
لبلروکدن دایما آب حیات جاودان   شول بیلدن لبلروکده آب حیوان کزلودر
٩٧ دوغردی غمزک خدنکی بغرمی قان ایدی اوش   شول شهومک غمزه سنده زخم پیکان کزلودر
کوزلری کورمز انک کم کوزه مردم ندارد کی   کل نکاعنک جیدو سنده نور و ایمان کزلودر
دردمک چونکه دوا ایسن بلمادی اول طبیب   شول سببدن کم سنوک دردکده درمان کزلودر
عهد و پیمان اپتدی سپتدن نسیمی ای نکار   عهد و پیمان سنده انک عهد و پیمان کزلودر

وله ایضاً

٩٨ شاهد لاشریک له سول صنمک جمالیدر   لیس کمثله انک نونله میم و دالیدر

جهرهنی کرچه نورله کشف حجاب ایدروبی
وجه اشارت ایلین شول قمرک هلالی در

صورتی کرچه چینله جوش کتوردی عالمی
فتنه قاینیدن آنک قاشنده زلف و خالی در

آخرتک نعمتنه اوله حریص و تتمه کم
حورله جنت ولقا جمله انوک وصالی در

کرچه مرآیه بو کیچه آیه کمال ایردوبی
نور قمر ایرمز انده کم اول قمرک هلالی در

مهر رخک نه وجهله قابل اوله زواله کیم
وصف جمالک ای کشی آیة بی زوالی در

شبهه لاشریک له تا بله پس که بند یوق
کوزکوبه بن بو کوز کوده کورکه تنک مثالی در

وصله قناعت ایتمشم دنی و آخرت بکا
عاشقه شول مشاهده نعمت لایزالی در

سکر ایده کور آنکه نفس ای نسیمی کم
اهل جماله مطلقا رحمت ذوالجلالی در

و له ایضاً

جانک وجودی سن لاشی کبی عدم در
سندن جدا در ملک مشتاقه کی الم در

روح القدس دمندن عیسی ابن مریم اولدی
ای بیخبر بودمدن کل کل که دم بو دم در

زلفک قرانکو سندن یوزک نوری کوزندی
هرقنده شام الور بیدارد بخه صبحدم در

وارن قلن عزیمت بیت الحرام بل کیم
معشوقه نک جمالی هم کعبه هم حرم در

یارک غمنی کوکلم کون و مکانه ورمز
نیچون که اول بلور یارک غمی نه غم در

عشقک بنی بلا پنز بردم قومز الندن
عاشق دراینه دایم عشقک ایشی الم در

نزق وریادن اولدی بقسول ای نسیمی
یارک محبتندن کورکیم محتشم در

و له ایضاً

کورک که بحر معانی نه خوش بیان ایلر
صفات صورت وحدتی خوش عیان ایلر

قشک کوزک نظری بل که حقدن در
حقک نظر کهنی بل که ترجمان ایلر

طریقت اردلرا رسک حقیقته بلر
حقیقه کوکل ورجک عشق انکه نشان ایلر

بوکنج وحدته کیر کور صفات کن فیکون
که کاف و نونه ارشسن اوزن عیان ایلر

عیان کوزک آچه کور یاری بی مکان کوکل
که یاری کورچکن جوخ پیکله بیان ایلر

حدیث عشق و محبت وجود اکچنده کلر
که نون و القلمک سری بس عیان ایلر

کل ای نسیمی سرکشته جانی ترک ایله
که جان قفسدن اوج عزم جاودان ایلر

و ایضاً له

دیدار مشتاق اولدی جان انک جمالن ارزولر
هجرانه قیلمز کوکل یارک وصالن ارزولر

یا غروری شوقک بغرمی کور تابشندن کم بخه
جانم سوسنمش ورلبک آب زلالن ارزولر

یا شمع کرک بن باش ایله سردم کوزک مصباحنی
کورکوزلرک کرچک لین انکه جمالن ارزولر

شهدک حدیثی هم شکر خوش کلمز اول مشتاقه کیم
شول روح قدسک منطقی شیرین مقالن ارزولر

یارب نه حوری چهره در شول ماه تابان یوزلو کیم
کوردکچه انک یوزنی کونش زوالن ارزولر

عاشقلرک بازارنه کورکم نجه بل بغلمش
شول بیوفا عاشقلرک بیچون وبالن ارزولر

چرخک هلال و بدرنه کوکلم دلمز نجه
نیچون که انک یوزنه کورسه زوالن ارزولر

بین نه پسنه وردی جان عنبردن اوتندی کوکل
هر بیری شول دلبرک زلف الف خالن ارزولر

شعنده قربان اولدغی ایتر نسیمی یوزیدن
شول معبددن کیم دینه هر شیخ کمالن ارزولر

و ایضا له

یانرم عشقکدن آخر گوزلرم دن یاشلر
قزقنک دردی چخردی یورکم دن باشلر

مدعیلر طعن ایدب باشمه قاحر عشقکی
سینه یه واجب دکل دربنچه آتمق داشلر

غمدن اچندی بو کوکلم اولدی بنکی ای کوکل
کوزلره توتش اولالی اول هلالی قاشلر

زلفنکه توتش اولدی کوکلم بلدی آشفته کلم
زلفکا وجندن نه جوخ جوخ بلدارمش باشلر

چونکه اولالی کوکل عشقکده ای جان پاره
ایچرم جان مطبخندن درلو درلو آشلر

طاقتم طاق اولدی یاندم کیچدی عمرم آه اله
دردمه درمان ندر پس بلمیم یولداشلر

شویله یانر عشقکا اودی یورکم ده ای صنم
کم دوتشمش شعله سندن هم قوردیم باشلر

اولمشم درد فراقکدن ضعیف اول حد که کم
ریسم ایدرلر خیاله نقشنی نقاشلر

اولدی عشقکدن نسیمی اوشته دنیادن کدر
بن مراد اله جهانده یورشم جوخ یاشلر

و له ایضا

گوزلرم دن جوشرلر دادلر بیدادلر
تیغه دوتش کریکی جلادلر پولادلر

دلبرک بلشکندن سورمه چشمک فارغی
درپسون چینوک کلن خوریاد مریادلر

کیم که عشقک صنعتی بلمکه شاکرد اولر
باش قویه و کوتره استادلر استادلر

تبعی یاردلر تمکه دیکن سوید یلر
ورمدی لرداد می شدادلر بیدادلر

چون بچخ یورکه یتدی یورکم درد ایلدی
قلدی انده پاره جانم نعره و فریادلر

حقه واصل بن نسیمی بک دکل ایمان کتور
بی نهایت علمن آجمش سربرا استادلر

و ایضا له

قبله در یوزک نگارا قاشلرک محرابلر
صورتک مصحف ولی مشکین خطک اعرابلر

چهره کز عکسی ازلدن دشره چخدی پرده دن
دوشدی آتک شعله سندن آیه کوزتابلر

شرح اگر قلسم جمالک دفتریدن بر ورق
هر سوزم بک فصل اولور فصلی یوز بک بابلر

عاشقک بغری قندن شربتی دارای حکیم
قیمه اتک شربته قند العنابلر

عشق اودی اوغراشتی شمعک جاننه کورکم
که یتر که کوزلریدن آقیدر سیلابلر

عاشقک اسرارنی عاشقلره سورکم توجال
بلمز الا عشق اودنه نمین بوخوابلر

تو بو غمدن دیلدیلر نجمه دیکن سویدیلر
باشمه جمع اولدی داخی بر نجه قلابلر

چون دیلردی چنته کوکلم واصل المغ یار اله
قوی نجه سویلر سویلسون بو بلیه قصابلر

چون نسیمی جاودانی یار اله بولدی وصال
قوی نجه دونره دونسون بو باشل دولابلر

و له ایضا

عمانه دوشن عشق اله دردانه اوغرر
شکرانه ورن جانی جانانه اوغرر

یانمغدن اگر قورخرایسک شمعه یاقمه
کور آتشنی کم نجه پروانه اوغرر

منصورلین جوشه کلوب سوزلر انا الحق
شول صوفی صافی که بو میخانه اوغرر

کتمزدو دون دکون جام شرابی نظرندن
نرکسه که شول نرکس مستانه اوغرر

تسبیح اله سجاده بر جرعه یه ساتر
شول عابد سالک که بو میخانه اوغرر

زنجیر بجک شویله دلو قلدی نسیمی
عقلن اینور ور کم که بو دیوانه اوغرر

افسانه پسن عاشقه افسون اله واعظ — عاشق چخن اول قصه و افسانه اوزر غرر
کیردی حرم کعبه تحقیقه نسیمی — جانانه طواف ایلر و میخانه اوزر غرر

ولە ایضا

یاره دلبر پسندن ایروکم ددی عالمده بار — خانی پسندن اوزکه دلبر خانی پسندن اوزکه یار
جون نیم عشقم طریقی در صراط المستقیم — دوغری در حقدن طریقم نیلرانده یاد یار
ای کولر کلکون یکاغک جنک خندان کلدکی — کل کرانک فرقتدن جانمی نیدردی یار
عشق الندن کل شراب سلسبیل و کوثرا بنج — کم بومیدن کم جکر پسن پونکر بیرور دخمار
کل فراقندن کل ای بلبل صبا اول نغمه — قیش کیچر خندان اولور کلشن کلر فصل بهار
دولت بیدار بیدار اوغزای کرجک محب — کوزلری آچخ کرکدر عاشقک لیل و نهار ١٠٦
حکمتی کسب ایله کل بس لعبه مشغول اوله کیور — کوز نه صورت کورپدر سردم بلنمی پرده کار
جون بقا یوزدر جهانک ملک و مال و نعمتی — دولت منصوره یاپش اپسته عمر بایدار
دوغری یوزدو عهر جسودک ایجنی شول معنیدن — کافر اولدی نسیمی نک یوزی جون دو الفقار

وایضا له

دوتدی کلزار از حباب ابر کوهر بار بار — بار دار ابر نیسان یوز شقایق وار دار
وارنظر قل کور نه در از قدرت صباغ باغ — باغ ایچنده یانه در یوز کوشه ده کلنار نار
نار وکل نیدردی بلبل که غم پرورده در — درد چون دایم بولادر کوشه کلزار زار ١٠٧
زار زوی لاله پسه واناد اولر بز فدر روز — روز و شب کلشنده دوتمز خبر کل ازدیار بار

بار اکر زلفن کچور پیکر دروه ادام دام — دامه دوشمی پسنبل اولغی نافه تار تار
نازی چشم شقایق کیر د طرف جوی جوی — جوی جان بر آب عیش ایت جون مجالک بار بار
باربا دیدم نسیمی قلمه از پید ادو داد — داد اله کوکلک نوله جون لعل کهر داد داد

ولە ایضا

یوزک خورشید تابندن جهان جمله منور در — خیال لبلروک دلبر بکا قندی مکرر در
درون آپستانوکه یوزمی سورد کم بوکم — شوکلم کعبه طواف ایلر او دایم مقرر در
نیم رب ربوبیت بنو بله همدم اولمش در — زیرا دلدار رمک شکلی بو کوکلمده مصور در
١٠٨ ایا دلبر تولادیر سم طبوکه اجن اشیا — لطافت معدنی پسن قرا زلفک معنبر در
خدا بحق قیمنای دیوبن جن عطا قلدی — بحمد الله نسیمیه پسنک جورک میسر در

وایضا له

افتابک طلعتنده ماه تابان چکر نور — واله و حیران اولیده چرخ کردان چکر نور
عاشقک شرطی بودر معشوق اچون باش اوینه — شویلکم پروانه کولکم شمع کریان چکر نور
کل یکاغک چور پسنده زلف چوکان ایلمش — باشمی طوپ ایله دوم میدانده غلطان چکر نور
١٠٩ کوزوک عینی طوطا عکدرین انی صورشم — آغزی یادی حسرتندن آب حیوان چکر نور
کلشن ایچنده صنوبر قامتکدن اوتنور — قل یازلمش قدوکا سرو خرامان چکر نور
جنت وجودی پسکا اولمز برابر جنسله — پسپتنی کورمش بونچاکه دوران چکر نور
بیداکر دور نسیمی جان پسکا قربان اولو — باشنوک ترکینی او درمش یاده قربان چکر نور

وایضا له

لعلکده جام خضر مصفاده کلمی در — خالک سیاهی جنة السوداده کلمی در ۱۱۰
مهر رخک که دور قمردن خبر ویرر — عرش وسماده نور معلاده کلمی در
چون شاهد حقیقی سن اولدوک بو عرصده — روح القدس بو حلکه کویاده کلمی در
حاجت دکل مشاطه جلال و جمالکه — شول صورت خجسته مهیاده کلمی در
لم یزل خضر کوسته جام لبکده در — از چشمه جمال نوا احیاده کلمی در
هربی خبر که بلمدی قدر وصالکی — حیواندن اول اولا یکه کمترده کلمی در
پیوسته دوکدی قانی پیمانه کوزلرک — شول کافر اول میانده مرادده کلمی در
مرآت لامکان که رخک آفتابدر — عارف قتنده منظر اعلاده کلمیدر
جان ویردی چون نسیمی بهای وصالکه — وصلکدن اول فقیر تمناده کلمیدر

وله ایضا

بو یکدر سیده وطوبی ده داعک آب حیواندر — انوک ماهیت ذوقن نه بیلسون اولکه حیواندر ۱۱۱
یوزک انا فتحنا و رخک والشمس قد افلح — بو وجه احسن صورت دینلر اهل عرفاندر
رخک کلزارنه قرشو قزردی معربک رنکی — طلوع مشرق زلفک نسیم عنبرافشاندر
جمالک پرتوی نوری منور قلدی آفاقی — دو داغک آب حیواندر رخک ظلمنده پنهاندر
حدیث کوثر افشانک پیمانه ایتدر نهایتسز — عقول اهل عرفانک انک شرحنده حیراندر
وصالک چیرتی ناری بنی یقدی فراقکده — نه ماهیت سن ای جان کم جمالک حور رضواندر

نسیمی چون سنی بلدی منزه اولدی عالمدن — کوزنده صورت رحمن دلنده ذکر جاناندر

وایضا له

۱۱۲ صورتک خط الهی در نادان نه بلور — دیو ملعون حق وسیمی قرآن نه بلور
هرکه دعوی قله کم صورت و معنی بلورم — کورمش اول یوزنی صورت نادان نه بلور
توریتله انجیل و فرقان قموسنک صنعتی — بو سوزک شرح ندر آیتی شیطان نه بلور
جن وانسک دلنی کرچه سلیمان بلوردی — پس بلدوکک دیلی سلیمان نه بلور
کعبه معنیه چون کم بو نسیمی ایره مز — مخنثی بی عددی خار مغیلان نه بلور

وله ایضا

کل تردن کویلک عارضکه یادکلور — او خطا کورکه نجه لاله حمرا دوکولر
عنبرین سنبلکه باد صبا کم ارجک — قویمه کز لمکه کم عنبر سارا دوکولر
قره سیاچک ادجنی آیا غکه سیالمکوزوک — حیف در نافه تاتار که مرجاده دوکولر
عالمک باشنه تابنده یوزوک شمعدن — خالقک رحمتی در نور تجلی ده کولر
۱۱۳ نجه نومید اولین چون کوزی کنکا برندن — قطره قطره یوزنه در کبی دریاده کولر
صوفینک کرچه دیانی دولو در انچو الله — انکچک لبلرکی لولو لالاده کولر
نجه کم جهد ایدرم وصف خطکی یازیم — قلمک دیلی اوجندن خمی سوداده کولر
تا جدا اولدی نسیمی لب لعلکدن انک — کوزلرندن دون و کون لعل صفاده کولر

وایضا له

سرنه کم باخدک ایسانده پس الله کور خنجر وکم عزم قلتک ثم وجه الله کور
بوایکی لک پرده سندن کچ حجابی رفع ات کل بو برلک روزنه سنده باخ بو سر الله کور
کنج آیاته یوزندن کوکلمی ویرانه قل نیجه پس تیز جک بارسن کنز الله کور
حج اگر قلمن ایستر پس کل ای زاهد برو عاشقک قلبی ایچنده پس بو بیت الله کور
جان کوزیله باخشک ایسه کا ینانک عینینه اندن اوزکه نسنه وارمی جنت الله کور ١١٤
منکر رویت دکل پس صورت حق کورکم باخدوکنجه هر نظرده عین ذات الله کور
علم وحکمتدن بلر پس کل بروکل ای حکیم پس نسیمی منطقندن دکله فضل الله کور

وله ایضا

یارمی بندن آیردی چرخ غدار اوشته کور یورکم باش اولدی غمدن ایچی یار اوشته کور
یاخدی یندردی بنی یارک فراقی شویله کم طاقتم صبرم دوکندی یانرم زار اوشته کور
دردمک درمانی سنسن چاره کیمدن ایسته یم چاره سی پیشندن درامک زار وناچار اوشته کور
دوغدی غمدن فراقک بغرمی شول یاره دن یورکم قانی کوزومدن آقر ای یار اوشته کور
ای کل خندانم آخر پرده دن چق غنچه تک کیم بنی شوقنده هجران ایلدی خوار اوشته کور ١١٥
جانمی آلنت نارا شوقنه یندرمه کیم اولمشم موسی کبی مشتاق دیدار اوشته کور
عاشقک قبله سی یوزوکدر سچک حبل المتین بن بودینی دوتمشم بیلمده زنار اوشته کور
عارضک ورد جنان بلبلک روح القدس ای بو وردک عاشقی آچلدی گلزار اوشته کور
کر انا الحق سویلمکدن دارا اصلسم نه غم بونجه منصورک اصلمش باشی بردار اوشته کور

تا یوزک گلنارینی تقدیر ایلدی بندن یراخ یاندرر شوقک بنی ای یوزی گلنار اوشته کور
تا نسیمی تنک وجودن نوره یندردی یار نار دوشمش وچیه دن بونجه انوار اوشته کور

وایضا له

لعلک شرابی شربت کوثردر کل میدر یوزک چراغی مهر منوردر کل میدر
نور علی که حق ودی نور علی الیقین رخسارک اوزره زلف معنبردر کل
لعلک کبی مسیح دم معتدل مزاج مرکز وجوده کلمه ی جوهردر کل میدر
ایدر تنه که تعدنی ورپیه رفیق حیواندن اول اولاکه کمتردر کل میدر
تا کورمشم جمالکی منظورم اولدی حق حقی کورن نظر اولو منظردر کل میدر
ای حسرتک زوالکه اسه معرفت انسانه معرفت کهر وزردر کل میدر
شیرین لبک که عقل اکر روح القدس وش جنتده کی شراب الکوثردر کل میدر
دور قمرده مرکزی آشوب وفتنه نک مشکین سچک له خال مدوردر کل میدر
١١٦ بن ناظرم آلیمه عارف قتنده بو بانه که خوب ناظر ومنظردر کل میدر
ای داشی الکه ترابدن قیمتی کهر انسان بو حسن ولطف الکه کوهردر کل
صورتدن ای دین که منزه در اله کل باخ وحقه کور که منزه در کل میدر
صورتده کرچه آدی بشردر نسیمی نک معنیده کور که ذات مطهردر کل میدر

وله ایضا

١١٧ کم کورر اولسه الف تک قامتک سبحان ایرور بی بشارت قلدی بزه دلبرم سلطان ایرور

ت دلربن وصلكی اوزكه نیازم یوخدرر | ث ثناكی الملغ اوچون اوشبو جان قربان ایرور
ج جمله خوبلرك سلطانی سنسن ای پری | ح حسن ایچره نگارم یوسف كنعان ایرور
خ خیالك یخدی اوت كوكلم قامشنی اوینه | د دیوانه اولوب آزلی كه بغرم قان ایرور
ذ ذوقم ناری اولسم تا سنك آرزوكده بن | ر روایت قلدی بزكه كوزلرك پیكان ایرور
ز یوزكزنی كوروب جانم فدا اقلیم سكا | س سعادت كوره من دو باغرم بریان ایرور
ش شرابك سوفنی ایچم نه حاجت درمكه | ص وصلك خوش جمالك كرزه بستان ایرور
ض ضایع اولمغی كوزدن آقب قان یاشیرم | ط طبیبی سورماغن كردرد كه درمان ایرور
ظ ظل آی یوزك درجمله حرف كاف ونون | ع عالم خلقی بارچه سنسزن دشمان ایرور
غ غارت قلدی بزكه لشكر جان شهرنی | ف فراقك یخدی اوت اوشبو كوكل بریان ایرور
ق قیمه قالمدی ارتوخ اوشل ایدی طاقتم | ك كافر كوزلرك كیم رستم دستان ایرور
ل لاچین تك توشدردم زلفكه الدك بنی | م مسلسل غمزه تك كیم كوزیاشم باران ایرور
ن نجه باخرم من اوخشا شو آی یوز نه | و واللّه سنسزن جنت مكه زندان ایرور
ه هوس لب دلربن شول قمر تك یوزنی | لام الف تك دولب باچشم جهان حیران ایرور
ای نسیمی عشق الایدك غزلنی یار اوچون | ای لبك تك شكرندن خلق حیران ایرور

وله ایضاً

غیب مطلق سرنی حق گرچه پنهان گسترر | آشكارا كندوزن بروجه انسان گسترر
كوزلرسن كوره سن حق سرنی عین الیقین | بـ سر تاویل و برهان گسترر

یوزی مصحف خطی بسم الله خال و نقطه سی | پوزی الرحمن الرحیم مجموع قرآن گسترر
بذاه جنات عدن فادخلوها خالدین | سوره سبع المثانی حور و غلمان گسترر
درلو درلو دون ایچنده كوره دم آنی دمبدم | شیوه سرله كل یوم هو فی شان گسترر
اول و آخر ظاهر و باطن حقیقت حالنی | قهر و لطفی عاشقه كفر و ایمان گسترر
كاه كوند وز ظلمت نور و جلال اله جمال | گردش دور فلك ناگاه هجران گسترر
وصله واصل بن نسیمی بل غنیمت بو دمی | گردش دور فلك ناگاه هجران گسترر

وله ایضاً

ای ازلی جان اله جانانمز | عشق رخك در ابدی جانمز
كعبه یوزوكدر بزه ای فضل حق | زلف ورخك قبله و ایمانمز
پرده یوزكدن كوتر ای صورتك | عرش آنی اله قرآنمز
غنچه سنسز تیكن اولدی جهان | خنده سن ای تازه گلستانمز
چون كه یوزوك احسن تقویم ایمش | سنده ظهر ایلدی سبحانمز
اول و آخرده یوزكدر یوزك | چونكه جانم جانی سن ای جانمز
صورتك الله علی شكله | اوشته نبی تك یوزی برهانمز
كم كه سجود ایلمدی چونكه | دیو لعین اولدی و شیطانمز
دینی حق مؤمنه زندان دوی | مؤمنه چوخ قالیه زندانمز
تا یوزی بلقیسه رسول ایلدی | ملكنه بلدردی سلیمانمز

وجهنه یازدی اوتوز ایکی حروف
حکمت اله منشی ارکانمز

اوبدی عارف یوزی جوح واعظ
دیو مطیع اولدی انسانمز

تا بلهکم نیه ایمش ای فقیه
آدم خاکی الا چپانمز

درد اله بیلدردی نسیمی تنی
هم برابر ایدی یار اله پیمانمز

وله ایضا

ای یوزی گل لبلری مرجانمز
ای گوزی نرگس شه‌پستانمز

یوزوکه قارشو سجود ایلر ملک
سجدیه انکار ایدر شیطانمز

نون و عینک حق کتابی در ولی
صورتک تفسیری در قرآنمز

خضر اگر ظلمتده استر آبنی
لبلرک در چشمهٔ حیوانمز

صورت الله جمالک در یوزوک
آتشین بنی تک سوزلری برهانمز

شول صفاسیز صوفی کورکم نجه
دم اورور بی معرفت حیوانمز

فرض ول در فضل آله
فضلنه قربان اولیدر جانمز

حکمنه تسلیم اولر جان و کوکل
ای وجود دم تختنه سلطانمز

ای نسیمی جوهری خرج ایلمه
المنجه مشتری جانانمز

وله ایضا

عهد و وفا قلدی یار وفادارم
یار الکورکم نجه دوشدی عجب کارم

عشق جمالک بنی کندویه محو ایلدی
اولدی تمام اوشبو کر یار اله بازارم

عشقه علاج ایستمه درده صبر ایله در
کورکه نه درمان قلور شه دل آزارمز

کم یوزیکی کوردی وصلکه جان ویرمدی
یوخ در انک حقنه ذره جه اقرارمز

زاهد اگر عاشقه منکر اوله غم دگل
حق بزه اولدی عیان قلمدی انکارمز

عهد و وفا ایله گل تا دمسون مدعی
قول و قرار اوپیشه ورمدی دلدارمز

باطنه کار ایلدی عشق رنگ شویله کم
طعنه اورور التونک رنگنه رخسارمز

گرچه نسیمی سوزک دادنی وردی ولی
داده کتوردی انک نطق شکربارمز

وله ایضا

کعبه یوزوکدر ای صنم یوزکه در سجودمز
تا گوره لرکه آنی کم ناره دوشر حسودمز

شمع رخک حرارتی ییندر ای قمر بنی
اوشبو سیندن اولدی کم کوکلره چقدی آهمز

جانمزی براخمسک آتش عشق اودینه
تا که صفا و ذوق اله عشقنه یانه عودمز

زلف و قشلرک کرپکک مصحفدر او حرف اوز
کیم نه بلور بو عقده کم نجه در عقودمز

معبودمز صفات او چون ذات قدیم فرد ایمش
واحد بی زوال اله در مرجع الصعودمز

کاف اله نون ازلده چون ملتمز در ای بشر
جوهر لامکان بودرکم بلز اوز حدودمز

قاضیه پس نه ورمز رشوت او چون بود عدو
قاضیه حق قتنده چون عادل اولز شهودمز

صورت خط و خاله نه عابد و ساجد اولمین
ملتمزده اولدر مشرکمز جهودمز

دشمن او چون نسیمیا اوله ملول و غم یمه
اولدی ازل کوننده چون فضل ایله وجودمز

وایضا له

صورتک نقشنه خیال ارمز
کوزلرک آله پنه آل ارمز

بولدی کوکلم پنکله شول صلت
کم انک وصلنه وصال ارمز

شول قدر صافی لبک عینی
کم انک عینه زلال ارمز

ای جمیل اللقا نه دلبر سن
که رخک چنه جمال ارمز

کرچه آیی یوزوکه بکزدرم
قشلرک شکلنه هلال ارمز

بو نه زیبا جمال ایرور یارب ٥
که کمالاتنه کمال ارمز

زلفی جون جیم و قاشی دال ویلی
زلف و قاشنه جیم و دال ارمز

بو کلی کورکه رنک و چهره پنه
نه قدر ال ایدر پنه آل ارمز

نجه کونش سن ای قمر که پنکه
تا ابد ذره زوال ارمز

قامتنک شویله معتدل درکم
اعتدالنه اعتدال ارمز

ای نسیمی یوزک مفرح در
بو پیسیدن پیکه ملال ارمز

ولہ ایضاً

کل کل که پینسدن ایرو مشتاقه جان کرکمز
مشتاقه پینسز ای جان ایکی جهان کرکمز

کلزار و سرو کوکلم میل ایلمز انکجون
عقدکدن ایرو ای جان سرو جنان کرکمز

شول بی ثباتی بولدم انک نشانی اولدم ٦
یوزک کورانه ایروخ نام و نشان کرکمز

جون واصل الدک ای جان بنده اله جهانه
وصلکله قانع اولدم کون و مکان کرکمز

کوردم سنی کمانسز مردلرک یوزنده
حقی بلنه ایرخ ظن و کمان کرکمز

مسکین سحنه انک وردی جهان و جانی
آچیه اغریانه قلچه زیان کرکمز

قاشکله کرپکک جون صید ایلدی جهانی
صیاد اولانه ایرخ تیر و کمان کرکمز

شیرین لبک میدن جون ایردی نسیمی
فاش اولدی سر نهان شرح و بیان کرکمز

ولہ ایضاً

بکله پنسز جهان ای جان کرکمز
وصالک وار ایکن هجران کرکمز

لب لعلک زلال آبندن ایرو
شراب و چشمه حیوان کرکمز

غمک درکو کلمک تخت پسلطان
برا اقلیمه اسنک سلطان کرکمز

تیر دردک دواشتاقه بچون
٧ که دردک بلنه درمان کرکمز

ازلدن در پنک عشقکله پیمان
که اندن ایرو جان پیمان کرکمز

کلستانک کلی پنسز نکان در
که کل پنسز بکا ای جان کرکمز

کل آنکا عاشقلرک رضوانی یوزک
که پنسز عاشقه رضوان کرکمز

نکه صبر ایلمک پنسدن نکارا
اکر مشکل اکر آسان کرکمز

ایکی عالمده دیدارکدن اوزکه
بکه ای صورت رحمان کرکمز

وصالک شربتن ایچن محب
فراقک آغوسی چندان کرکمز

کپیلز کرچه وصلکدن نسیمی
کوزمدن آل غمک پنهان کرکمز

و ایضاً له

جان خسته دوشدی ای کوکل یارب نه در تدبیرم
٨ جان نیلسون بیچاره جون خضن بو در مقدارم

شکسن بحک عشقی بنی زنجیره چکدی بغلدی ‏— یعنی که بز مجنونلراوز اول حلقهٔ در زنجیرمز

باقی بلدن دوغمش اوز یعنی که پدن لام الم — فطرت کونندن تا ابد شول دایه دن در شیرمز

اصحاب کهفنک سرنی کورمش لقا طورنده بز — یعنی که بو طور ابلی نک کهفنده در قطمیرمز

شول کوزلرک کرپکنه عاشق نجه صید اولسون — کورکم نه خوش دربایدن شول نرخم مرهم تیرمز

جون تیر وقارک قیمتن بلدوغ که معنده بز — کافور ده وندی قارمز هم عنبر اولدی قیرمز

زهد وصلاح و توبه نک ارکان ایلی دوقده بز — عشقه مرید اولدوغ بزاوش عشق ابد پیرمز

دورنده میکون کوزلرک هم زاهدک هم عابد — ذکری بو دردلنده کم وازرق ودا تزویرمز

عشق ابلی اقلیمنده جون چنکدای بر قمر — حکمنده تسلیم اولمشم سلطانمز در میرمز

شول سنبل پرچین اله سودایه دوشدوغ اوز — تجاری یوز چینوک بودر کنبانی و کشمیرمز

قرآن در انک صورتی ایدرنسیمی سنک دکل — منکر اگر یوخ دیرایسه اوش مصحف و تفسیرمز

ولە ایضاً

کله کل یوزی کم نه جاندر یوز — عالیسی آسمان مکاندر یوز

طول و عرضی و عمقی بیلمنز — لونی و حدی بی نشاندر یوز

بو حدیثه نظر قل ای عاقل — اکلیاسن که بی کماندر یوز

شش جهتدن منزه اکلیوباق — شویله کم خالق جهاندر یوز

عرش رحمان دیدی نبی کو کله — جونکه کوردی کو کلده کاندر یوز

دیدی یا کاهف اعوذ بک — جون سیلی بلدی مستعاندر یوز

غیر مخلوق درنه دیمک اولر — اکله کم تمدیی رایکاندر یوز

عقل کل عرش و فرش و لوح قلم — چار عناصر نه آیجاندر یوز

ظاهر و باطن اول و آخر — آشکار او هم نهاندر یوز

ای عقول و نفوس ادن ادراک — قاموبه یوز دیکم هماندر یوز

سر عیسی پاک آدم و احمد — مهدی صاحب زماندر یوز

بو بیان دلربیک اکله سن — کم نجه سی فلانی فلاندر یوز

جاودان نامه کتر کل اله — تا بله سن که اپنس جاندر یوز

عاقل اکلر یوزوکی مختصر ایت — ای نسیمی که بی کراندر یوز

بس بو عز و بو جاه تمرمیی — دولر فضل غیبداندر یوز

ولە ایضاً

قزالک جکیمن عاشق وصالک قدرینی بلمز — جمیله اولمین واصل جمالک قدرنی بلمز

شب اسرارده قوسینک ایکی شق ایلدی بلمی — بو معجزدن اولن غافل هلالک قدرینی بلمز

دوداغک پلپلندن خبردار اولمین جانفزا — اکنک مایتنی اول دوزلالک قدرنی بلمز

خیالکدن کوزن مرکیم براغدی اوزکه منظوره — بو معنیدن درای جان کیم خیالک قدرنی بلمز

کونش ماه تمامکدن زواله سرکون اوغرر جون — بدن شول آفتابینی زوالک قدرنی بلمز

بدور نقطهٔ خالک بنک دک عینه قوندردم — نبیک پر قالسون اول کوز کیم بو خالک قدرنی بلمز

نسیمی پشندن دلر کو کلم نه دینی تک زر و سیمین — که اول مالی بوتن خاپسر بو خالک قدرنی بلمز

کلام الله ای دلبر دونک کرده دال اولدی — سر ایکری باخه تک عینی بو دالک قدنی بلمز
یوزک ورد پرده آلنک یمنی کیتیتی سر کز — یمنی یمبش سرکیم زوالک قدرنی بلمز
نسیمی صوفه دکشردی غمندن کیدوکی شالی — کیم اول صوفی صفا پتر در بوشالک قدرنی بلمز

ولہ ایضاً

عالمده بوکون عهدی بتون یار اله کرمز — بیدردی تکن بغرمی کلزار اله کرمز
ناقص تک اولدی خمی تک قلبی زغل در — سکه سی درپت آرچه دینار اله کرمز
ای خسته کوکل کوزندرم بندن ایشه بند — دلدار حریص اولمه که دلدار اله کرمز
ای عاشق انک غنغنه یاپش که جهانه — برآنجلین دلبره عیار اله کرمز
موسی دک اکر عاشق ایسک کوکلکی آرد — صاف اولمنجه آیینه دیدار اله کرمز
١١ سپاره لین سیر ایدرم دنکون انجنده — شول سیر ایدیجی کوکب سیار اله کرمز
چون غم بولو نورغمم دکل ای عاشق اکرکم — غم یوزاله کار ایلدی غمخوار اله کرمز
کل چهره سنک شمعنه پروانه لین بان — کانک کبی جان بیدرجی یار اله کرمز
ای آخرتک دارنه عاشق بو پرادن — کج کم کجر عرصه داخی شول دار اله کرمز
الفاظ نسیمی بوکون اول معجزه در کم — بکز انکه بر لولوی شهوار اله کرمز

وایضاً لہ

جانه سپندن سرنه کم کلسه جکرلر اغرمز — حق بلور بر نوش اوجون بیک نیش اوررلر
باری سومکدن میدر یا اشنالغدن میکم ١٢ — جسمی سر تا قدم یوزکز سویرلر اغرمز

ارلر بو قدر میدان کم قدرلر اغرمز — جهل ونامردک جحن میدانی اردن بخشی در
بنده احوال اغریدی صاحب بصرلر اغرمز — شیشه می جون داشه چالدم حقی اظهار ایلدیم
غمم دکل سپندن شها کرجک نظرلر اغرمز — قاشی تک کز قوی سپندن سویدلر ما حقی سینی
کور بو کرجک عاشقی سیه یاسویرلر اغرمز — زاهدک بر بارماغن کس سنک قورخدن دونز
بو نجه نامردی کورک برار سویرلر اغرمز — سوییک ای مرادار سلاح لر نسیمی تک تن

ولہ ایضاً

کل ای دلبر سنی کوردکم نجه خوش یازرم سنز — ادوندن آجی هجرانک سوا اولدی اغرم سنز
خیالک کل مشی ای دلبر کوزم قارشوسنه درشش — فراقکدن بیر باغرم خیاله باغرم سنز
ایکی عالمده مقصودم خیالک لذا وشمع در — ١٢ ضیمرم نیلیم سنن نجه فال آجرم سنز
سولوا انجولرک شوقی کوزومدن آخیدر سینی — بولبلو معدنندن کوزنه مرجان سپاچرم سنز
امانیزه فرقتک مردم بو ویران کوکلک شهرن — اسا سپس پیمی آجو نجه یا پرم سنز
کل ای محبوب روحانی که غمدن بو سنوه دایم — فراقک چهرنک شوقک طنابن ناخرم سنز
نسیمی جانی شوقک یولنده ایلدی قربان — انک آدی بو معبددن قان الیا زرم سنز

وایضاً لہ

لعلک می الست ایدی جام اولمدی هنوز — خاص ایدی صبحم داخی عام اولمدی هنوز
درمشدم اکر دین ودل وعقل وجانینی — ١٤ زلفک کمندی بو بینومه دام اولمدی هنوز
عشقک اودی بر مشامی دورلو آشلدم — سودایه کو کلم داخی خام اولمدی هنوز

یوزک قاتنده پچن پنت قلزا ایدم
اندن ایلارو خلعت امام اولمدی هنوز

بن چپسنك کتابنی ختم ایلمش ایدم
کوکدن رموز وحی تمام اولمدی هنوز

دیدارکی تجلی ده کورمشدی کوزلرم
موسی ایله اراده کلام اولمدی هنوز

شول طفل ایدک که جانه وصلک غدا ایدی
فطرت کوننده وجه عظام اولمدی هنوز

رضوان ایدم ازل کونی پس روضه‌نی کوروب
حور و بهشت و دار سلام اولمدی هنوز

ایرمش ایدی نسیمیه فضلک بدایتی
کون و مکان ده صبح و سام اولمدی هنوز

و له ایضاً

سن کبی یار اولدی کوکلم برداخی یارا ایستمز
کوکلمک دلدای سن اوزکه دلدارا ایستمز

جنت الماوا یوزوک کلزارنه مشتاق ایکن
کیم شول کلزاری کوردی اوزکه کلزارا ایستمز

تا ابد حرمان ایمش حقدن نصیبی کم اول
سندن ای دلبر اکی عالمده دلدارا ایستمز

کوکلمک مقصودی سن حاجتی حقدن بودر
حاجتندن اوزکه کوکلم نسنه زنهار ایستمز 15

کل که سن سن کوکلم ای جان و جهانک حاصلی
کن فکانک حاصلندن اولدی بیزار ایستمز

سوره ای دلبر نکه کیم حاجتنک بندن نه در
چونکه معشوقدن براج سن عاشق زارا ایستمز

لنکه زلفنوک خیالن بغلدی کوکلنده اول
دلرباسی اولدر انک اوزکه زنارا ایستمز

چون انا الحق دارنی منصور الن در استین
اولمین منصور انا الحق لیس فی الدارا ایستمز

ایستدی حقدن نسیمی وصلنی بولدی مراد
مالک دینار اولوبدر کنج و دینارا ایستمز

و ایضاً له

حسرت یشی بر لحظه قلور بکزمزی پیاز
بو پرده ده کم نسنه بزه اولمدی دمساز

عشاق میدن سی قلی عزت نوروز
تا راست کله چنک حسینی ده پرآغاز

زکوله صنعت ناله قلب زار پیابان
چون عزم حجاز ایلیه محبوب خوش آواز

16 نه جمله بکزر یوزکه آی و کنش کیم
خورشید قمر لاله رخ و غنچه اولماز

بوستان اچره ده داغنک رنکی سنکبی
عناب ترا یر شمز و شیرین عنب اولماز

کوکلی حصار ایلدی اول روی مبرقع
کل اوله مخالف بزه ای دلبر شهناز

چون یوزه کلوب عشق یوزنه قلیه نسیمی
عشقندن انوک ذوقه کلور سعدی شیراز

و له ایضاً

جانا نه بن سودکمی جان داخی بلمز
جانم سونی دینده جانان داخی بلمز

ابدال اولبن تجلک ادن عارف کیمدرکم
بو سلطنتک قدرنی سلطان داخی بلمز

عشقک کیمسن غرق ایده کورمش دکز اچره
کم بو دکزک قعرنی عمان داخی بلمز

17 ای ساقی کتور دورایغی دورله صونکم
بو دور ایغی دورنی دوران داخی بلمز

بر صوفی اچر جام مصفای بو دمدن
پنهانی اچر داخی که شیطان داخی بلمز

فهم ایلیه نسیمی بو سوزوک معنیسنی کم
بو قوش دلیله ربونی سلیمان داخی بلمز

و ایضاً له

درد غمله یاندی کوکل یار بولنمز
چوق درد دیار ایستدی دیار بولنمز

18 عادت بویدی که دل دلداره وریه
دل کتدی الومزدن و دلدار بولنمز

نیچه کیشیلر دعوی اسلام ادرامّا
لیک آرده بر خاجله زنار بولنمز

یارم دیچی چوق دررامّا تحقیقت
فرصت کلنجک بیری وفادار بولنمز

هربی هنر انسان بله منصب یری دنی
صاحب هنر منصب و دینار بولنمز

خلقنک علی آزدی وکوکل تیغچی چون
بر خسته کوکل یاپجی معمار بولنمز

هر کیشیده بر جبه و دستار اولور امّا
بر باشده بری لایق دستار بولنمز

چون چرخ فلک جاهل ونادان سور اولدی
بس لاجرم اوش فضله خریدار بولنمز

طرّار اکر التورسه تموز خست روادر
چون قافله ده بر کیشی بیدار بولنمز

زر قیله دیبا اوشنه کیبا دالمدی فضلی
علم اهلنه بر رونق و بازار بولنمز

وار اوزکی قاش انه نسیمی بو عوا
عالمده بو کن محرم اسرار بولنمز

و له ایضاً

صوفی دن صورر کیم اول جانی بلمز
که جانی بلمین جانانی بلمز

یلانجی زهدنه اول غرق اولدر
یلان سویلر یلان ایمانی بلمز

پتین بل صوفینک یوز قرادر ١٩
اکا سورمه که بو عشق آیینی بلمز

چیغیر صوفی کیم معبود بولدم
قرا اولسون یوزی جون آیینی بلمز

مغیلان خاره کردونده نسیمی
دوا ایستر دردنه درمانی بلمز

و له ایضاً

ای جمالنگ عرش رحمن قبله تو سین قاشنگز
نقش ما اوحی یازب در حسنونگه نقاشنگز ٣٠

احسن صورته و یارب سن نه زیبا چهر سن
حورلر اولدی فلک خوبلر حمی فراشنگز

ای یوزی جنت خطی رضوان دوداغی سلسبیل
لامکان جیره هلالی دریوزکله قاشنگز

تا که زلفنگ قشلر کدن کوزلرک جکدی چری
اولدی کون الامکان تنک وارلغی فراشنگز

صورتنگده دلبرا دیدی که حق کوردی عیان
سجده قیلدی یوزکه بو عاشق قلاشنگز

بحر ذاتنگ کوهری سن لایزالک صورتی
لامکان پیرنه خورشید اوش بوکون یرداشنگز

یوزکی کوردی نسیمی ای کوزم نوری حبیب
آستانکده پیریرم یاسدخم درداشنگز

و ایضاً له

صورتنگ انا فتحنا سطر یاسین قاشنگز
خوب یار اتمش در تعالی شانه نقاشنگز

ای ملایک لر سکه قول ای فرشته چاکرک
ای پری فردوس اچنده حورلر فراشنگز

٣١ نقطهٔ نور نبوت سر عینک ذاتی سن
صاحب پر معانی سرّاله سرداشنگز

قبله گاه عاشقان حق یوزک وجهی درر
کعبه آزادکان در آستان وداشنگز

سر بسر کون و مکان تنک وارلغی سن سن حبیب
کونده یوزنک باشی بولنده دل تاشنگز

ترک دینی قل نسیمی کیم اطلس کیه ندر
کیم بو دینی وفادار اولمیه بولداشنگز

و له ایضاً

آخر زمانک فتنه سی شول نرکس شهلا امش
کل دوشنک سوداسنه کوردکم نه خوش سودا امش

عشقنکده محو اولدی جهان جسنکده حیران اولدی جان
ای کنزا کوهری عشقنک عجب دریا امش

سنده وعنصی ده همتا بولنمز چنکه
شول واحدی کوردکم نجه بی مثل و بی همتا امش

دوشدی سچک زنجیره آشفته کونکلم بیلیون لدی … زنجیره دشمن درایشی مرخنده برشیدا امش

شول آلی حوخ آله کوزک کونکلم اوین یغمالدی … بیماجی ترلگ عادتی مرخنده بریغما امش

تسبیح اله سجاده نی عرض ایته اهل حالکم … حبل المتینی عاشقنک شول نرکس شهلا امش

کزدم وجودم شهرنی سندن دولو کوردم انی … مرخنده جون سن عجب ادک ندن پیدا امش

عشقکدن ای جان نسخه سی عالمده غوغادر بولو … عالمده دایم سن اوجون عشقنک ایشی غوغا امش

ای طوبی آرزو ولین اول جو قامت لوکبی … یارک قدن آرزوله کیم طوبیدن اول اعلا امش

نجدی نسیمی بک یوزی معراجه ای خلق سن … کل کل کم سبحان الذی اسرا یه خوش اسرا امش

وله ایضا

ای حسنک خندان کلی آجی فراقک خار امش … مشتاقه دردلک سنن والله کیمن دشوار امش

سنسز کرکمز کین دکان ای صورت رحمن بکه … عشق اهلی نک مقصودی جون کون ومکاندن یار امش

موسی تجلی ربنی کورمک تمنا ایلدی … مطلوبینی معلوم اولدی کم حقدن انکه دیدار امش

نقشکله یار اول یاربل یادا اوله حقدن عارف اول … شول مدعی کم حق الیار اولمدی اغیار امش

کرتانش سن نفسکی کرجک بلرسن ربکی … حقدر سنکله غم یمه نیجون حسنک یار امش

منصور انا الحق سویلدی حقدر سوزی حق سویلدی … انک جزاسی غم دکل بیگانه دن کردار امش

قالوا بلی نک عهدنی اونتمزم اونته کیم … ایمان دو توحید ابلی نک شول عهد وشول اقرار امش

کرمنکر ایسانمز حقه عیب ایته انی فارغ اول … شول معنیدن کیم منکرک دایم ایشی انکار امش

توحید کلمز مشرکک قلبی وعینی احولک … پس شول موحدلردن اول کادی اولوا الابصار امش

گلگون یکانغک دن بکه کشف اولدی بدر دجا … کامل صفانک حتی شول باغ وشول گلزار امش

مرزاپدک کم سجده سی شول زلف پرچین اولمدی … ذکری جهاد ونیزه در سجاده سی زنار امش

حق صورتندن کوزیو مرزا پدندر بلمزم … اول کزی جوخ شیطان کیبی حقدن کیم بیزار امش

عارف قتنده دینی نک مقداری یوخدر آزجه … مقداره چک درسن آنی کورکم نه بی مقدار امش

نظم نسیمی بل یقین الله نورک شرحیدر … سرکیم بو نوری کورمدی بکه نفسی نار امش

وله ایضا

ای جمالک صحفه سنده ختم قران بولدم اوش … صفحنگ برناره سنده کفر وایمان بولدم اوش

جون هدایت ایلمش حق یوزکه نور ازل … شوق سیندن بن یوزکده نور برهان بولدم اوش

صورتنک مصحف درای دلبر یوزک بدر منیر … طلعتنک شمس ضحادر ماه تابان بولدم اوش

ای پیکر جنات عدنی عرض ادن زاهد بکا … بن بوکن یارک جمالنده گلستان بولدم اوش

جورنه قیلدم تحمل صبر ادب یارک مدام … درده درمان اندن اولدی درده درمان بولدم اوش

ای نسیمی وجه الله کلامی در یوزک … کیم بوجه الله الحق فضل رحمان بولدم اوش

وایضا له

ای دیدلک جمله یالن قول وقرارک یوقمش … چین خبری سویلیه کیم مشک تتارک یوقمش

هیچ کون اولمز که بز هیچ سر اولمزنه بن … سن بچه قیش سن سنک تازه بهارک یوقمش

ای کوکل انک اوپی سن سنده ظهور ایلدی حق … بحر محیط اولدی اوک حد وکنارک یوقمش

پسنده آره انی سن تا بوله سن سنده انی … سن نکا یار اول آنی صنمه که یارک یوقمش

ای دلکوک کلیسی یار اندکوک جمله نگار / عاشقینک کوزنجون الده نگارک یوتمش
یازکو سینی در دیرمز ما معین دربیمز / سن بلرسن بومی جونکه خمارک یوتمش
زاهد و صوفیدر ادک کورنه اجمی اولدی دودک / ای ایو آدا اسنین عزتلو عارک یوتمش
بولدی نسیمی جون کستی نجون انا الحق دیمه / ای بو یوزه منکر اولن دولتلو دارک یوتمش

ولە ایضاً

لیکی اهل نطفه جان دولرکرچک اش / اغزکی نقطه نهان دولرکرچک اش
خدکی لعلک الده صور شم ارواح آتینی / خضر الده چشمه حیوان دولرکرچک اش
دولر قاشنکه سدره کمال اهلی ویلی / خلق آنی سندی که یالن دولرکرچک اش
آدمک صورتنه سجده قلن لرکه سینی / کوردیلر صورت رحمان دولرکرچک اش
صورتک منکری علم الایمان اسکلچی / انکه کم دید اله شیطان دولرکرچک اش
معجزات اهلی یوزوک باغنه ای جنت حور / خلد اله روضه رضوان دولرکرچک اش
کلمات اهلی که یازوسی اله صورتنکی / لوح محفوظ اله قران دولرکرچک اش
قاشینک سرنی حقدن بلن اول طایفه کم / عنبرین خطکه ریحان دولرکرچک اش
ای نسیمی خبر اهلی که وجودک ادنه / لامکان گنجنه ویران دولرکرچک اش

ولە ایضاً

زلف و قاشکدن بیان سر جانان اولدی فاش / حق تعالی نک کلامی مو بمو رحمن اولدی فاش
ای فقیه بی طهارت کور بو کون ما طهور / کل طهارت قل بو کون کم فضل یزدان اولدی

رحمة للعالمین سن وجهکا اولدی لا یموت / ای بلن بو وجه حق اسلام و ایمان اولدی فاش
کر باشک طوب اپتر این کل بوکون مبدا کر / زلف و خالندن انک کور طوب و جوکان اولدی فاش
کعبه در جون وجه جانان سن حقدر کعبه کور / گنت کنزا اولدی عیان و پر قران اولدی فاش
مصحف حقدر امام جمله اشیا سر به سر / کور امام اولدی عیان پر و برهان اولدی فاش
لا تحرک آیتدن اولدی فاش اسرار کون / استوا عرش در کل کورکه جانان اولدی فاش
خاموش اشیا صور اسرافیلدن ناطق کورک / ای نسیمی اهلی بوکون نطق سلیمان اولدی فاش

ولە ایضاً

نه سپهردر که بو کوکدن قیامت اولدی فاش / کورک قیام الدی بو سپهردن کم شاباش
زهی تراب العقد ایلین بیل الا اودی / زهی سواد سینه یازن بو صورتی نقاش
ملک که عشق الباشی ازلده اولدی خوش / خوش اولدی ایکی عالمده اول منزه باش
ملک که عشق حقیقتدن اولدی جانی / سن آدمی دمه اکه کانکدر آدمی داش
سجوده کلمدی الا بو معنیدن شیطان / که تا فقیه خطا بن اله اوله یولداش
مراده ایرمیه کیمسه حق سزای غافل / اگرچه شاه جهان اول جهانده بکلر باش
بنای علم نیه کردلر سن ای بیباک / کچیل اوزکدن و تا نی حقی دخی اولداش
انک علم اولدی نصیبی ازلده حقدن عشق / اگر نه شربت و معجون کرک نه آنمک و آش
فراش و مفرشه اوکونه عاشق اول عاشق / که عاشقک ایشکنده ملک در فراش
مجنون و تماش اولسه آخرنده اول حق / که اولدی بو جهانده بوکون انکله دوتماش

قلندرک صفتی درفنا التجرید | قلندر اول ایکی لکدن مجرد و تلاشش
شراب و شاهد و صوفی نجن حریف اوپیر | بو رسمه کاله بو نیمش بو آل چی قلماشش
یوزکدر ای صنم اول مصحف آلهی کم | بولوندی آیت و حرفنده سرسر قورولیاشش
نسیمی نک یوزی جون کم بهالوکو مردر | بونوع الدنجه اولدی که پیاز آنی بلاشش

ولە ایضاً

دولتنک دورانی کلدی درده درمان بولدم اوش | شوقه یانن جانه حقدن آب حیوان بولدم اوش
کفرم اول ایمک قرازلفی درایمانم یوزیدر | ای بن ایمان و کفری کفر و ایمان بولدم اوش
زلفی در عاشقلرک حالن پریشان ایلین | شول سببدن دلبرک زلفن پریشان بولدم
ایدرم کوکلم دواوی در شول جمالک عشقینی | لعلی نک کنجی بودر شول کنج ویران بولدم ٨
ای نبی دعوت قلن یارک کونن دیدارنه | بن بوکون شول خاک درکاهی کلستان بولدم
زلفی نک شاننده یعنی لیلة القدر آیتی | طلعت شول والضحی نک ماه تابان بولدم
صورتنک اسرارنه وقف ایلدم کوکلم اونی | کعبه نک کنجی در شول کنجه ویران بولدم
ای بهشتی حوری جون آرزو لین شول مهی | کیم کونش در آی الهه سینده حیران بولدم
کرکی قاشی سبع مثانی درانک یوزی لوح | مصحفی پس کملە حافظکه قران بولدم اوش
ای قاشک عیدک هلالی عاشقک عیدی یوزک | بن انک قربانی اولدم عیده قربان بولدم
کرانیانز پس که آدم شکری نک مراتی در | حق تعالی نک سوزندن اوشته برهان بولدم
ای نسیمی دلبرک وجهی کلام الله امش | بن انک وجهنده بسم الله الرحمن بولدم اوش

ولە ایضاً

کل ای دلبر که چشمک آیه دوتمش | یوزک کوزمش کنش پودایه دوتمش
چشمک زلفک بویی آق دوندی | کمر عنبر صاچک پودایه دوتمش
بن اول واعظ یوزندن قورقرم کیم | کم امروزی آنک فردایه دوتمش
کوزکدن فتنه یالیش جهانده | انکچون بوجهان غوغایه دوتمش
٩ زینهاجی مغلیین دربویاره | کوزک پوداکری یغمایه دوتمش
نه شیرین نقطه در شیرین دهانک | خبر در کیم اندن افوایه دوتمش
دن دوتمش صاچک منده صنت کم | بیکا غنک لاله حمرایه دوتمش
نسیمی نک کوزی یارک غمندن | طولب سر قطرسی دریایه دوتمش

وایضاً لە

ای جمالک نور سبحان الذی اسرا ایمش | عبده لیلا طپکدر مسجدی اقصا ایمش
یوزلرونک سر بیسی نفخه روح القدس | لبلرونک معجزندن یحیی الموتی ایمش
طلعتوک نور تجلی والضحی نک مهر در | قاب قوسین اولدی قاشک لیلا الاسرا ایمش
١٠ الکایر فرش خدا انا فتحنا سوره سی | قاف والقرآن یوزوکدر سوره اعلا ایمش
عارضکله ایکی قاشک لایزالی کور نور | معنی سبع المثانی علّم الاسما ایمش
قاشک چت الحرام اهلی صفانک مروه سی | کعبه یوزک اولدی زلفک عروة الوثقی ایمش
ای نسیمی جونکه کوکلک وحدت دریاسی | یدی دکز فتنه سینه موج اور در دریا ایمش

و له ایضا

دوتندی شول غمزک سهامی جانه کار اندی اوتش — بو بجه فرقتکم بکا شول چرخ غدار اندی اوتش

گرچه شول پیستانه عینک سیاغرندن ایچلی — باشمه حقدن خمارک کورنه خمار اندی اوتش

سویلرم دایم انا الحق زلفنه جان دوشلی — تا بنی منصور کبی زلفنه بردار اندی اوتش ١١

دوشدی چون تاپنت نارک شعلهسی پرتاقدم — موسی یه اول آتشی کورکیم نه انوار اندی اوتش

دوکدی چون یارک غمندن جگر بحرینی کوکل — دشلرک عکسن کورلدن در شهوار اندی اوتش

چنکه باقدقجه دایم اوقورم انا فتحنا — لوح محفوظک حروفن حق چو اشکار اندی اوتش

سرنی فاش اتمه یارک ای نسیمی ایسم اول — نیچون اول اسرار حقی عالمده اظهار اندی اوتش

و ایضا له

جعد زلفن عنبر افشان ایتمش — نافهٔ چینی پریشان ایتمش

جان و دل بردم بجه طوب اولسون — چون نگارم زلفنی چوکان ایتمش

حسن ایچنده کوزدمش شکلک فلک — بو بجه دوران کم بو دوران ایتمش ١٢

عاشقک قانینه یاندرمش الک — کوربو جوق دوستان ز دوستان ایتمش

کوزلری قاشی انا الحق چاغرر — بنجه سری کورنه پنهان ایتمش

زلف داغتمش رخ اوزره اول صنم — کافرچین قصد ایمان ایتمش

عید اکبردر نسیمیه بوکون — جانینی شول ماهه قربان ایتمش

و له ایضا

حواجی کوزلرک ینمایه دوتمش — زهی جادو که نه سودایه دوتمش

ندن دوتمش معنبر زلفکه تاب — مگر شول وجه دن کیم آیه دوتمش

انا الحق چاغرر چنک و نی و دف — یلنچی لا الا الا یه دوتمش

نه فتان سن که سندن جمله اوترو — جهان اجدن اجه غوغایه دوتمش

می و شاهد بکون شکر حرام — انکه کم غصهٔ فردایه دوتمش

١٢ قرار اتمز کوکل زلفکدن آیرو — بو سرگردان اوزون سودایه

نه شیرین نقطهدر اول کم قلمدن — دام شول لعل روح افزایه دو

ایاغکدن سیجک باشین کوتورمز — جبالی کورنه عالی پایه دوتمش

بکا غلک اوزره بجک طاوس بکزر — که سیری جنت الماوایه دوتمش

کوزومده انجو دشلرک خیالی — کورن ایدر که دریایه دوتمش

نسیمی قاشکه قربان اولبدر — نه قربان کم انک تک پایه دوتمش

و له ایضا

اکی عالمده سنسن شاه مطلق — فتحنا شانکه کلدی محقق

جمالک والضحی واللیل صاچک — گنشش شانکده در آیات معلق

چو منزلدر سکا طه و یاسین — قمر اولدی جمالکدن مشقق

سنک عشقک بنی بندن آلبدر — سیالبدر رحیم نه مانند زورق

ازلدن ایچمشم جام سقاهم — انوکچون سویلرم هر دم انا الحق

بقا گوردم فنادن صافی اولدم بقادن ایچمشم جام مروق
سنک ذکرک اوقورلر سحرگاه تذرو بلبل و قمری منطق
اولورلر بوکه آخر بلر سن سنک عشقک وجودندن معزق
نسیمی ازلدن جامی سوندک انوکچون ذو الحیات اولدی محقق

وله ایضاً

زهی سرمست و شیدا جان عاشق زهی دولتلو دلبر مهر عاشق
گوکل تختنده سلطان عشقی بلکل کتورمز کبر و کین برگوکی عاشق
دوکر ایسته تار اشر جسدن هزاران زهر قاتل سر عاشق
گوزت اول کون که جان قوشی پر ایچ قالر قالب تنی مانند عاشق
اگر کفر السه یارک زلفکی بره کتورا ایمان کوتورز کفرنه عاشق
اگر سن اهل دل سن یقین بل که سندن ایرو یوخدر رفیق عاشق
نسیمی چون حقیقت حقی گورمش یقین بل حقدر رهایی عاشق

وایضاً له

گوکلمک شهرنی چونکم ایلدی یغمای عشق صلدی عالم ملکنه شور و شری غوغای عشق
چقدی پرم عالمه اسراری فاش ایلدی عالمه همدم اوللدن دیده سودای عشق
قالمدی نام و نشانم عشق اچنده ذره جه توتمشم ناموس و عاری اولمشم رسوای عشق
عالمه گوسرمه بن بجه سی جوش اتمشم صلدی گوکلم جا بجا موجنی دریای عشق

واحدیت ثابت اولدی عشق اچنده عارفه ملک الوهیتده اولدر واحد و یکتای عشق
نطقمش عالمده موجود عشقمش قایم مقام بیز بکپتردی ازلدن منزل اولای عشق
حق تقیسندن گلگل ای بلبل گلستان بیرتنات با پس قدم میدان عشقه گورسن بالنچای عشق
سن همای لامکان سن کنذرکدن بی خبر گلمدک تا گلم گورسن منزل اعلای عشق
عشق الهدم نسیمی بیرادر سن کوه قاف سن اول عالی مکان دودار عنقای عشق

وله ایضاً

یارب نه سببدن در اولرطاقتمزلی چق دن برو درجانمز اول چشمکه مشتاق
اندن بروکم غمزه اول یوزگی گوردی بر موی اله آصلدی جانم قالدی معلاق
گلزاره قدم بصمه صنم سیاز المطرب عیش ایده ادک زرق اله کر الیسه زراق
یازم دراید نامه از خون جگردن دوکولدی یورک قانی یره دوتمدی اوراق
گوردی که دو کتمز یازوبن وصف الرحمن قتلمدی بودرده ضعیف اولدی قلم شاق
ای پس ایسی عاشقه رحمت ایله سون لطف الیچاره یه برجام مروق
گر ایستر ایسک یارکی برگون طلب ایله گورکم نجه یول کیترر اول پر محقق
الله اول ایله نیاز ایدی نسیمی اوله سوچوکدن نجه لطف ایله رزاق

وایضاً له

زهی وجود مطهر زهی عناصر پاک که ناک اولره قدمندن عناصر و افلاک
زهی سپاه زمعراج پسید تقلین که باپدی عرش اله فرش اوستنه قدم چالاک

انکه شاپسنی اونور دحوش وجمله طیور — انکه مداحنی اوحرد کز دو بید بیماک
انکه صفاتنی ایدر جلیل حی قدیم — کما خرجت من العشق آیت الافلاک
ز نور احمد ومحمود دولدی افلاک — ملک بجود اکه قلدی جو درکه ای لولاک
اکر وصال محمد جانک دلر شکسته — دلک الدر کل قودرخمه پسن زصوت پاک
مقام عشق محمد بوکون نسیمیه در — کمال اهل سیخ درکه قلدی اول ادراک

ولہ ایضا

کل کل که نور دیده جمالکده درپسنوک — دور قمر ده فتنه بلالکده درپسنوک
اغزوک جو میم وزلف وقشک نون ودال مش — کوکلم همیشه شول میم ودالکده درپسنوک
ظلمات اچنده چشمه حیوان امش لبک — خضروک حیات آب زلالنده درپسنوک
آفاق دونندی عشوه چشمک ملاحتی — شول فتنه دن که مردم شهلاکده درپسنوک
تا روز حشر نور هدایت ورای صنم — مصباح لم یزل که جمالکده درپسنوک
خطک چبانی بلن اهل کلام صور — شول آیتک که نقطه سی خالکده درپسنوک
استه نسیمی وصلنی حقدن کوکلیله — آنوک مرادی کام وصالکده درپسنوک

وایضا له

دو شنبه را دل کلی خندانه خالک — که زلفک دام البدر دانه خالک
زنخدانکده ور اول چاه بابل — صالبدر عاشقی زندانه خالک
صدف اغزوک ویشک انجو لبک لعل — سپوزوک کوهر ولی دردانه خالک

قزل کل عارضک مجمره دیانک — صالوبدر بلبلی افغانه خالک
مصردن لبلروک باج الدو غنجون — خبر کوندردی هندستانه خالک
کلستان سبزه ده تخت اوربدر — زهی طره فه حبش شاهانه خالک
سلاسل زلفنی بوینوره صالدیه — قلبدر جانیغه پروانه خالک
نسیمی نک آلیله آلدی کوکلن — قلبدر قصدی شمدی جانه خالک

وله ایضا

عالمی قلدی منور شول یوزی ماهی کورک — قدرت ایدر جمالک قدرت الهی کورک
خوبلرک شاهی زلفدن شول صنم درتابام — دولتی پسنی مخلد خوبلغی شاهی کورک
مؤمنک مرآتی مؤمن دردمش خیر البشر — کوزکویی صافی دوتنک کوزکوده الهی کور
کوزلری قاشی رخی زلفی جری درپسنی نک — لشکری ینماجی شول قتان شهنشاهی کور
عنبر افشان جعد زلفن آرزولر کوکلم انکک — شول اوزون اندیشه لونک دپت کوتاهی کور
رازمی فاش اتدی ایم عالمه چخدی سخن — عاشقی رسوا قلن شول پرده دراهی کورک
زاهدک مطلوبی جنت عاشقک مقصودی دوست — راهی انک حق میدر یا عاشقک راهی کور
خاک درکاهک دن اولدی هر بصیره تو بصیر — ای نظر اهلی کلنک شول خاک درکاهی کور
لف الد رخسارنی هر کیمپه کم کوردی دیدی — شام الدر برده جمع اولدی سحرکاهی کور
پیرکنعانک عزیزی مصر حسنک یوسفی — یوزنه باقنک زنخدانندکی چاهی کورک

دلبرک راهنده خاک اولدی سیمی کمادی   حقدن اولدی جاه و حشمت و جاهی لودل

وله ایضاً

بهار اولدی آجلدی کور یوزندن پرده کلزارک   آرشدی غنچه تک دوری نمانی قالمدی خارک

فرحدن غنچه تک کلکون ینکاغک کل کبی کولدی   که منظورینه کل در چمنده بلبل زارک

کلستان نور قدس اولدی بهارک نورنادن   کل ای موسی کور آثاری شجردن نور نارک

چچک رنکین مختلف الوان نه معیندن درانی بل   بو نا جنسی جو بر ایتمش بو انوار و ازهارک

عبیرزدن چمن کورکم نه طیب آفاقه کوندرمش   انک عطری بو بندن در مشامی تازه عطارک

زعنبر موی دریارب شقایق مجمرندن کم   کم انک بوی طیبندن بیچلمش مشک تاتارک

کل ای سیمین بین پیاتی بکصون جام صهبایی   که اولدی رونقی کلدی می کلرنک خمارک

اگرچه سنبل و نرکس پیان کته کشف ایلر   فجن علیهم اصل ایلیس اشاراتن بو اسرارک

جهان جنات عدن اولمش انک صحنده حورعین   بزنمش حوریدن بستان کوزی آچلمش اشجارک

بو موسیقیدن ای سامع سکا کرچه کشف اولدی   بیان ایله مقاماتی اصولن چتراد وارک

بو کون کر عالم الغیبک نشانن کورمک ایسترسن   ریاحین اوش عیان ایلر ظهور چرخ سیار

اگر سو پسن لین ایکم دکل پس نطقه کل سویلر   که حرف لفظ و ترکیبی نه یردن در بو کفتارک

کله بازار ایدر کلشن چمنده لاله دن کلکون   غنیمت در که بیش کون در تماشای بو بازار

نسیمی تک یوزی کرچه دم عیسی درای سنکر   نجوک کار ایلمز سنکا مکر یوق حقه اقرارک

وایضاً له

جانا یوزا پستوا پیده شق القمر کرک   اول بو معجزک بیانه خیر البشر کرک

موسی صفت تجلی دیدارا و جون سنکا   چون الا قامتنک کبی طور و شجر کرک

احیا قلر بجلری زلفک ایا صنم   خلوت نشینه شاهد و شمع و شکر کرک

باشنکنی طوپ ایله و میدانه کر مقیم   میدانه کرمکه بینه مردانه ار کرک

هر بی بصر بسنی نجه بول بله کورکه   اوجاغوغ بلکه رو ینه اهل نظر کرک

ناپاک اکن پسنکنه بلز قدر و قیمتن   ذاتنده آدمک داخی آری کهر کرک

قیمت نسیمی او بنجع باده کم اور   یارده ایرشمکه بینه یاردن خبر کرک

وله ایضاً

یوزکی بندن نهان ایمک دلرسن ایکل   کوزومک یاشن روان ایمک دلرسن ایکل

برک نسرین اوزره مشکین زلف اوزینی غذاب   عاشقی پنجان و مان ایمک دلرسن ایکل

جانمی وصلک شرابندن ایردک ای صنم   غنیمی کوهرفشان ایمک دلرسن ایکل

قسکرک توپسنده ثمرکانک خدنکن کرلب   ای کوزی پستانه قان ایمک دلرسن ایکل

تو یشم عشقنده بن کون و مکانک دارنی   جان نذر کم قصد جان ایمک دلرسن ایکل

برقعی یوزوکدن آچر پس مکر نامحرم   کزلو اسراری عیان ایمک دلرسن ایکل

بندر رپس کوکلمی عشقکده معلوم اولدی کم   آنی رسوای جهان ایمک دلرسن ایکل

رقضانک اوخنه قلدک نشانه سینه نی   ای نشان بی نشان ایمک دلرسن ایکل

چونکه عشقک مسکنی در کوکلمک ویرانه سی   هر نه آنی مکان ایمک دلرسن ایکل

وغیرم عشقکده قاشیکه کریکک داغ دور
قدمی عیبک کمان ایمک لرپسن ایمکل

جون تیین اولدی یسی آغزی بکه وار اولدغن
اول تیینی پسن کمان ایمکلرسن ایمکل

وله ایضا

زلفکی عنبرفشان ایمک دلرپسن ایمکل
غارت دین قصد جان ایمک دلرسن ایمکل

برقعی طرح ایلمش سن ای کنش رخسارهکم
فتنهٔ آخرزمان ایمک دلرپسن ایمکل

جون انا الحق دن کوتردی صورتکی ای نقاب
سن حقی بچون نهان ایمک دلرپسن ایمکل

خال و خطک منطق الطیر اولدی اهل وحدته
قوش دلی سن ترجمان ایمک دلرسن ایمکل

کرپکک دن جان نکارا اوخلدوز تمس سن یکه
قشلرک اوخنه کمان ایمک دلرسن ایمکل

باده ورمش پسن پریشان زلفکی داغتمغه
جانلری بی خان ومان ایمک دلرپسن ایمکل

ایلدی عشقک محبت تیرزه قالقان سینه
شهدی کلی بی کمان ایمک دلرپسن ایمکل

لاتحرک آیتی اندی بیانک شانینه
اول بیانی پسن بیان ایمک دلرسن ایمکل

صورتک کنجی سیتی ورکیتررسن کوزکوزه
عالم غیبی عیان ایمک دلرسن ایمکل

شبه سیز یوخدر بلک جون کم فلکدن شاهمز
لاشی آدنی بیان ایمک دلرسن ایمکل

غمزه دن مصری قلیج ورمش سن ای پسروک نکارکه
قان بهاپسنه نیجه قان ایمک دلرسن ایمکل

عاشقه جوخ جور ایدرپسن عهد قلمزپسن نکار
آدنی نامهربان ایمک دلرپسن ایمکل

ای نسیمی جعدن ابتر پسن کوزمک پرده
اول بیانی پسن بیان ایمک دلرسن ایمکل

وایضا له

یارک جفاپسی جمله وفادر جفا دکل
یاره جفا قلمدکن اهل وفا دکل

معشوقه هر نه قلسه روادر حسینفی
الا فراقک اوتنه تحمع روادکل

هرکیپه نک که قبله سی ای جان سن اولدک
برآخه دوشدی دیه اهل صفا دکل

خانی جهانده ای کوکل اول وحدت اهلی کم
یوزینک بلا و محنت اله مبتلا دکل

ای سومه چینی اهل جمالی بکه د..ین
کورمز کوزی عجب که بوعینی عما دکل

عشقک اکرچه آدنی عاقل بلا دیش
نعم البلا دراما نه اول هیچ بلا دکل

صبرک شرابی کرچه مفرح درای حکیم
عاشقلرک دواپسی بو آجی بلادکل

وصلکله اول کدا که ارشدی صباکنه
معینده بلکه شاه جهاندر کدا دکل

صورتده آدم اوغلی ومعنیده دولت اول
اول درکه حقی تانمش آشنا دکل

ای عاشقک قاتینه سوپسن ت خطا
فتح عزیمت ایتمه که فکرک خطا دکل

صورتده کرچه بنکزشی جخدرپسی نک
معینده آدی هر حجر و کیمیا دکل

وایضا له

کرچه جیسم دن نکار صورتنک پنهان دکل
فرقتک دن یارزم کم وصل الدیکیمان دکل

ای کوکل نادان قتنده رازکی فاش ایلمه
شول سیدن کم یورازک محرمی نادان

حق پوز خوبی زمعنیدن بن آنی سومیم
پوسمین شول اینته اکم سومی اپسان

جهلکی رفع ایله ای زاهد آلی تانی کم
جهل اشش جهل اول مرض کم قابل درمان

کرچه آپسان درپسان تر جان عشقنی بربیع
شولکه برغوغایه دوشدی بلدی کم آپسان

گرچه بکرکدر وفادن دلبرای پسندن جفا / سن جفایی قوی وفا قل کم جفا چندان دکل
صورتنک عشقی کلک کیم قلمدی جانته کار / شول کزن جهنده کی صورته جن درجان دکل
آرزومند اولدی کوکلم وصلنه یارک ولی / بو یروغی تقدیره بخمز حکمنه فرمان دکل
ای کوکل دار السلام دنی نک لذاتنه / بسنه کم شول بی ثباتک عمری جاویدان دکل
نفسنی اولدرمین کرچه زن و سهراب اله / قویه آدن پهلوان کرستم دستان
عشق میدانده محکم ارکرکدر کم دژه / هر هنر پنهمی پسنک یری میدان دکل
ای که سلطان اولمغ ایسترسن فقیر اول کم یقین / بی نوا درکم که درویش اولمدی سلطان دکل
دونمه شیطان رجیمک قولنی رحمانه اوکی / کم اویمن شیطانه جن در تابع رحمان دکل
خضر الله عیسی نکارا بولدی وصلک دن حیات / لعلکی کم دردین کم چشمه حیوان دکل
ای دین مردم بکه کم بخمه توننک یوزینه / عاشقنک آخر کوزی وار اول قدر نادان
عقل اله جان یوخسه اول بی معرفت حیوانکم / صورتنک چسنده دایم واله و حیران دکل
ای نسیمی حق قتنده جون یقین ایمان اش / هر شهادت کم یقین دن دشره در ایمان دکل

ولہ ایضاً

چون اچنده یوسف کنعان اوکندن بیلکل / ای بولدچن ماهپیک تابان اوکندن بیلکل
کلشم شهزاده یه تا حالمی عرض ایلیم / بن فقیر و ابجیم اجسان اوکندن شویله کل
کردلر یک کوکلم پسندن بوکون خشنود اوله / بی حیالق ایلمه جانان اوکندن بویله کل
مذهبنک تانی و درعقلک یوری دیوانه تک / آره یرده کزمه حق دیوان اوکندن بویله کل

مشتری بازاره کلمشدر جواهر لرصتا / کیمسه آلمز خرمکیس دکان اولمدن بویله کل
ارسلانم دیو بن دعوی قلمه کی صفقن / دلکوپسن وار فارغ اول ارسلان اوکندن
ای نسیمی شول قرایوزلو رقیبه سویله کم / درمسون حدی دکل سلطان اوکندن بویله کل

و ایضاً له

ای ینلر روزکارک بیله پسندن انفعال / بلمدکی کم قادر بوجهان بد فعال
شاد پسندن قیغوبی جون قهر لطفندن زیاد / بر زمان شادی قلور پس بر زمان ایلر ملال
که کولر شخصک یوزینه درکه سوکنه مدام / که وارد آیرو قلز که برکدر حب وصال
حق عدو کوزدردی اموالکزا اولادکز / پس دوکن جمع ادوبا پسندکک مال و عیال
همت آیینه سوار اول کی سعادت جوشنین / سور ارادن کبر و کینی ایله نفسوکله قتال
چکمه قیغو پس جهانده مال و ملک و نعمتوک / کم ورا حق بر ده پسکا ایرده اولمایه وبال
ای نسیمی جونکه بو دنیا دکل در پایدار / قلمه دعوی کنت کوردن انکه پسکیلنه جدال

و ایضاً له

ایشرد وک جام جمشیدی و یان ایخودن ای غافل / نه بولدوک ای وجودن کیتیه قالدوک ای وجودن جاهل
وفا پسند دنی نک مهرن کدر کوکلکدن الدنمه / بو دنیا کمپیه هرکز مطیع اولمزدم اوش بل
بو طاق و طمطراقی قوکه دورانی بودنیانک / نچه هر نوعله طوتسک کرک آپان کرک سکل
صدف خاص اولمز انجو سربو رمزی بکله فهم ایلیم / بو پرنی بلین بلکم نه خارج اولدی نه داخل
بو کفتارک اشاراتی ویرن درعقل اکا ارمز / نه بیلیون اولمین مجنون که لیلی کمدر ای عاقل

عزازیلک پوزن دوته آنوک وسواسینه اوتو
که ابلیس اویان اولمز کوکل مقصودنه واصل

پیمچی ذاتکن بانه ندن دیو اولمق ایسترسن
نکر جنی دررا اصلک ودکلسن رحمته قابل

نجه مفعول و فاعلدن نجه مسئول و پیابلدن
اگر داناسن آنی بل که سنسن مطلقا فاعل

اگر گوزلو ایسن ای گوزلو وجودک شهرنه گیر گور
نه معدنسن نه گوهرسن نه دریاسن نه خوش ساحل

وجودک شرکنی محو ایت وجود فرد و واحد اول
که ذات فرد و واحددن بو مسئول اولدی اول سائل

نه آخرسن سن ای گوهر که آدک گزلو گنج اولدی
نه رخالک کم اولمیسن اورکدن واقف ای جاهل

نکر حقدن زیان گوردوک که باطل قولنه اویدک
چو گوردک یوزکی حقدن صفتن کم حق ایدک کل باطل

سوا جانندن ایرکسن موس اولدک بجه دوشمشسن
بو آغولو شرابی قو کیم آنک شربدر قاتل

یانیجی نفسه اویمشسن قوورسن دینه دینی بیجون
اگر حقی اونتمشسن که اولدوک دنیه مایل

نسیمی سراو حایی کماهی گرچه شرح ایلر
قچن ادراک ایده آنی اوزینی بیلمین جاهل

و له ایضاً

فرقتک دن ای نگارا نور گوزم قان اولدی گل
گوزلرم یاشی جهانی دوتدی طوفان اولدی گل

جانمک وصلک لهحقدن اتصالی وار ایکن
دولت وصلکدن ایرو دوشدی هجران اولدی

چکدی مشکین زلفکی آلدی الیمدن روزگار
شول سببدن گوکلمک حالی پریشان اولدی

٨ گرچه خندان در فرح دن آغزی آچلمش گلک
عندلیبک گوزلری گوردکم نه جیران اولدی

گرچه بندن صورتک غایبدر ای حوری جمال
چشمکم گوزدن خیالک نقشی پنهان اولدی گل

خضر اگر ظلمته یاپتر چشمه حیوانینی
سوسمش مشتاقه وصلک آب حیوان اولدی

فرقتک شول دردایمش جانده که هر کیمسه کم
فکر نه دوشدی بو دردک عقلی حیران اولدی

سندن ایرو دوشهکم غم آغولر ایچوردی بکه
وصلی بنک تریاکی فانی وقت احسان اولدی گل

یار جوراتمش نسیمی چون دوا درکم انکه
او نگارندن یری زنجیر و زندان اولدی گل

و له ایضاً

فرقتک ینه ردی بزم نور گوزم قان اولدی گل
گل که دیدارک بو پایر درده درمان اولدی گل

دینی بنک نازو نعیمی باغ و بستانی بکه
سنسز ای سلطان خوبان بنه زندان اولدی گل

سندی ایلک فراقی جانی بخع ویلی
شوقه نیمش جانه وصلک آب حیوان اولدی

اول گوکل کم دایما ایشی سنکله وصل ایدی
ینه شوقندن اسیر درد و هجران اولدی گل

جانمک جانی وصالکدر وصالکدن ایرتی
نا گهان ایردی فلک بیچاره و حیران اولدی گل

عاشقک باغ و گلستانی رخک گلزاریدر
غنچه گلزارک ایدی گلشنه گلستان اولدی ٩

خستک صحن طوبی واله و آشفته حال
قامتک خنده ای سرو خرامان اولدی گل

تا نی تقدیر زبان ایلدی سندن جدا
گوکلمک حالی پریشان دیده گریان اولدی

معجز اتندن یکانک محکما تندن پچک
خار و خاشاکی جهانک ورد و ریحان اولدی

بحرینی پایانه شوقک جانی غرق ایلدی
گورنه پیدا ایلدی هجرک نه طوفان اولدی گل

تا نسیمی سندن آیرو بلدی کم بو غدر وجود
کفر و ایمان و صل و هجران جمله یکسان اولدی

و ایضاً له

سو پیدم وصلکه ای چشمه حیوان ردکل
بچمه بحر که دینی بخشه گل ای جان بره گل

ذقنک شربتی آچیدروانی اچرم / ای لبک کاشکری درد مه درمان برو گل
عاشقنک داموسی یارمدن یراغ اولدغی دم / ای جمالک چمن دروضهٔ رضوان برو گل
عنبرین سنبل زلفک دوشلی بندن ایراغ / قنی آشفته ام ای زلف پریشان برو گل
کوکلک چیرتی کوز یاشنه غرق اتدی سنی / نیجه اغلتمه سنی ای گل خندان برو گل
ذقنک قهری بنی یخدی و اینجتدی عظیم / مددک خنده در ای رحمت رحمن برو گل
زلف و رخسارکی کورمک کلادجون لیل و نهار / اوقورم سبع مثانی اله قرآن برو گل
عالمی دوندی بوکون حسن رخک دستانی / آفرین چشمکه ای فتنهٔ دوران برو گل
کوزلرم یاشی آخر باشمه طوفان کتورور / ای پری چهره بویی سرو خرامان برو گل
کرکلک شوقی ذوقنی بغرمه ای جان اوردی / یوره کمدن کوزومه مردم اخترقران برو
ایلمش جانی چون عشقه نسیمی تسلیم / نه زیان ایلرا که قید اله زندان برو گل

وله ایضا

فرقت ایچنده یازم درد مه ایله چاره گل / یارلو اولدم اوشته کور بغرم ایچنده یاره گل
صبرمی غارت ایلدی قاپدی قرارمی غمک / نیجه جفای کم یکه قلدی بو بیچاره گل
عمدن اگرچه فرقتک یک چری چکدی ادستمه / سن بکه بس سن ای صنم توز خمه و بیکواره
دوشدکم ایروپسندن اوش یازاوت اولدی جانمز / ای کوز دونک جراغی سن بکه بنی بونواره 11
زلف ورخک وصالنه توشمش ای قمر کوزوم / ای قمرک فتنه دیو زای الکون ستاره
محنت ایچنده غرقه ام فرقتکه دوله شلی / چک صفا لوادرتدن زور تمی کناره گل

بندن آیرمه وصلکی نجه کرشاه اولرعدو / یورکمی عدولرک پاره لوایلمه پاره گل
دوشمنم آه و ناله سندن اولدی ایزدن / کوره روا بو حالمی قویه بوزسم وکاره گل
منتظر اولدی وصلکه حیرت و دردی چوخ کوکل / خوش دکل آنی ینده رک وعده وانتظاره گل
جانم ایچنده کزلرم مهرکی اول بجک کبی / شوق رخکدن ای پری پرده سی اولدی پاره گل
جان وتنی نسیمی نک سنن و سندن ایر دوخ / واراده سندن ایرو کیر جان الندن اره گل

وله ایضا

ای خط و زنک و عذارک چون تیم قانتده بیل / اول جمالک ذکری در ذکرم زهی ذکر جمیل
جانمی وقف ایلرم شول عارضک اجاغنه / تا بنم قانم سیکه چو سلسبیل اوله سبیل
عارضک نارنده کورمشدر معنبر خالکی / شول سیدن بی تکلف نار ده شمشدر خلیل 12
شمع رخسارک بنم دعوی یه داندر بوکون / حاجت حجت دکل هر خنده روشن در دلیل
اول کمانیک کم بو عقل انگ دموزن بلمدی / غمزهء غمازک اوکراتدی بکا بی قال و قیل
چون برابردر مدام اول زلف وعارض شبوی / سن نجوک جورک کثیر اولدی واحسانک قلیل
چون نسیمی نک سوزی وصفکده معجز در تمام / بلمزم روح القدس تعلیم ایدر یا جبرئیل

وایضا له

جانا رخ و زلفکدن اگر ایلیه تأمل / تحقیق اله اثبات ایده هردو در تسلسل
ای صوفی صاف اولدی شراب خم وحدت / گل نجه فخر ایلمه چوخ قلمه تعقل 12
گر نفسی تاینک حقنی شبهه دار ایسن / گیم کنده داد ذهنی تاینده ی صاحب دلیل

محبوب سنکله دروپسن غافل اوزوکدن — بلمن که ندن درپسکه بو موخچه تغافل

عاشق دلارام الب دربنی بندن — کوکلم دونه آرام قلب در تحمل

کلکون یوزنکی کورکه بلبل کبی زارم — بن بلبلم ای دوست حقیقتده وسن کل

مجلس وجو ساقی کبی ای دوست نسیمی — نل حالی بجو داتری صراحی ددی قلقل

ولِه ایضاً

آیة انی انا الله بو نورک نوریم — هم مناجات وتجلی هم کلیمک طوریم

اولم نون والقلم درآخرم مایسطرون — پوزه والطوریم والطورنک مسطوریم

فرع واصلم رفع ونصبم جر وجزم جاودان — سقف مرفوعم بو بحرک کخته مسجوریم

مصحفم وهم جامعم هم جمعه ام هم آیت — روح قدسنک نفخه سی هم بیت معموریم

هم امامم هم هدایت معنی سی هم مهدی — هم کتاب وحی منزل هم قتنک منشوریم

هم ضیغم هم عمر وجم هم قران وهم برج — گردش چرخ ومدارم شهرنک مشهوریم

امکان خورشیدیم هم سعد اکبر درادم — نحس وکنز وطلعت بدر وشب دیجوریم

کاف اله نون مبدا ام ومنشا ام درکاینات — وش کون کم کنت کنزک کنزنک معموریم

هم مرکب هم بسیط وهم جواهر هم عرض — منفصل هم متصل هم ذاکرک مذکوریم

جنتم هم طوبیم طوبی لهم حسن المآب — شاهیم شاهنشهک هم شاه ودستوریم

ظاهر وباطن بنم پیدا ونهان هم بنم — مظهرم هم مظهرم هم مظهرنک مظهوریم

ساقیم هم ساغرم هم بلبلم هم پسل — بنده وغلمان وحوری هم انک مقصوریم

هم نیم بزم ازلده هم بنده ودر جام الست — هم شراب کوثرم خمارنک مخموریم

هم منادی و ندا ایم هم عطوفم هم ردف — هم قلم هم قل لرک رزاسقی وغفوریم

هم نیم میخانه وکنج خرابات ازل — هم شرابم هم انک پیمانه وانکوریم

هم خطاییم هم ختن هم نافه تاتارانک — چین وماچین ومغلچین کوزلری فغفوریم

ملک ایران ملک توران ملک هند وملک سند — ملک شامم ملک قیصر رومیم نکسوریم

هم نیم بغداد الشطم هم خلیفه هم زمان — هم انا الحق سویلرم هم دار ایم منصوریم

قسیم نوع لایزالم نوع نوع و لون لون — قسیم قسامیم هم شاکرک مشکوریم

روضه نک رضوانیم جنات عدن اولدی اودم — هم ضیایم داخی مقصورات ایچنده حوریم

هم هیولایم مقدس جمله لذت بنده در — هم سبحه ال و شکرم هم نحل وهم زنبوریم

التی آواز اودن ایکی پرده یکری دورت شعب — هم ربابم ارغنونم چنک اله طنبوریم

آسمانم هم زمینم هم بلوط وهم بخار — ابر نیسانم یم هم لولو منثوریم

عالم کبری وصغری هم وضیع وهم شریف — عالمم هم خلقتیم نمخوارم مسروریم

هم نیم ملعبین دوران انس وجان ووحش وطیر — هم سلیمانم هم انک خاتم ودستوریم

هم خلیلم هم نجاتم هم حیاتم هم ممات — هم قبورم هم غذایم هم حساب وصوریم

سن دکل سن سویلین تقدیرسی سویلدی — حق کم ایدر هم زمین و آسمانک نوریم

ولِه ایضاً

کنت کنزک کنزی والله نورک نوریم — روضه رضوانک وجنات عدنک حوریم

کاف و نونڭ مبداسیم کایناتڭ منشا / لامکانڭ شمسی و بدر شب دیجوریم

عالم ذات و صفاتم منبع موت و حیات / هم حصار کن فکانم هم انڭ محصوریم

سویلین سر ناطقڭ دلنده مندن اوزگه یوق / سقف مرفوعم هم انڭ بیتیم معموریم

نوح الطوفانم بنم بن هم نجاتم هم هلاک / هم یم هم کوه طوری هم اول یمڭ مسجوریم

هم فقیرم هم دنیچی هم ملک هم پادشاه / هم بنم استاد صنعت هم انڭ مزدوریم

ناظرم هم بی‌نظیرم هم بصیرت هم بصیر / هم ایکی لکدن منزه وحدتڭ منظوریم

شاهدم شمعم شرابم ساقیم هم جام جم / کوثرم هم سلسبیلم هم مئ انگوریم

ظاهرم ظاهرده فاشم مظهرم هم مظهرم / باطنم سر شهیده یعنی باطنڭ مستوریم

هم بقا ذات الخلودڭ نازی و هم نعمتی / هم فنا دار الغرورڭ داریم منصوریم

هم خیالم هم نقوشم هم تصور هم صور / هم شهورڭ غره‌سی هم عالمڭ مشهوریم

هم کلامم هم ملک هم وحی هم روح القدس / هم حسابڭ ساعتی هم یوم حشرڭ صوریم

ابتدا سز جوهرم قایم بنفسی لا یغیر / هم نعیم خالدم هم نعمتڭ مشکوریم

هم جمیلم هم جمالم هم ودودم هم عدو / کافره موت و مصیبت هم غلیلڭ شوریم

هم بنم دار المقدس هم بنم نار و شجر / هم بنم نور تجلی هم کلیمڭ طوریم

هم جهانم هم جهانڭ عینی و ماهیتی / هم خطا و چین و رومڭ قیصر و فغفوریم

لوح و توریت و زبور انجیل و فرقان هم صحف / هم کلام ناطقم هم اول رقڭ منشوریم

هم برات و قدر و اسرا هم صیام و حج و عید / هم محرم هم محرم شهری نڭ عاشوریم

هم اودرن هم نفخه هم روحی هم آدم هم تراب / هم قیامت صوریم هم محشرڭ ناقوریم

هم سلیمانم هم انڭ ملکت لا ینبغی / هم سلیمانڭ قوشی هم خاتم و دستوریم

کاتبم لوحم دواتم ابجدم کلکم بجا / نقطه‌ام حرفم بو لوحڭ یازیلم مسطوریم

هم طبایع هم عناصر هم مرکب هم بسیط / جمله‌نڭ اصلی و فرعی قادری مقدوریم

هم ربیعم هم حریفم هم صیف و هم شتا / هم قشڭ مرودیم هم یایڭ محروریم

بنده‌ام هم آسیابم هم خمیرم هم فطیر / پلپلاڭ خمریم خماریم مخموریم

هم سواد اعظمم هم مصر جامع هم محیط / هم بو بحرڭ کوهری هم لولو منثوریم

هم بنم هادی و نافع هم بنم ضار و مضل / هم بنم غفران و رحمت هم انڭ مغفوریم

هم بنم مقصود و مقصد هم تمنا هم دلک / هم بنم سرشیده ذاکر هم انڭ مذکوریم

هم طبیبم هم علیلم هم علاجم هم سقیم / هم شفانڭ صحتی هم علتڭ رنجوریم

هم حروفم هم کتابم هم کلامم هم کلیم / فتحه‌نڭ منصوبی و هم کسره‌نڭ مجروریم

هم جبل هم کهف هم اصحاب کهفم کلب اله / هم قدم سیمرغیم هم قشلرڭ عصفوریم

ای نسیمی سن دکل سن جمله اول در جمله اول / اول کیم ایدر اول زمین و آسمانڭ نوریم

و ایضاً له

شول تمام ایوک یوزنده بن هلالی کورمشم / خشک صحرده کی آب زلالی کورمشم

شول غزال اوج و بالی پروکی پیرادوب / دوشدی صندی بیلدی کجه‌ی تیز و بالی کورمز

غره اولمه ای بشر بو دنی ملک و مالنه / کیم نجه بونجلین ملک و مالی کورمشم

بت ستودن طشقره هیچ نسنه یوق بو کلام ایچنده خیلی قیل و قالی گورمشم
ای نسیمی فضل حقدن چون غنی پس فارغ اول بنده داخی بو حال ایچنده لایزالی گورمشم

وله ایضاً

تا که یوزوکی گورمشم حسنکله حیران اولمشم دوشدم نجک سوداسنه گوردکم پریشان اولمشم
گل گور بنی باطنده کم نه کز گونجم خانه پر ظاهرده گور بو صورتم حالنده ویران اولمشم
لعلک مسیحا معجزی عالمده احیا ایلدی اوشش بن وصالکدن انک سرتاقدم جان اولمشم
حسنک کلامی بنده در سینه می حقدن براغ چون که گوکل در عرش حق بن عرش رحمان
آیت تارا ایچره نه موی کیمی اسم دین گل ایچن بنی گورسن که بن آتش نار اپنهان
گنج نهانک سریم هم کنت کنزک مظهری هم جوهرم هم جوهری هم جوهر و کان اولمشم
اوشه نسیمی کبی گند و وجودم شهری فتح ایلدم حقدن بگون خاقان دوران اولمشم

و ایضاً له

دلبرلرک چشمه حیوان دمشم معدن روحه عجب بن نیچون جان دمشم
خجل اولدم بو پسیدن که نگارک یوزنه ارمک گلشنی و روضه رضوان دمشم
لوح محفوظه عرش ولدی یکانمک صنعتی بن بو معنیدن اکه صورت رحمان دمشم
صورتنک احسن تقویم و یوزک قبله میش بو سوزه یوق دینوک آدمی نادان دمشم
چونکه ای صورت رحمانی و رحمانه سجود قلمین سجده پسکا ویله شیطان دمشم
صورتنک منکرنه کافر و ملعون ددی حق تنگه اکا ددی حق بن اکه چندان دمشم

دیده مردمکنی چوق باغ گلستان نچون گه بن اول عارض گلگونه گلستان دمشم
صدفک ایچنده کار ایلدی انجو اردی که لبک گوهرنه لعل اله مرجان دمشم
زلفینی نافه تاتاره بها قلدکم بن قیمتی سر قلنک ملک سلیمان دمشم
ای نسیمی سکه چون فضل اله اولدی معین نبی عیب ایلمه کم ظاکه سلطان دمشم

وله ایضاً

الله اکبر ای صنم حسنکده حیران اولمشم قوس قزح در قشلرک یایینه قربان اولمشم
یوزکده ای جنت گلی بو بیک حقیقت پرور عشقکده بن بلبل کبی عالمده دستان اولمشم
کون و مکاندن کچمشم معنی شرابن ایچمشم جانان یوزنی گورمشم باشدن ایاغ جان اولمشم
دعوی بنم قاضی بنم منکر بنم راضی بنم داغ اله همرازی بنم بن گل دوران اولمشم
سونی بنم صافی بنم ارنی حیران بنم کافی بنم شافی بنم درد اله درمان اولمشم
زاهد بنم عابد بنم عاصی بنم فاسق بنم مؤمن بنم کافر بنم حسنکله ایمان اولمشم
اوچماغ اله رضوان بنم موسی اله ثعبان بنم دانا اله نادان بنم این اولمشم آن اولمشم
گر چخمشم عیسی کبی چرخ اوپسینه اوترمشم گه وار مشم یوسف کبی مصرنده سلطان اولمشم
صاحب قران در قدرتم یا غفور کان وحدتم شهدی گلب نسیمم خاک اله یکسان اولمشم

و ایضاً له

گلشنم حقدن انا الحق گورنه منصور اولمشم روح قدسیک عظیم سرتاقدم نور اولمشم
لوح محفوظی بنم روح الامینک همدی حشر ایچون میزان و اسرافیل هم صور اولمشم

تا وجودک وحدتی کنزنده اثبات ایلدی
موسیم انت نارا نوراله طور اولمشم

کرچه غایب در وجودک سر نقطه‌ده وایک
کوزنه ناظر کوزنه منظر کوزنه منظور اولمشم

لامکانک کنجیم کرچه یرم ویرانه‌در
ایلرم معمورانی کوکم نه معمور اولمشم

صورت و معنی هم هم جان و جسمی جمله‌نک
کرچه هم اعلاده وا پیغلده مشهور اولمشم

بولمشم چون کشوری نفسک یدی اقلیمنی
کیقباد و قیصر و جمشید و فغفور اولمشم

تا نزما طهوری سر طهارت بن فقیب
بن سحابندن بوآب روضه منظور اولمشم

آتش مهر رخنک جانده تاثیر ایلدی
بن بو اوتدن یازرم یعنی که مخمور اولمشم

مصر جامع در وجودم انده قلدم جمعه
کوزنه شهرم کوزنه محکم قلعه و سور اولمشم

ذاکرم ذکر ایلرم یعنی که کشیشم صوفیم
کوزنه کوکچک آد اله عالمده مشهور اولمشم

ای نسیمی جنت و حورانکارک وصلی در
چون بن اول محبوبی بولدم جنت و حور اولمشم

وایضاً له

کوکلمک ویرانه‌سندن کنج پنهان بولمشم
اولمشم شول ماهه قربان یوزیدک تابان بولمشم

عشقک دردنده کلکم ایدر رنجور اولدی
لبلرک دورنده مردم نجه درمان بولمشم

کفر اکر ایمان دکلدر بس نجوک دوشمش که بن
کفر زلفک حلقه‌سندن نور ایمان بولمشم

خضر اکر ظلمتده وارب ایستدی آب حیات
بن دوداغک چشمه‌سندن آب حیوان بولمشم

دشلرک نچکی نگارا کوکله نقش اولدی
کوزلرم بحرنده نجه در و مرجان بولمشم

روضه رضوانه دعوت قلدی زاهد بنی
چون بن اول درکاهده صحن کلستان بولمشم

بن نسیمی جانی شول ماهه قربان ایلدم
کورنه کوکچک شول هلالی یار قربان بولمشم

وله ایضاً

صورتک کیفیتندن کوزنه یارشن بولدیم
اوخرم شول خط بسم الله الرحمن الرحیم

آلنک الحمد قدیا زدی رب العالمین
قویدی عشقک یولی چون بو صراط المستقیم

قشلرک در قاب قوسین و نجک لیلا طویل
ایشمی در والشمس یوزک شول مبارک خط جیم

اولدی شول میم لبک عیناتسمی سلسبیل
شمدی کوثر لعلکک کل جنات النعیم

صورتک مایتی تفسیر ایدر انا فتح
چشمنک کیفیتی درس علی خلق العظیم

زلفکه چون سیر قلدی صبحدم باد صبا
شول سببدن اولدی عالم از رخت عنبر شمیم

رحم قلغن بن نسیمه رخی بدر منیر
کر خطا قلدم ایسه استغفر الله العظیم

وله ایضاً

دلبرا بن سندن ایرو خانمانی بیلرم
مال و ملکی تاج و تخت کامرانی بیلرم

استرم وصلک جمالن تا بولم درده دوا
بن سنک بیمارکم ازکه تیماری بیلرم

چون دعالر قلمشم بن خالقک درکاهنه
چون مرادم حاصل اولمز بن دعانی بیلرم

پسلمانلر یاردن ایرو بلک حالی نور
بن یاردن ایرو دشدم بو جهانی بیلرم

ای نسیمی نچون ایلرسن افغان و فغان
شمدی افغان ایلرم طلتکله فغانی بیلرم

وایضاً له

عشق اله اولدی مخمر طینتم اندر قدیم
قدسیان حضرت اعلاالن اولدی مقیم

منزوی اولدی ازلدن در زوایای فلک
عشق اولدی قوت روحم رب علام العلیم

تا که گردی کنکلمه نور تجلی پرتوی
چشمه مرکز کورونز حور جنات النعیم

عالم وحدته وردی بر قدح مولای عشق
قوت روحم در منور از غذایای عمیم

خادم خماره وردم جانمی بر جرعه
وار نعیم وخلدی پاتدم زان سبب اولدم سلیم

سویدیلر باشدن آیاغه صابرم آه ایلمن
حکم اکنک تقدیرا کمدر اول در رب رحیم

چون قیمنادن بکه قسمت بو در بن تسلیم
جمله عالم در فنا شول قاپت قسمت چپیم

ای صبا از کوی دلبر چون کتوردک بوی روح
جان فدا اولسون قدمکه ایا باد نسیم

سویدیلر بید ردی لر کورنه خلافت قلدی لر
دانع اوشده حالمه بلکل که رحمن الرحیم

ای نسیمی چون ازلدن مخزن اسرار ایدک
غیر اگر کنکلکه گیرسه قو بیغیل قلقل دونیم

وله ایضا

نه چین اولر بو نه صورت زهی بهشت نعیم
نه لطف اولر بو نه معنی زهی عرش عظیم

نسیم زلفنه باش اله جان نثار ایدرم
نه سیم وزر که بلایق در اول نسیمه نسیم

کورنک بو چشمه حیوان لبی که شا نندو
کلبدر آیه یحیی العظام وهی رمیم

١٢ کوکل صبا نفسندن درلدی جان اولدی
قرا پچکدن اکه کورنمز کوتوردی نسیم

مسلم اولدی پکا دلبری جهانده بوکون
که آی اکه کورنش اولدی جالکه تسلیم

ازلده وار ایدی عشقک بو جان ایچنده مقیم
زوال ایلمپه قابل بنای عهد قدیم

اگر کپچور اله اولدر گرک نی بیندر
نه فایغو اوندن اکه کیم الدقلب سلیم

معطر ایلدی پاچک شمی آفاقی
تفاوت اتمز آنی گر قبول قیلسه کریم

وایضا له

نگارم دلبرم یارم ایچم مونسم جانم
رفیقم همدمم عمرم روانم دردم درمانم

شهم ماهم دلارام حیاتم دربکم روحم
پناهم کامم ومیلم مرادم فکرم وجانم

قمر چهرم پری رویم طریفم شوخم وشنکم
چمن بویم کل اندامم زهی سرو گلستانم ١٢

لطیفم نازکم خوبم حیاتم طرفه محبوبم
حجازم کعبم وطورم بهشتم حورم رضوانم

کلم ریحانم اشجارم عبیرم عودم ومشکم
درم مرواردم کانم عقیقم لعلم ومرجانم

دلفروزم وفادارم جگرسوزم جفاکارم
خداوندم جهاندارم امیدم بکم وخانم

چراغم نوروم وشمعم ضیام یلدزم چشمم
عزارم بلبلم کوکلم نسیمی بخششی الحانم

وله ایضا

حق تاکه یار اولدی بکه پرتا قدم یار اولمشم
تا کورمشم دیدارنه مشتاق دیدار اولمشم

آتش ونار شرحنی موسی نه بلسون یا شجر
آنی بکه سوربس که بن اول نوراله نار اولمشم ١٤

ذکرم انا الحق در بنم حق سوزلرم حق دانم
وارک ایچنده غیرینم لیس فی الدار اولمشم

عارف قفنده مدح وذم بر اصل اتش بن عارف اول
کورکم نجه بر ناطقک دلنده گفتار اولمشم

ما والعنددن درداعی سرخوشک سرخوشلغی
من ایچمشم عشقک مین سرمست خمار اولمشم

خلدک کل خندانی در گلگون یکانک ای کوشش
بلبل کبی چشمم اکه عشقنده اوش زار اولمشم

گلشن کبی آچلمشم بوی کلندن عارضک
کورکم جمالکدن نجه فرخنده گلزار اولمشم

مشکین سچکدن بولمشم شول بوی جان افزای کیم | طبله‌ن انک چاره سن طبی و عطار اولمشم
شیرین دوداغک وصفنی تا سویلر اولدی منطقم | ای مصر حسنک یوسفی قند و شکر بار اولمشم
یارب نه قندن ای امیش تابنده یوزک بدری کیم | انوار تابندن انک تابنده انوار اولمشم
پرکل نه انک کبی عالمده آزادم ولی | زنجیر زلفک قیدنه محکم گرفتار اولمشم
سودا ایمدن پرخوشم مستانه عشقکدک ولی | غفلت ییدن تا بیم نیچون که هشیار اولمشم
زلف و رخک اسرارنی تا حق بکه کشف ایلدی | یوزکده ام کنج خفی زلفکده اسرار اولمشم
مهر که صافم زر کبی قلب سلیم اولش بنده دُر | ای نقد حسنک سکه سی عشقکده دینار اولمشم
لولو نانک وصفنی تا سوزلر اولدی منطقم | سمعنده سر سیمین برک لولو شهوار اولمشم
بولدی نسیمی تا سنی ذاتنده شکر شبده پر | اولمش جمیعندن بری بیعیکه پر زار اولمشم

ولە ایضاً

سر انا الحق سویلرم عالمده پنهان گلمشم | حتی بنم حق بنده در هم حقه انسان گلمشم
هم لوح و توریت و زبور انجیل و فرقان و صحف | هم بن کلام ناطقم هم ختم قرآن گلمشم
بولدم علی العرش استوا رحمانی هم حقدن یقین | حقدن عیان بل کم بنم بن نور سبحان گلمشم
هم آیهٔ رحمان بنم هم رحمت رحمن بنم | هم وحی مطلق سویلرم هم نور یزدان گلمشم
موسی انک دیدارنه مشتاق ایکن کل اوشکور | آنست نارا با شجره موسی عمران گلمشم
سودالن پت اولمشم هم الحشیم عمدن مدام | پت پالستک جامیم نیچون کم طغیان گلمشم
بن هم قلندر صنعتین دوتدم مجرد تجریدیم | اولدم فقیر و هم گدا هم ملک سلطان گلمشم

لا ریب الا وجهه گلدی انک وجهنه اوش | عالمده وجهک چشمه‌ن وجه برهان گلمشم
چین و جماکک نقشنی گوردی ازلدن گوزلرم | بن نقشه حیران المشم هم مست حیران گلمشم
مشکین سچک ظلماته یول بلمغ اوچون خضر گبی | لعلک شرابن اچمشم هم آب حیوان گلمشم
گلدی جهانه شرح ایدر شمدی نسیمی حق سوزن | گم آنی ادراک ایلمز بن سر پنهان گلمشم

وایضاً له

مشکین سچک سوادنه مشک ختا دیرم | مشک ختا نه نسنه در آنی خطا دیرم
اول حق تاسنی کم یوزکه کعبه در دیمش | معبد کعبه اول در و اهل صفا دیرم
عشقک بلادر ردینه اعتقاد الن | حقدن همیشه بالسکه گلسون بلا دیرم
سن سر مجب صاد ته نازو نعیم و خلد | درد و عذاب و محنت و رنج و عنا دیرم
جام جهان نما دلر گرچه یوزکی | حقدن بنم آنی آینهٔ حق نما دیرم
یوخدر روفاسی ذره بو کلکنده شاهمک | شول بی وفایه آنک ایچون بیوفا دیرم
کوکلک بکا نه درلو جفایی قلرسه قل | سندن جکن جفایه بن سینه جفا دیرم
دردک دوا ایستمین منکر ایم اول | شول معتقدن که دردک یوخدر دوا دیرم
ای رنجه دوشمسون دینا دل دوغری عاشقه | اول رنجه دوشمسون که بن آکه شفا دیرم
اول عمری کم وصال الکجز نسیمی | یکجز هوا و هرزه یه بادهوا دیرم

ولە ایضاً

نطق الله بنم که ذات الهم | وحده لا شریک صفات الهم

واحدم جمله بیرا اشیاده — کن فکان پیر کاینات الدام
اولنم بن اولاپسی خود دکلم — ز بیلی دن برو نجات الدام
اودیری حی لایموت بنی — که ممات اولین حیات الدام
پت و بتم بودر طبیعت اله — کپ بلمز که نه ثبات الدام
وحی منزل دو شوب درم پرده — معجزم مند معجزات الدام
فاعل مطلقم حقم حق اله — آیتم کل بینات الدام
کوسر لامکان بنم اوش — قدرادوم بو کون برات الدام
نسیمی ام بو کون بن لر بن — بمین لر مشکلات الدام

وله ایضاً

مسکن بچک سرتار پس اکی جهانه درم — لعلک شراب نفس بک دتلو جانه درم
شهلا کوزک چو دالری عهد و امانت در بکه — نور یقینک پر نی اولمز نکمانه درم
آیدر بکه در مدعی یاری بو کون یارم کو نه — بر ساعت انک وصلنی دهر و زمانه درم
نازو نعیمی دینی یک با لقا یا کر سودا — کلی زبان درعارفه سودی زبانه درم ۸
زلفنده جان قلدی وطن حب الوطن شرحی اله — بن مسکن الا را واحی کون و مکانه درم
عشق مجازی عاشقه زرق و ریا کرک درر — حق بلنی کم کمسه نک سودی زیانه درم
اولدی کلامندن یقین کامکنه بانی وارمش — عین الیقینک روئتین کون و مکانه درم
ای بکزدن قدر انک پرده چپار و عزه — بن طوبی اله پیده سرینه روانه درم

ای آنچوبی لن جوهری یاقوت که مح الیمین — بن بلدکم دردانه یک بحر و کانه درم
یارک دداغک وصفنی ای زاهد ابتسم صو رو کم — نطق پیچ مریکی بری زبانه درم
بو بی بحانک دمی نطقی نسیمی نک درر — الدک بهاپسه انه کم جان رایگانه درم

وایضاً له

دایم انا الحق سویلرم حقدن چو منصور اولمشم — کمدر بنی بردار ایدن عالمده مشهور اولمشم
نیلسیم صادقلرک معشوقیم عاشقلرک — منصوریم لایقلرک چون بیت معمور اولمشم
موسی بنم که حقله دایم مناجات ایلرم — کوکلم تجلی نور درانوکون طور اولمشم
کوزدم قشنک محرابنی کم قاب قوسین اول در — وصلت شبنده کوربنی سرتا قدم نور اولمشم
بزم ازلده ایچمشم وحدت میینک جرعه سین — شول جرعه دن کم تا ابد سرمست مخمور اولمشم ۱۹
ای یوزک والضحی واللیل ساچکدر قرا — لعلک بکادار الشفا اولدر کی رنجور اولمشم
هر یاکه کم دونر یوزم دوستی کورر انده کوزم — چون کم غمکه عشقم بریم شادان مسرور اولمشم
اول شاهد غیبی بنم کم کاینات عینیم — اول نطق ربانی بنم دلکرده مذکور اولمشم
چون اول پیکر بیک عالمده اولدی جودم آینه — اول صورت رحمان بنم کم خلقه مشهور اولمشم
اول کزلو کنجک سر بنم کم ظاهر اولدی کورم — شول کوسرم کم کون کبی عالمده مشهور اولمشم
چون بن نسیمی کوسرم کنجم سیرز فاش الهام — بن بردلو دیوانه یم کور کم نه معمور اولمشم

وله ایضاً

کل کوربنی عشقکله نیجه کریان اولمشم — ترک جهان ایلمشم جسمک کور ب جان اولمشم ۲۰

دردک درونندن بنی عالملره چتشندرر
قابل دوا اولدم دردکه چندر که درمان اولمشم

دورتسره کوزلرک برکز قیا بقدی بکا
ظلمنده ال خونخواره نک قاتیله غلطان اولمشم

ای طور سینا عرض قل بیضا تجلی سن بکا
موسی بکی دیدارکه مشتاق و شادان اولمشم

اولدم کیوزک کورمشم یوزی یره سورمشم
ایمان شهادت کتوردب اندن مسلمان اولمشم

ای پایه سبحان بکا ای صورت رحمان بکا
دندی یوزم سندن بکا چون اهل ایمان اولمشم

عشقکله موج ایچنده یم دشلرکک چکسن کورب
دردانه دوکب کوزلرم لولؤ عمان اولمشم

کوکلن نسیمک خراب کر قلدیسه غمم دکل
پس کزلو کنجی بولمشم اندن که ویران اولمشم

وله ایضاً

ای جیسم وصلکی بن جانه نسبت قلمشم
کفر زلفک عارضی ایمانه نسبت قلمشم

آل یکانک آتنی کل برکنه بکزتمشم
عارضک وجهنی بن رضوانه نسبت قلمشم

مدعیله صحبت اتمه ای جیسم زینهار ٢١
مدعی نک صحبتن شیطانه نسبت قلمشم

عید اکبر در جمالک جان پیکا قربان اولر
عیدا بوجون بن جانی قربانه نسبت قلمشم

یاقدی عشقک کوکلمی اول کنج ویران ایلدی
بن نسیمی کوکلمی ویرانه نسبت قلمشم

وایضاً له

بر پری پیکر نگاری ماه روی سومشم
شاهد و شکل حریف جنگ جوی سومشم

قلمز جوره سرچند که جانم تشنه در ٢٢
اولمشم مشکین جوبلری تندخوی سومشم

کلستانک آرسنده رنک بوبه قانعم
بلبل زارم ازان رو رنک بوی سومشم

تا سکوت تک دترم غیرت الندن روز و شب
نیلرم چونکه نگاری مشکبوی سومشم

چون نسیمی اولمشم مجنون وزار و بیقرار
دلبری لیلی صفت زنجیر موی سومشم

وله ایضاً

بنده سیغرا کی جهان بن بو جهانه سیغمزم
کوهر لامکان بنم کون و مکانه سیغمزم

عرش الله فرش کاف و نون بنده بلندی جملهسی
کس سوزی وا بسم اول شرح و بیانه سیغمزم

کون و مکان در آیتم ذاته کدر بیدا یتم
سن بو نشان اله سی نام و نشانه سیغمزم

کیمسه کمان و ظن اله اولمدی حق اله آشنا
حقی بلن بلر که بن ظن و کمانه سیغمزم

٢٣ صورته باخ و معنی صورت ایچنده تانی کم
جسم اله جانیم ولی جسم اله جانه سیغمزم

هم صدفم هم انجیم حشر و صرات نشر اله
نیجه فماش و رخت اله بن بو دکانه سیغمزم

کنج نهان بنم بن اوش عین نهان بنم بن اوش
کوهر و کان بنم بن اوش بحر و دکانه سیغمزم

کرچه محیط اعظمم آدم ادم در آدم
دار اله کن فکان بنم بن مکانه سیغمزم

جان اله هم جهان بنم دهر اله هم زمان بنم
کور بو لطیفه که بن دهر و زمانه سیغمزم

ذره بنم کونش بنم چار اله پنج و شش بنم
صورتیمی کور بیان اله بن بو بیانه سیغمزم

ذات اله صفات اله قدر اله و برات اله
کلشکرم برات اله پسته و دهانه سیغمزم

انجم اله فلک بنم وحی اله هم ملک بنم
چک دلکی و ایکم اول بن بو لسانه سیغمزم

شهد اله هم شکر بنم شمس اله هم قمر بنم
روح روان باغشلرم روح روانه سیغمزم

کرچه بو کون نسیمم هاشمیم قورشیم
بندن اولو در آیتم آیت و شانه سیغمزم

وله ایضا

المنت الله که بو کون یار ریسی بولدم
کوکلم ده درون دلبر دلداری بولدم

دکمز ایکن پر پوله جهان وارلغی چپدا
نجون که کوزل سکه بود یناری بولدم

تیراغ ایکن اول زهره بیکه مشتری اولدی
دلاله جاغنه کلدی که بازاری بولدم

غمدن یزم عشقم نه قدر غم چوخ اولورسه
شادلغ الدجون غمزه و غمخواری بولدم

فردوسه بنی دعوت ایدن زاهده سویله
شول ایکلکنی کوردکمه که کلزاری بولدم

یوسف یری دررکم بکه قول بازله جون کیم
مصر کمده لب لعل شکر باری بولدم

نامحرمه فاش ایلمزم یار ریسی نچون کیم ٢٤
محبوب امین محرم اسراری بولدم

ای نقدینی طاره ورن اوپخولو غافل
شول یوزی قمر طره طراری بولدم

بغداده کل ای قاصد ایر شول خبری کیم
شول شعبده جی دلبر عیاری بولدم

منصور کبی پسندن اکر جغدی انا الحق
ای خواجه عتاب ایلمه اوش داری بولدم

جانی یوزرم بیلورم آخر بو جهان فانی
تغرقه پیرز اول یار وفا داری بولدم

ای موسی اکر یوزنه مشتاق ایسک اکنک
کور پسند بنی سویله که دیداری بولدم

بختم کونشی دوغدی دایخودن اویندی
معنی ببی بودر دولت بیداری بولدم

وردی بیجی تک کفرنه ایمانی پسندی
ای خرقه کین بندکی زناری بولدم

وله ایضا

پسندن ییراغ ای صنم شام و سحر نالم ٢٥
وصلکی آرزو لرم داخی بتر یانرم

عشق اله شو فکت اودی جانه کار ایلدی
کورنجه تا بکدن ای شمس و قمر یانرم

شمع رنک صورتی قارشوه کلمش درر
شعله پسندن بکه شعله دوشر یانرم

صبر اله آرامی قاپدی المدن غمک
باد هوادن دکل غمیدن اکر یانرم

جغدی ایچیمدن توتون چرخه جغدی تیون
کورکه نه آتشده وام کورکه نه قدر یانرم

بندن ایردی پسنی شعبده سی چرخ فلک
هرکه تقدیر ایدی سیکی ادر یانرم

یاند غمزیاده جون کزلوه کل بیدیغی
هر نه قدر کیم انک کوکلی دولر یانرم

هدیعی یانر دوشش غمده نسیمی بیلی
غمنده یانن یار یار جونکه شرر یانرم

وله ایضا

کل ای لبرکه مشتاقم پسنی کورمک دلر کوکلم
غمکدن دوشدی زار ایستر وصالکدن امید کوکلم

قراقاشک هلالی کوزومدن تا بعید اندک
دوشبد نار ده زلفکدن یارزاری قمر کوکلم

سنکهسم ره بم کلدی دوداغکدن خبر جانه
سو پسندن درینه ایسته لیکدن شول خبر کوکلم

جهانده جان اله کلکم وصالک اختیار اتدی
زهی کورمش حقی جانم زهی صاحب نظر کوکلم

نه کورمش سن ای جان کم جهانک بحر کاننده
اکرم قدر و قیمت اوپسنی بولدی کهر کوکلم

غمک نارندن ای دلبر کل قیتز ایچیم یانر
بو رنج و محنتی کورکم غم ادنیدن جکر کوکلم

سنکوده دوا ایدر محبک دردنه ناصح
ولی ناصح دوا پسندن اولرمر دم تبر کوکلم

کل ای لطفی نهایت پیزپنی وصلکدن آیرم
که شول عمری که وصلکه کجر عمر سایر کوکلم

کل آره کلنک ایچن کورای جان کم فراقکدن
نه آجی غصه لر اوتر نه آغولر ایچر کوکلم

اکی عالمده پنهان کرکمز اولمیون هرکز / جهانک حاصلی سنسن آنی پنهان نه کورکلم

سنک زنجیرینی بندن فلک تا چکدی آیردی / تنم شهرنده سودادن دولر اولمش کرند کوکلم

ازلده صورت اندیوزک شانده کوردم چون / آلهی صورتینی سردم بو معنیدن سورر کوکلم

وصالکدن بنی ایرو کرم قل قلمه لطف ایله / خیالی سودکم یاردم کوزومدن کرچه ایرتم

کل وصلکدن مدام الغ دلر شام وسحر کوکلم / جمالک پرده سنز کورمک دلر آچوخ بهر کوکلم

نسیمی یاربنی ورمز جهان دارنه اندن کچ / ایا دعوی قلن نادان دکلدر اول قدر کوکلم

ولہ ایضاً

زلفنی سورسلر آنوک سنبل مشکبودرم / اینجه بوینی کورجک جل جلاله دودرم

قبله آدالی قاشلرک طاق بصیرت ایلنه / جان وکوکل یوزن کورب شام سجده سودرم ٢٧

خط خطوکه کم خطا سوبلر خطا قلور / جانلمه سومین سنی جاننه کم عدودرم

ایچه سیلوکله اغزدکی توجبه صوریم دین / هرقلی اکی یا برن شرحنی موبمودرم

تشنه قالالی لبلروک چکسی بیله نسیمی / کوزلرودر شرابله قانه کورنه صودرم

وایضاً له

فضلم منم ای خضرم دای آب حیاتم / برزم منم ای چشم ونور ظلماتم

سروم چمنم باغ بهاریله سرام / طوطم شکرم شهدم وقندیله نباتم ٢٨

روزم شبم وآی یلم منت وکونم / نوروزم وعیدم دکلم قدر وبراتم

قرآن وحدیثم حکمم شرح وبیانم / علمم عملم ذکرم صوم ایله صلاتم

اسلامم وهم کفرم وایمانم ودینم / شاهم شرفم شرع وحبیبم وصلواتم

تقوا ایله زهدم ادبم علم وحلیمم / تلقینم وتوبم طلبم درج درکاتم

جنانم ومنانم ومروم وصفایم / هم زمزم ایله قبلم وکعبم عرفاتم

حشر ایله حسابم میزان صراطم / احسان ایله لطفم کرمم هم جناتم

هم مرکزله کوکم وبرجیله مدارم / سیارم وچرخم فلکم سیر وثباتم

لوح قلمم عرشم وکرسی ایله نطقم / بو جمله صفاتیله بنم مظهر ذاتم

معبودم ومقصودم ومطلوبم وقصدم / هم باطنم وظاهرم وذات صفاتم

عیشم طربم ذوق وصفایله نشاطم / بیازیله مقاماتم وسوزم نغماتم

فی الجمله بو نطقیله کلام اکله نسیمی / آفاقم وهم انفسم ارکان جهاتم

ولہ ایضاً

بن اول صادق قولم کیم جعفریم / حقیقت سیلرم حق حیدریم

نه حدم وار نه شاه قولم دین بن / ولیکن قنبریک چاکریم

٢٩ اکر کلابدینک یونسه اغنزم / دیمیو بلمین که شاهک قنبریم

کیم بن که اولام محب اولاد / ولی کرچک محبلر چاکریم

چسن نوری رضا در جمله چشم / حسین کربلانک یاوریم

امام زین العباد در معصوم پاک / محمد باقرک خاص لشکریم

امام جعفر صادق در اما / صنوز منکرنی کم ... دریم

موسی کاظمی بلدم حقیقت
علی یی تانمم خاص جوهری یم

محمد در تقی و متقی هم
نقی جانم غلام عسکری یم

محمد مهدی در چون حجت الله
اولار پیغمبرلردن بری یم

نسیمم جهانده نه غمم وار
گزیده پنجتنک پر و قنبری یم

نسیمم یزیده لعنتم وار
ازلدن من بخاری رهبریم

ولہ ایضاً

ای یکا عکسک طور سینا و خطک وحی القدیم
ای تجلی دن جو بلدم حق یولی موسی کلیم

زلف و قاشک و کرپکک دردی خطام الکتاب
فضل ایمش گور بسم الله الرحمن الرحیم

استوا کر ظاهر اولدی حق علی العرش استوی
شها در منتها در منتها وجه اکر یم

٢٠ احمد مختار گوردی انده حقی بر کچه
خط و خالک دریانی گور بو جنات النعیم

جمع اشیا زوج ایمش سن جو یکتا لم یزل
گور یقین معنی بو در بو صراط المستقیم

ربنا اتمم لنا اندن بولندی نور نا
گور بو چینی کم درلر در زمان عظم رمیم

جمله اشیا ناطق اولدی چون حقدن لایموت
وجه ایمش باقی برای جاودان عرش العظیم

وایضاً له

من که درویشم فقیرم پادشاه عالمم
روح سینی رکنم اگرچه رکنه کلدم آدمم

٢١ شش جهات و چار عنصر دربنی فاش ایلین
یوخسه بن گنجینه وحدت نور مبهمم

عالم غیبک صفاتی سندن اولدی آشکار
ای بصیرت پیشنی گور که ذات اعظمم

انما تیلده طوقز آتایه اولمشیز خلف
عالم حقیقت نقشنک جمله سیندن آدمم

سویلین حقدر بنم دیلمده سر دم یوخسه بن
چار عنصردن مرکب بی لسان وابکمم

جنت فردوس اچون بو لحظه تمکین اولمزم
طالب دیدار یارم شادمانم خرمم

ای نسیمی چون سراش تقدیر اللهدن اشلنه
فارغم دنیادن و عقبی غمندن بی غمم

ولہ ایضاً

یوزک گونده ای قمر انوره دشمشم
آچیت نار المشم اول نور و ناره دشمشم

دار پلادی چونکه ای جنک سکلی
دشه ازلده گورکه نه گلزاره دشمشم

دشدم حباب خانه ای متقی سنی
تسبیحه دعوت ایدنه که زناره دشمشم

فکرمده در خیالی کوزکله لیک مدام
گور رکم نه رحمه خمره و خماره دشمشم

جان و جهانی وصل جمالک بها سنه
دردم ازلده گورکه نه بازاره دشمشم ٢٢

شیطان در اول که صورتکه قلمدی سجود
شیطانه منکر المشم انکاره دشمشم

ای وحدتک شرابنه مشتاق الن سنی
بت ایسته سورکه نه اسراره دشمشم

فاش ایلدی جهانه انا الحق رموزینی
دغری چو منصور دار اونک اوجون داره دشمشم

کنعانی یوسفک لب شیرینی بولدم اوش
فکر ایلیه کم نه شکر باره دشمشم

چونکه قدیم عشق رنگ دایم الابد
یارب نه انجه ایلیش عجب کاره دشمشم

ای سجدم یلی نه اوکرسن تتار کبی
مشکین نجکده گورکه نه تاتاره دشمشم

عشقک حروفنی بکه دردی سبق رنگ
در چم برابر اولدی وتکراره دشمشم

کوردی نسیمی یوزنی معشوقه‌نک بوکون حتی کورن بلرکه نه دیداره دوشمشم

وله ایضا

دلبرک لبلرنه چشمهٔ حیوان دوشمشم معدن روحه عجب بن نه اوجون جان دوشمشم
خجل اولدم بو سیدن که نکارک یوزنه ارمک کلشنی ور روضهٔ رضوان دوشمشم
لوح محفوظ اله عرش اولدی بکا کک صفتی بن معیندن انکه صورت رحمن دوشمشم
صورتنک احسن تقویم یوزک قبله ایمش بو یوزنی یوخ دیه‌نک آدنی شیطان دوشمشم
صورتنک منکرنه کافر ملعون ددی حق نه کم انکه دیدی حق بن ایکی چندان دوشمشم
صوفینک ایچنه کار ایلدی انجار دیدی که لبک جوهرنه لعل اله مرجان دوشمشم ٢٢
دمه سرتیکه پس باغ وکلستان ایسم که بن اول عارض کلکونه کلستان دوشمشم
زلفی سینه نافهٔ تاتاره بها قلمه که بن قیمتی هر قلی‌نک ملک سلیمان دوشمشم
جون حقیقتده بو پس ای صورت رحمن مسجود قلمین سجده بوسکه دیو اله شیطان دوشمشم
کل خندان دمشم غنچه‌یه ایرخ نیجون که بکا خک کل خندانه خندان دوشمشم
ای نسیمی بکا جون فضل اله اولدی عیان نی عیب ایلمه کم تا بکه سلطان دوشمشم

وایضا له

جانه جدی فرقتک کورکه نه زار ایچنده‌ام کلدن ایراخ کل کبی جنت خار ایچنده‌ام
سورش کن لبی مدام جبره مبدل ایلدی کورنه می دیبالدن ریج وخمار ایچنده‌ام ٢٤
زلف ورخنک شماری درشام وسحرده ساخشم کیم بلرا اول شماری کیم بن نه شمار ایچنده‌ام

لعل وعقیق انجوسی پاجرم التون اوتینه کورکه کوزوم دن اوشی نجه بذل ونثار
نقشنی صورتی یوزک منده مصور ایلدی من بو نکار ونقش اوجون نقش ونکار ایچنده
زلف ورخنک حدیثنی نجه اونودم ای کم جون دون وکون ایکله‌ام لیل ونهار ایچنده‌ام
ای خمی خوبلرک شهی لطف وعنایت ایله کم دوت الملی که دو ششم عقرب ومار ایچنده‌ام
جانی عنبرین نجک صید ایدلی کمنده روم خطایی دوششم چین وتتار ایچنده‌ام
فضل الله جانکی ایله فدا نسیمی چسن اوله طول ودو نه کم بند وحصار ایچنده‌ام

وله ایضا

اکرچه راه عشقنده اسیرم شها اول آدله عالمده میرم
تمنا از جهان مارا همین است که پیش حضرت پاکز نمیرم
قدح صون پایقیادوره بوکن کم جوانبخت جهانم کرجه پیرم
دردنم مخزن کنج خدادر ذو له کر صورته حور وحقیرم ٢٥
جو ظاهر لو نمک باطنی اولدی درو نمده نکم وار شونی درم
ایکیلک ملکنی ویرانه قلدم انکجون کوشهٔ وحدت پذیرم
قنو عالم به چین آوازه پرشد ز آه وناله وسوز نفیرم
بولرجانلر صفا بندن جهانده انکجون مقامات حریرم
سلیمانم جه بندارسی تو مارا فرازی حق جو عرش است وسریرم
چرا مانم تنغلتها کرفت که فضلی رهنمانه دست کیرم

فراغت اولمشم سود زیاندن — پیمیم که درویشم فقیرم

ولە ایضاً

گرچه فراقه دوشمشم عین وصال ایچنده‌ام — گل نظر ایله حالمه گور که نه حال ایچنده‌ام

وصل رخنگ زلالنه بو پیدم اوشته یارم — گرچه گوزده من ای گوزوم آب زلال ایچنده‌ام

نقش خیال صورتنگ سینه‌مه بندن ایرلی — جونکه خیال و نقش اله نقش و خیال ایچنده‌ام

غم ایدرایدی امید اله وصل رخنگ بنی ولی — وصل ارشنجه جانه جون که ملال ایچنده‌ام

زلف اله قاشنگ دگرمگ ابجد میم و دال ایشی — بن بو حروفی شکل ادجون میم اله دال ایچنده‌ام ٢٦

طالع سعید اوله دوزم کوکب سعد اوغرشی — ای شرفم سعادتم گل که وبال ایچنده‌ام

وصلنگه ارمک ایسترم گرچه که عینمه انگ — بن انگکم گم آیرو بشکر محال ایچنده‌ام

بن نیم الدعک اله دشمنه طامر اولمشی — شکر اله بو معیندن قال و مقال ایچنده‌ام

یوزنه قاشنه انگ وردی نسیمی جانینی — بن بو پیسیدن آی اله بدر و هلال ایچنده‌ام

وایضاً له

ساقیا ماه صیام اولدی تمام — گل بروپسون پیاله‌می والسلام

عاشقنگ پرامی یوزوک آیی‌در — ای قاشنگ قبله یوزنگ بیت الحرام ٢٧

جننگ خمری لبنگ صهباسی‌در — اسقنی من ذلک الخمر ای غلام

توبه‌دن گچ صوفیا رندانه گم — باده صافی اولدی و گلدی دور جام

جون ریا در خرقه پوشنگ طاعتی — قم فانظر یا متین کاس المدام

والضحی نگ شمسی در یوزنگ ولیک — محتفینی نوره تحت الظلام

قاب قوسین قاشلرنگ محرابی‌در — ای اماقی گوزلرنگ نعم الامام

مطلع انوار رنگ زلفنینی در — وجهه فیها کبدی فی الغمام

عارفنگ کوی مغان اولدی یری — آفرین انکه رتبه‌سی عالی مقام

کعبه بتخانه‌دن فهم ادرم — قد رایت الحق فی کل المقام

دانه‌سی خالنگ جهانی دوندی جون — طره‌دن پنجون دوزر پس بنجه دام

گوشوار قل نسیمی‌نگ سوزن — گم انگ گفتاری در خیر الکلام

وایضاً له

چیسیم عزتم جانم جهانم — رفیقم مونسم آرام جانم

صنوبر قدلو دلدارم طبیبم — یتور دیدارنگه روح روانم

٢٨ که جان قوتیدی اوچر برگون قفسندن — قلور فرقت اودنه هجر جانم

فراقنگ دردی چجندر دیه بلمن — اگر دیسم قالر حیران بیانم

فقیدن گنتزا اولدی بار هجران — چکه بلمن ندم آرام جانم

غمام مهرنگز گوید ردی جانیی — یتور شربت وصالگدن نهانم

نسیمی چکدی غم آفت تارا — ادی اولتور نه قالسون بی قرارم

ولە ایضاً

٢٩ ای نور دل و دیده دیدارگه مشتاقم — ای یار پسندیده دیدارگه مشتاقم

ای ماه پری پیکر و ای حور ملک منظر — ای لعل لبک کوثر دیدارکه مشتاقم
ای دلبر پنهانی هم معدن و هم جانی — ای یوسف کنعانی دیدارکه مشتاقم
ای چشمهٔ حیوانم پنهان ندرم جانم — ای لعل بدخشانم دیدارکه مشتاقم
ای حسنی نهایتسز و ای لطفی بدایتسز — والله که بغایتسز دیدارکه مشتاقم
ای دلبر و دلدارم سن سن ابدی یارم — ای یار وفادارم دیدارکه مشتاقم
ای جمله جهان جانی عاشقلرک ایمانی — ای پستهٔ شکرکانی دیدارکه مشتاقم
ای دردمه سن درمان بن کوده و عشقک جان — ای تازه گل خندان دیدارکه مشتاقم
ای رحمت اللهی وی یادی کمز ایسی — ای خوبلرک شاهی دیدارکه مشتاقم
ای شمس و قمر یوزلو شیرین دوداغی دوزلو — ای شهد و شکر سوزلو دیدارکه مشتاقم
جانم جانکه محتاج ای صاحب تخت و تاج — ای گوزگورلره محتاج دیدارکه مشتاقم
ای نور سماواتی ای مظهر آیاتی — ای جان و جهان ذاتی دیدارکه مشتاقم
ای یوزی بهارستان وی حور نگارستان — ای دلبر پرپستان دیدارکه مشتاقم
ای دلبر سیمین تن سن جان و نسیمی تن — ای سرو گل و گلشن دیدارکه مشتاقم

و له ایضاً

صورت رحمانی بولدم صورت رحمان نهم — وحی مطلق حق کلامی قاف والقرآن نهم
هم نهم آیت تارک سرنی فاش ایلین — هم خلیل اولدم بو نار ده موسی عمران نهم
هم سکندر همت و عیسی و هم آب حیات — هم حیات خضر بولدم چشمهٔ حیوان نهم
هم محیطم هم کنارم هم صدف در دانه‌یم — هم بو بحرک گوهری هم گوهر عمان نهم
هم خیالم هم جمالم هم صفاتم هم طلب — هم نقوشم هم بو نقشه واله و حیران نهم
ظلمت و موت و صفاتم هم حیاتم هم ممات — مؤمنه نوح و نجاتم کافره طوفان نهم
هم علاجم هم طبیبم هم شفایم هم عنا — هم بو رنجک رنجیم هم دردلره درمان
مصحفم حرفم حروفم هم کلامم هم کلیم — هم کلام ناطقم هم حقدن اوشن بیان نهم
ساقیم شمعم شرابم هم خمارم هم خمیر — سلسبیلم ساقیم هم ساقیهٔ پیمان نهم
هم صلاتم هم زکاتم هم نهم زرق و ریا — هم نهم ایمان و توحید شعلهٔ ایمان نهم
هم نعیم و هم رحیم و هم کریم و هم کرم — هم نعیمم خلدم و هم جنت رضوان نهم
ای نسیمی بن حقی بل حقه اقرار ایلکل — چونکه انسان و بشر سن حق دین سبحان نهم

و ایضاً له

یوز گره بن سون رحمانی گوردم — قاشکده قاف والقرآنی گوردم
جمالک حسنی ایز و لعلندن — قان اغلر روضهٔ رضوانی گوردم
لبک کم مصر جامع دراحسن — سعادت چشمهٔ حیوانی گوردم
مسلسل زلفک درهم لرندن — پریشان سنبل و ریحانی گوردم
قیردی قاشنک گوردی قیامت — کناهیمی چکن میزانی گوردم
تمام مقصود فردیدارک اولدی — اوقیدم دفتر دیوانی گوردم
حلال در گوزلرک سحرینه معجز — نجه ریو ایله اول فتانی گوردم

یکانک شمعنه پروانه اولمش
یانردن وکونمه تابانی کوردم

کوکل کوزینی ارمازم یوزکدن
که معنی صورتنده جانی کوردم

بقادر حالمه یارب که سنسز
جهانک وارلغینی فانی کوردم

کتوردی عشقکه ایمان نسیمی
یوزکده نورله ایمانی کوردم

وله ایضاً

خدا عشقی دربچمده جانم
محمد در وصلی صدق وایمانم

بیلدن صکره دین یولنده پیرو
علی در شاه مردان یوق کمانم

امیر المؤمنین اول کوهر پاک
امامم در حسن ودو جهانم

حسینه جون فدی در جان و باشم
زهی دولت انکچون اقیه قانم

کوکلدن مهر زین العابدین در
انکچون خوش مزیندر دکانم

محمد باقر اولدر پیر مردان
انوک عشقینه سویلر بو لسانم

امام جعفر صادق بلورسن
که اولدر مروت ایچره اصل کانم

امام موسی کاظم در حقیقت
سبب جون سویلندی کن فکانم

امام هشتم و قبله هشتم
کوکلدن اول در راز نهانم

تقیه در جان و کوکلومک مرادی
نقی در همدم ولمده داپستانم

خوارج کوزلکینه عسکری در
زینت دایمان وباغ وبوستانم

ارنلر پروری اول پاک دین در
محمد مهدی صاحب زمانم

پوزرم بنداخی اون ایکی امامی
فدی اولسون بنم انلاره جانم

فقیرک پیسکینک سید نسیمی
نم اوله روی زرد درارمغانم

وله ایضاً

دوشمشم عمدن بلالره شول مه تابان ایچون
قلمشم قربان بو جانی شول شه خوبان ایچون

زلف و عشقش رخ اوزره اورترایمانی کجه
رو و کلمشش کافرچین غارت ایمان ایچون

کرچه اچیانی جفادر یارنه یارک مدام
دایما شکر ایلرم اول دایم الاحسان ایچون

دوشش محیط اعظمه لولو شهوار ایسته کم
جانکی دریایه آتمه کوهر عمان ایچون

جوهرک کانده بولدی هرکه بولدی جوهری
جوهری اول جوهری بل جوهری هرکان ایچون

عشق میدانده سرکم اولمدی آشفته وار
هرکه سهراب اولمدی اول رستم دستان ایچو

جون لبنک آب حیاتی حاصل اولدی خضره نه
ظلم اولا ظلمانه وارمق چشمه حیوان ایچون

کرچه دکدی عشوه سی شیرین لبنک فانیه
شرعله کمدد صورن بر غوبی یوز بیک قاف ایچون

ای نسیمی فصل حقدن جون غنی سن فارغ اول
کور بو دورانی قیرمه کردش دوران ایچون

و ایضاً له

کم دلرسه کورمکه تحقیق رحمان صورتین
کلسون اوش کورسون یقین جان الجانان صورتین

منکر اولمه بو سوزی وار ب کلام الله دکونر
احسن تقویم الله کوستردی انسان صورتین

من عرف حکمی الله کر نفسکی بلمایه سن
دن بلورسندن ایرمزکیسه حیوان صورتین

جون تولوا ثم وجه الله در نص کلام
بونی بلمیش طیر تحقیق شیطان صورتین

کنت کنزا اپر مخفی قیلسون دیب قدیر — وردی اوش آدم لباسنده پیکا جانان ظهور
تا که امرانه قلبی یوبیندن دیمک اچون — زاهدی کورکم اودرمش در پلیمان صبرتین
دایما چون کم نسیمی حق کورر لاریب فیه — دلبری یوزنده باقد کورد یزدان صورتین
وصف خوبلوغک اشیدوب کافرین المسلمین — راه عشقکدن دارردم حاضرین الغایبین

وله ایضاً

وصف خوبلوغک اشیدوب کافرین المسلمین — راه عشقکدن اوررددم حاضرین الغایبین
سیاکه نحن الزارعون اولدی خطاب دیلکه — جانچون اولکم دکلدر فانتین الخاشعین
عنبرین زلفکدر انا هدیناه السبیل — کم بلور آنو کلا کفرنده ایمان مشکین
حاجبک محراب جان قوسینه قربان اولیم — دل جکردلدن که اکا در راکعین الساجدین
هیندی جانم چشمکه بجرم ظلمی المسون — حق ده مشه رخود بلورسن لایحب الظالمین
کل شیء هالک معناسنی اکله درست — قلمه جوری کی پیتقن دوتمه سبیل المجرمین
استانک ترکنی هرگز نسیمی اوربتون — جنت استرسه دی اکا فادخلوها خالدین

وایضاً له

الله الله جان نه دلبر پس — الله الله نه گوهر بحر پس
سپاپسیل ارشدن داغکدن — عجب ای جان نه آب کوثر پس
یرد کوک روشن اولدی یوزکدن — ای یوجه آی نه شمس خاور پس
مشک و عنبر بکیکدن اوتندی — ای لطیف آب وطین نه عنبر پس

صورتنک چون ایچنده واحد در — پس بو توحید اوچون مقدر پس
کنتش ایلر یوزک قتنده وجود — شول سیدن که امدن انور پس
قامتنک دن قیامت اولدی قاتش — ای چیابک کونی نه محشر پس
قیم اولدی پکنکلم زینبلی — گم که بلدی که پس نه جوهر پس
شکرک دادنی جو کردی لبک — الله الله نه دلو شکر پس
کونی آی کتوردی چرخه زحک — ای اونچی قیتم خوش اودیر پس
ای صیام اهلنه یوزک الوعید — عرش رحمن وعید اکبر پس
مصحفنک آیتی اوتوز ایکی در — جاودان نامه پس نه دفتر پس
ای نسیمی جهانی دوتدی سوزک — عونک الله نه شاه کشور پس

وله ایضاً

دوشم تاکم شبی روز ایرو شول دلدار دن — ایستروم حقدن که محروم اولمیام دیداردن
یاراچون نوشش ایلرم اغیار الندن پیک جفا — گل وصال استین اولمز پریشان خاردن
رایکان صونندی محبت آلدم ویردم گل — لاجرم عشقم قلدی باک اهلی اول بازاردن
اولا دشمن بکا یاشم دررکم فاش اوز — جان اچنده سر نه پس کم کزلنور اغیاردن
صوفی اقرار ایله باتی اچ کوزی کم عاقبت — منزله ایرشمدی هرگز کشی انکاردن
پیچد و مینا زدن مقصود فرجانانه در — واصل ایسک فارغ اول تسبیحله زناردن
نام و ناموسی برخ تا همدم اولیا که یار — ارمدی معشوقه عاشق کیم هنجه عاردن

مبتلا قلدی نسیمی بزاران شو قله
قند و کم برفتنه قبدی بن بت عیاردن

وله ایضاً

بو جان پروانه دریا زجمالک شمع تابندن
کوکل دار القرار اولدی پریشان زلف تابندن

حیاتی خضر له عیسی بلور عارف نجه بولدی
رموز عشقلا اردی دداغک عین ابندن

عجب جیم سعادت درکمالکم پرده رنغ اولدی
دو عالم طولدی شو قندن کمینش جعدی حجابندن

منجم زاهدا کلامز که سنسن احسن تقویم
ازلدن تا ابد اولدی عیان چینک کتابندن

یوزک نوری شول آتش در کم آنی بلمدی زاهد
تجردن موسیه آنی انا الله در خطابندن

صوپز آج آیتیغز بر یه چکدر ربحرک
کرم بیت الحرام اچره قلم تا سجده بابندن

نسیمی نجه وصف ایده که چینک بی نهایتدر
دنلدی ذیل افلاکک سوال ادم جوابندن

وایضاً له

ای برکزیده صورت جان سن ولی نه جان سن
هم اسم الله سماسم جسم اله روان سن

چون رنک صفاتی کون و مکانه بسنغز
ای کوهر یکانه سن کنج لامکان سن

آبا و امهاتک سنسن خلاصه شکسز
ای کایناته مقصود و مقصود لامکان سن

لیل و نهار ایچنده سن شمس و قمر کبی اوش
سر یانه یقینم انده عین الیقین عیان سن

یوزک کتاب منزل زلف ورخکدر آیت
اشکری تنک کلامی عالمده جاودان سن

جان و جهانی سنسز نیلر محب صادق
ای عاشقک حیاتی سن جان وهم جهان سن

سودا الوزکدن دوشدی جهانه غوغا
ای چین ایچنده فتنه سن فتنه زمان سن

قند ردی کایناتی قند و نباته لعلک
ای چیره و ملاحت شیرین شکر دهان سن

حق صورتنده انسان سنسن کلن جهانه
ای خالقک کلامی ایلمده ترجمان سن

عرق ایلمدی جهانی نورنده کن فکانی
ای کوهر حقیقت شرح ایلمکم نه کان سن

عرض و سماوه یوقدر برذره سندن ایرو
ای جمله نک وجودی جمله درمیان سن

سرشده اکرچه سنسن ای جان کشندن اظهر
اعمی کوزنده لیکن لاشی کبی نهان سن

یوزک کتابندن کلدی وجود عالم
ای واعظ اسم اول کم یالیجی قصه خوان سن

قندن کلن کلامک مغز درای نسیمی
سنسن که کنت کنزک اسرارنه بیان سن

وله ایضاً

ای روح قدس جامع سن جان و جهان سن
بندن سنی غایب مزم اوشته عیان سن

معشوقه بکاجون سن ایدک روز ازلده
اول کون شه ایدک تا ابد ای فتنه همان سن

زلفک قری دورنده بیک فتنه برخدی
ای دور قمر فتنه سی فتان زمان سن

لعلک نه بلور لذتی دیوالرشیطان
سن خضره سود آنی که زآب حیوان سن

جانلرتنی یغمغه کراپسترپک خوش
کل ینه آنی یغمغه کیم خوش نکران سن

چینک نه بلور قیمتنی هر کوزی کورم
سن عاشقه صورآنی که جسمنده روان سن

بی نام و نشان اولمیسک سنده وجودی
فکری ایرمزانده که بی نام و نشان سن

درمز سنی بیک جنت و بیک حور نسیمی
سن عاشقه هم جنت و هم حور و جنان سن

وایضاً له

سندن نی آیرن جو سنسن | ظاهرده و باطنده سنسن
چون ظاهر و باطن اولدی واحد | هم جوهر جان و عین تن سن
حق واحد لاشریک له در | سنلک آردن کدرکه سنسن
بل جوهرینکه دجوهری اول | گر نه حجر گهرشکن سن
ای عاشق صادق ایله بل کم | معشوقه روان و سن بن سن ٩
یاروک اتکن قاچوردک الدن | دوشمش بو جزایه گورندن سن
فریاد الهنره وای نسیمی | شیرین کوبکی شکر دهن سن

ولە ایضاً

کورشم نور تجلی ردی زیبا سنده من | اوقرم سبع المثانی قاشی طغرا سنده من
آیة واللیل بولدم اوقرم ام الکتاب | جانه بیک بند آتشم زلف سمن سا سنده من
بر کلامیندوک ازلدن نطقله بولدق وجود | بیلرم دعوی ایدبت زاهد بن اسما سنده من
عالمک بحر نده حیران اولدی جمله اهل فن | در مکنون بولمشم چون قعر دریا سنده من
عقل فانوس انشم پروانه در روح القدس | جان ایله باش اویندرم هم عشق سودا سنده من
آتش نمروده گرسم طلکی ابراهیم صفت | انجه بتلر صنمشم گر ترک کلیسا سنده من
من نسیمیم نه عجمکین اولوریم زاهدا | شاد و خرم یوررم کوکلم تپلا سنده من

وایضاً له

جانمی ینیدردی شوقک ای نگارم خنده سن | گوزلرم نوری ایکی عالمده یارم خنده سن ١١

بغرمی قان ایلدی آجی فراقک گل ارش | ای لبک وصل شرابی خوشگوارم خنده سن
فرقتک خاری بنی گوردکم نه مجروح ایلدی | ای گوزی نرگس صنیم گلعذارم خنده سن
صبرمی یغمالدی شوقنک قرارم قالمدی | ای بنم آرامم ای صبرم قرارم خنده سن
تا یوزوک شمعندن ایراغ اولمشم پروانه تک | یا نرم لیل و نهار ای نور و نارم خنده سن
قاتی مشتاق اولمشم زلف و عذارک بوینه | ای یوزی گلشن بچک مشک نثارم خنده سن
سندن ایرو کوکلمک بوخدر و فالو یار دوست | ای جفالو چن کاملی یارغارم خنده سن
ایلدی عشقک بنی قلقان ملامت تیرنه | ای گوزی قاشی بولکلو شهریارم خنده سن
دلدی هجرانک آخی عشقکده بغرم یارلاوش | صورت و معنیده ای چابک سوارم خنده سن
باد الهکوندر بکا پیاچک بویی سر صبحدم | تا نیارم گجدی حددن انتظارم خنده سن
عاشقک جنات عدنی چون جمالک وصلی در | ای شرابی کوثرم گتمز خمارم خنده سن
یارادجون هرکوشه ده بیک یوادلور دشمن بکا | ای سواد اعظم ای محکم حصارم خنده سن
زلفکه ورمش ازلده حق امانت سرینی | ای امانت دار امین کردکارم خنده سن
چون نسیمی دربوکون ایام عشقک خسروی | ای شکرلب یار شیرین روزگارم خنده سن

ولە ایضاً

ینیدردی شوقک جانمی ای درد و درمان خنده سن | جانده سن جان و دلی ای درد و درمان خنده سن
وصلک شرابی چون بنی صالدی خمارک تابشنه | ١٢ ینیدی حرارتدن ابحیم ای آب حیوان خنده سن
ای لطف چینک کشوری یاندم ارشدر وصلکه | چون سندن ایرو کیمه ده یوخدر بو احسان

چیندی الدن زلفنکی جور و جفاسی جوق فلک | آشفته ام مجنون کبی زار و پریشان خنن سن
رعنا بویک شوقیدن اوشش چیرتده یاز کوزلرم | قان اغلاشور لر پیشنزای سرو خرامان خنده
ای غنچه آغزلو نی بیذردی بچرک سنککی | کل کل که پیشنزه غنچه تک دولدی ایچیم قان خنده
جور و جفاپنی فرقتنک طوفان کتوردی باشیمه | اندن نی قورتر معذای فضل یزدان خنن
عیمده پسیز روشنی کوکلم دار کورمک پسنی | ای حور عین رضوان اله پینسکه حیران خنده
مشکین بچک زنجره بیلدی پیسی کوکلمنی | ایرخ نه حاجت درانکه زنجیر و زندان خنن سن

ولہ ایضا

کان و مکان کو مرد کو سر و کان مو پتن سن | لکیه بو پسر واردی شرح دبیان مو پتن سن
کون و مکانه بخزم جون پسنی بولدم ای صنم | آنکی جهان انجنده پسن کون و مکان مو پتن سن
موسی سیکی دیدارنی کوردی ازلده کوزلرم | بجمه بنی بو نار ده کل شمع و زبان مو پتن سن
دمرو زمان انجنده هیج بولمدی کپه بردسخی | پسنجلین بو لطف اله دمر و زمان مو پتن سن
پسند بولندی کومرک معنی پسن انکار | او شبو جهان انجنده سن کنج نهان مو پتن سن
قتلک اله کریلک قصد ایدرا و شته جان | بغرمی دلدی ناوک تیر و کمان مو پتن سن نه
بو یکی سرو ای صنم نسبت ایدن دلیل اله | او شبو قرار الن عجب سرو روان مو پتن سن
اولدی نسیمی عشقکه خسته دیسر و نیلسون | کتدی حیاتی کوده دن جسم اله جان مو پتن سن

و ایضا له

اکرچه جانده پسن جانده نهان پسن | که جاندن ایر و یوخ پسن بلکه جان سن

گر ورمز نشان پسندن اگرچه | یر و کوک دپ دلو جمله نشان پسن
نخبه کزلودیم بندن پسنی پسن | بیه که باغرم اندهعیان پسن
خجل ایلر زنخک چین اله آیی | مکر پسن فتنه آخر زمان پسن
عرب تنک نطقی باغلندی دلکدن | پسنی کم دردین کم ترکمان پسن
جانی طرح ایلدم بوزدم جهانی | پسنی بولدم که جان اله جهان پسن
کورون پسن کزن پسنن کوزمده | پسویلمز دیسه کل البیان پسن
وحی مطلق در ای عارف بو پوزلر | بو پوزی بل که اندن ترجمان پسن
نسیما بو کون دوران پسنکدر | عجب نه خسرو آخر زمان پسن

ولہ ایضا

دم عیسی کلر دوداغندن | ای سیکی نور آخریکا غندن
ساجی تنک طیلسانی شول کجه در | که کونش نور اله جراغندن
قامتی شول بجر دکل که بیه | سرکشی تنک جراغی باغندن
عشق الندن دلو ایاغ ایچرم | هم بو در الدغنم ایاغندن
پیاغه دکشوردی پسولینی حقا | سو لی کیم که بلدی پیاغندن
جان نه توش دم که تو زلدیسن | عنبرین زلفی تنک دوداغندن
کلدی موپیه لن ترانی جواب | ارنی وقتی طور داغندن
کوزلری مسم قراو هم آخ الن | فرق ادنز قراپسی آغندن

زلفی نسیمی نک قوینی کبی — قوپدی پر غبار ایاغندن

وله ایضا

بو طرفه شمع که آتش شکر دوداغندن — عجب که منفعل اولمز قمر یناغندن

بنفشه زلفنه باطل تشبه ایلرایمش — صبا بحبر بو خیالی انک دماغندن

همیشه پروانک بداغی بی برادلر — مگر بو پرو که سوسن بر بداغندن

زمانه زلف ورخندن بلایه سلدی بنی — هماول زمان که بحلدی قراپی آغندن

غرق بحر غم ایتدی بنی بو شیوه اله — نکله تفرج ایده مرز مان قراغندن ١٦

اگر ایاغنه دوشمک محالم اولیسه ایدی — داغی کوتورمز ایدم باشمی ایاغندن

زمانه چشم وچراغی نسیمی یار کبدر — کتور چراغکی ینذر انک چراغندن

وایضا له

شکایت ایلرم دلبرک جفا پسندن — کاتنک جفاسی بکا یکدرر وفا پسندن

ازله جانمی عشقک یولنه جون قویدم — بلاسی چکرم دنزم بلا پسندن

نه درد ایمش عجبا ای کوکلی الن عشقک — که عاجز ایلدی خلقی انک دوا پسندن

نکده ای صنم اولدی کوکل قتی بیارو — غنی الکه شکرک شربتی شفا پسندن

بهانه پیرسنکه جون المشم قلی ای دلبر — بو بنده یه رحم ایت ستمکج بها پسندن ١٧

منور ایله وصالک له ای قمر کوزومی — که فرقتنک آنی اجتدی توتیا پسندن

کوکل که دلشدی نسیمی نک له قالودی — ایرمز آنی نک زلف دلربا پسندن

قرا منکنک کبی دوشدم یوزا اوستنه نیرم — بوآتشی اکه سورکم پر هوا پسندن

نسیمی نک باشنه کل غمکدن اولیکز — خوش آفرین ایشد ای جان بو مرحبا پسندن

وله ایضا

کل ای دلبر که قان اولدی کوکل عشقک بلا پسندن — کرم قل وصل اله قورتر بنی عشقک بلا پسندن

تعالی الله نه صورتسن بو حسن اله بو لطف اله — که دیدارک نه کور رسم کوزوم دویمز لقا پسندن

نکه پر پر اکی کوزه ایاغک توزنی وردک — ایاغک توزی یکرکدر کجمک توتیا پسندن

بو کوکلم درده یارب نه درمان ایلیم خوبکیم — بنی حیران اولر مردم طبیب انکه دوا پسندن

نسیمی نک چینته چین در بخه اولسون اکمتایی — کوزومدن عنبرین خطک قلم چکمز خطا پسندن

١٨ جفادن سرنکم قلبیک صفا بندن نکار ایله — که عاشق جور الدو دونمز دلارامک جفا پسندن

نبی عشق اوده نه آدن کوکل درای نکارا ما — یتر بغرم آغریاشم کوروم تکماجرا پسندن

لب لعلک فراقندن بنم کوکلم ترا اولدی — نظر قل یوزنه کور کم عیان درکهربا پسندن

نسیمی نک تنی شول کون که ترغ ایلدی عشقک — نکه پسندن نیاز ایلر نزاران مرحبا پسندن

وایضا له

تجلی دوکندی آفاقی جمالک شمعی تابندن — قمر کیم طلعتک آیی عیان اولدی نقابندن

نه خوردی چهره ساقی چسن مطهر جسم روحانی — کرار رواح او سرخوش ایم لب لعل شرابندن

١٩ کر اشراط سیاعه درشکر کرنگک زلفنک — که حیران اولدی عقل کل بو قرانک حسابندن

قنای شویله شیرین در دوداغنک عشقو بنی قیده — که عاشق جان آغریا نزانک ناز وعتابندن

جمالک مصحفی یارب نه کوکدن منزل اولمشدر — ایکی حرف اولدی کاف و نون انک چین کتابندن

کوزوک دورانی عالمده کوتوردی زهد و تقوایی — بو کز آخر زمان اولدی اوینه فتنه خوابندن

هو الله الصمد سوزلر خطک الحمد ند کم — یوزکدن پرده رفع اولدی کیتمش مخفی حجابندن

جهلنا ثابت اولدی کم دوداغکده صنعی در نیچون — که اولدی کل شی حی دوداغک عین آبندن

اچلدی زلف و خالندن بکا ایمان و دین بالی — بو حرف و نقطه کور کم نیز فتح اولدی بابندن

اگرچه ذکر تسبیحک نوایی چوقدر ای عابد — بن آنی عشقده دکشمزم انک یکدم ثوابندن

نسیمی جون وصالندن ارشدی جنت و حوره — نه محشردن حساب ایلر نه دامونک عذابندن

وله ایضا

قالو دو بلی پیاله ایچوردی شرابندن — ایچوردی لب لعل خضرک ابسوبی آبندن

ای فتنه سی چوق عین ادیکو بهشتن یارک — اول فتنه خفیکا ول او یاندی خوابندن

یوزوکدکی هفت آیتکم فاتحه در آدی — تاویل کلام الله آچلدی بو بابندن

یوزی نه قزل کل در پاچی نه قرا سنبل — اولدی ایکی عالم حی ریحان و گلابندن

تابنده یوزک بدری یارب نه کنشدر کم — سرگشته گزر یاز کون ای اله تابندن

کیر فاعتبروا دن بس آچ ای بصر اهلی کوز — نه چین الجحدی کور معشوق نقابندن

قشرک کنشی دوغدی شامندن ایکی زلفی — کل واقف اول ای صوفی میزان و حسابندن

خضرک حیوان آبی نطقنکدر انی ایچ اوش — کور کیم نه حیات آخر مرجان خوش آبندن

حق خرقه ای زاهد یخمز ایچنکی آرد — کیر عالم توحیده چیح خرقه حجابندن

تسبیح اله طامنک بازاری کیبا داولدی — دکانسته نخ انک کوچ ایله خرابندن

یارب نجه پایل در عالمده نسیمی کم — روح القدسک نطقی بغلندی جوابندن

و ایضا له

بلا له دوندی تسمر قشلرک بلالندن — بونیدی قان قزل کل یکانک آلندن

چلبیسنی نجه شیرین دودغلو یار شیشن — که سنبل و تیز بللرک زلالندن

فلک هلالی اگرچه کونشدن الور نور — بو آیی کور که کنشش نور اله هلالندن

قرابلک نه عجب طرفه دوشمشدر — بو حالی بلمیه سنک هیچ سوزه حالندن

نه چین اولر بو نه صورت علیک عین الله — که دنک اگر کورجک عقل انک جمالندن

طویل قصه نیجک چو شرحی دراز بیک — اگر انسان ایسنک کور بو نکته حالندن

فلک نسیمیه جون اکسنک ایلمز پرشال — نه اطلسندن او مرکسه سنک نه شالندن

و له ایضا

دشمنم بی یار اکی کیم بی یار اولسون — دشمنک حالی بر مشکل و زار اولسون

جنتک نار و نعیمی دلبرک دیدارید — جنت اعلی بکا بی وصل دلدار اولسون

قاتنک اودندن ایرو فرقتکدر عاشقه — کمسنک جانینه سیندن یارب اول نار او

هر کشک مقصود حقدن غیر دیدار اولدی — تا ابد حقدن نصیبی غیر دیدار اولسون

عاشقک باغی کلی کلزار یار وک یوزیدر — وار کل یار و جمالی اوزکه کلزار اولسون

اولمشم شول چشم بیمارک فراقنده سقیم — کمسه بندن اوزکه شول تیماره بیمار اولسون

کشف اسرار ندن آنوک یازرم صبر ایلرم — ایدرم اغیاره تا که کشف اسرار اولمیون
عاشقک مشک تتاری زلف یارک یوزنده در — تا ره پنهان نافهٔ چین مشک تاتار اولمیون
بغرمی بیدردی هجروک خاری ای جنت گلی — بلبلک باغنچه گلدن مرکز اول خار اولمیون
جانفزا وصلک بیلمدن فرقت آیردی بنی — یارب اول پاکیزه میدن بکینه بیشمار او
تکه بیدار اولمدی عشقنده هر شب تا سحر — اول بلایخی مدعینک بختی بیدار اولمیون
تکه بازار اتمدی زلفکله یوز بیک جانله — تا ابد وصلکله آنوک هیچ بازار اولمیون
دتمشم مهرکله پیمان قیلمشم عشقکله عهد — مهر عشقک لایزالی عهد واقرار اولمیون
ای نسیمی تکه صاف اولمز زر خالص کبی — دلبروک عشقنده صافی همچو دینار اولمیون

وله ایضاً

بن بکا دلبر تیر بس اوزکه لر یار اولمیون — بیر اولر یار ایکی اولمز ایکی زنهار اولمیون
بغرمی دغرر فراقک خاری ای جنت گلی — نوبهار اولسون گل اولسون آرده خار او
ای سکز جنات عدنک باغ وگلزاری یوزک — گلدن آنوک گلشنی بی برگ وبی بار او
قلمشم چشمکله پیمان دوتمشم عشقکله عهد — اندن ایرو عهد وپیمان قول واقرار او
دوغرو در یارک یولی دوغرو قمز یاردن — سرکه دوغرو یول وار انوک یولی دار او
یاپچی حقدر خرابی حق بیره معمور ادر — حق یاپن معموره آیرق کیمسه معمار اولمیون
فرقتک دردینی بی خواب وگریان ایلدی — دشمنک عمری دکلسون بختی بیدار اولمیون
تکه دیدار ندن آیرو نسنه ایستر یادلر — همچو سون پسندن مرادی ایل دیدار اولمیون

جونکه دلبر یار اولدی ایکی عالمده بکا — پسندن ایرو یار و محبوب اوزکه دلدار اولمیون
جون صحیک دارده واربا اصلن منصور مش — تکه منصور اولمدی زلفکده بردار اولمیون
ای نسیمی قمه یارک سرنی اغیاره فاش — تا که یار اولسون بو سره محرم اغیار او

وایضاً له

صبا هردم گلر مشکین سنک بوی بار زندن — جهانی عنبرین ایلر نسیم مشکبار زندن
نه طوبی در بو بیک یارب که انک وجه طوبی — تجلی گلدی بیدردی کلیمک شمعی نار زندن
نه کشور در سنک جینی مبارک منزل و مطلع — که شمس لم یزل دغمش انک فرخ دیار زندن
محیط اولدی وصالک جون سراسر پاین ورطه — گرک عقلی خبر ورسن بو دریانک کنار زندن
ارم گلزاری ای حوری بو معنیدن نوا زوکدر کم — سکز جنت جهان اولدی یوزوک باغ و بهار زندن
انا الحق در مناجاتم حق اولدی پیتی جاجام — گل ای منصور الن قورتل بو دارک گیر دارندن
نکارستان کویی نک نکارین الیه دکندرکم — نکارستان کویی نک بز نقش ور نکار زندن
اگر نور علی نوری دکلسه زلف ورخسارک — زه معنیدن که نقش دغمش سنک نیر تره تار زندن
ایکی عالمده مقصودم وصالک در وصالم گل — که وصلک در بو درویشک امیدی شهریار زندن
پسکلده گوکلمک عهدی وفا اولدی وفا جونکم — وفا بویی گلور دایم سنک عهد وقرار زندن
قولاغی عارفک جونکم نسیمی تک بوزن دکلر — صدف دک انجو لو در در که غزنی شاهوار زندن

وله ایضاً

ای غملرنک میدن میت وخراب و ویران — گرحقی داتش سن خانی دلیل و برهان

تن خسته ایمغ نادانلرک ایشی در / ایشنک نذر کور آخر فکر ایله الم نادان
جون بزنکم اگر پسن آنی بیچرسن اینی / دینده و آنی اکه کم آدی اولدی عصیان
ترک ایله پیسانی صالح عمل قزن کم / انک جزاسی حقدن هم لطف ایمش هم احسان
ایا سنی حیاتک بادهوایه درمه / کیم آیتورن حیاتی عقبیده در پشیمان
مفلس تجارت ایلر سرمایه بیر ولیکن / یعنی عبث در انک سوداسی جمله خسران
ناقص وجوده جون کم نقصان کلر همیشه / جهد ایله کامل اول کم کلمز کماله نقصان
دنیی دون غمندن بیمار رم بیر اولمه / عالمده کمسه جون کم بولمز بو درده درمان
حرص و حسد صفاتی محو ایله ایرل اندن / نیچون که اول صفتدن ناجی دیر ایرلن جان
جون اسجد اولدی آدم حقیقته حقدن / حقک خطابنه اوی قل سجده المدی شیطان
دیوک لباسنی قوی خضر اله یولداش اولکم / ظلمتده ظاهر اولمز حیوان و آب حیوان
حقک صفاتی دو کل جز از قابل و لعل / شول اوجه قدری بختک کشتی و کلدی بیان
جهد اولمه ای نسیمی فانی جهانده جون کم / ایمان دیدین اچنده پسن امیر و سلطان

و له ایضاً

ای لبک آب چشمهٔ حیوان / طلعتک دن خجل مه تابان
قامتک دن قیامت اولدی فاش / ایها الناس علم القرآن
حق کلامی یوزک بیانیدر / انظرونا بصورت الرحمان
علم العلم جمله اشیا پن / مالنا غیرکم ولا دیان

ظاهر و باطن اول و آخر / پسندن اولدی ظهور شرح بیان
ذات مطلق سن ای خجسته لقا / کفر ایمانی ادا اولدی عیان
کفر و ایمان صفات زلف و رنگ / بلمین کفر بلمدی ایمان

و ایضاً له

جانه عاشق سن ای یاسمین زنخ ارغوان / کم جمالک مصحفندن سبعه خوانم سبعه خوان
نور چشم اهل دل سن یا حیات جاودان / یا کلام ناطق و شاه کلام لامکان
صورتنک جنت لبک کوثر یوزک آب حیات / سر کم ایچدی شول شرابی بولدی جنت جاودان
اچن صورتی پسن یا مظهر فضل اله / کم جمالک اودیشه پیر و جوان در در فشان
واصل اولدی اول حبیبه بلکه واصل ایون / عاشق و معشوق بیر در کور کمال عاشقان
تا جمالک مصحفن کوردی نسیمی ای نگار / خط و خالک سرنی از فضل حق اتدی عیان

و له ایضاً

ای یوزک جنات عدن وای بویک طوبی وان / فادخلوها خالدین اندن بولندی جاودان
ظاهر اولدی صورتکدن معنی ام الکتاب / اندن اظهار اولدی حقدن نیجه آیات و بیان
ق والقرآن یکا عکدن بولدی کور بو کون / بری خط سبع المثانی اولدی یوزکدن نشان
صورتکدن ظاهر اولدی معنی ذات الاحد / علم الاسما وطه در یوزک نور دخان
حق تعالی جون تجلی ایلدی طورا او پستنه / موسی عمران دلیلی در یقین چسنک نشان
پاک صفت لیل و نهاری کوربیانی خند در / بلدم آنی حق بلر پسن یقین جان جهان

جمله اشیا زوج ایمش حقدر چو یکتا لایموت
استوا عرشی دوشنده ظاهر صراط اولدی عیان

ظاهر اولدی صورتکده اشبو کلام اندکور
تا بیان بحث او عقرب بله پس ای زنده جان

ناطق اولدی جمله اشیا فصل حقدن اشکال
ربنا اتمم لنا نورا تعالی فی الجنان

وله ایضاً

ای یکا عکدن خجل گل لاله احمر الن
قاتی دوکتی کوزوک مرخط پرسودا الن

کوکلمی آل ایله آلدی شمدی جان استر کوزک
نجه شلتابیت ندندر عاشق شیدا الن

دشلرک عکسی دوشلی کوزلرم دریا بسند
لعل و شمدر کوز و مدن لولو لالا الن

تا ابد سودایه وردی جان الده دینی و دین
اول که بازار ایلدی شول نرگس شهلا الن

عنبر زلفک نسیمی فاش اولالی عالمه
اوده دوشدی نافه چین عنبر سارا الن

چشمه حیوان پوینده اولمدی جانی دری
کم که وصلک بولدی شول لعل روح افزا الن

پرورالشمشد و طوبی الیسون شمدی بو
جون نسیمی مایل اولدی شول قد بالا الن

وایضاً له

شول پری دن وصل ادرپسن ای کونکل دیوانه پسن
شمعه یا خشمع دلرسن زهی عجب پروانه پسن

گنجه کنز اکوزندن خرج ایدرپسن عارفه
ای بو گنجک گوهری عجب ویرانه پسن

ایشکی پن تلمشسن ای بلشدن یاد اولن
معرقندن دم اوروپسن نیلم بیگانه پسن

گر خلیل اولمغ دلرپسن یار ایله گرجک لیت
دلبرک یولنده شرط اولدی بودم کم یا نه پسن

دلبرک جانانه سی پسن ای جهانک دلبری
طرفه پسن پاکیزه دلبره دیم جانانه پسن

غمزه پسندن فتنه لر دردی او بیندی او یخودن
پسن بو او یخودن عجب ای بیخبر او یانه پسن

گل انالی چسرنی میخانه دن میدن اشید
ای دوش انکاره نیچون منکر میخانه پسن

زلفی جون کان یار ایله دشمز نهان عشق او تیغ
باشکی طوب ایله گل میدانه گیر مردانه پسن

ای سلیمان منطقیدن قوش دلن او کرنمین
دیو ایمش پسن انکا اوچون تابع افسانه پسن

ای نسیمی شول خمارین غمزه فتان کبی
دایم ایسروک پسن که گوکم نرگس مستانه پسن

وله ایضاً

ی ینه صنعندم اول سبحانه بن
لام الف لا دیزم او خانه بن

واو ویل دین اراغ اولمایچون
هی همیشه عاشقم فرزانه بن

نون نکم قلدم کنه دوتدم امید
میم محمد مصطفی سلطانه بن

ل لبک جیغر شلر حق ایچون
کاف کوکسترکیرین جنانه بن

ق قادرپسن بزی ارکورتکه
ف فلکدن کچوبن پیرانه بن

غ غیرت بیوردعاشقلره
عین عشرت ارکورم کیوانه بن

ظ ظلم قلماغه اولمادم شریک
طی طانقدر حق بیلورانپسانه بن

ض ضرب ندن طونک قورتلم
صاد صبر ایدرپسم بهانه بن

ش شی اید اورارم تکرار دن
س سعادت باب آچم جانه بن

ز زوال ارمیه بو دین ملکنه
ر رفیق اولمازسم شیطانه بن

ذ ذاکر لردن اولاین دیو
دال دایم یول وارب سبحانه بن

خ خیر اندیشه پس مؤمن لره | ح حریصم کاللی تن جانه بن
ج جهنم صانرم کره جک | ث ثقیل کشیله بپتانه بن
ت تمنا حقدن اولدر صانیم | ب بقا ملکنی بو ویرانه بن
الف الله یاری قلورپه نکا | دردیمی ایرشدرم درمانه بن
در نسیمی یا که عقلک وار پسه | کندوزمی یازرم فسانه بن

ولە ایضا

ترک ایلمز جان عشقکی گر بیک گزانی یاخه پس | بحر کده لایق گورمزم کم مردم بو جانی یاخه پس
ای الپستین دیدارنی موسی کبی معشوقه نک | واجب دررعشقده کم جان وجهانی یاخه پس
آخر زمانک فتنه سی برقع جمالکدن گوتر | تا عشقه یوز زلک کبی جا وجهانی یاخه پس
ای عشقه منکر مدعی کبر عاشقک توحیدنی | تا مهر ابرا چندکی ظن وگمانی یاخه پس
قیمتلو عشقک گومری گلکم درانک معنی | چون کان گرکدر گومره نیچون بو کانی یاخه پس
نام ونشانی شهرنک افندر اهل عشقه کم | وارای گلگل جهد ایله کم نام ونشانی یاخه پس
جانمده تا عشقک اودی کار ایلدی شعل ادرم کم | جیمده یاخن قلدی کم بغرمده قانی یاخه پس
ای لاته تابع بیخبر گل لور بو مانک صورتن | تا لات وعزی باشنه دیر مغانی یاخه پس
جانجدی نسیمی نک دلی اسد ونورک شرفنی | ای نار قدسی خنده پس کم اوبانی یاخه پس

وایضا له

جانی طرح ایلدم گچدم جهاندن | جهان اولدم جهان اولدم جهاندن

اگر محبوبه ایسترسن اولشمع | کلب گنگ گرک سن بو جهاندن
جهانک پهلوانی شپود دریانی | قوی آنک پودنی فوز تل جهاندن
اگر جنی دکل پس آدمی بل | کانک اصلی نه در سویله اندن
کانی بلمدی هیچ کیمسه حقی | یقین در که یقین تمیز گماندن
عیان اولدی یوزی یا رب یتیشون | جمالی فتنه آخرزماندن
یر وگوک جمله حقک آیتی در | ولی اعمی خبر سز در نشاندن
گلی تمیز تخلو دینی نک گل | گلی ترک ایلمز کج پرورواندن
دوداغی جان در اول شیرین دهانک | نکرغافل پس اول شیرین دهاندن
خمودن بچشم ید سیفی نه | نکرشول طره عنبرفشاندن
علینا جمعه پس لاتحرک | گنش مستغنی در شرح وبیاندن
نسیمی نک مرادی چون سن اولدک | نظر قطع ایلدی کون ومکاندن

ولە ایضا

دینی چون مردار در اگر سن کل اول مردارده | گل دکل دینی نگین درفی او مرپس خاردن
دینده و بر یار وفالو کمپنه گورمش دگل | فارغ اول باری نه حاصل بو فاپنزاردن
آخرت بارنده اپسته هر نه مقصودک که | دینی نک مقداری بو خدیج بونی مقداردن
مدعی جور وجفا پس جان اشوردی | یار اگر یاری قلورسه غم دکل اغیاردن
چون نسیمی زاهدک فکرنی بلدی کم | میدن اگراه ایلمز غافل دکل خماردن

۱۸۲

۲

وله ایضا

کل ای دلبر اکی عالمده جانپسن / کل ای جان باکه صورتکم سن نه جانپسن

فلک چینکله جیرا اندر ملک مات / نه دریاپسن نه معدن سن نه کانپسن

یوزنکدرا او قرم انا فتحنا / کلام الله الا سبع المثانپسن

حیات خضر آقر دایم لبنکدن / انکچون چشمهٔ آب روانپسن

کوزنکدن فتنه پایلدی جهانه / مگرکیم فتنهٔ آخر زمانپسن

بکاپن تعلکی عرض اته واعظ / که نیچون که یلانجی قصه خوانپسن

صچکب بویی خطا و رومی طوتدی / بو بو یله سحر عنبرفشانپسن

جهان اولدی بوکن چینکله معمور / مگرکیم عالمه کشورستانپسن

دهانک پنرنی هیچ کیمه بلمز / عجایب نقطهٔ سن خوب دهانپسن

صچوکدن چون بلندی کنت کنزا / بیان ایله بیان شرح و بیانپسن

جهانک چونکه سیلمش زیانی / زیان پنز عاشقه پسن بی زبانپسن

بلادر قامتنک اما ولیکن / بو قد ایله بلای ناکهانپسن

جهانکلدر بوکن عالمه ای جان / عیان اولدی بوکن حقدن عیانپسن

جهان چینک قنده اولدی سها / کل ای منصوره سی جان جانپسن

نکاچینکه حیران اولر جان / مگرکیم پسن حیات جاودانپسن

جهان یاندی بوکن عشقنک اودینه / نیتر پسن عاشقی آتش زبانپسن

183

صبا زلفنک توزندن یله وردی / مگرکیم نافهٔ مشک ختنپسن

نسیمی چون پنی بلدی ازلده / حقیقت بلدی کم حق لامکانپسن

وله ایضا

پسنده دلبر لیلی بچون مجنون اولیب دیوانه پسن / شمع یکی یانرسن نه عجب پروانه پسن

سن که جانان پنرنک هیچ اولمش سن محرمی / دعوی قلمه کاشنایم بکمان بیگانه پسن

کوزلرکی اورتدی غفلت کوره پسن یارکی / کچدی عمر که یله وآردی ایسن قچن اویانه پسن

چونکه خنک پنرنی یارک یوزنده کورمدک / اول پسبدن در مدک جان دیرم جانانه پسن

۲۶ کوزلری پستانه پسندن مست و مخمور اولمدک / نا قدحدن بلمزم پسن ایرک و پستانه پسن

سرکه یاردک یولنه جان ورمدی و تفرقه / دیمیا لرسرکزا کاشش بوکن مردانه پسن

کوکلنی قلمش عمارت چون نسیمینک آله / اول پسبدن دلر پسن کنجله ویرانه پسن

وایضا له

ای صنم پسن مظهر الله پسن / باشندن یا غه کلام الله پسن

۲۷ پن بلورپسن کاینا تک جانی / جمله عالم پیرنه اکاه پسن

جون ملایک چینکه قلدی بجود / مسجد و محراب و قبله گاه پسن

جمله عالم چنکگه فرماندرر / پن بولارک آرسینده شاه پسن

حسن رخسارک صراط المستقیم / منزل اعلایه دوغری راه پسن

جون نسیمی دلو قلدوک صنم / کمدن ایلاسون شکایت شاه پسن

وله ایضا

اول که ولا وردله یاران اولوز پس — اخر بلاانی قابل درمان اولوز پس

پس خواجه دیرم دیو فخر ایتمه فقر اول — درویش اولمز بیک یوری سلطان اولمز پس

حیدر کبی پس خیبر شرکی یقمز پیک — بو عرصه ده بلکه شه مردان اولمز پس

حق فاتحه بل بیه هفت آیت اقودی — کر بلمز سک صاحب قران اولمز پس

جان علمنی بو حجره ده تحصیل ایده مزسن — حق فضل حقی صوره رحمان اولمز پس

کر قوشلره تعلیم زبان ایتز اولورسک — بو انیله جن اجره سلیمان اولمز پس

یعقوب اولب آقتمزسک خون جکر پس — مصره یتشوب یوسف کنعان اولمز پس

کرمن عرفک سرنه ایرشمز اولور پس — جهیله قلور پس دخی عرفان اولمز پس

بوا چسن تتویم کورب سجده ایلمز سک — حق فضل حقی صورت رحمان اولمز پس

ای صوفی طواف ایتویوزی حجنی یارک — اول عیده پسیمی یکی قربان اولمز پس

وله ایضا

قبله وایمان کورونور پس بت عیاردن — آفرین کلپون آنکه نی خوب یار دوشیاردن

چنیسی برجک یولدزی پس ای ملک عیسی پنی — منزلک رفع اولدی یوزبیک کوکب سیاردن

چرخ جخن چارپاره اوردی پس آنکه چرخ اودرم — چارپاره اله الدم دونزرم چارپاره دن

باشمه جخدی خمار لایزالی خرم اوش — وحدتک پیمانه سی جونن ایچشم خماره دن

اول یکانه شمعه صد یوسف پروانه در — جرخ کلکل ییماسی اولدی اول یوزی مه پاره دن

عشوه پسندن فتنه ختم اولدی نرکس عینکز — کمسه سحرن کچه مز آیرقی اول مکاردن

جون بیاض اله سوادک واحد اولدی علتی — لاشریک اولمغ دلرپس کج بواقی وفاردن

صوفی پشمینه پوشک خرقه سی صافی دکل — اول چخن قورتاره جغه نفسنی اماره دن

ای صنم غمزه اوخن بیک یره دوایخ دتمشم — عاشق اول درکم قایرمز شول ییه دوکی پاره دن

شمعه پروانه دک جون یمدی زاهد پسنک — قوی آنک بغری قتی در شو بیه سنک خاره دن

وقتنکه واروا عطا قو نیغل بنی اوز حالمه — جاره کی پس پکه ایدیج جاره پس بیجاره دن

روح قدس اولدی نسیمی کنه حقیقت سوزلری — وارلغن اورتابه قویدی اوزی چخدی آره دن

وله ایضا

ای منی ناحق دینلر جنده دریس یاره دن — کل کنوزنا شاتن ایت کم دربو ششی نی یاردن

جونکه بر شهرک ایچنده مسجد ومیخانه وار — اهل دل فرق ایده مز لر مسجدی میخواردن

بیل تصویر اغ واتدن بیله صورت تلغه دن — بیله روحانی دوران اوزی حجری ماره دن

جونکه کردم اوینرم جنک ودف وطنبوراله — بلکه منه بشش جهت وار دونزم ششن یاره دن

ای نسیمی اوبن سکز بیک عالمک موجودی پس — کم که بودوره ارشمز قوی که دواردن

وله ایضا

اچتم بو کوهر باده پس بلدم ولایتنی نشان — دوتدم ولایت جعده پس اثنا عشر اولدی عیان

اثنا عشر اوز رخنی وردی کلکل وتخیشی — اچتی بو باطن نجشی دیدیکه سر دوت نهان

سر پرده پس آغازنی دزدی کوکلده پیازنی — سو نیش دیرسه رازنی ایمان دین اولدی بو جان

چون مصطفی قلدی نظر اولدی حمی علیم خبر
اوشل مرتضی دردی حیدر قلدی سنی عین نشان

اول فاطمه زهرا حسن مقصد حسینی وله سن
مقصود عمرک پله سن اوله تفینک بی کمان

دین دین زین العابدین باقر محمد میر دین
جان ویر بن الفل بودین جعفر سنکر گنج روان

موسی الن موسی رضا هری گکل لرده برا
کوثر محمد جان فزا پیاتی علی نقد جهان

روشن بودین بو چراغ ایکوب یورو بن او داغ
یا عسکری احتی بو داغ یا مهدی آخرزمان

سید قلالکه طلب الکه بلن علم و ادب
اثنا عشر دینی عجب که فاش ایدر کانی نهان

وله ایضاً

یوزک مصحف درای حوری یکا عالمک تق والقرآن
بو در حقدن کلن طه بودر یس و الرحمن

ای الکونی کوکندن کتوردی پرده سنی جنسنک
زهی قوت زهی قدرت زهی معجز زهی برهان ٤٢

دوداغک آب حیواندرن آنی بوزرشم خضر
ولیکن آب حیوانی حجن اوراک ایدر حیوان

تبسم ربهم خمری لب لعلک شرابی در
بو حیدن بیت اولن بلدی که حقدر بن علیهان

یدی کرحق نه معنیدن بو یوردی سجده شیطانه
نبی بل کم نه شیطان سن کم آنی بلمدی شیطان

سن اول پاکیزه جوهرسن بو کون عالمده ای حوری
دوداغک آب کوثردر جمالک روضهٔ رضوان

او نا نور زاید کرعقلی سنی انسان دکمی چون
که انسان دردم کسنی ای خالق الانسان

حقه اکمری باخن کورزدن یوزنی یاشردو
کوتوردی پرده کلدی کل ای نزام کتور ایمان

تجلی نک چراغی درجمالک شمعی اوشل کورکم
بجه نور ضیا سندن یزمهر ده تابان

رخک انا فتحنا در زلفک واللیل قد افلح
بولوحک ابجدی کورکم اوقودی آنی فرقان

دیرلدی قصه شیرین دوکندی شکرک دادی
ایلک دورانی در کل کل که سن خسرو دوران

نه دریا در عجب عشقک که یوخدر جهو پایانی
زهی عشقی نهایت سز زهی دریای بی پایان

قتلکه کر بلگ یارب نه قتان پای و ایدرکم
فلک در تیر نه ترکش ملک دریای نه قربان

نسیمی چون وصالکدن حیات جاودان بولدی
یقین در کرد سم حقدن که اولدی حی جاودان

وایضاً له

ای مکرم سن صورت دی مظهر ما و طین
رحمت للعالمین سن رحمة للعالمین

دور حسنک لم یزل دی جمالک لایزال
بلدکم علم الیقین در کوردکم عین الیقین

٤٢ ای یکا عالک سوره والشمس یوزک آینی
بو جنات عدن فادخلوها خالدین

کل شی هالک و جهک ایر و شنک و کل
ای هدایت شمعی یوزک دی سچک حبل المتین

پر دوشمستانه جینک پانورمن بولبل
سو پچمش چشمه لعلک آب ماء معین

نفخه عیسی کلر شیرین لبنکدن جانلره
ثابت اولدی کم لبک در مهبط روح الامین

حوروعینک صورتی اینزا اولمش چیکه
شول سیدن خلقه مرغوب اولدی حقدن حور عین

نون عین و میم و دالک ملکا آیات الکتاب
لوح محفوظ اولدی یوزک و موقران مبین

قبله در صورتک الحمدلله ای نگار
تا ابد ایاک نعبد من جمالک نستعین

ای لبک شانند منزل آیت یحیی العظام
جان میدر یارب لبک یا خالق جان آفرین

مالک حسن اولدی ای دلبر جمالک تا ابد
عاشقک دینی بودر بلدی نسیمی یوم دین

وله ایضاً

النه ور چشم کوکل آلی چوخ آلده دو چشمون — یکانی نک قزل کلی اوپیسته آلده دو چشمون
زلفی اوزون قصیده در کسه ارشمز او چنه — فکری خطادلی قیسه بو قیل وقالده دو چشمون
کرچه نکنک اسیریم شول آله کوزلو دلبرک — نقش وخیالنی بازن نقش وخیالده دو چشمون
ساجی قرای نک غمی اول بلا که چکمدی — سری بلنه بیس در اول نیچه سوالده دو چشمون
عشقله چونکه کلمشم عالمه قوینزم سنی — مدعی اول دین بکه جرم ووبالده دو چشمون
خلوت واربعین الکسه ارشمدی اکه — زهد وصلاحه میل ایدن فکر محالده دو چشمون
منکر نک کوزلری نورنه باچنسون اکر — کم نظر ونرکوز اول حسن وجمالده دو چشمون
خالی کبی اوداوپسته پالدی بنی الک ساجی — کپسه بورسم محال الرویمه وخالده دو چشمون
چسنله حق الک کبی بردخی جان بربدیکی — حوریه بکزدن انی وهم وخیالده دو چشمون
دوشدی کمند زلفنه کوکلی نسیمنک بخشی — جانی بورسمه بانیسون کوکلی بوحالده دو چشمون

وله ایضا

نون دهنک وجهنه حقدن بشارتدر بو کون — لیلة المعراج زلفکدن بشارتدر بو کون
بیلپسیکدن کل ای ساقی ایچور عارفلره — چونکه بیرم اولدی وحج وزیارتدر بو کون
خوبلرنک اقلیمنی دوتدی جمالک چون اله — ای امیر خوبلرک دور امارتدر بو کون
ای درن یارک وصالن کن فکانک وارنه — کورکه بیعکده نجه کلی خسارتدر بو کون
ای فقیه اندی سجادن عارفرما طهور — شبهه دن آرن که ایام طهارتدر بو کون
ور چشم کون ومکانی دلبرک دیدارنه — شول تجارتدن اولو منفعتلی تجارتدر بو کون
نکه ظاهر کوردی یوزونکده حقک صورتن — آدی یار اوکنده کوز پنبری بصارتدر بو کون
زرق وتزویرک اپساسی الدی ای صوفی خراب — عشقه معمار اولکه معمور اول عمارتدر بو کون
حشر ونشردک یاصنی کلدی بوم الحساب — اویخودن در کل که اول کوزدن عبارتدر بو کون
یوجه یردن دم اورن شیخ وفقیه کلدی کم — مدعینک حرمتی حقدن حقارتدر بو کون
دامونک نارنده شنکیز باپیرورتا — کمکه عشقک آتشندن بی حرارتدر بو کون
ای نسیمی حق سلیمان تختنی وردی سکا — سر سوزوک بیک آصف صاحب وزارتدر بو کون

وله ایضا

خوشا اول کسه کم وار در چهمی پسن کبی بو — شکر گفتار وکل رخسار ومسکین خال وعنبر بو
سکه بسیج اولمیه نسبت جهانده بردخی دلبر — سعید اختر ملک منظر پری پیکر فرشته خو
زهی صانع کر صنعندن یاراتمش کند لطفندن — بلی انجه بلی غنچه قدی رعنا رخی نیکو
کل ای صراف قیمت کر نظر قل معدن جوهر — زمرد خط وپیسمین بر بلی لعل ودشی انجو
قشنکه کر باک زلفنک یوزکه بنکلر کدلخی — پری عیار پری مکار پری طرار پری جادو
سنی سیون لرک حالی بو در داندن دلی خالی — کهی غوغا کهی سودا کهی دیوان کیبی ازغو
جهانده قل لرک چخدروبکن چون نسیمی کم — بسی ترک وبسی تجاق بسی زنکی بسی هند و

وله ایضا

الحمد لله احمدک کردک عباد وشانله — بو الفضل رب العالمین اولدی علی وآلنه
فانی جهانه قالمدق امانفس اوبمدق — الدنمدق والدنمدق بو دینه مکر وآلنه

عاشقلر قلدوق یارک زیبا جمالی وصفتینه
شول وردهم اچتنک صلوا علی وآلنه

ای اپستوا پس بلمن طوغری یلونی یا کلن
اعمی کبی کلنک آچ کوزوک کورانما الاعمالنه

الیوم اکملت لکم دیرا اپستوادن دینکم
شکر ایلکوز حق نعمتک زرق منال ومالنه

آلنه دجون شق القمر اچلدی ایمان ایلنه
اشراط ساعت حکمله یا جبلدی خاتم آلنه

شیطان صراطی کورهی یارک بو بندهٔ مستقیم
یلیون غبا درخبر دیو لعین وضالنه

الرکه نار اصحابه رحتمز دمودون تا ابد
قل اچنوا فیها جواب ایشیدب آنلر یالنه

او تویقول الکافرون یالیتنی کنت تراب
ناروجحیمی دیوبن یارن یانندیالنه

قالو بلی ده صدقله جانم طولشدی صفاحسنه
دولتلو جانلر بونده درچشمنلو زلف وخالنه

جانانه یوزی قبله در محراب ومسجد درقشی
دیوا اولمه جاندن سجده قل شول قبلهٔ نکا قبالنه

نفسینی بونده بلمین الله یوزی کورمدیکی
حتی نسیان ایلدی نفس حق انوک حالنه

توحید خالص دربکا یارک جمالی ای صنم
اولیسون چیدون مشرک لعنت قمودحالنه

قوپدی قیامت فتنه سی اورلدی صورک نفخه سی
او شته نفرک صیحه سی چالندی صنم چالنه

مجمر دعودی زلفنک مشکین قوخوسی جون بکا
حاجت دکلدر ای پری عود او زره عنبر یالنه

جانیله دلبر عشقنه دیردی نسیمی کوکلنی
آدمده رحمن صورتن کم کوره کوکلی آلنه

حقه یقین اخلاص ایله جون نیت مومن کرک
عشقه محب اول ای کوکل بن انما الاعمالنه

و له ایضاً

کوزلرم یارک غمدن اقدر دردانه
غمزه یا تردا یما کور عاشق پروانه

جانکی ترک ایلکل بر یولده جانان بولسن
انکه جان وردی بو یولده بولدی اول جانانه

فلکی اوزغمده واعظ عاشقه سر دم دم
عاشقنک حالنی بل قوبو اوزون افسانه

کل شراب حق اچ اچمه سر پیمانه دن
تا ابد یارک غمندن اچشم پیمانه

جونکم ایدرپسن حقی سربرده حاضر در نجون
قرق ادر پس پن ای غافل مسجد ویخانه

آدمی جسدن ایراغ ایلین جون نغد در
ایلیسون جونکم یوزکده کوردی مشکین دانه

کنج معمور ایلین کوکلده یارک وصلدر
وصلله معموری بولدم نیلرم ویرانه

اپترم جونکم بلنمز صاچنوک برتاره‌سی
کزلمشدر غافل اولمز زلف مشکافشانه

معرفت صاترکلور هر معرفتسز جانور
بی بصر در آشنا اولمه قو بو بیکانه

زلفنک سوداسی ایردی عاشق دیوانه
زلفنه قلدی مقید عاشق دیوانه

خوب جمالکدن نسیمی بولدی جون سبع المثانی
وقدی اندن کتوردی یسین ودشین دندانه

و ایضاً له

ای نازی چوق دلبر بنی ینده هجرک یانه
جون یانرم پروانه نک شمع رخنک انوارنه

جنکدن ای شمس قمر آفاقه دوشدی فتنه‌لر
کم درتتن اندیشهٔ زلف ورخک اپرارنه

زرقت شرابی آجی درشاقه اچور مدانی
نیجون که یار اول شربتی اچور مرانی یارنه

دنیی وعقبی دن بکه مقصود سنسن نجنک
عقبیه بنسز بقزرم هم دنیی نک مقدارنه

وصلکله جون اولدم غنی ملک الهمالی نیلرم
بن کن کانی ورشم وصل رخنک دیدارنه

پاپچر خیالک نقشنه لولوی شهوادی کوزم
ای وشلرک دردانه باق اول لولوی شهوارنه

یوزک انا الحق سینی زلفنده بردار ایلدی | منصورالن دار آسیلن عالمده عشقک دارنه
تسبیح الده سجاده‌جون زرق اهلی تک ارکانه نیدر | عاشقلرک زلفی ییر دعوت قلن زنارنه
کر وصل اولمغ یار ایسن ایترسن ای عاشق مدام | کل اول نسیمی دک فنا کون ومکانک دارنه

وله ایضا

ییدبرجی وسفی تجدی جنی نارنه | کوکلم ارشمک دلر یار وفادارنه
اولدی کوزم چون نهان اول صنمک صیورنه | یارب ارشدرنی دولت دیدارنه
عشقه اسیر ایلدی جانی شول جوری چوق | لطف الله بر بجهدیی یارکرفتارنه
گرچه پوزلمش کوزی ایلدی بیر دینه | رحمتی انکک خنی عاشق بیمارنه
یورکمی یارلو ایلدی شوقک اوش | یاره پنه باخ انکک قویمای یارنه
جانی پروانه دک یندردم شمعه کم | یانن اتش یارا جون وصل اولن نارنه
ملک الله مال ای ملک کیسه جون قالمدی | یوق دوت ای سیجه پیان بجه انکک دارنه
عشق الله قالوبلی چون دمشم صدق الله | عهدمی پیند رمزم ورمشم اقرارنه
یار نسیمی کبی جانی قربان ایدن | محرم اولور تا ابد مخزن اسرارنه

وایضا له

موسم نوروز و نیسان آشکار اولدی ینه | شهر بزشیخی بو کون خوش باده خوار اولدی ینه
غنچه دن کل باش چقردی آلدی یوزندن نقاب | بلبل شیدا خطیب لاله زار اولدی ینه
اسکی دنیا یکی خلعت کیدی بو موسمده اوش | چهره فرزدلو بو کون نقش و نگار اولدی ینه

نرگسی کورجمع الدن می پوز غافل لره | جمله سن مست ایلدی کندو خمار اولدی ینه
باده اچمک روضه ده کرسن دلرسن حور اله | یار الن دوت باغچه کیر نوبهار اولدی ینه
ساقیا جامی کتور کم من اوفاتم توبه | اسکی تقویمم نجم نی اعتبار اولدی ینه
سن نسیمی رازنی ای داک یلی یتور یاره | سنسیزن حالم پریشان بیقرار اولدی ینه

وایضا له

شول شمعی کورکه نار نه پروانه ام ینه | باش اوی دیمغده کورکه نه مردانه ام ینه
پیائی لبدن ایپر دمشم شول قدحدن اشنا | پیمانه کوزکری کبی مستانه ام ینه
قالو بلیده کوی خرابات ایدی یرم | شول معبددن مجاور میخانه ام ینه
بزم ازلده همنفسم گرچه جام ایدی | شکر ایلرم که همدم پیمانه ام ینه
ای طلمسن بو جان عزیزک حقیقتی | جاسنی بلنه کورکه نه جانانه ام ینه
عشقکده ای جمال له افسانه فی المثل | خلقک دلنده کورکه نه افسانه ام ینه
اندیشه نک عمارتنی قلمشم خراب | شول کنج بی نهایت ویرانه ام ینه
یارب نه بحرا ایدر بو پری شکل و شیوه کم | زنجیر جعد زلفنه دیوانه ام ینه
ای کوهرک بهاسنی مقدارسنی بلن | صراف ایچنده کورکه نه دردانه ام ینه
یوزوکده ای صنم کورلی زلف وخالکی | دام بلاده دانه سی کبی دانه ام ینه
کشف ایلدی نسیمی دهانک رموزنی | مفتاح غیبه کورکه نه دندانه ام ینه

وله ایضا

رحمتی کلدی ارشدی فضل رحمانینینگ … چچکی آچلدی کولدی شول گلستانینینگ
کوکلمک احوالنی کلدی کوزومدن سوردی یار … عونی اردی درده یانن جانه درمانینینگ
کلدی روح افزا لبندن سوینمش جانیلیم … خضره انعامی ارشد آب حیوانینینگ
فرقتنک دورانی کچدی کلدی ایام وصال … مدت عمری دوکندی آجی هجرانینینگ
کل کونوردی پرده یوزندن آچلدی نوبهار … رونقی کلدی ونوری باغ وبستانینینگ
ظلمتندن لیلة الهجرک بکه ایرج نه غم … نوری جون دوشدی بکه اول ماه تابانینینگ
زلفی تک عهده ندن ایسدی دلبرک بوی وفا … عنبرین یایلدی شول زلف پریشانینینگ
باشمه قوتلو ایاغن باسیدی کلدی نگار … کوکلمی دوشدی بکه سرو خرامانینینگ
عهد وپیمان کدن ای جان ایستدی اولمغ جدا … توبیدی مهر و وفاسی عهد وپیمانینینگ
ای قمر عینک بلاییمس مدی عالمده کم … فتنه اولدی حلقه زلف عنبرافشانینینگ
جون نسیمی نک قاتنه سویمش یارک لبی … نولدی ای منکر سکه کم قیندی قانینینگ

وله ایضاً

یوخدر وفاسی دنینگ الدنمه انگا النه … زکمندن اولدی مشتعل سرکم بوینه ی النه
نقدی زغل در دنینگ الکله بازار ایلمه … نیچون که سرکم قلب اوله دلرچه بازار النه
جون جمله قیل و قال امش دار الغرورک حاصلی … شول سینه ی شبات دشمنک بیهوده قیل و قالنه
اردوسی ایلن در سپاهی دنیا ملوپسنه اناندکم … آجی در انگ شکری آغوسی قیمش بالنه
وصلی دنی در دنینگ ذاتنده یوخدر بر الف … ترکیبینه کور باخ انگ شول دنی نون و دالنه
فانی جهانک بوکسی دامونک دربانی در … کج اول قوبی زنانی کوکل الدنمه زلف و خالنه
محنت درانک دولتی حسرت درانک حشمتی … سرپرده کیم اول ثلبدی قلبی انگک اقبالنه
تزویر و بهتان درایشی هم قول و فعلی مختلف … حالن سکه شرح ایلدم فکر ایله انگک حالنه
دیو رجیمک آتی در امارهٔ نفسک مرکبی … طرح ایله دیونک آتنی باتشمه انگک یالنه
محکم اوچی در فلک منصوبه سندن پر ساغن … ای بی بصیرت باخ آخر شول صورتنک احوالنه
وردی نسیمی جانی شول بی زوالک عشقنه … دینی تولد یا آخرت کم قالد ملک ومالنه

وله ایضاً

نور تجلی شعله سی دوشدی ازلده آلنه … کوزلرکمک بوزنگ الده یاشی بوینه ی آلنه
جهد ایدرم که دورمیم آلنه کوکلمی ویرب … چون بیلورم که عاقبت آلنه کلکم آلنه
دشمنک اگرچه ایستمز کیمه اوشبو فتنه یی … شکر ایدرم که دوشمشم شول آله کوزک آلنه
معجزهٔ محمدی کوزلری سحر ایدر ای … رحمت حق بو جادونک آفت و آلنه
دوشدی نسیمی نک باشی زلفی کبی ایاغنه … دوشلی جان کوزی انگک بدرمعجم آلنه

وله ایضاً

صورت حق ای قمر بدر رخک در اینه … دانش اله کم که صورتنک ایله عاشق اینه
عشق رخنک طریقی دردا رسیلامنک بو … سرلنه حجن بیدرکم که بو یولده دا اینه
دینی و ملک و مالنه میل محبت ایلمه … جون که جکنچن ای ملک آخرتنک پیراینه
حور اله جنت و لقا لو رمیه جقدن ایلدیل … کم که یوزنکده کوردی حقی بو کون معاینه

وصل زلفکدن ای پری تا ابد اولدی محتجب | کم که میقید اولمدی زلف گره کشاینه
فاتحه درانک یوزی نون والف در آیتی | صلوا و سلموا علی صورت جان فزاینه
زلف دوتاسی نک غمی سوربوا اسیر عشقه کم | اول درا اسیر ایدن بنی سلسله دوتاینه
باشنه کم که دوشمدی کوکلمی عنبرین بجک | دولته صادق اولمدی اوغرمدی همایینه
عشقنکه کم که قلمدی باش اله جانی فدا | دردنه بولمدی دوا ارمدی اول دواینه
ورمشم اول قرا بجک قول وقرارنه کوکل | کم درار شدن آنی لعل لبک شفاینه
مهر رخنک زکاتنی آیه کر ایلسک عطا | مهر منیر طلعتنک نور اله یانه پاینه
چونکه خالق البشر ختم ملاحت ایلدی | ختم دعاسی در بوکون ختم ایدرم دعاینه
جان ورجی لبک در رشربتی خسته کوکله | کر انا نزم انک قولنه وقراینه
وشکری نک حدیثنی انجو نسبت ایلدی | کورنه جفالر ایلدی جوهری جان بهاینه
عشقنه درمسون کوکل شول صنمک نسیمیا | کم که تحمل ایلمز جورنه و جفاینه

وله ایضا

پسنده دراول کنج پنهان کزمه سرو برآ | دکر ده دال اندن اپسته ای کوکل وردانه
جانی ورجانانه زبل اولمه بی جانانه کم | تنده جان یوخدر انک کم اولدی بی جانانه
زاهدک افسانه پسندن حاصل اولمز فایده | وار اکن عشقنک حدیثی نیلرم افسانه
ای نسیمی جسم خمندن اکر اولمیین | تایب اول غفلتی نمن سنده اول بیمانه
ای تعنی مریده خاطر دین اکری نظر | بس نه معبدن تحرس کعبه دن بتخانه

ای چکن اجماعنه مشکین زلف پرچنک سنی | جشنه زنجیر زلفک در چکن دیوانه
شول کم آیدر آدمی بولدن براخن بنه در | کورمشدر لاله کون یوزکده مشکین دانه
کنج مخفی در سجک جون ای بشر صویلوحق | نیجون ایلرسن بو کزلو کنجه محرم شانه
انجدر زلفک رموزی شانه نکا غری احق | دولته براخمه انک زلف مسک افشانه
نار ره آتن جانی چون شمع اوجون پروانه در | نوزنه شمع اول سیندن یانه در پروانه
ای کلن قالوبلیدن معرفتیز جانور | حق بصیر تمیز یارمنش تا ابد بیکانه
جون متعالید السموات ای نسیمی سنده در | قاف ولامندن کوتوردی سین وشین دندانه

وله ایضا

پوسیدی کلکم نکارک لعل روح افزا سینه | طال شوقی شول نکارک صورت زیبا سینه
صورت وحسن جمالی جمله زیبادر ولی | حسنه قربان اولاین بلکه سرایا سینه
ای صبا اوغرشد غنچه اول خرامان سرو دوش | بندن ادب اکنا یاغن سجده قل بالا سینه
پوزمه سودایی لرک حالن طبیب عام کم | دشمن بلمز بو حالی کوزلری سودا سینه
کوزلری سوداسی عاشق جانه قلدق لری | اول بلر کم عاشق اولمش نرکس شهلا سینه
بی بدل در حسن ایچنده لطف ایچنده بی نظیر | واحدیت ثابت اولدی حسن بی همتا سینه
عزمتند چسنک کنش اولیدر دانه جیت | اوتن ای نسبت قلن قاشی هلالک داسینه
آلدی ال اله الدی آنک کوزی کوکلمی | کوربو الی کم نه دونمش کوزلرک الا سینه
چرخ نزلک نقوش ترسا وحرکوز فقیه | کعبتینی کورکم آترحقه بازک طاسینه

زاهدک هیچ اولدی زرقی بیله کیجدی طاعتی
باشلدی یا پسینی ایدی کیسه وار مزیا پسنه

کم که طامر کورمدی یوزوکه جنگک صورتن
کوزکوپسی طامرد کل درچار قلپسون تا سنه

روح قدس اولدی نسیمی جانی طرح ایلدی
کوزمر فرد اولدی دوشدی وحدتنک دریا سنه

وله ایضا

دوشدی الا کوزنک اتنه و فرا پسنه
ایخ انکله کمسه نک آتی نه دقرا پسنه

طره سی نک بلالرن سوره بو مبتلا بکم
ایلمش فدا انک جانیغی مربلا پسنه

کلدی فغانه جان بینه نی کبی سوز و درد اله
کم که بلز بو خسته نک دردی نه و دوا پسنه

یک جهت اول بلک اله جان وجهانه اورقفا
یوزکی دوغری دوت حقه اورخمی نک قفا پسنه

جونکه جفا پزای کونکل کسه مراد ارمدی
جور و تحمل ایله در شول صنمک جفا پسنه

حسن وجماله بخمه اری صفا نظر کرک
دو شمسون آری سز نظر اینه نک صفا پسنه

دلبر الله دعا شقنک حسنی نمن حرام اولر
عاشقه جون خدا اوردر وصلنی قان بها پسنه

الدی الی آل اله شول اله کوزلو کونکلمی
کوربو آلی نه دوشمش اول کوزلری نکالا پسنه

جون بو بلنچی دینی نک عاقبتی فنا امش
کج حمیدن نسیمی دک نجه انکه نفا پسنه

وایضا له

دشمش معنبر سنبلک کلزک خندان اوستنه
شول زمرکم مشکین بچک کلزک ریحان اوستنه

کنکلمنی ویران ایلدم مهرک یرن جان ایلدم
جون عشقکی شان ایلدم دوشدی نمک خان اوستنه

یاقوت ریحانی خطک ای قوت جان لعل لبک
شول نوعه دوشمش ارکم اول خضر آب حیوان اوستنه

درد اله محنت عاشقه درمان بیردر ای طبیب
مردم بو دردی ای حکیم ارترمه درمان اوستنه

رخسارک اوزره زلفکی هر دیده کم کوردی دمی
کفرسیه پیانه پسن دانمش ایمان اوستنه

نور تجلی پیرنی خالده کوردی کوزلرم
کورکم نه صورت بغلمش بو چشم کریان اوستنه

عشقکده ای آرام جان کرچه نسیمی خاک اولر
درمش بسنکلن تا ابد اول عهد و پیمان اوستنه

وله ایضا

پسن یکه کربار پسن وار ای کونکل یار استمه
یار و دلدار اول که پسن یار و دلدار استمه

بیوفا در جون بو عالم کیدن ایشر پسن وفا
بیوفا عالمده پسن یار وفادار استمه

جون بولنمز بو تیکنلو دنی نک باغنده جونا
البم اول بیهوده کل بزیرده کلزار استمه

معرفت در خالص التون سکه سی فضل و هنر
التون فانی نه غلدن ادی دینار استمه

رب ارنی نک جوابی لن ترانی جون کلر
پسنده کور و دیداری انک اوزکه دیدار استمه

حق منکر در فقیه اینانمه اول شیطانکم
بو قتور اول حق خلقنک ذاتنه اقرار استمه

آری کفتار ای کنکل کرچکلرک نطقنده در
سر کونکل ایکری ده بو قتور آری کفتار استمه

چیفه دردنی وانک طالبی آدی کلاب
اول که کلب آنی کم آدی اولدی مردار استمه

شربتی اغولو در فانی جهانی پسن انک
شربتندن نوش دار و دره زنهار استمه

دنی نک مقداری بوقتور کربلرپسن قدرنی
قدرنه اینانمه انک قدر و مقدار استمه

ایستین مرداری کرکس در همام ای طرفه قو
خضر تک شبهازی اول مرداره مردار استمه

دنی نک پوکسی آغز یوک امش مندن ایشید
نفخه یوک اته آنی ای پیبکار استمه

برنه محرم بولمزای نسیمی جون بو کون
خلقه فاش اتمه بو سرّی کشف اسرار ایچمه

وله ایضاً

چاره یوخدر یاره ایسم ای کوکل یار اپستم
درده چون درمان بولنمز رنجه تیمار اپستم

دنیی نک یارندن اومرسن وفا عقلک خنی
حاصل اولمز نسنه فکر ایلمه زنهار اپستم

منکرک اقراری یوخدر ایسم ای صاحب نظر
حقه اقرار ایله پس منکره اقرار اپستم

ظلمتی جوقدر جهانک ظلمتنک کی پاینن
ای کوزوم ایدنلغی ظلمته انوار اپستم

دکه نامحرم نه بیلسون عاشقک اسرارنی
محرم اول اسرارنی بل انده اسرار اپستم

نیجه محنت سرو کیدن چکمه نیجه بر زمان
بلبل عاشق کبی چاعره کلزار اپستم

وارلغی فانی در ای غافل بو فانی دنیی نک
شول بقا پسنه دن بقا ممکن دکل وار اپستم

کوزکبی ارتلمیه ای لقادن بی خبر
صورتن کورمک تماقلمه دیدار اپستم

گرچه حقدن واحد اولدی جاودانی نور اله
ای نسیمی جون ارشدک نوره زنار اپستم

وایضاً له

کتمه غم ایلمش سن ای دلارام ایلمه
چیسته بدنی بی صبر و آرام ایلمه

دانه مشکین خالک جون بی صید ایلدی
بو دوتلمش صیده شاه زلفنی دام ایلمه

١١ عمرمک صبحی یوزلر نجمنک شامی جکب
کتمه ای دلبر کوزمدن صبحمی شام ایلمه

زلفنی برک کل اوزره ای صنم داغتمکم
بیچه کوکلی یا مشک سوداسنی خام ایلمه

رند و قلاشم بکه زاهد دمه ای متقی
لاوبالی عاشقی عالمده بدنام ایلمه

عشقنی ترک اتمک استر کوکلم اما جون دکل
یا الهی کیمسه پس بو پرانجام ایلمه

چشمه لعلک سویندن بر قدح سون ساقیا
اشتیاقلدن نسیمی نک کوزن جام ایلمه

وله ایضاً

برک نسرین اوزره مشکین زلفکی دام ایلمه
عاشق آشفته نی بی صبر و آرام ایلمه

شول مغیلین ترکیکله خونکه قاچنک کوکلمی
بغرمی جور اله پرخون ای دلارام ایلمه

کیمسه جون یارک حالن بلمدی طامات اله
ایسم ای خلوت نشین اندیشکی خام ایلمه

عاشق صاد دوزاغک قوشی نی ایلدکل
دانه و رمه تسبیحدن سجادکی دام ایلمه

١٨ زلف و رخسارک بنم ذکرم در هر صبح و شام
صبحمه هرکز الهی ذکر پس شام ایلمه

وعده جون ورمشسن بزه حق سلسبیل و حور عین
قویمه الدن شاهدی ترک می و جام ایلمه

جون نسیمی نک مرادی سنسن ای آرام جان
خلق ایچنده آنی دشمن کام و بدنام ایلمه

وایضاً له

دینی ورنجک بر کل ای دل پیغمبر ایله
الدنمه آنک آلدانندن حذر ایله

بر حاله قرار ایلمز ایام کچر عمر
ای اهل نظر نجه بو حاله نظر ایله

پاینده دکل دولتی ای خواجه جهانک
اسپانه الدنمه کل اندن کذر ایله

١٩ دنیی ایوی نک سیاکشی پیشکون انشی چون
بنیادنی بیخ ار کبی زیر و زبر ایله

وشدبخی نک ظلمته کوکلم آلیجه
شول حال پریشانی بو شامی سحر ایله

جون چشمنکه ختم اولدی بو کون دور ملاحت
ای فتنه لرک خاتمی شق القمر ایله

گر موی عنبران کبی شول یار پرتش پیچ پیچ
کل باشنی کتردی شرح شجر ایله

شیرین دوداغک چشمه‌سی کندی تلو سویندن
بزاغه دکور جمله نباتی شکر ایله

شول دلبرک عاشق اشک صدق ایله کل
جان ایله جهان اورتیه قوی ترک سر ایله

شول پسته دهانک خبری بولدی نسیمی
شیرین لره شول تنک شکردن خبر ایله

ول ایضا

یوزک کوردم دیدم الحمد لله
بو بیت کوردم او خودم قل هو الله

سیاه سنبل زلفکی کوردم معنبر
تعوذ پس قیلدک نظر من الله

قره کی کوزلرک یغما ایدندن
سوزدونس ومن استغفر الله

کل ایدی پنابلی پس قویه مخروم
کلیبدر قاپوکه بو شیئ لله

دوداغک شربتی عین شفادر
یتیشهم ربهم من رحمة الله

جمالک کورشم ایرل منعم بو بق
نه کم خالق قل الحکم لله

بنم کوکلم سکا حیران اولوبدر
اکر اینانمیسک والله بالله

نسیمی قلدی جون بر قتله توبه
نصوحی توبه پس تو بوالی الله

وایضا له

کوردم یوزکی ای صنم المنة لله
فرض اولدی بکه کم دیم المنة لله

تقدیر ازل بخت ایله یار اولدی و اولدی
تدبیر مخالف عدم المنة لله

پرکدی ظفر فتح ایله چالندی بشارت
کلدی فرح اوذش کند غم المنة لله

مجبوب ایله جون دولت وصل اولدی میسر
شول شاه سعادت علم المنة لله

بختنک کمشی دغدی و اقبال ایله کلدی
جمشید زمان اولدی شه بزم المنة لله

ظلمتده اگر چشمه حیوانه ارشدی
شول خضر سکندر حشم المنة لله

زلفک خبرن وردی صبا کوزلرکه کتوردی
شول قاصد فرخ قدم المنة لله

قلدی بنه عاشقلره لطف و عنایت
شول عادتی لطف و کرم المنة لله

ای شاه نه محتاج اولن ای باخته مشتاق
کل کل که دوکندی الم المنة لله

شو کعبه جنابک قپی دولت و بخته
کورکم نجه اولدی حرم المنة لله

روح القدسک نفخه‌سی دی خلق نسیمی
حقیقدر که دیم دم بدم المنة لله

ول ایضا

بو نه قد و نه قامتدر که بکزر سرو بالایه
بو نه چین صورتدر که نور اچیان ابدر آیه

نه خورشید منوردر یوزک عالمده یاربکم
ملکدر واله وحیران بو کون چین دلارایه

قشکدر قاب قوسین کور که ایرادی معلقدر
ولی بو سری دل بلدی که قربان اولدی اول آیه

لبک شول لعل احمردر دشک در گوهردر
که لعلی طیرغه صلدی بر قدی دری دریایه

رخک کبی نه زیبادر گلیله لاله‌نک رنگی
بکا عکس عکسی دوشدکده نظر کم ورد حمرایه

جهانک طیرغی جو یکم عبیر و عنبر المشدر
صبا مشکین صچک بوین صچالی داغ و صحرایه

وصالک استین عاشق عجب سودایه دوشمشدر
جهان و جانی ترک ایلدو شیرکم بو سودایه

بوکون ای خوبلرک شاهی امیر دلبران سن سن
جمالک لشکری وردی کوکل شهرینی یغمایه

گوزمدن گرچه پنهاندر نگارک صورتی اما | گورینن وجهدر انک نظر قلدیغی هر جایه

وله ایضا

ای روح قدس چن جیفهٔ مرداره یاپشمه | گلزار جنانی قیوبن خاره یاپشمه
محبوب ازل یار ابد وار ایکن ای یار | اغیاره ایکن طوتمه و اغیاره یاپشمه
منصورلین استر ایسک منزل عالی | تیز منبر بقا داری فنا داره یاپشمه
ای گوهر اینجودن ایدن بندن اشتپ بند | سوزدری طوت لولوی شهواره یاپشمه
ای معرفتک مخزنی هم کنزله مفتاح | مفتاح بودر مجمع مختاره یاپشمه
بن لک صندوق چونکه گشاد اولدی تماشی | وار آرای متاع ایسته بو بازاره یاپشمه
قالو دن اگر عالمه اقرار له گلدوک | اقراروکی ترک ایله انکاره یاپشمه
کسب ایلمین آخرتی آنی دلو بل | گر عاقل ایسک دنی غداره یاپشمه
پیاچی قره نک زلفنه یاپشدی نسیمی | ای باده ویرن عمرنی زناره یاپشمه

وله ایضا

زاهدی زر بیله صنمه که خراباته گله | اقرم موسی کم طور مناجاته گله
گوکه قرآنه عروج ایده ددی جبرائیل | دیدی کم بوا کی یوزوکه آیاته گله
قاضی ایشتمشم کم ویره فتوی یوزوکه | بن امامی گورمشم سجده قیلانه گله
بن شهادت گتوررم یوزکی گوربجلنز | مؤمنک ایمانی اولدرکه شهاداته گله
سوزی نفی اولدی امامک یوزنه قبله دم | شرک چرخ کوای قچن اثباته گله

دیوا ولهٔ اول که یوزکی گوره گوزینی یومه | صنمکز صوفی کبی عاشق طاماته گله
ذاتنی بلدی جهان جمله صفات ابدی | بو صفاتی بلن آدم بولیول ذاته گله
گلت گنزک اوله اول عینی نسیمی کبی اوش | شو مرغ اوله کرخط بیماوانه گله

وله ایضا

یوزکده نوری گوردی ازل گوننده اله | دیدی که اشهد ان لا اله الا الله
ابچین لطف الکم گوردی پرده یا گوه | ملک صفتلو بشر یا کنش صفتلو جو ماه
اگر گناه اوله قلغ یوزک فتنده بجود | من ایلرم بو گناهی که فرض ایش بو گناه
هدایت ایلدی قالوبلی ده نور یبنی | قرا قشک قرا گوزک رنگله زلف سیاه
کوتور نقابی و خلقی قول ایله چینکه کم | ملاحت اهلنه سن امیر و حسن شاه
قول اولدی چینکه حور و ملک زصورتن | زهی عنایت و عزت زهی جلالت و جاه
جمال وصورتنکه کم گرا اولدی قربان | ایکی جهانده نصیبی ندامت اولدی و آه
جهانده خال و خطکدن رنگ چکمش | زهی شهنشه اعظم زهی اوغورله سپاه
نه چین ایش بو که صنعنده روح ناطقه نک | ولی دو و تولدی و قلدی حدیثنی کوتاه
کرامت ایلمه عاشقدن ابسم ای زاهد | که بو قدر اهل بصیرت قتنده هیچ اکراه
ایکی گوزک اگر اگری دکلسه باخسرا ایکی | که وحدت اهلنه دوغری بلندی حقدن راه
جهان اچنده نسیمی الف دک اولدی فرد | اگر اینانمز ایسک ایشته شرع ایشته گواه

وله ایضا

کلکل کہ مشتاق اولمشم شیرین دوداغنک قندینه / گل قند مصری لیک دریب کلدن الب کلقندینه

سرقنده کم شرح ایلرم شیرین دوداغنک قندینی / ارداح اوچر چین کبی اول لعل شکرخندینه

شهلا کوزنک بندن کنگل آلدی وانت ایچره که / او کسون کفارت جان ودل اول کوز چلکک سوکندینه

مشکین بچک بندن نی کیسدی و پیوند ایلدی / اچسنداکه تقسیمه رحمت اتکنک پیوندینه

زاهد وارا و توراسم اول طاعتلرک عرضن ایلم / من عاشق اولدم کرمزم مرقصه خوانکینه

زلفی قرادرهم قشی پیرو خرامان دلبرک / قشلارینه قربان اولم هم طره دلبندینه

ای عشقنه انکار ایلین چون و چرا و چندی قوی / نیچون دوشرز عاشقک چون و چرا و چندینه

زلفی کنه ندن کنگل تورتلمز ایروخ شویلکم / سوداسنه جان بغلدی تو یمکنگل هم بندینه

جون شهریارک شهرنه بوکون نسیمی در ملک / بویرغ انکدر حکم اتکنک هم شهرنه هم کندینه

وله ایضاً

باشکی طوب ایله کل کیر وحدتنک میدانینه / ای کنگل مشتاق ایسک کیر زلفی نکجو کانینه

عاشقک قانینه اوبنر دلبرک سیمین الی / ای یلنجی عاشق ایسم کیر مرجانک قانینه

حکیمن عشقنک بلاسن کورمسن بیحرک عمن / دردی درمانپذیر درانکک چاره یوق درمانینه

جانی قربان قلندر یار اوچون کر حکیک شیخ / صد هزاران رحمت اولسون اول شهید جانانه

زلفی نک پیرن زنجیلسون زاهد آنی سوریکه / کرا اسیر اولمغ دلرسن زلف مشک افشانینه

کل نقابنک طرفی کلکلون پیچا عکدن کوتور / تا کلستان کول سوین ایرو کل خندانینه

خوبلرک باغنده چوقدر فتنه لو نرکس ولی / فتنه سی ختم اولدی آنک نرکس فتانینه

او من فردا الونسک اوجماغی حقدن کل کبی / سیاشم آنی بوکون یارک لب و دندانینه

لعل و مرجان دردوداغک لولو تردشلرک / آفرین شول بحروکانک لولو و مرجانینه

کرنلک ناوک اوقی در قشلرک چاچی کمان / او غرمز عاشقدن آیرو شول اوقنک پیکانینه

ای نسیمی کر سوزک معنیسنه پایان دکل / نیچون اوسر کمسه نک فکری انک پایانینه

وله ایضاً

دوشرمش عنبرین زلفک همایون کولکسی آیه / تعالی الله زهی سنبل تعالی الله زهی سایه

نظیری یازیمز ایرخ ازل نقاشی چینارک / که چینک دوری ختم اولدی رخسار دلارایه

تنک معراجنه صوفی ارشمک استرای حوری / ولی قادر اولماز او کوک عروجی ارفرا ولایه

یوزک والشمس یاسین درمشنا کرنکک طه / طبق در الذی اسری او معراج دیو اسرا

صچک در لیلة الاسری قشک ادحی دناه او / تنی حقدن ارشمش جان بولمادی داوجایه

رخک ایسمه او چینی در تعالی شانه کوررکم / نه احسان ایلمش محسن بو چین صورت ایمایه

وصالنک قیمتی دردر بها تپمز دکر عشقنک / بودرنک کانی اول بلدی که غرق اولدی دریایه

صچک بویی رخک رنکی نه زیبا رنک و بو دروم / کلی کلزاره کندردی براغدی مشکی صحرایه

بچک وصلندن اول عاشق حیات جاودان بولدی / که تسلیم ایلدی جانی بو ریحان پیمن سایه

کل ای صوفی سجود ایله بو سیمین بربهی سروه / که امر اسجدوا کلدی بو زیبا قد و بالایه

بوکون شول عاشق تابانک یوزن کورطام ای عابد / که محروم اولدی اول خاپرکه مغرور اولدی فردایه

پریشان زلفنک حالن نه درسن بلمکای عاقل / بو سودا انچه سودادر طولشمه پس بو سودایه

منور عنبری زلفک اوین یغمالدی عقلک / مغفل مرخنده وار اوپه دوشر تاراج و یغمایه

نسیمی یا پسینی بولدی دو عالمدن وحید اولدی / کسلدی ماد مثلکدن اولشدی ذات یکتایه

وله ایضاً

ای بی‌نظیر واحد چسنک جمال ایچنده / یوزک قیامت ایلر شول زلف خال ایچنده

صبح ازلده بر کیم قلدی پسنکله وصلت / قالدی پسنکله دایم عیش وصال ایچنده

بن بنده حقی بلدم حق الیقین حق اولدم / او بخوده قلدی فکرت نقش و خیال ایچنده

١٩ ای عالمک حیاتی عشقکده نا اولمش کم / غرق ایلدی جهانی آب زلال ایچنده

اغزنکله زلف مشکین مشکات نور حقدر / کل حقی حلقه کبتر شول میم و دال ایچنده

یوزک شمایلندن قاسنک دلایلندن / نوغا وفتنه دوشدی بر ده بلال ایچنده

فردینک کمالی اولدی پسنکله مسلم / کم غایته اولشدی حسنک کمال ایچنده

ای ایستین لقایی یارک کوتنده حقدن / فردایه دوشمه قلمه فکر محال ایچنده

یوزوک کوتنده یوزینک شول شمس خاوری در / کم کیمه کورمز آنی مرکز زوال ایچنده

روح الامینه سوردم اسرارنی دوداغک / نطقی و تندی قالدی اول بو سوال ایچنده

عشقنک غمی در ای جان شادی نغ اهل حقه / شاد اولیلن بو غمدن اولسون ملال ایچنده

ای مکرا ایچنده صوفی الدنه آله دلبر / کت عمرکی جور وتمه تزویر و آل ایچنده

اول غمزه شیوه سندن بر حاله دوشم کم / باقن بو حاله ایستر دوشمک بو حال ایچنده

یوزک کبی نسیمی ای خوبلرک امیری / خورشید لم یزل در فیض زلال ایچنده

بو نه برگزیده جاندرکه یورور بو جان ایچنده / بو نه قیمتی گهردرکه تبر و کان ایچنده

وله ایضاً

بو نه برگزیده جاندرکه یورور بو جان ایچنده / بو نه قیمتی گهردرکه تبر و کان ایچنده

سنی کم درآدم او علی دین الله الله / بو صنعتلو کم کوروب دربشری جهان ایچنده

کم اوی ورر بلمدن ارمز یقین بو سره / نه خیال ایش بو یارب بشری کمان ایچنده

یوزکی نقاب ایچنده دیا شرای قمر صنعتلو / که رخنک قیامت ایلر بو آفرزمان ایچنده

قشک الکر بکگ بک ادی قوس و مشتری دو / ٢٠ بو او فلک سیاره پس کورعلی کمان ایچنده

سنی بندن ایر و ای جان نجه آیره زمانه / کوزم الکور مشم جون سنی هر کمان ایچنده

ینه فغانه کلدی جکری دوتشدی یندی / نیه او غردی نه دوشدی بو تهی میان ایچنده

دلرم زمان زمان کم سنی فاش ایدم جهانه / نجه یا زشمعه قادر شو جکرم دهان ایچنده

بو درک معانی سنی که بیان قلر نسیمی / ملکک دلی دو تولدی بو اولر بیان ایچنده

وایضاً له

نرگیم کو مشتاق اولمدی شول دلبرک دیدارینه / دوشمدی یوسی کبی آنت نارک نارنه

کل ای لقاپن ایستین کل جانکی در وصلنه / ٢١ کم شول نکاره جوق دکل در قیمه دینی دارنه

قولی ین دریا اله اول نرازنک اوینه / قولنه صادق درکه بن انیا نمشم اقرارنه

یارب نه شمعک نوری در کلکدن بکانک اتی / کم نه فلک پروانه در شول صورتنک انوارنه

جون دلبرک یولنده ترک اتدی نسیمی جانی / بل خوخ دکل جان و جهان کرترک ادرسه یارنه

ولە ايضا

جون زحل بازار دل در کرمزم بازارنه — کرچک اولمز ایکری دل ابنا نزم بازارنه

صادق اول درکو نکلنی کم اول ایلر ایمیش — ایکری لک دن پسینه تمیز درمشم انکارنه

باری بخت ور جهانک نه اومرسن ای کوکل — لعنت اولسون بو جهانه هم جهانک دارنه

دلبری اولدی کمک بو فانی دینی عاقبت — کجدی عمری دویدی ارشمدی دلدارنه

تجنه جقمغ ایسترز منصور اولن باری کم — کم منصور اولدی حقدن جخدی عشقک دارنه

دینی نک نازو نعیمی جیفه در یعنی نجس — ای کوکل طاهر پس آقمسونغ اول مردارنه

حق بلور ایشکنی صبر اد قایل اول تقصیر که — وقتی یتسون بو جهانک قوی قتلغه کارنه

هیچ کل تیکنسیز اولمز هیچ شادی غصه سز — درد و دوشر انڈن جوکه دکمز خارنه

جون نسیمی نک غمندن فضل حق دادرس ار — غم دکل کرکیمسه اولمز مطلع انوارنه

و ايضا له

دوشدی ینه دلو کوکل کوزلرینک خیالنه — کمسه بلمز بو کوکلک فکری نه و خیالنه

بکزنی شول قرا ایکن جونکه کاغذی شرح ایدر — جان نوله کر فدا اوله بکا عنبر والنه

آل ایلا آلنی انک الدی الدی کوکلمی — آلنی کورنه آل ایدر کیمسه ابر شهر آلنه

آی ایکون بمجود ایدر صورتکی کوز بجکز — بونه جمال و حسن اولور صلی علی جمالنه

دلمو سوزندن اونا نور آب حیات بحر او — کل قنکره نپنه درکیم ارشه مقالنه

اوزلرنه ایپرا اولن حالتی اول درکلین — کم که بو حاله دوشمدی قوی کیده وار حالنه

قیمتنی دوداغک مرجوانه صورنه کیم — بن بلورم که جان اله سوپمشم زلالنه

یوزنی قاشنی کورن قارشو بقار شو کوز — سیننه که باقه اول کوکل بدرنه یا هلالنه

عاشق صادقک قنی یاره حلال ور وبلی — دوشمز اکر روا دکل دلبرینک وبالنه

بولدی نسیمی جون سنی کجدی قودن ای صنم — توبه‌ی جسیر و اطلسی کیدی عبا و شالنه

ولە ايضا

کلمکه آلدندی جهانک اغولو لذاتنه — دوشدی شول منصوبه‌یی چوق دینی کیتشه ماته

دیو ملعون در نفس اماره نفسک مرکبی — بنمه کر ازغون دکلسک نفس سوموک آتنه

دعوی ایلرسن که حقی بولمشم صادق دکل — جون دلیلک یوق در ای منکر انک اثباتنه

زلف و قاش و کرپکی در تلکایات الکتاب — اوشته حقک مصحفی کل باق انک آیاتنه

طاعت و زهد و نمازی مکر و فن در زاهدک — عارف اول الدنمه بانه زاهدک طاعاتنه

نفخهٔ صورک صدایی دتندی آفاقی ایشد — ای اولن عاشق حمیرک انکر الاصواتنه

کافرک تنجانه‌سی در دینی‌نک کاشانه‌سی — یوقدر ایمانی انک کیم سجد ایلر لاتنه

ذاتی‌نک عینی در انک صفاتی ای ایش — لیکن اول بلدی بو رمزی کیم ارشدی ذاتنه

جام جمشید اولدی مرشی صورتنده دور دور — ای کنش فیضک ارشدی عالمک ذراتنه

صورتک کورکم نه مغلق در انک معنیسی کم — کیمسه‌نک عقلی ارشمز کنه ادراکاتنه

جون جمالکدن نسیمی ایجدی قلدی تمام — عین و میمک غمزه‌سندن اردی الصافاتنه

و ايضا له

درد مشتاق اولمین کم درکه درمان ایستیه — قبل نو تو بلین پس سنم کم جان ایستیه
بو سری اولمغ کرکه پس جوهری تک کرک — هر کمک کلکنده واردروار دکان ایستیه
هر کم اول تانغدی کنده وجودی تخمینی — اول لدا همت نه بولدن واره سلطان
خضر اله ظلماته تا یمین حیوان کبی — اول نه بلز خنده واره آب حیوان ایستیه ۲۵
جان الدینی عشقی هر کم اول ترک اتمدی — مدعی در سنه آنی واره جان ایستیه
عنبرین زلفی انک هر کم دولشد بو ننیه — باشی توب اولسون انک کم واره جوکان
سیاچنک کفرن اکرچه اهل فضل ایمان بلز — ای نسیمی سنده پس کم کافر ایمان ایستیه

وله ایضا

مصحف رانک یوزی ای واله — میم ونون عین قل هو الله
صوفی نه بلز طریق وحدت — سنجا نه جون که بولمدی راه ۲۶
معشوق اله عاشق اولدی واحد — جف القلم اولدی هر قضیه کوتاه
پیک یوسفی جامه دن شوردی — شیرین سولو شول قندی جاه
نفسی ملک ستاره پی پس — ای صورتکه اسیر اولن ماه
سن پس بو کون ای امیر خوبان — شیرین کذ خسرو شهنشاه
احیای عظام ایدر نسیمی — زلفک قوتوسیله هر سحرکاه

وایضا له

بر ساقی باقیه که دفا قلدی صاله — لطف الله انکه قلدی نظر سوندی پیاله ۲۷

اچدم قدح کاپس بو معشوق الندن — بسم تو جان اولدی جان اوغردی چاله
جان مست الست اولدی لایعقل و مدهوش — کو نکل قدح دردی الحب اردی زلاله
هر بر سر مو منصور اولب دیدی انا الحق — حقا نه اچنلر اره شور لر بو خیاله
تا نخمدی بند رهی کول قلدی پستی — یوسف صفت ارشمدی جان نور وصاله
بند ردی بی عشقک اودی قلدی نی کول — عشقکده کول اولن ارشور کلیه کماله
سید داخی ابم که ازلدن شه تقدیر — هر کمسیه اوز قدری بله سوندی نواله
آخر نه رم دنی بکه ازلده اسنی قلمه — سنی دلرم عیسه بنی قلمه حواله

وله ایضا

یارک کرک که مهر رخی دلپذیر اولا — تا چین خلق اچنده جهانده امیر اولا
هر کم که قلبیده نظر اول چین صورته — یو قدر بصیرت اندکر اهل بصیر اولا
خوبلقده چون مثال بولنمز معانیه — عالمده اول یکانه مگر بی نظیر اولا
بیچاره عشقه نیلیه هر بر وچاره یه — معشوقه شاه عالم و عاشق فقیر اولا
توحید اچنده نکته اسرار بوشم — صاحب نظر کرک که بو حاله خبیر اولا
منصور عشق بولنده نسیمی و فضل حق — انک معین آیتی نعم البصیر اولا

وایضا له

ای باد صبا بندن اریاره پیامی — شول غمزه لری عربدجی کوزی حرامی
مشتاق میدر چاره بکه بدر انی ایت — کر فرصت اوله یاره یتورک بو پیامی

زلفندن و خالندن انک اولمشم ایرد — ای حق نیه یسن دربکه شول دانه ودامی
وصلک ابدی بخت ایش امانیم کم — دورانی دکل باقی و بو پیوسته دوامی
ناموسیه سینه دعود ایدر ناصح و نام — ای خواجه ندر عاشق الکنک اله نامی
ینه ردی بنی ینه رجی فرقتی انک — بر داغی حقی کم کورم اول بدر تمامی
مغنیه یوزک قبله شول عارفامشکم — یوزک در آنک قبله سی عینیک در امامی
مقصودی نکک کم ایکی عالمده جو سینین — مقصودنی ایتوردی وفتح اولمدی کامی
اول لوح درای یوزی قسم الکا عنک کم — کوکدن ملک اندردی و پیزدی کلامی
بزمنده ازل ساقیسی لعلک که پوندی — شول باده که کم روح قدس پر دولو جامی
عشقک تولی در چیزو پیسارالن ای — ای لعلکه جان بندو پی یا زغلو علامی
وصفنده نسیمی سوزنی عرشه چخردی — منتقی صدفک انجوسی بلدی جو نظامی

وله ایضاً

کل کل که قاپدی جمالک قراری — فاش ایلدی فراق رخک حال زاری
یارب زمانه حقنه بن نیلدم کم شول — بندن جفا و جور اله آیردی یاری
بن یاری قلمشم ایکی عالمده اختیار — بندن کم آیره جنما اختیاری
نقش و نکاری جوخ فلکک کور نقش اله — نقش ایلدی و قاپدی المدن نکاری
ای لاله تاپچی پسی عیب اتزم ندن — جون کورمشسن اول صنم کلعذاری
زلفک قتنده بنفشه یجی کوز یاشن توکر — چنک بهاری کل دره کلدی بهاری

وصلک بهاری اولمش ایکن بخت بعد الد — قاجوردی اول چو دکوزومدن شکاری
دوشدم لبک وصالی میندن خماره — کلکل بم اول شراب اله دفع ایت خماری
منصوره عشق عاشقی دار اولدی دام — شول داره کل که تا کوره پس انده داری
یخدی فراقک ای کل خندان الحمد ناره — کل کل که پونه زآب وصالکله ناری
زلف و رخک شماری کل سورنسیمی دن — تاپسن حسابکی بله پسن بن شماری

وایضاً له

عجبا بو حور یوزلومه بدر یا پری می — بو بی پیرو بوستانی بکاعی کل طری می
دوشرم اوده کورنجک بو ملک نژاد حوری — عجبا بو چین بتی نک یوزی نقش آزری می
آرون صبا پو یندن شکرین شیرین لبی در — خجل المیین کلابی کل عارض دری می
بحه لر کوزی خیالی کتوردر بکه شبخون — بو کوزی حرامی جادو قتی یابی الن چری می
بو تپیل ایدودری دوشه ره تمام — شب قدر کو کیسی یا اکی زلف عنبری می
کوزو قاش و زلف و خالی بو جهانی یاله کمر — قمو اول امیر پسنک سپهی دلشکری می
دو کوله پوزه کلنجک در دولو لبلرندن — صدفنده در آغزلو دشی نظم جوهری می
پیچی اله همدم اولمش بو شکسته دل نسیمی — کل اگر انیا نزا پیک دمی کورکه عنبری می

وله ایضاً

یوزنکدر گلستان بانه دکلمی — یوز کدرکن فکان بانه دکلمی
سچکن درخطا و چین دروه — صبا عنبرفشان بانه دکلمی

یوزکدن جون جهان کلدی وجوده
یوزکده جسم وجان باندە دکلمی

دودعک درکه پیر کنت کنزا
بیان ایلر بیان باندە دکلمی

سنکه شیرین دهان ای خسرو حسن
دین شیرین دهان باندە دکلمی

سنی حق کورمین ظاهرده اعمی
کوزندن حق نهان باندە دکلمی

لبک عشقکده جان ورمک همیشه
حیات جاودان باندە دکلمی

دهانکدن حدیثی قلمن کوش
سوزی غیب وکمان باندە دکلمی

یوزکدن ای قسم طلعتلو فتنه
زمان آخر زمان باندە دکلمی

حق اولدی کوکلمک شهر نظام
زهی مازندران باندە دکلمی

سواد اعظم اولد مصر جامع
یوزکدن ای فلان باندە دکلمی

نبی واعظ بوکون فردایه بیالز
یلبنجی قصه خوان باندە دکلمی

بیچک لعل عارضک جان مصحفی در
ادی نور دخان باندە دکلمی

وصالک کشوری فتح المبین جان
دیدم دار الامان باندە دکلمی

یوزکدر کعبه سی اهل بلامت
مبارک خاندان باندە دکلمی

بکه زلفک نه کشور دردیه جان
دیدم دار الامان باندە دکلمی

رنک باشنده ای حوری صفتلو
جهان الدی جهان باندە دکلمی

رنک ایراری شمع ایلدی فاش
عجب آتش زبان باندە دکلمی

یوزکدن تا قسم فرق وتفاوت
زمین تا آسمان باندە دکلمی

دیدم کم نقطه درادی دهانک
عجایب خرده دان باندە دکلمی

جهانی دوتدی جسنک داستانی
زهی خوش داستان باندە دکلمی

قیامت قامتنکدن ظاهر اولدی
بلای ناکهان باندە دکلمی

نسیمی جو بر فرد اولدی ادک
مکانی لامکان باندە دکلمی

وایضا له

جمالک قبله سی ایمان دکلمی
وجودک مظهری انسان دکلمی

بود عرش مجید وقل هو الله
کشی کم بلمدی حیوان دکلمی

قمو چرخ فلک سرکشته حیران
سنک شوقکده سرکردان دکلمی

علی پرن نه بلسون هر منافق
منافق قبله سی شیطان دکلمی

وجود مطلقدن اولدی آدم
رسالت قاپسی فرقان دکلمی

نسیمی پیری در رحمن وطه
اولبد راو رتبه میزان دکلمی

وایضا له

مرحبا انسان کامل جانانک جانانه زهی
شمع وحدت در جمالک کن مکان پروانه ی

تا ابد چشمنک فتنه سحر شکر ایلرم
ای جمالک کعبه سنسن کنت کنزا خانه ی

کم که غواص اولدی بلدی وحدتک بحرنده کم
عالمک جسمی صدف درصو زنک در دانه ی

ای بیا شکن بحندن کلکلنی قوزنارزد
خلقی عاقل در سلاسلدن جزن دیوانه ی

لبلرنک لعلی ازل بزمنده اچورشن کیم
شول مئی کم نه فلک درکترین پیمانه ی

کوزلری یودا ایمدن عالمی پت ایلدیکا — کورنه میدن ایپروش درزکس مستانه‌یی

جانی شکرانه ور دم شول نگارک وصلنه — وشمدی لایق دریغا وصلی نینک سکرانه‌یی

ای بوشیده کنکلنک دردن سورن مرحم کبی — دردونی بلدر مزاما عشق اودزیانه‌یی

عاقلنک افسانه‌سی قوی سویله عشقنک حالتنی — عاشقنک یمعنه کرمز عاقلنک افسانه‌یی

چونکه ویران کونکلم ای جان پیکن اولدی عشقنکه — استمز ایرو عمارت کونکلنک ویرانه‌یی

بولدی لعلنکدن نسیمی نفخهٔ روح القدس — ای نسیمی نینک حیاتی جاننک جانانه‌یی

ولهٔ ایضاً

مرحبا ای بحر دانک کومر یکدانه‌یی — عالمک جسمی صدف درسن انی سن دردانه‌یی

یوزکی سبع المثانی اوجین کوندن بری — کورنجه دیوانه دوشمش عاشقنک دیوانه‌یی

تا سنیهم سرّ بشدن ابجدی بوپسته‌کنکل — پیرااو دانانی بلدی قیندی خم خانه‌یی

چون بزه معلوم اولبدر معنی ام الکتاب — عارفنک یمعنه کیرمز زاهدک افسانه‌یی

چون خضر بیچاره ایچمش آب حیوان دولی — تا لبنک لعلنه ارمز یوقدرانک قانه‌یی

ایچسن تقویمی کورن چون انا الحق دیمسون — بس ندن بوداراولبدر منصورنینک دیوانه‌یی

شمع وحدت درجمالک صبحتی روشن قلر — قارشوده خوش بیدراسی رانک پروانه‌یی

کافرک بتخانه‌سی در مؤمننک بیت الحرام — عاشقنک نه ایشی وار کعبه وبتخانه‌یی

وایضاً له

بحر محیط امش کنکل یوقدر انک کناره‌سی — لعل لبنک پیاله‌سی امش آب ایلا چاره‌سی

فانی مطلق اولمشم حق اله حق اولمشم — کم که حق دلربودر چاره‌سی اوشته چاره‌یی

شعشعه یسنده محو اولدی ای اله کون یوزینک — کورکه نه آفتاب امش شول فلکنک ستاره‌یی

کرپکینک خدنکنه اوغردی چشمه یورکم — ای بو اوقه اینانمین کور جکرمده یاره‌یی

سرالست ربکم چونکه کونوردی پرده‌یی — زاهدی ای ایلمز حسن قه پاره پاره‌یی

طره‌لرنک جفالری پاغشه کیرمز ای کنکل — ذره‌لرانک خدنکنه بیک چری کم سزاره‌یی

جاننی سزاره دن دری غمزه‌کری بولکلوکم — پس بوشماره‌ده دوشمه کم من بلرم شماره‌یی

جان وجهانه زلفی نینک تاره سن آل اودرکم — کرور سن اوجوز اوله جان وجهانه تاره‌یی

عشقه ازله‌ده رشم ابرته کوکلنک ادین — شرع اله کمسه تا ابد فسخ ایده مز اجاره‌یی

قشلری نینک رموزنه عقل ارمز نسیما — کورنه قدر دقیق امش قشلرینک اشاره‌یی

ولهٔ ایضاً

جمالک دربورنجورک شفاسی — شفاء القلب محبوبک لقاسی

قشنک دروحی وجهنک آیة الله — نهار ولیل انک آق وقراسی

وصالک ذوقنی شول جان بلرکم — انک جاننده در عشقنک بلاسی

الآسی کوزلرک آفاقی دوتدی — نه آل ایلر عجب عینک الاسی

جم اول عارفدرای لبرکم اوکلی — یوزوک آینه کیتی نماسی

کل ای عاشق شهید اول عشق ایچنده — که حق در اول شهیدک خونبهاسی

ریایی زاهد ایلر عشقه انکار — کورک شول شکرک زرق وریاسی

فقیه آدم قتنده سجده قلمز — گر شیطان در اول شومک خدایی
قیامت کلدی ای تاجر در ابیع — که بو قدر شول کوزنک یعنده ایی
اگر صافی سن ای صوفی کی اطلس — که قدرک قلدی زهرک پلاسی
نسیمی در وجود فرد مطلق — بو توحیدک احددن در اساسی

ول ایضاً له

زلفنک بچه سی تدرو آل یکا غمک آی — معراج یوزک پیدو بوینک قاشنک ایکی یایی
عالمده وسنی قلدی کوکل کندویه مقصود — فکری نه اولر پینه زهی فکر و زهی رایی
اندیشه اله عقلم ایکی عالمی کردی — سیندن بجه کم ایستدی لر بولمدی لر جایی
اولماش که بخت ایلدی عشقکه قربان — دگر ایا غمک توزنه ای سرو دلارای
مرکم سچنک کفر نه اقرار کنوز رمز — مومن دگل اول دینی ایتورمش انکیج دایی
مطرب کبی سرذره انا الحق دلی سویلر — ای یار گرفتار اولیبن دورنه جل نایی
دانسته نسیمی دگل اول ذات کم انک — مثلن بله سن یا گوره سن ذاته همایی

وایضاً له

روا می در روا می در حبیبی — که اوده یندرر سن بو غریبی
جمالک کلشتندن خاش قه — گه محرم کونده ره سن عندلیبی
یزر کرپک لرک نصر من الله — او خوردو داغلرک فتح قریبی
قینک محرابه باش قومین لر — گر بو تیده باغلو در صلیبی

تا بیمدن جانمه گسدک امیدی — ولی پیسندن کسه بلمن قریبی
نسی بو ذرد و عشقه سن براقدک — نه پیسن بو دردم نک طبیبی
نسیمه بو خوبلر آره پیسنده — فراق و درداش انک نصیبی

و ایضاً له

گر مشکین صچک بویی نسیم صبحه یار اولدی — که جان پروردی انک صچکدن مشکبار اولدی
یوزوک دورنده ای حوری جمال و حسن الله مرکم — قمرک دوشدی عوبه یوزکدن شرمسار اولدی
بلالک قاب قوسینی نه قدرت قوس امش یار — که قربان اندی اول بابه جهان و جان شکار اولدی
یوزکدن کم گرشیطان دک هدایت بلمدی یوزه — ازلدن تا ابد شک پینه یقین اول اهل نار اولدی
اگرچه فرقتنک قش درکا ابرد و غفد الله بن — حقه منت که وصلکدن کل آچلدی بهار اولدی
نظوبی بوینک یا رب که سرو اکمه سجود ایلر — نه کوثر در عجب لعلک که خمری بی خمار اولدی
سولو انجولرک درجی قوردی اندیشه لر اوزن — نگار اندیشه نک عینی لبک دورنده تار اولدی
صیام آیی در یوزک سچک قدر او شبی حتی مطلع — کل ای وحی بلن عارف که قران آشکار اولدی
سچک قالو بلی مزن ندن نقش الدی خلقه — نه قول و قرار زندن قراری بیقرار اولدی
رموز لیلة الاسری کل ای زاهد ایشدمدن سن — که آنی بلدی بو سرکم امین کردکار اولدی
حسابک سیاعتی کلدی نه سیار سن نه سیار سن — شمارک سیاعتی بل کم حسابک بی شمار اولدی
وجودک شهرنی فتح ایله امیر و شهریار اولگیل — بو شهری کیم که فتح ایتدی امیر و شهریار اولدی
بن اول منصورم ای عارف که حقدن بو نشم نقش — انا الحق سویلرم نیچون که عمرم باید ار اولدی

هو الاول هو الآخر گذر پسندن ایکی لکم — نسیمی یاراڭ تا که اولشدی جمله یار اوله

وله ایضاً

ای یوزوڭ صنع ذات یزدانی — وی رخڭده صفات رحمانی

گرچه گک قاش و زلف و رخسارڭ — حق کلامیدر اوقی قرآنی

قاب قوسینله پیمان اول — الله الله زهی پیمانی

لوح محفوظ حق علی التحقیق — آدمی بل اگر زانسانی ١٢

کفر زلفڭ سواد ایمان — گتوررن بولدی نور ایمانی

لب لعلڭدن ایچن آب حیات — نیده ظلمتده آب حیوانی

یوزڭگ خلد و روضهٔ رضوان — جنت عدن ایمش گلستانی

سجده قل آدمی فرشته کبی — سن تکبردن اولمه شیطانی

کل بو کون فانی اول بقا بوله سن — داکله سودا ایلمز پشیمانی

اختیار ایله فقیر و درویش اول — فقر بل تاج و تخت سلطانی

اویه شیطانه نفسکی اولدر — اودلره یقمه تا ابد جانی

سر سبحان الذی اسری — یزدی وجهڭده خط ربانی

ای گون سجده قیلدلر یوزوڭه — ای جمالیله یوسف ثانی

نسیمی نوڭ الندن بر کم ایچدی — ایچه در دایم آب زندگانی

وله ایضاً

ای قلن دعوی که شاهم عدل و انصافڭ قنی — گر صفا اهلندن اولدڭ مشرب صافڭ قنی

سر قوشک اولمز سجاده تمو سماتڭ گلگلی — جونکه سیمرغم دیش سن لامکان قافڭ قنی

رطبله یابس کم وار آدمک شاننده در — گر سن آنگه نسخه‌یی سن دی که انصافڭ قنی

اهل عرفانڭ بری عقیده جون اعراف ایمش — گر بو عارفلردن اولدڭ عرف اعرافڭ قنی

کاف نون امرندن اولدی یا کون مکان الله — گر بولوجک ابجدی سن نون ایله کافڭ قنی

محتجب بازاره گردی حق باطلدن سحر — قلبم ایدر دین شول اوغری صرافڭ قنی

لطف اگر خضردن ادرسک کوثر اچیان لطف قل — لطفه اچیاندن اومن جعفردن الطافڭ قنی

باشمی طوب ایلدم میدانه گردم اوینرم — ای بو میداندن قچن اول اوردوغڭ لافڭ قنی

ای نسیمی شش جهتدن جون اولاندڭ یار اله — شش جهات اولدی حدودڭ بو قدر اطرافڭ قنی

وله ایضاً

یاره قلن جفاسنی جون یاره قلور جفاسنی — ای ال اوڭ جفاسنه قتلن ادم انگ وفاسنی

گمگ ارشمک پسندی بونه بو یک وصالنه — اولدی همیشه فرض اکا چگمک انوڭ بلاسنی

درد له خوش بج ای گوگل غمدن اوصنم جون بلور — عاشق درد ومندینه دردیدرن دواسنی

زلف و قاشنگ قراسنه دوزسن ای صنم گوگل — بولمش اول یوزی قرا زلف و قاشنگ قراسنی

وصل و فراقه واسط جونکه قدر در ای گوگل — جهد له کمسه قادر وگ منع ایده فرقیاسنی

تا بلکه عام ایمش عالم فیض ایکی گوشش — پرده گوگده گوپته مهر رخڭ ضیاسنی

کعبه یوزڭدر ای صنم یوزوڭه سجده ایلرم — جاپچیم بو کعبه‌نڭ بن بلورم صفاسنی

آینه پسند صورتنک نقشنی کورمین عیان … آینه دن کدرمش آینه پاصلو پاپسی

جانه شول الا کوزک ایکدکی جفالری … اول نه بلور که کورمش کوزلرنک الاپنی

زلف و تاپسی اکنک کون و مکان ای کوکل … آل ایکی جهانه پس ورمه برانجه تاپسنی

کرچه عطاسی در جفا عاشقنک و فاپسنزک … جانلر ایستر ای کوکل عاشق اکنک عطاپسنی

چین و خطایه صورتنک کوندره پس سن ای صنم … تابت جبینه طاپه نکنکز پس خطاپسنی

کرچه نسیمینک یوزی قابل کیمیا ایمش … توج و حدید ضمه پس خرج ایده کیمیاپسنی

وله ایضاً

نه طوبی در بو یک یا رب ایرشدی عرشه بالاسی … نه سنبل در چیک کورکم جهانی طوتدی غوغاسی

کنش طلعتلو یوزکدر بو کون عالمده ای صورت … که هر معنیده کاملدر بوتنمز مثل و همتاسی

نه یغماجی مغلیدر کوزک یا رب که دورندن … یاپلمش در یپاغندن بری اقلیم یغماسی 16

صدفدن کرچه ای دلبر چقر قیمتلو انجولر … ولیکن اوزکه کومرد ردسنک لولوی لالاسی

حماکک وصلنی جقدن دلر عالمده هر عاشق … ولی شول درکمنونک کوغز قعر دریاسی

قرادر کیدوکی یا کوک همیشه زاهدک یا رب … نه ماتم دوشمش الاکم دوکنمز هیچ اکنک یاسی

ریاسی زاهدک دایم ایشی تزویر و غوغادر … ولی کار ایتمز اول دیوک بکا تزویر و غوغاسی

قل اللهم مالک جون بکا تعویذ و حرز اولدی … خلاص اولدم یوپوسیدن کدر الدن بو و سواسی

شراب سایلرک ذکری دلمدن کتمدی تا کم … بنی سوداون ایسرتدی نکارک عین شهلاسی

یوزک لو حنده ای حوری الهی کورمیس غافل … یقین کم کورکسی اکنک یوزندن کیتمش یاسی

وله ایضاً

بو کون یارندن ای واعظ بنی قورقتمه ایسم در … که قورقو پنز اول عارف کاملو زراولدی فرداسی

نسیمی جون پنی بولدی ایرشدی جمله مقصودی … مرادی وصل ختم اولدی تمام اولدی تمناسی

وله ایضاً

المنه لله که بکون یار اله کیردی … کوکلمدکی شول دلبر دلدار اله کیردی

نامحرمه فاش ایتمیم سرم آلیی … معنیسی بو که محرم رازم اله کیردی

کل مصر لبی شکرینی قاصد الت کم … اول مصر لبی شکر کلبار اله کیردی

کل فرصت اله مشکن آنی لجور مه … 17 رقیب هلاک ایله دلدار اله کیردی

ای موسی اکر نور زمشتاقسک اکنک … یتر مه تجلی که دیدار اله کیردی

محبوب امین یار ابد بولدی نسیمی … شکر ایلدی کم یار وفادار اله کیردی

وله ایضاً

دون کجه بر دلبر ایلن عیشمز معموردی … لیکن اول خونخواره کوزلر اکنده مخموردی

کوزلرین پیوزمیش یوزمش جانی عاشقلرک … اصلو زلفندیده یوزنیک شبلی و منصوردی

حسن لوخنده یزلمش خوبلروک شاهی ودی … ثم انشا نامه خلقا اخری مشهوردی

زلف سبحان الذی اسری بعبدی ایتی … 18 یکا فلک اوزره مسلسل خطله مسطوردی

یوزلرندن ظاهر اولدی اول سیمی معجزا … دوطغلدن بر اشارت عاشقه پکصوردی

بوی طوبی یوزی جنت عادک العرجون نفسی … کوزلری والنجم اکنک سینه سی والطوردی

همنشین ایدی نسیمی دون کجه بر یارله … کوکلی شاد و وقت خرم مجلسی پرنوردی

ولە ایضاً

وجود مصطفی اسمی دیکلیی / بو سرّی بلمین اعمی دیکلیی

مسما در خفای کنز مخفی / ظهور کنز حق مخفی دیکلیی

کتاب جمل آتی و پر تنزیل / قنیکه زلفنک اوادنا دیکلیی

تقرب با حبیب الحق منا / وجودنک مقصد اقصی دیکلیی

سماوات و اراضین و اسافل / مدارم وجسیم اعلا دیکلیی

ظهوری نور ابراهیم و هاشم / برین مصطفی اضحا دیکلیی

تجلای وجودی لامکاننک / مصاحف یوزکه اصفی دیکلیی

تماشای لقای حق تعالی / که مظهر ده قیلن اولاد دیکلیی

جمالی مصطفی کوردی نسیمی / رخنک اوجی و ما اوحی دیکلیی

وایضاً لە

روا میدر روا میدر حبیبی / که اوداینه راپسن بن غریبی

جمالنک کلشننده جاشه تنه / که محروم ایلیاپسن عندلیبی

یزرکرچکلرادک نصر من الله / او قرد و قلردک فتح قریبی

قشنک محرابنه باشی قومیدلر / مکر بو بنده در باغلو صلیبی

بنی بو درد عشقه سن برقدوک / نیه چیننس بو دردمک طبیبی

نسیمه بو خوبلر آره پسنده / فراق و دردمش انونک نصیبی

وایضاً لە

کوکنک یوزنک آینه دن عالم منور اولدی / شیرین سوزنک قنده شکر مکرر اولدی

دود خطنک صفاتن هرکم کتوردی دیله / شول ساعت اول شیرین سوزدلنده شکر او

مشکین بچک غباری یولداش اولالی نکهه / جنت کبی جهاننک تپراغی عنبر اولدی

زلفنک قرانغوپسنه یول اپتاردی کنکلم / یوزنک چراغی انکه لطف اتدی رهبر اولدی

شول اویغولو کوزندن قوبتی مکر قیامت / کاقاتی فتنه پسندن پرشور و پرشر اولدی

یالنجی متی نک قلبی نی آت اوجاغنه / عاشق در اول کم انشی کامل محک زر اولدی

تپراغ اولالی پسنه کم دوشدی جوهر ندن / تپراغ ایکن نسیمی کورکم نه جوهر اولدی

ولە ایضاً

فرقتنک دردی نکارا بغرمی قان ایلدی / روزکار اولدی مخالف وصل هجران ایلدی

جانمی یعنی وصالنک منّدن آیردی فلک / کل بو جانپسنه عاشقی کورکم نه پیچان ایلدی

بغرمنک قانی کوزمدن آقیدر مرهم / ای صنم شوقنک بنی کورکم نه زیران ایلدی

دردمنک درمانتی فضلندن الله ایلیه / سرد واپسیز درده جون اول هر که درمان ایلدی

نر عشقنک کنج امش انک یری ویرانه در / یخدی عشقنک جانمی شول کنج ویران ایلدی

پسندن ایرو دوشدکم تقدیر ایدی پسن دکل / حقدر ای جان سرنه کم تقدیر یزدان ایلدی

جون نسیمی جاتنی دردی بچک زنجیرنه / بجون انک پسکن زنجیر و زندان ایلدی

وایضاً لە

تا سنبل کلبو سنک کللرک تره دوشدی　　یوز فتنه سرا و چندن دور قمره دوشدی

شول عنبر و سیهامندن اتدک جانه بر اوق　　شول اوقی که چین آندک یمش جکره دوشدی

سردل خبرن سویلر شیرین دهنک یار　　شول ممتنع الجوهر کمدن خبره دوشدی

سرکم دلدی کورمک دیدارکی کنش دک　　بی صبر و قرار اولدی سربام دره دوشدی

عنبر قوقوسی دوتدی یریوزنی سرتاسر　　تا طره لرک بویی باد سحره دوشدی

کرپک لری نک سرن اهل نظره سویدکم　　پیوسته انکه زخمی اهل نظره دوشدی

شیرین لبکی برکون کلشکره شرح اتدم　　ال یاخه اوردی کل افغان شکره دوشدی

عکس کل رنکینک دوشدی می کلرنکه　　پیاله دیدی انا الحق می شور و شره دوشدی

طوبیه نظر قلمغ اچاغده بکده دوشمز　　نیچون که نسیم کوکلم شول شور و شره دوشدی

وله ایضاً

یوزکی سرکم که کوردی صورت رحمن دیدی　　لعلکی سرکم که سوردی چشمهٔ حیوان دیدی

صورتنک اشکالنی سوردم امین حضرته　　وحی مطلق در که کلمش حقدن یاوش ایمان

فتنهٔ عشقک شوری عالمی غرق ایلدی　　کور بو طوفان دیدیم عشقک بو در طوفان

کم که قربان قلمدی عشقکده شیرین جانیی　　آدمی نادان در بو یولده عقل آنی نادان

روح سوردم صورتک تفسیرنی حرف بحرف　　بن داخی شول صورتک شرحنده ام حیران

ای نکارم صورتکدن حاصلم نقش و نکار　　دردمی سوردم طبیبه چونکه درمان دیدی

صورت رحمن در انسان سجده قل حکمتکم　　واعبدوا ایاه و اسجد خالق الانسان دیدی

لعلکی یاقوت و مرجان در دیدی چشم عجب　　معدن ارواح نیچون معدن مرجان دیدی

طفل ایش معبده سرکم شول کنش رخساره بک　　غبغب سیمینه طوب و زلف چوکان دیدی

لوح محفوظک حروفی یعنی قاش و کرپکنک　　جمله قرآن در انانکم حق بودر قرآن دیدی

سورمه خالک دارنی منبرده وعظی سنک　　دار جنبر باشن انا الحق کردیمی یالین دیدی

ای نقادن بیخبر انظرنی بن ترک ایلمه　　وادی مقدسده ارنی مرسی عمران دیدی

زلفنک کفرن بکه سوردی فقیه انکه دیدیم　　عاشقک ایمانی در کافرزنی ایمان دیدی

جان بکه سوردی جمالک آدنی ای جان دیدیم　　لطف احسان در تعالی الله زهی احسان دیدی

نکته کنز اسرنی سوردم نکارک خطنه　　زلفنک سرتاره سی اش بنده در پنهان

کر شیدا اولدی نسیمی لبرک عشقنده اوش　　قان بهاسی حقدر انک اول در سبحان دیدی

وله ایضاً

لبلرک شربتنه چشمهٔ حیوان سوسدی　　سولو انجولرکه تشنه کبی جان سوسدی

شکرین پستهٔ خندانکه کم سویمسه　　بسنمه کم یا لغز انکه پستهٔ خندان سوسدی

٤٥ جور و بیداد اله توکتی یورکم قانی یار　　شوله بکزر که جکرقانه جانان سوسدی

پایرو اولدم کرم ات عاشقکی برسوده کل　　که کوکل وصلکه ای درده درمان سوسدی

بیالبن ژاله کل کل که بنم دیده لرم　　آیغنک توزنه ای خسرو خوبان سوسدی

کل کبی کوله کوله کل ره دن پرده کوتور　　که یوزک کورمکه دیدهٔ کریان سوسدی

آفرین سنکله کم سیمی یاپشمش　　وصلکه لاله سیراب اله ریحان سوسدی

سوزی تنک داوه نه شیرین شکر اولدی اشتنه
نه شکر دربوکم اکه شکرستان پوسدی

ای نسیمی سوزکی تحفه اوجون بحر ایچره
کم اکنک دقتنه در اله مرجان پوسدی

وله ایضاً

کربیان ایدم سکا ایمای روح افزامزی
جون مسیحا سیرادا ایسن عالم بالامزی

آدمی خاکیدن ایچا اوکرنلر در ملک
دیوک اصلی وددی اوکرغدی ایچامزی

سجده ایدیلر ملکلر آدمه ای آدمی
سجده اتاریتی بول تا کوره سن سیمامزی

شبهه و کمز کمیلر جون بیلدی مولامزی
بز خلیفه زاده یوز بر ملکز دربی کمان

کرسن اندن علم اسما اوکرنورسن لاجرم
سیا تکیله بیله کوردک جون تمام انشامزی

اندن اسما اوقدق اسما کل دلر برم
غمزه دکل شیطان مسلم طوتمسه دعوامزی

انشراح صدر حاصل قلمدق موسی کبی
کسر الواح ایتمین کورمزنی بیضامزی

تسع آیات ایتمین موسی ولوحک سرنی
ایستریسک کل طواف ایت مسجد اقصامزی

خیمه میعادا پیراراین عصانوک حکمنی
اکلیایم دیر یسک اوقن بزم انشامزی

کیمیه نوح اله سرکم کرمدی اولدی هلاک
بوله پسن اشترالوریسک پسن بزم دریامزی

کاف ونوندر کایناتک اصلی لیکن بکیه یک
یوق مجالی اوقیه اینجا کورا اجزامزی

ایستوانک کر حرفندن اولورسک باخبر
کوره بن اشیاده روشن هم برابر استوامزی

کل سواد الوجه کورکم فقر مطلق در آدی
روشن اگله قابه قوسینله اوادنامزی

عالم درد ک ولی کن جهلک اولدی آشکار
چونکه کوردیلر خلایق منزل اعلامزی

نفی اثبات اصلیدر لیکن یالیجی مدعی
لاده قالدی کلمدی تا که کورا مولامزی

لذت للشاربین خمری حقایق ایچدوکی
اولکم عیب ایتیالر شور و شرغوغامزی

طعن ادرسه یزه کرنادان واعظ غم دکل
شول طهارتسیزه بلمسون سز تا پیدامزی

ای نسیمی جون سلیمان قوش دلن اوکرتدیلر
قانه وارسه کورمکا پسترلر بزم عنقامزی

وله ایضاً

سرو عالم سروری پسن یا محمد یا علی
جمله نک هم بهتری سن یا محمد یا علی

دو جهانک آفتابی سن بیر هم ماهتاب
هم ظلماتک نوری پسن یا محمد یا علی

هادی رحمن پسن جمله عالمده بوکون
جمله ناظر منظری پسن یا محمد یا علی

شاکرده کلدی هم طه و یس هل اتی
وضحی نک ده قدری پسن یا محمد یا علی

آیتی لولاک لمن هم لافتی نک معنیسی
لحمک لحمک یری پسن یا محمد یا علی

معدن صدق وصفا و هم بیر لطف وکرم
هم صداقک کوهری پسن یا محمد یا علی

در شهوار ایله کوهر نطقکز در بی کمان
لامکانک جوهری پسن یا محمد یا علی

امر معروفک بیانی سزدن اولدی عالمه
بونجه اشکدن بری پسن یا محمد یا علی

خیبرلرنک زبردستی نیه قتل ایلین
اولدورن هم عنتری پسن یا محمد یا علی

اول زمان کیم قلدکز جم جمیع احیانی یک
پادشاه و رهبری پسن یا محمد یا علی

طلکه عی کونده شفاعت هم یینه سزدن اولر
هم لرسول حیدری پسن یا محمد یا علی

فاطمه زهرا بتول قرة العین رسول
بابه شبیر و شبر سن یا محمد یا علی

شاه زین العابدین در اول امام رهنما   شاه باقر جعفری پس یا محمد یا علی
موسی کاظم امام وهم رضا وهم تقی   هم علی عسکری پس یا محمد یا علی
مهدی صاحب زمان‌در هادی رحمن بو کون   اولک هم آخری پس یا محمد یا علی
طلکلغی کونده شفاعت ییردن اوشل خاص و عام   شاه یوم المحشری پس یا محمد یا علی
بو فقیر سینی نوا آپسه‌دن ادمر هردم نوا   لطفله احسان بیری پس یا محمد یا علی
بو نسیمی پر زبان در وصفکزده بیلسون   کیچه کندوز ذاکری پس یا محمد یا علی

و له ایضاً

صنما یوزک کلندن کله کل اوتندی   خجل ایلدی دوداغک شکر و نبات اوتندی
قره قشلرک یایندن بکه کربکا اوقن آتت   خونی کوزلرک مددکم نیه فاتنه نه فندی
نه متاعی قیمت ایدم سنکه ای همای دولت   که جهان متاعی دکمز فتنه سنچک کندی
نجه نازو شیوه برله اوده یاقه پس جهانی   بو کون او یحو لو کوزکدن نیه فتنه‌لر اوینه‌دی
جبشی صوزلو بکلر سینی اودلره یخورلر   نجه یرده حاجبک درپه‌لر او دوسپندی
دون وکون ایکی دیده‌مدن آقدرانا ردا نم   بو جکر قانیله یاشم جکری نه خوش بوینیدی
قره سنبلک خیالی نه جابه دوشمش آیه   کوتورای قمر یوزکدن که نسیمی اوتنیدی

و ایضاً له

جنت عدن امش یوزک اوشته لبنه کوثری   قدرو برات امش سچک خال و خطلک کیکری
غالیه بوسحکله چون جان الدو صلت اتنشم   جین وتتاری نیلرم مشک الدعود و عنبری

معدن روح اکر دیم لبلرکی عجب دیمه   جوهری جوهری بلر پس بکا صور بو جوهری
حسن و جمال صورتنک قبله سی ربو معنی‌دن   صورتکه سجود ایدم آی اله شمس خاوری
جان الکم که کوکلنی عشقکه قلدی وطن   دیوه مسلم المیش ملکت سکندری
دایره سنده سنکنک نقطه کبش درای ایله   کورنه امش بو نقطه‌نک دایره سی مدوری
لوح ضمیره نقشکی روز ازلده یاز مشم   محو ادمز بو صفحه‌دن کیمسه بو نقش پیکری
کشور امن و عافیت معرفتک جهانی در   ای ملک زمانه کل فتح ایده کور بو کشوری
حشر و حساب و محشره قایل ایسک کل او شنه کور   حلقه‌لرنده زلفنک شول عرصات و محشری
یوزنه قارشو ای ملک چسنکی اوکمه کم انک   آی اله کون سجود ایدر انده پریده کور پری
دلبری اله ای کوکل کج خمی دن که خلقدن   ایله منجه دلبری بولمدی کمسه دلبری
کلشکری نه وجه اله وجهکه نسبت ایلیم   چون خجل ایلدی لبک کلشکر ایله شکری
عشق اکنن دوت ای کوکل باشکی آت آیاغنه   کورنه‌دم سکه ایشده عشقه یاشمه سرسری
چکدی نسیمی نی سچک خیبر عشقه بیلسون   خیبر انک در او ینین دور قمر د خیبری

و له ایضاً

صورتنک نقشنده هرکم کوردی نقاشنی   واهب الصورت انک کوزینه یازمش ناشنی
قاب قوسینک رموزن پس نه کم فهم ایلیه   کم که ظاهر کوردی شول ابروی بدرک قاشنی
بلبلی شیرین نگارک فرقتی هجران ایدم   آخیدن یا نیجه شمعک کوزلرندن یاشنی
دوشمدی باطل خیالی اولدی سودای خام   هرکمک کم عشق اودیله جق بشوردی آشنی

گرچه فراشی ملک درعنبر افشان سنبلک
چون کرن پاطانی بولدم نیلارم فراشنی

حقه واصل رند و حقدن ایرو درزاهد کورک
خانقه سنگ‌نشینی و میخانه نک اوباشنی

حاصلک مسجد بوجا غنده کور آخر کم دور
ای طامت ایلین میخانه نک قلاشنی

دم بدم صوفی طامت داشن آتر عاشقه
داشی قیمت پنبه درانک ایچنی کورداشنی

باشنی ینه ردی عشقنک هم قروشنی کوکلمک
کم که دوشدی عشقنه ینه ردی قروشنی باشنی

کوکلمک شهرنده عشقنک برعمارت یاتی کم
تا ابد اندن قوپر خزنه فلک پرداشنی

جانمی عشقنک ازلدن یولداش اتمش کنده دیه
قوینه یولداش لغک حتی بلن یولداشنی

ای نسیمی حالکی کرکمه بلزغم دکل
حق بلور خلق جهانک پیزنی هم فاشنی

وله ایضا

یاروکی پیانک بهاپز بلمدک مقدارنی
بیجه دکز شول کشی کم بیچه پاتر یارنی

جوهری نادان الندن جوهری الزاوجوز
جوهری بلمزنه بلیسون جوهرک بازارنی

کم که یاردن بقا پیز جانی کوردی عزیز ۳۱
یارنی ایتوردی نادان بلمدی دیدارنی

عاشقنک اسرارنی عاشق کرکدر کم بله
اولمین عاشق نه بلیسون عاشقنک اسرارنی

کم که قربان اولدی عشقندن شول معشوقه نک
چین دکل دعویسی انک بیچه پیان اقرارنی

نیلسون یارک جفاسن چکمین عاشق مدام
چونکه یار ایستر همیشه عاشقنک آزارنی

داره چق یان ای اناالحق سوزلین منصور اگر
آخرت دارنده ایستر سن بیلامت دارنی

زاهدک تسبیحی درلاحول وذکری لااله
ای کوکل سن چویله یارک لعل شکربارنی

کم که یارک زلفنی ایلدن تویمک جان الر
بی بصر تراغه پیاتدی نافه تاتارنی

ای نسیمی اینجویی دری بلن صرافه سات
جوهری نادانه پیستر لولو شهوارنی

وله ایضا

وصلک درآب حیوان من خضره بیوردم انی
جان پس یقین ولیکن عارف بلر بوجانی

یوزک ازل کوننده لوحنده اولدی منزل
حقک کلامی الن سبعا من المثانی

عالمده حق صورتلو یوزکدر اول کونس کم
قلدی کوننده ظاهر اسرار لامکانی

اسرای پسندی یعنی مشکین بیچک سوادی
آینده اولدی پیدا شول کوهر نهانی

معشوقه نک یولنده قربان اول ای کوکل کم
اول دریا کی جهانده کرجک لرک نشانی

چسنی تجلی پسندن موسی ارزاوزندن
کمدن کلر کورآخر چپتانلن ترانی

کعبه صفا پسنی شول اهل صفا یورکم
عین الیقین کوزاله رشیده کورمش انی

ای جان وای جهانک ماهیتی وسینی
یعنی پسن اهل عینک هم جان وهم جهانی

صورتنده کرپلک دربهم السعادت الحق
معیند قاب قوسین اکی قشک کمانی

غیب وکماندن ایروای زاهد اوزم دم کم
حق الیقینی بلدم طرح ایلدم کمانی

منصور اناالحق آیدر یعنی که اوزنشن هم حق
حق چون عیان امش کور طرح ایلدم کمانی

اولدی ابد پسندن حی ابد نسیمی
خضر آنی ایچنله اولدی جاودانی

وله ایضا

یوزوک دری نشان اول بی نشانی
۲۲ خط وخالک درانک نشانی

روا در کردیسم یوزنه انک | کلام الله الن سبع المثانی
عیان اولدی رموز من لدن کم | لبک الا انک شرح بیانی
یوزنکده صورت رحمن دیلی نکر | که فر صاحب نظرلر بلمز انی
کل ای صوفی حقنک دیدارنی کور | که حق اولدی عیان قوی سن کمانی
وصالک مرهمی اولدی میسر | نعیم و خلد و عمر جاودانی
نسیمی نک الندن مرهم اچدی | الجه دردایم آب زندکانی

وله ایضا

جانک فتنه سی دوتدی جهانی | تجرد پرده دن راز نهانی ٢٤
نذر عاشق جهانی جانی چپسز | که سنسز عاشقنک جان و جهانی
لبک در چشمهٔ حیوان ولی شکر | که هر حیوان طبیعت بلمز انی
لب لعلک شرابن ایچنه سور | که اول دراچن آب زندکانی
سو سینمش قانه لعلک ایشندم | بو دولت عاشق پیکنه قانی
وصالک در وصالکدر وصالک | نعیم و خلد و عمر جاودانی
کورک شول غمزه کم اویخوسیلن | اویردی فتنهٔ آخر زمانی
اگرچه بی نشان سن نکته مرکز | نشان سنز بولمشدر بی نشانی
نسیمی نک مکانی لامکان در | مکان سنز عاشقنک حق مکانی

وایضا

٢٥ سنم یار وفادارم گل ای جان | ملک صورتلو دلدارم گل ای شوخ
سنم بلبل سنکه نالان و کریان | یوزی باغ و گلستانم گل ای شوخ
محبت کوکلی یخدی بغایت | کرم قل زلفی زنارم گل ای شوخ
سنک عشقنک بنی دیوانه قلدی | حبیبم مونسم جانم گل ای شوخ
گل آخی جون نسیمی ناتوان در | لبی لعل شکربارم گل ای شوخ

وایضا له

ای نافهٔ چین سنچک سپاهی | چسنک دلو قلدی مهر و ماهی
شق القمر ایلدی استوادن | شرح ایلدی بو سنزنی کماهی
ای عشقه عدو و سنه منکر | تزویر ایله حکمه سنجه آهی
٢٦ جون وحدته بلدی یول موحد | جرح ایلدی شرکنک گواهی
گر نعمت جاودان دلر سن | حیوانلر قوی بو آب و کاهی
شول باشه که تاج دولت اردی | نیلر کمریی نه در کلاهی
مثلی و نظیری یوقدر انک | وصفنده نه سویلیم الهی
سلطان دراکی جهانده اول کم | فضل ایلدی پشتی و پناهی
مقصود نه بولمدی هدایت | شول کمسه که بولمدی بو راهی
ای عشقه کنه دین کنه کار | ترک ایلمزم بن اول کناهی
محو اولدی نسیمی عشق ایچنده | دریای محیط دوشدی ماهی

ولہ ایضا

وصلک عجب نه جاندر کیم جان امش بهاسی
یوزک نه نور امش کیم تا کوز قمر ضیاسی

هر کیم سنی دیر کیم رحمن صنعتلو حق سن
ایتورمش اول قراکون حق اله حق شناسی

جمشید عالم اول در دورانده ای قمر کیم
فرخنده صورتک در جام جهان نماسی

نقاش نقش ایچنده یوزکده کوردی نظم
اوز کوسی تک یوزندن هر کیم کوتوردی بابی

الا کوزکده حق چون یازمش برانی آیه
اوش مصحف اوشته قرآن اوش عینی یکا لا

نی ایمدی اوشته سیدن فاش اولدی نکته حجت
ترک ایله آلکی کیم بدرک امش بویاسی

صوفی بو بندی آله آلدن اولمه غافل
نیچون که آلی جو قد ززرق الکی نک لباسی

خوبک یوزنه باقمه زاهد حظادر ایدر
فکری خطادر آنک اکری درر قیاسی

دینی و آخرتدن آزاد ایدم الف تک
چکدی سنی بلایه بالاسی نک بلاسی

سندن سنی نسیمی چون استدی و بلدی
بلدی کر حق قتنده مقبول امش دعاسی

وایضا له

شربت آچی فرقتک نوش ایدرم شکر کبی
جانی دوشمش غمک قارسونه پسر کبی

بخمه بنی فراق اله جو نکه بن ای یوری قمر
خالص ومخلص اولمشم عشق رخکدن زر کبی

قورمغه قوینه یا بنی بخیه که فراق کم
دوغمش اذخلری انک یورکنی سحر کبی

تا کوره لر که مغربک کنشی دوغمش ای قمر
طرف نقابکی کدر طلعتک کورن قمر کبی

کم که ملک کبی سنکه قلمدی سجده ای صنم
تا ابد آدمی دیوامش تنکری بی بصر کبی

عشق یقین و صدق اله جهد اولاش و وصال دل
ظن و گمانه محتمل اولمه اکر کمر کبی

کرچه هدایت ایلدی موسی‌یه ناره اول شجر
عاشقه هادی در یوزک نور ازل شجر کبی

سندن ازلده ای قمر عاشقه کلدی خوش خبر
بردا خی سندن ایشترم انجلین خبر کبی

خال و خطک نسیمی نی اوده برخدی بیدر
کوررخه خوش دورتره عود اله مشک تر کبی

ولہ ایضا

نا رخچه طعن ایدر عشق رنگک مرارتی
عارفا ایسک کل ای کنکل بل بو دقیق اشارتی

دینده جاودانی ایو کمیه چون یالمدی
کنج بو کچه خرابدن تویی بو فنا عمارتی

سلطنت و امارته عشق اله تکیه لنمه کم
پیش کون امش بو دنیانک سلطنت و امارتی

پیغله جهانه ورمدی کوکلنی اولکه بلدی کم
محنت ورنج امش انک بختی اله دوزارتی

کعبه ایچنده کورمیشن شول صنمی معاینه
هیچ امش اول صفا یتزک حجی اله زیارتی

اینجه دن اینجه در بو سوز فاعتبروا که کنه دن
دخل ایدر بو معنیه سرکشی نک عبارتی

کم که بو بحره کیرمدی ماطهوری بلمد
طیب وطاهر اولمدی بو خد رانک طهارتی

زرق وریا طریقینه وار ره وادیه نفس کم
کیسه آپی قلمدی شول سفرک تجارتی

خلق الامر کن فکان ذات وصفاتی در انکه
حقی بوریمه کورمین یا غلوامش بصارتی

وردی نسیمی جانی وصل رخک بهاسینه
کوربوشه اوسی کیم بو خدرانک خسارتی

وایضا له

چسنکه پسجانه کم که شهید اولمدی
طالع و بختی انک بلکه سعید اولمدی

چونکه ای نور حق بیچون قلن تا ابد   آدمی ملک درانک دیولیدا اولمدی

صدق اله سرکیسه کم دوتمدی عشقک یولن   سالک وعارف دکل شیخ ورشید اولمدی

حمد وسپاس ایلرم چونکه ای بی بدل   چونکه حمد ایمین غیر حمید اولمدی

صورت رحمانی بل انک عرشیدر کم   بلمین اول صورتی عرش مجید اولمدی

سلطنتک ذوقنی عاشقه سوررکم اول   ایسمی ملک عابده عشقه عبید اولمدی

اوغرمدی آهنک آتشی اول جانه کم   شول کنکک تا بنه جسمی قدید اولمدی

کشف وکرامات اله منزلت اولیا   بولمیسر کم اول عشقه مرید اولمدی

سرکجسی سرکونی قدر اله بیلیرم اولر   وصلکه سرکم قریب اولدی بعید اولمدی

نحن وقسمنا دوحق سرنه کم قسم ایلمشم   ذره جه اول قسمته نقص ومزید اولمدی

کرچه سچک وصفی درظل مدید ای کنش   زاهده شویله سچک ظل مدید اولمدی

ان عذابی شدید آتهٔ هجران ایش   شدت هجران چخن صعب وشدید اولمدی

کم که نسیمی کبی اولمدی فرد احد   واحد مطلق دکل ذات وحید اولمدی

وله ایضا

صبا زلفک نسیمندن جهانی جمله جان ایتدی   دمندن کور صبا زلفک که نه جانلر روان ایتدی

بو یکدر پرده وطولی یوزکدر جنت وجودی   خط وخالک کلام اولدی بو اسرار عیان ایتدی

کوتوردی پرده یوزکدن یداللّه ای قمر طلعت   بو جوق دستان اله کورکم نه معنی کر بیان ایتدی

خط وخالک درای دلبر علی العرش استوی الرحمن   بو در شول مشکل آیه عقولی بی زبان ایتدی

یوزکدر قبلهٔ ایمان سچکدر کنک قرآن   بو در شول آب حیوان کم لبکدن حق عیان ایتدی

نه کلشندر یوزک باغی که رعنا چکی انک   جهان رنک وبویندن تکن پرکلستان ایتدی

عبیر وعنبر وعودک سچکدر قدر ومقداری   معنبر زلفکی تا کم صبا عنبرفشان ایتدی

یاشل لوح اوزیسته حقدن یازلدی اون ایکی آیت   قشک وحی بو ایاتک رموزن ترجمان ایتدی

زنخک کناری اول اوت درکه دود اشتعالندن   کلیم اللّه یری بولدی وحق منت آسمان ایتدی

قضا در قشلرک قوسی قدر در کرپکک سهمی   نبی اماج اوجون عینک بو معنیدن نشان ایتدی

مکان ودکان سعنز چون قدیمدر ذاتی بی مثلی   نسیمی کاف ونون اولدی مکانی لامکان ایتدی

المستزاد

تا قلدی تجلی بو بنم کوکلمه اللّه   لطفیله اللّه   فرقتده بنم جانمه وصل ایردی بدلخواه   المنة للّه

تا کاه ایرشدی بکا الهام زحضرت   غفلتدن اویندم   وحدت کنشی طوغدی وشام ولدی سحرگاه   غم قلمدی باللّه

از غیر هویت بکه نطق احدیت   دیدی که فقیرم   ترک ایلدم اوش عشقله ملک وطن وجاه   یوز طوتدم اللّه

دنیای فنا او قدم از روی حقیقت   دیداره ارشدم   تحریر اولپ ایتدم که توکلت علی اللّه   قل کل من اللّه

از روی حقیقت بکه سرسنه کم ایردی   ردّ تیله اتدوم اول نیسنه دن اکراه

از حضرت عالی
تا اولمیه بی راه

معشوق حقیقی ز کرم چونکه برقیدی
محو اولدی فلکلرده کواکب کنشن و ماه

برقعی یوزدن
قل سجده به درکاه

کرعارفنک عشقی نسیمی قومالدن
قل دیده عرفانله بازار مع الله

بو آدمی تایتی
تا قلدن [illegible] شاه

وله ایضاً

صال برقعی یوزکدن ایا صورت رحمان
هرکم که جمالک کوره ای خسرو خوبان

طرح ایله نقابنی
قربان ایده جانینی

فارغ دکولم شوق رخکدن دون وکون بن
یعقوب صفت قومهنی زار و پریشان

یا نقدیم ای دوست
ای یوسف ثانی

رحم ایله ایا پسر و رخوبان که فقیرم
اول خال و خطک عاشقه هم قبله و ایمان

بن شاه غنی بن
ای بحر معانی

هرکمکه بنی حق دیوبن سجده به ایمز
قلقل نظر کدن آنی مرد ود جو شیطان

انکار ده دو شبهدر
اول یوزی قراننی

پروانه صفت شمع رخک یوزنه یاندی
رحم ایله اکه لطفکیله ای شه خوبان

ای دوست نسیمی
یاندر مغل آتبنی

فی الترجیع بند

خطیله یوزنه خال اولرمی
سوداسی کبی خیال اولرمی

جادوکزلک الینه اللدوم
شهلا یله نرکس آل اولرمی

زلفک کوترای قمر یوزکدن
بدرک کبی هلال اولرمی

خاورکنشی بن ای پری رخ
کامل اولانه زوال اولرمی

عشقک اودی یاد اولدی بی مثل
ذات احده مثال اولرمی

عکسی دشنک کوزه دوشدی
اماج کبی برآل اولرمی

اغزک پری قند و آب حیوان
هرچشمه صوبی زلال اولرمی

لعلک عنابی ازل میدن
ایچمایه خمر و بال اولرمی

بلسم بومی حرام ایدن کم
فتوی بولیجاق حلال اولرمی

قو یارنی قامتک قیامت
طوبیده کوراعتدال اولرمی

بن حسن و جمیل اوتو
بر بنجلین جمال اولوریمی

نیچون قو یام انکلک الدن
دیوانه قیل و قال اولوریمی

چون طولدی وجودم اوی بنکک
محو اولدی ای دوست بنده بنلک

چنکک ورقی لسانه کلدی
دیمش اکی ترجمانه کلدی

زلفکده کی کاف و نون نه سردر
کم آیتی کن فکانه کلدی

ای جوهری عرض نه جان بن
چشمک شرفی بو کانه کلدی

مشکین بیچک آراپسنه بو وشدم   کم دیر پسیه مغانه کلدی
صور سم سنی خضراپسن ای جان   اغزوک یری جاودانه کلدی
بر سنبلین کوزل بیکا نه   ایشتمه مشم جهانه کلدی
رخسارک ازل کونند طوغدی   عشقک اثری بوجانه کلدی
نشف اتدی جکر قنی بو جسمی   غمزک اوقی جون نشانه کلدی
اسرار رموزی صفانک   بو منطقله بیانه کلدی
کم دیدی سکا قاف قرآن   سیمرغ علیه آشیانه کلدی
بو دعوه منکر اولدی کافر   قرردی یوزی جو یانه کلدی
بن پکا بهانه اولمشم قول   بو وکلو قوله بهانه کلدی

جون طولدی وجودم اوی پسنلک
محو اولدی ای دوست بنده بنلک

قومه یوزکی نقاب اچنده   حشر اولدی عدم حجاب اچنده
داغتمه بکا نکا ورزه زلفک   نیلر بو کنشن سحاب اچنده
کوردم سنی هم فلک یلدز   بلدم سنی کتاب اچنده
وصلک بو فضلده الکردی   مشلک وار اشوباب اچنده
مشکین صچوکه سجود ایدر دم   موسی کبی شول طناب اچنده
جادو کوزک ایچودن اوندی   فتنه قوپرلدی خواب اچنده

بر بو پسه بکا کرم دن انعام   ایت کم قلاپسن ثواب اچنده
اشراط قیامت اولدی قدک   وار صور که ندر حباب اچنده
که چنک کبی اکی قات اولدم   نوحه قلورم رباب اچنده
کاه عشقله کوزم اولدی پرجام   توفیق ایدرم شراب اچنده
که دم کبی دم اورم بیارم   بیشر جکردم کباب اچنده
تعریف ادرم که سنن اعراف   غرقم تندن حجاب اچنده
هر کم سکا منکر اولدی تحقیق   نفسینی قودی عذاب اچنده

جون طولدی وجودم اوی پسنلک
محو اولدی ای دوست بنن بنلک

پس مردویله بکا صفا پسن   اوجدن اوجه کوکلوه صفا پسن
عاشقه صفا درد جمالک   خوبلقده زهی که منتها در
جون قشلرک اولدی قاب قوسین   شق القمر اولدی اپتدا پسن
طوتدی بو زمین وآسمانی   خاور کنشی و مه لقا پسن
قاف اولدی بلنلره وجودک   سیمرغ کبی اولدی کیمیا پسن
سایکدن الور همای ظلعت   کم دیدی سنی که پسن هما پسن
هم زخمه مرسم اولدک ای جان   هم درده آخری دوا پسن
چون قهر له لطف طلعتکدر   صبورنده جفا وهم وفا پسن

بوايكده برلكوكه اثبات   خضر اولدی كوراجی ايلياپسن
ياپسن اوقيالی ای منادی   قلدوک بوجهانی اوقياپسن
بندن بكا معينده مقرب   كم درپكا صورة خداپسن
كتمه نظردن ای پری رخ   كوزلرده نور وروشناپسن

جون طلدی وجودم اوی پسنلك
محو اولدی ای دوست بنده بنلك

زلفك جو سواد اعظم اولدی   مؤمن اولن اكا محرم اولدی
كونش يوزك ايلدی بنی محو   كوزم شيی جو كه شبنم اولدی
سر منكه وصلوكه ايرشدی   جام اچدی وكندسی جم اولدی
موجنده خيالك طوشندن   سوزم دروخاطرم يم اولدی
محراب قاشنك كعبه قاپك   فتنه سی بلده مكرم اولدی
سوداسی باشمه صچلرونك   اوزندن خيالله جهنم اولدی
لعل لبكه بيانه معجز   ديدی كه مسيح مريم اولدی
قرغوسيكه كورلی طوطی   شكر سوزيله همدم اولدی
هركم سنی بلدی حقی بلدی   هم سيئ بلدی وآدم اولدی
جوينده قلن محبتی نوك   كر خيلو شبلی ادهم اولدی
ای شيوه فروشه خوان غمزك   اوفتنه پپر توسينم اولدی

هم دردمه وصلك اولدی اردو   هم زخمه داغ مرهم اولدی
كاه بنی خواروزارادرپسن   كه زمرلده دلفكارادرپسن
كه لاله كبی خراب پرمست   نركس كبی كه خمارادرپسن
زلفك كورولی مدام رندم   منصور اولدم كه دارادرپسن
ليلی يوزدكيلكه كيجه لر   شول شمع كبی بهارادرپسن
ياربت بوصفايكا علكله   باطنلری آشكارادرپسن
برباقشله ای آهو كوزكم   شيرالوريه شكارادرپسن
خسرولری پردی سوز له   شيرين كبی شرمسارادرپسن
بوچسنله حسن وبولطافت   آيله كونی بی قرارادرپسن
جون طوغدك ای اخرت كنی سن   حشر وساعت روزكارادرسن
ای حوری بكون وصلوكيله   سو بيمارلری نوبهارادرپسن
شهروكه كتورمشم شهادت   عاشقلری شهريارادرپسن
جون زخمه پسندن اولدی مرهم   هم دردمه پسن تيمارادرپسن
اول پكا سجده قلمشم بن   آخرنی اختيارادرپسن

جون طولدی وجودم اوی تسنلك
محو اولدی ای دوست بنده بنلك

ای سی وودو حرفنك صفاتی   نوريله نزاوك اوش بوزاتی

جمله ظلمات روشن اتدوک | روشن طفلی یوزک جهانی
صچلارک اپتوا پسیدر کم | عرض خلیل اچون برانی
معراجه یتوردی بنی زلفک | قدرت ارشن بو در حیاتی
ای چشن ایسی جقر لبک دن | عاشقلره عشرله زکاتی
حق فاتحه قودی جمالک | اینز قبول اولمدی صلاتی
مصری اوده نقدی عشقک اودی | کپادلبک ایلدی بناتی
وصلک حرام اولدی ای بت چین | چین ایلدی کعبه ایله لاتی
شطرنج عمکله چوق چالشدق | قیلور بو جهانی شاه ماتی
اولمادی بزم واولمایسر | پسینز قوعالمک ثباتی
لولاک لما خلقت الافلاک | عشقکه یرتدی کاینانی
اولدی جو پیمینک جهانده | ان الحسنات انسیاتی

جون طولدی چودم ادی پینک
محو اولدی ای دوست بنده بنلک

مصحف ناطقم کلام اولدوم | بنده نف وض ولام اولدوم
صبح ازلده یوزک کی کوروب | ابدی زلفکیله شام اولدم
لبلرو کدن حیات لم یزلی | اچلی پسپیل وجام اولدوم

پادشاه جهان بنم اولکم | محو ایدوب بنلکی غلام اولدوم
عرش تختم دررسلیمانم | هدهدم بلقیسه پیام اولدوم
نرکسنک چشمنی خمار ایده لی | مشکله غنچه رنک فام اولدم
صبحدم دن نسیم زلف نکار | اروروب عاشقه سلام اولدم
نفسمدن معطر آفاقی | قلب انفسده هم شام اولدم
جرخ آغازنی ایکلدوب سوزم | سازادوارله مقام اولدم
بی نشان پرنی ظهور ادرم | سو نشانه نام اولدوم

عینوه کورسنی کلدلی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

فضل حقک ایرشد دورانی | ظاهر اندی رموز قرآنی
کر یکی قاشیله زلفندن | کشف ادر رازسر سبحانی
حفی قلدی مشابه تحقیق | لمکه بلدی بو وجه انسانی
خضر بولب حیات لم یزلی | بولدی خطندن آب حیوانی
اغزی نقطه در رموز آنوک | کسترز خاتم سلیمانی
بونجه خطا اهلنی غبار اندوک | نسخ ایدلدن خطکده ریحانی
بو سعادت طوپنی اول چلدی | کرشها دته طولدی میدانی
وصلته بولشوب بقا بوله سن | کرقلرسنک بو ترکیب فانی

روح قدس اولدی نظم اشیاده   طرح ایدلدن اراده جسمانی
لب لعلک خیالنه دایم   دوکدی چشمم نودر ومرجانی
وجه آدم که عرش رحماندر   کوزلرم انده کوردی سبحانی

عینومه کورنی کلدی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

شمدی که بینوا و قلاشم   میکده اچره رند واوباشم
مظهرم مظهریله بر ذاتم   کوزن نقش اچنده نقاشم
سرّی انا الحق رموزنی سردم   سویلرم وارچون که سرفاشم
صوفی کلکل شراب صاف اچلوم   می توحید اچره پرخواشم
نطق حقم مرا چه پنداری   بو عناصرله کورپچو طاشم
فلک وهفت آسمان وکوکب   هم کتاب مبین قرداشم
بن سیز اولمز حیات حب اشیا   کرچه کوه وکرچه خشخاشم
زلف چینک هواسیله سردم   صبحدمده نسیم فراشم
لب ودندانکک خیالندن   نظر کدن که لعل ودریاشم
کمبهت کشتم از پی عشقت   کرچه پیش خلق چو قلاشم
تا سواددن ال چکب شمدی   عشقله همیشه بولداشم

عینومه کورنی کلدی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

واعظدن یوزینه زلفنی یار   پری درعاشقک ملامتی دار
پست اولدن لبکدن اشیا   نرکسک کوزلرینی قلدی خمار
بو پستان جنت اولدی چپکدن   عندلیب کل وقرشو اکلر زار
وجه آدم ده سر آتش   موسیه سویلدی اندن نار
مرکزی خاکه قلدی سجود   ملک وفلک وهم بو هفت سیار
تا که شمس شارق از مغرب   دو غیوبن نورن ایلدی اظهار
اندی عیسی نطق ایلدی فاش   تولد بو وجهله ایدرسه آشکار
چشم چپنک ازلده کورمشم   ابدی اولمزم دخی هشیار
بولدی زلفک هواسیله شب تار   طولدی چپنک صفاسیله نهار
کاف ونون موجی طشدی موجدن   شش جهت نقطه کلدی خوش گفتار
هم حقیقت واجب الوجود   کور نور در نور در اول عیار

عینومه کورنی کلدی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

عشق حق اردی مطربیه چو ساز   نغمه داوودی ایلکل دمساز
کنز مخفی طلسمن ایلدی چاک   آشکار اولدی حق آچلدی راز
زلف دامیده دانه مشکین   کوره لی مرغ دل قلور پرواز

سر انا الحق رموزی اولدی عیان / دار منصوره کلدی عاشقه یاز
وجه آدم صفات حقدر هم / نطق حق اولدی همه قلور آغاز
سرکم اسرتر مقام محمودی / نفس حق ایشکنه اولسون ایاز
اول و آخر ظاهر و باطن / جمله اولدر شریک یوق هم باز
کیدی انسان طوننی اشیا هپ / نکچه زلفک هوا پله در باز
خط و خالک بیان حق در کم / کیم سترزدم بدم عشوه و ناز
چقمش نطقم اردی اذن هم / جان یولندن قلاغمه آواز

عیبنومه کورنی کلدی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

کیدی فرقت ارشدی عین وصال / ذره جه قلمدی کوزمده خیال
ظلمت ایچره حیاتمش بلدم / زلف چینک لبکده آب زلال
آب حیوانی لعلکه تشبیه / ایلینلر زهی خیال محال
جنت و سلسبیل جور و لقا / وجهکی بلانه اولدی حلال
ذات حق اولشدی عارف نصیب / من عرف سریله بولدی کمال
سعی کن در جهان و کامل باش / کم ارشمز کماله ذره زوال
اهل توحید ارشدی مقصوده / قالدی شرکته صوفی شویله ملال
دیو چکدن ایرمدی حسنات / سیئات اولدی قلدوغی اعمال

لامکان اولدی ادوک اشیاده / بی نشان سر دلون بی اشکال
وجه آدم صفات غیرا نه / سو خطا اولینک ابدال
لی مع الله مقام وحدت در / اهل کثرت نه بلسون آنی حال

عیبنومه کورنی کلدی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

عاشقه وجه ذات پاک خدا / اولدی معشوق اچنده اول پیدا
لوح محفوظ امش یوزک دو جهان / کورنور مثل جام گیتی نما
قاب قوسینک اوزره زلفینک / شق ادر وجهکی بلا و دوا
چنکنک برقعنی باد سحر / صالنی کیش اوزره صنکه بها
خط و خالک کتاب در مسطور / بزلو در رق طور موسی لقا
کلدی مهدی بدایت اندی مسیح / نطقه کلدی فصیح زمین و سما
وجه آدمدن اوزکه جمله سی هم / لمن الملک واحدات فنا
فانی ایت بلکی نفسی بوکون / که بولاسن وصال عین بقا
خضر اولوب ایچدی آب حیوانی / لام و بی دن ارشدی جام فزا
زلفک ظلمتنده قالمشکن / طوغدی چینی کورندی یتش ضحا

عیبنومه کورنی کلدی اول دلدار
که اندن اوزکه جهانده یوق دیار

پرده اچنده جالنور بر ساز / که ایلر اول عشق نوحه پس آغاز
گاه نوا پس بیرون قلور عشاق / بزرگک شمه پس طرز شهناز
عارف اگلر بو زخمه نکته رزن / آشنا اولمیانه ویرمز راز
بس اشت بو نیازی ای طالب / بن بو پنهانی قلمزم ابراز
بزم قورمش شراب ایچر محمود / مجلس اسبابنی دوزر چو ایاز
صحبت آرایشن دوزر معشوق / که اول ایدر شیوه و عتاب له ناز
گه یوزک لاله تک مثالی در / ذره لردن ایشیدورم آواز

که نشان اچره بی نشان نیم اوش
اون سکز بیک جهانه جان نیم اوش

جونکه دریایه ایرشه بو فرات / لاجرم درلر اکه بحر له ذات
موجدر کاینات او دریانک / بس انکله طوتر قرار و ثبات
وصلیدر انک بو حور و قصور / جننک گلشنی درر جنات
هم شراب طهور عیسی دم / هم شبستان اچنده آب حیات
گه نکک علتی نقوش اولدی / نقش قوکم برا اولدی ذات صفات
عالم صفات مظهری در / آدم اولدی جمالنه مرآت
آینه اولدی صفات جون ذاتنک / غیری قل نفی بو دیده دن اثبات

که نشان اچره بی نشان نیم اوش

اون سکز بیک جهانه جان نیم اوش

بی نشان دل جو بی نشان اولدی / هر مکان اگر لامکان اولدی
اینه بر تجلی قلدی آل / لاجرم بر صفت عیان اولدی
اظهر قلدی جهانی یارتدی / اول صفت بو جهانه جان اولدی
آدمی شکلدر گیدی اول / تن جهانده میهمان اولدی
صد هزاران قفسده بر بلبل / حق دلنده جو ترجمان اولدی
گرچه ظاهرده چوقدر بو قفس / لیک معنیده بر همان اولدی
فهم قل بو رمزی ای طالب / پسکا بو معنی خوش بیان اولدی

که نشان اچره بی نشان نیم اوش
اون سکز بیک جهانه جان نیم اوش

دلبرک یوزنه نقاب نه در / ذاته پرده اولن حجاب نه در
رفع قلندی اول نقاب بلور / کوکلک کعبه سینه باب ندر
بس بلور پس بونجه اخباری / بو سوآلیله ایت جواب ندر
صو و گلاب و گل نحو سیله / صو ندر گل ندر گلاب ندر
مصطفی حالنی بر صفتده صور / شبهه امراند و کند شتاب ندر
جونکه عالمی آدم در / بس وجودکده آفتاب ندر
جونکه آدم وجودی جان اولدی / بس جهنم ده کی عذاب ندر

که نشان اچره بی نشان نم اوش
اون بیگ بیک جهانده جان نم اوش

نقش ارا اپسنده بن که پنهانم   صنکه بولتده ماه تابانم
دفتر مدن الف در قرآن   نقطه شکلنده کورنه دیوانم
معنی یاقوتن اپسته ای غواص   قطره دورنده بن که پنهانم
جنس ایده لی جهالنگ دونینی   معرفت ملکنه سلیمانم
سوره نا پس و سوره رحمان   بو خبر جمعنه بر یانم
پس ای زاهد بنی نشه صنمه   آدمی صورتنده رحمانم
نار و مار ایلدی غمک حرسن   بو پیوزک معنی پسته خندانم

که نشان اچره بی نشان نم اوش
اون بیگ بیک جهانده جان نم اوش

عشقکی درده دوا کوردم   وصلکی جانه شفا کوردم
طور موسی پیده برورق بولدم   یازلی خطلرن ترا کوردم
لیل فرقته طلعتک بخمن   سوره شمس والضحی کوردم
کوکک افلاکنه نکم باقدم   والسماء و مابنا کوردم
هر مکان حج و جامع اولدی   مروه حقنده چون صفا کوردم
عشق دیوانه نکم باقدم   زاهدک طاعتن هبا کوردم

دوبیت شهرنده صوفی اولدی پ   بو سوزا اهلنی آشنا کوردم

که نشان اچره بی نشان نم اوش
اون بیگ بیک جهانده جان نم اوش

انطق العاقلین دعواک   بکت العاشقین معناک
بر موآصلدی کوکلم چسنک   صنمکم آنه محیاک
قامتک اپسنوا سیدر قبلم   نعبدوا نستعین ایاک
جان بردار ایده لی دار صحک   طال عمری و شغلی سوداک
بلبلرک جامی دیردی خضر حیات   نعم من سکرات عیناک
منطقی قوپسی نیدا ایشت   دیه آنی که کان محیاک

که نشان اچره بی نشان نم اوش
اون بیگ بیک جهانده جان نم اوش

في المثنوي

ابتدا کلدی کلام لایبنام   ف و ص و لام حقدن و السلام
نطق اشیا ناطقی حقدر اوزی   سویلین کند ویه کند و در سوزی
کند و کند و ذاتنی ایلر بیان   سوزا اولپدر کند و سوز سویلر عیان
هر صنعتده حال اتش کند زین   کند و کند و یوزنه طوتمش یوزن
هر نیه قلسک نظر اول بیکان   کند و کند و دن ویرر کند نشان

اشبو روبحرا چنده کنده در
یعنی اصداف اولدی هرشنی کنده در

اشبو شهرا چنده اولمشدر مقیم
یولیدر آنک صراط المستقیم

بو سبیل الله هر کیم بولدی یول
انلروک حاجتلری اولدی قبول

بو صراط اوزره قدیم آتش قدیم
کیره مز بو شهره شیطان الرجیم

بیلسون بلمز بو شهروک یولینی
اکلمز بو اهل جنت دیلینی

دیل واراصا نورو لیکن دیل یوق
بر کیسه رز سری وارو بال یوق

عاجز و مسکین و سپه کرد اندر
کنده و حیوان صورتا انسان در

فعل و افعالی قمو زرق و ریا
زرقله قول اولمق استر کبریا

زرقله قولم دینلر قول دکول
اهل زرقک طاعتی مقبول دکل

دیلرینک کم اولا پس معتبر
کنده و ملکک پرلرندن آل خبر

ای کلامی ذات بیچوندن نشان
بولسن دین کشی ایشت بیان

کل بو شهرا چنده کور دیداروکی
کل بو شهرا چنده استه یاروکی

جسم جان اول جسم و جان اول جسم جان
نچه یانورسن بری کل کل و یان

حقی استرسک سکر دو بدرت یکا
کمه کیدرسن یکا کل سن یکا

سن یکا کلسک یکا حق یار اولا
استه دوکک پیاکه پسندن وار اولا

آخرده منزلی دار السلام
بو یلیم در بیک یکا کل و السلام

سنده وار اول کنج پنهان سنده وار
قطره پس کم بحر عمان سنده وار

سنده در اشیا مرادی سنده در
استه بول سن سانی سندن اولمه دور

آچ بو عبر کوزنی کم کوره سن
کنده و شهرک اچره یاروک کوره سن

بیله سن بو وارلغک ارکانینی
بوله سن هرشیده واردوارکی

جان کوزیله کوره سن دیدارکی
کوره سن جانلر اچنده جانینی

هر که کندو ذاتنک سلطانینه
ایرمدی کرمز بو شهروک کانینه

بلمدی چون کندو کندوذاتینی
اکلمیچون او قومزا آیاتینی

اکله اشبو پری کم سویلرسکا
یول بولا پس کندوکا اولدن صوکا

باکه ایرشن کشی در جان اولور
کفری کیدر کندوزی ایمان اولور

نور اشیا در بنم عین الیقین
باکه ایرن اولدی اصحاب یمین

کونجیم من کونج اشیا کونجیم
درد و بی درمانلروک من رنجیم

صادق الوعد ولا مندر سوزلرم
کورنه در اشیا یوزنده کوزلرم

عینیم هر اهل عینوک عینیم
منکروک کوزی اچنده هینیم

نطق ذاتمدن عیان اولدی عیان
سوزلرمدن کاف نوندر لامکان

کاینا تک تخنک سلطانیم
شهرجان اچنده جانلر جانیم

اولمشم چون جمله شیده بی کمان
لامکانم لامکانم لامکان

مظهرم یوقدر شریکیم لاشریک
واحدم کیم ملکده یوقدر مشتریک

نور دریای وجودی مطلقم
کاملاح جهان کاهی نور حقم

حی قیوم و دوامی دولتم
عالمی کثرت ایچنده وحدتم

کردلر بیک کم بولاپسن سنی
بنلکدن کج و ترک ایله بنی

بنلکندن کمین پیلطان اولر
دیو ملعوندر قچن انسان اولر

زیچله شیطان قچن اولا ملک
اصلی اوددر او ده وصل اولیسا گرک

درک اسفل لر مقامیدر درک
قرص لعنتدن دوشا او ایلیک

تابعی نفس و هوا و شوم اولر
بو سیدن تابعی مسموم اولور

بلمدی مسجود کمدر پا جدوک
کورمدی یوزین وجودی احدوک

نورکن نار اولدی چونکم اول لعین
اوتی لعنت جانته ای اهل دین

دیلر لیبک اهل اعراف اوله سن
کر وجودک شهرنه یول بوله سن

کل بو حجرت ملکنه کر باکلکا دل
بوللرندا جان الینک پاکلک اول

کل بری فتح ایت بو شهری کل بری
نیچه کز پس جهانده پرسری

کل خبردار اول بو شهرک دانر
ظلمتن نانی وبل انواری نه

بوللرندن اول خبرداری خبیر
اوله سن ملک جهانده پس دلیر

وصفن ایشت کر بو شهرک شهرنه
غرق اولاپسن مطلق انک بحرنه

کل بو شهرک پیوزلرینه طوت قلاق
تا بلاپسن کم ندر بو قاره آق

درت درکله قایم اولمشدر بو شهر
کم انک ایچنده در آفاق دهر

سرنه ایتر سیک بلورسن بونده کل
ایسندوکک انده داکل بونده کل

اوتزاکی منزلی وار ایلتوک
تمش اولر هم مقامی بولتوک

بو مقامی حق بلن حقی بلور
بو کلامی فرقه ناجی بلور

اولدی تمش ییدی شهرک لشکری
پادشاهک امر دربل بولری

پادشاهک امری دربل بولرقا
پاسبانی برجانکای پاسبان

پاسبانی برجانکای پاسبان
اولر ییدی پیکز کیشی تمان

بولرک آوازنه آوازلر
طیطلو در شهرا چیدر دوازلر

ییدی اقلیم طیطلو در اولری
آشکار او نهان بل الری

حق تعالی نوک صفاتیدر بولار
کندونک نطقنده ذاتیدر بولار

یعنی بو بیکرمی پیکز کیشدن
او نوردر بولاروک اونی ایشیدن

غفلت اویقوسندن اول بیدار اولور
حق نه نور حق انکله یار اولور

ای نسیمی حق تعالی پسنده در
هم صفاتی دلده ذاتی جانده در

کمکه بلدی کندوسی بولدی حقی
بلمیلر نفسنی اولدی شقی

رباعیات حرف الالف

بیوفا پس دینده او مروفا
چونکه یو قدر دینه بوقدن نه صفا
ریخته دوشت انکه حکه جفا
بولمز انک خسته سی هرکز شفا

قطعه

تا چنین صحبتی دکل الا دموا دیندی
فضل ایله یا الهی اجرنا من العذاب

دیو رجیمی آدم هم صحبت ایلمک — صاحب نظر لر که خطا در دکل صواب
همدم نه رسم الا اوله جبریل دامن — مونس نه طور الا اوله طوطی الغراب

حرف الالف

دنیه چون جیفه دیدی مصطفی — آدم اولن اولیا طالب اکا
ایت بیلدر دنیه آنی ویر اکا — ایته لایقدر جو مردار کور بکا

وله ایضا

کم الف دیدی دکم جا بو یکا — بن آنکچون دیمشم جا بو یکا
کون یوزدک اولالی ما وا بو یکا — جان ویررا ال تماشا بو یکا

حرف الباء

ای یوزک من عنده علم الکتاب — قل کفا کلدی جمالکدن نقاب
صورتک حق در کوز حقدن نقاب — حق بودر و الله اعلم بالصواب

وله ایضا

ای قمر یوزلو کو نور حقدن نقاب — کم یوزوکدن روشن اولدی آفتاب
آرده بحث نه ندر لو حجاب — شرح ایدر من عنده علم الکتاب

وایضا له

ای یکا کمکدن منور آفتاب — وی یوزوک عالمده مشهور آفتاب
او تازه چسنکدن اندن آفتاب — پسندن اولدی پیت و مخمور آفتاب

وله ایضا

ای جمالکدن منور آفتاب — دوشدی چسنک پرتوندن آفتاب
کرچک زلفک قنک ام الکتاب — اولدی یوزکدن عیان یوم الحساب

حرف التاء

کاف ونون امرندن اولدی کاینات — هم صدفدر کاف ونون هم عین ذات
کاف نوندر واجب اولدی ممکنات — بلکه سنسن عالمه ذات وصفات

وله ایضا

ای رنک عشقنده عقلک شاه مات — سلسبیل در خطک عین الحیات
عمرک اولدی حدودک شش جهات — غفلتنک [illegible] بولمز نجات

وایضا له

ای خطک خضر الک آب حیات — عنبرین زلفک شبی قدر و برات
مهر و ماه اسیر جمالکدن زکات — فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

وله ایضا

کلشم قالوبلی دن می پرست — عاشقم مستم ولی مست الست
ای کوزوک سودا الزمن فتنه مست — سینلک [illegible] معبد شست

حرف الجیم

ای طبیب حاذق نازک مزاج — پس بلرسن خسته کلمه علاج

ای کوکل ایله پکه قل اولمشم — شیوه اله نازاله نه احتیاج

حرف الحا

دوغدی مغربدن کنش ایندی مسیح — کورسیمی سن میکسن یا خود قبیح
کج کتابندن که زمر اولدی صریح — بورغو جالندی و حشر اولدی صحیح

حرف الخا

اولمشم شول بحره کم پایانی یوخ — یتمشم شول کنجه کم خسرانی یوخ
کرمشم شول شهره کم ویرانی یوخ — شول شکر سوزلو دوداغک بالی جوخ

وله ایضا

دردنه عاشقلروک درمانی یوخ — ازرق جوق صوفی لرک ایمانی یوخ
تنکری واردر ولیکن جانی یوخ — عهدنه ثابت دکل پیمانی یوخ

وایضا له

کوکلمی یغمالدی شول آلی چوخ — شول قزل کل رنکی کلکون آلی چوخ
زلفی تک تیری اوزون درحالی جوخ — شول شکر سوزلو دوداغک بالی جوخ

حرف الدال

ای جمالک قل هو الله احد — صورتک نقشی در الله الصمد
براوجی زلفک ازل ابری ابد — چیکه شیطان امتی من لا یجد

وله ایضا

ای بوی بوک طوبی یوزک دار الخلود — چیکه خورشید و ماه ایلر سجود
ای بچک خالی عبیر و مشک و عود — تجدی عشقک آتشندن عشقه دود

وایضا له

ای ازل نوری جمالک تا ابد — بند نقش اولدی خیالک تا ابد
بی غروب اولدی هلالک تا ابد — ای کنش یوق قدر زوالک تا ابد

وله ایضا

کمکه اولدی طالعی حقدن سعید — اولمدی شیطان کبی آدی مرید
کم که نفس کورمدی حقدن بعید — اخشمی قدر اولدی کندوزی عید

حرف الرا

جوهر فرد آدمک کاننده در — کنت کنزا آدمک شاننده در
کرچه شیطان آدمک قاننده در — سر اسما آدمک جاننده در

وله ایضا

حق تعالی تک کلامی سینده در — نون و صاد ای تک لامی سینده در
روضه تک دار السلامی سینده در — کور کلامی جسم سلامی سینده در

وایضا له

کرحق اولدی حق صفاتک خنده در — حق صفات اول کورکه ذاتک خنده در
کر محیط اولدی جهاتک خنده در — ای کماخ آخر قراتک خنده در

و له ایضاً

عاشقنک سیرانی اول عالمده در
کوزومین شول عالمی ماتمده در
کنت کنزا گوهری آدمده در
آدم اول می درکه جام جمده در

و ایضاً له

شمعه یوزنک گنش پروانه در
جان صد قدر صورتنک دردانه در
نقل و می لعلنک کوزنک پیمانه در
بیت عشقنک مسجد و میخانه در

و له ایضاً

ای گنش یوزلو جمالنک فتنه در
نون عین و میم و دالنک فتنه در
ای بت گلچهره آلنک فتنه در
غمزه جادو زلف و خالنک فتنه در

و ایضاً له

ای الهک گنش یوزنک حیرانی در
مشک اله عنبر سچک ترخانی در
چون نسیمی عالمنک سلطانی در
دوراننک در دوراننک دورانی در

و له ایضاً

فتنه‌نک باشی کوزنک سوداسی در
شور و شر حسن رخنک غوغاسی در
کوثرنک خمری لبنک صهباسی در
انجو دیشنک لولو لالاسی در

و ایضاً له

ای کوکل تا کردشنک بنیادی در
عشق پیر در عقل انک ردادی در

هر نکم صانع یارتدی صنع الله
وارچه‌سی شاکرد و عقل استادی در

و له ایضاً

کاف و نون معنیده کلی معنی در
یعنی کاف و نون صد قدر معنی در
محشرک صوری چلندی تیز در
قاتنک کلدی قیامت شمدی در

و ایضاً له

قاب قوسین ایکی قاشنک یای در
والضحی نک شمسی یوزوک آیی در
دینی و عقلی صچنک برتاری در
دربلور رهبرکم که اول دریای در

و له ایضاً

فتنه در عینک یوزوک شمس و قمر
فتنه دور قمر چچین مکر
صورتنک حقدر بودر حقدن خبر
سوزلین حقدر ولی یوزی بشر

و ایضاً له

شول قشی چاچی بت مهوش کلور
ایچرم حقدن نه کلیسه دوش کلور
اون سکز بیک عالمک پری بلن
کعبتینی آتچک پیه ششش کلور

و له ایضاً

ای ایکی عالمده چشمنک بی نظیر
فتنه لو قاشنک کماندر غمزه تیر
عنبرین زلفنک توزندور عبیر
محشر اولدی قوبتی چشمنکدن نفیر

و ایضاً له

ماهمک یوزندن اولدی پرده دور
ای خطک خالی تجلی یوزی نور
کلدی حقدن آیة الله نور
صورتنک معنیسی در جنات وحور

ولە ایضاً

کل محیط عشقه برکز طالە کور
آدمه قل سجده کبری صالەکور
وحدتنک درنا چندن الەکور
اولمه شیطان دوشمه مکرو الەکور

وایضاً لە

آب وخاکی ایلدی چون حق خمیر
چون سلطان ایلدی عشقی امیر
عرشنی خلق ایلدی یعنی سریر
عاشق ومعشوق الە عشق اولدی بیر

ولە ایضاً

صورتنک مصحف درای بدر منیر
اهل اعرافسن نه اصحاب السعیر
طلعتنک سرتا قدم دردل پذیر
بلکه حقدر هم سمیع وهم بصیر

وایضاً لە

عقرب اولدی عالمک خلقی ومار
فتنه سرر آری باطن طوغری یار
فتنه یایلدی علی قوم شرار
قنده در انصاف مروت کمده وار

ولە ایضاً

چون حقی سر پرده ایدر سنکه وار
انبیانک سرنی بلمزده وار
پسنده بس حقی وار مش حق پسنده ولر
قیمت اولمز دیوه راه خوشکوار

وایضاً لە

قامتنک بردم قیامت کوسترر
کعبه یوزکدن علامت کوسترر
کور بوقدی کم نه قامت کوسترر
فتنه لو عشقوک امامت کوسترر

ولە ایضاً

عشقنک اودینه کوکل پروانه در
فرصت اولنجه کوکل پس یانه در
طاقتم یوق بلمزم پروانه در
عاشقک آیینی بو دریا در

وایضاً لە

ای کوکل حق پسنده در حق پسنده در
حق مطلق ذات مطلق پسنده در
سویله سن حقی کم انا الحق پسنده در
مصحفک خطی محقق پسنده در

ولە ایضاً

حق تعالی نوک صفاتی پسنده در
جمله علمک مفرداتی پسنده در
حق صفات اول بلکه ذاتی پسنده در
بیک برادک اسم ذاتی پسنده در

وایضاً لە

کلی پس عرش وکرسی پسنده در
ای مسیحا روح قدسی پسنده در
حرف پسنده در
حق پس یا یوقسه اول حق پسنده در

ولە ایضاً

اهل عرفان آدمی جان بخشدر
صحبتی جان وجهاندن بخشدر

صورت عارف دو عالم نقشدر — کوکلنکر عارفک کل طاشدر

وله ایضاً

کندی نقش ثمدی توجه بازه‌در — دست قدرت کورنه خطلر یازه‌در
برقدحدن جمله اشیا ارمش — آیین بر بر خمار بن بازه‌در

و ایضاً له

حق تعالی نک کلامی نوردر — بلمین شول نور حقدن دوردر
چون انا الحق سویلین منصوردر — کلدی پر افیل الله وصوردر

وله ایضاً

عارفک جانی صدف عرفانی‌در — قلب عارف کوهر الله کانی‌در
آدمیسک معنی کوستر آدمی — معنی پیر آدم جوهر دریانه‌در

و ایضاً له

عارضی یارک جنان بستانیدر — قدی طوبی ورصحی ریحانی‌در
کوی جنت روضه رضوانی‌در — بس رقیب اول روضه نک شیطانیدر

وله ایضاً

خسته وردی رنکک کلناریدر — شمع وحدت در رخک کلناری‌در
آیله کون النکسا نواری‌در — لیلة الاسری صچک ایسراریدر

و ایضاً له

ای حرامی کوزلرک یغماجلر — کعبه یوزک درمانیک حاجلر
وصلکه امت اولن لرناجلر — ای طوطاغکدن خجل حلواجلر

و ایضاً له

ای جمالک چشمه حیران قمر — سنبلک دورنده پنهان قمر
لم یزل کونش پس ای تابان قمر — کوکله دردی چسنکه دوران قمر

وله ایضاً

خفیه یار اولکم پکا یار اولدی — حق چون یار ایدوک دار اولدی
نوره نور اولن نار اولن نار اولدی — آدم اولدر پیرا وار اولدی

و ایضاً له

صورتک مصحف درای بدر منیر — خلقنک مطبوع وجسمک دلپذیر
حق تعالی در سمیع و هم بصیر — اولمز اعرافا بلی اصحاب پیر

وله ایضاً

صاف ایچن مردم صفا حاصل قلور — درد ایچن درده دوا حاصل قلور
کم که یاربی وفا حاصل قلور — جاننه یوز بیک بلا حاصل قلور

و ایضاً له

شول قشی چاچی پت موشکلور — کرپک اوقدن طلو ترکش کلور
حق منیدن کوزلری سرخوش کلور — کرکی قاشی چپانی شش کلور

وله ایضاً

مخزن صدق و صفا پسینکدور   سنکن مهر و وفا پسینکدور
چشته کوکلوم شفا پسینکدور   هر نه درد اولسه دوا پسینکدور

وله ایضاً

گر پسکا اردن ار شمایه نظر   بلمیاپن پسندن ای جان پس خبر
طوت برارک اتکن ای معتبر   تا که اول پسندن پسکا ویره خبر

وله ایضاً

هر که بلدی نفسنی رحماندور   بلمینلر نفسنی شیطاندور
اهل عرفان ادمکا انساندور   معرفتدن بی خبر حیواندور

وله ایضاً

ای اتمک استین دوسته پیوز   پسنلکوکدن سن پسنی ایله گذر
دارلغوک یوقلوغه دکشور سر بسر   تا بولاپسن وصلنی دوستدن اثر

وله ایضاً

جون چهی بابل زنخدانکدور   جس کامی دل زنخدانکده در
خوش هوا منزل زنخدانکدور   مخزن مشک زنخدانکده در

وله ایضاً

پرده یوزندن کوتوردی ماهمز   حقدن اولدی حقه دوغری راهمز

صورت و معنیده حقدر شاهمز   وردکمز لا اله الا الله همز

حرف الزاء

سن پنزای جان کلکم آرام ایلمز   جان پنزه صبر ای دلارام ایلمز
لعلکی دولت بکه جام ایلمز   نیچون ای سرو گل اندام ایلمز

وله ایضاً

نی وصاد و لامه دوشدی کوکلمز   کعبه و احرامه دوشدی کوکلمز
عشق بی انجامه دوشدی کوکلمز   جاودانی نامه دوشدی کوکلمز

وله ایضاً

ای جمالک صورت رحمانمز   ای طوطاغک چشمه حیوانمز
قاشلر کدر راز سبحان الذی   ای وصالک شربتی ایمانمز

وله ایضاً

بر عجایب شامه دوشدی کوکلمز   بر ریوزلو مامه دوشدی کوکلمز
تا که فضل الله دوشدی کوکلمز   اوش حقیقی رامه دوشدی کوکلمز

وله ایضاً

نی وضاد و لامه دوشدی کوکلمز   کوردی عینی لامه دوشدی کوکلمز
آرزوی خامه دوشدی کوکلمز   کورنه محکم دامه دوشدی کوکلمز

وله ایضاً

نی وصاد ولامه دوشدی گکلمز — نرگسی تنگ جامه دوشدی کوکلمز
پسنبلدن شامه دوشدی کوکلمز — دانه کوردی دامه دوشدی گکلمز

حرف السین

دزمه قوروم معرقندن الغیاپس — مردی معنی الندن العیاپس
حالنی بلمز الندن الغیاپس — واه بی انصاف الندن الغیاپس

وایضاً له

پسنلک اولا کرپسنکله برنفس — بولمیه پسن وصل یاره دیت پرس
معرقندن بی قفا اورما نفس — معرقینز در قفا پیز سوزی کس

وله ایضاً

کل رضا پسن اپنه خنک نیر نفس — جونکه جعد یارک اول عالمده بس
دین محمد در آنک دوری جرس — اوجنج جان قوشی بوش قالر قفس

حرف الشین

جونکه هم اول هم آخر یاراتمش — کفر و دین معبده بر بازار ایمش
عشقه صوفی تک ایشی انکار ایمش — خرقه سی بت پیچی زنار ایمش

وله ایضاً

عشق اله معشوق و عاشق پیر امش — هم امین امدرن هم میر امش
صورتی مصحف یوزی تفسیر امش — بلعجب قدرت عجب تقدیر امش

وله ایضاً

عالمی یوزک گلستان ایلمش — بلبلی پر پت و حیران ایلمش
عنبرین زلفک پریشان ایلمش — ماه سینی ابرده پنهان ایلمش

وایضاً له

جعد زلفک عنبر افشان ایلمش — نافه چینی پریشان ایلمش
جان مردم نخبه طوب ایلمش — جون نگارک زلفی چوکان ایلمش

وله ایضاً

پسن یزی‌های تمامی بولدم اوتمش — جنت دار السلامی بولدم اوتمش
چکمدین یولده بر به زحمتن — کعبه و بیت الحرامی بولدم اوتمش

وایضاً له

عاشقک آدی نمدن ابدا المش — نون و عینی میم و دالی دال داتمش
حرفلار اچره حرف پاقط دالمش — هرکه عاشقدر آدی ابدا المش

وله ایضاً

عارفک آدی نجون ابدا المش — حرف دال اندره همیشه داتمش
حرف دال اولدی وجودی ناتمک — هرکه بلدی نفینی ابدا المش

وایضاً له

کن فکانک اصل جونکم ذاتمش — جمله اشیا وحدته آیاتمش

نکه حیوان اولدی آدی آتمش … اوینیدی آتی ولی شها تمش

ولہ ایضاً

دلبر العلکدن آشیا ایرمش … پسینک لیلنده آشیا ایرمش
نرکسینک دورنده سودا ایرمش … کوزلروک آیتمدی یا ایرمش

وایضاً له

جمله حقدر سرنه کیم موجودمش … جون ایکی عالمده بر معبودمش
حق پیاجه حقه حق مسجودمش … سجده دن باشن چکن مردودمش

حرف الطاء

کرحقی کورمک دلر سنک بی غلط … اوشنده کورنی صورت شاب قطط
حقه اولدی آینه احمد وسط … وجهنک لوحنده درستخط

حرف الفاء

عشقمز سیمرغ و عاشق کوه قاف … عشقه سنغمز لاف عشق اولمز کزاف
کم که ایستر کعبه اتمک طواف … هم ایچی اری کرک هم تاشی صاف

حرف القاف

کل که غمدن جان سیغمدی فراق … رازمی نامحرمه چخدی فراق
بونیوه حسرت ایتن تاغدی فراق … حالمه کورکم نه خوش نخدی فراق

ولہ ایضاً

کوزی جادو یوزی کل کیک آل چوق … کلکلی یغمالدی شول آل چوق
شول یوزی شکر لبینک بال چوق … زلفینک پری اوزوندر آل چوق

ولہ ایضاً

ای خوه مشتاق اول اوشن سندیق … ایجدی اونتمه یا کله سبق
ای کتابندن یوزک کل بورق … پرده رفع اولدی واچلدی طبق

وایضاً له

جون اذانی حالی حقدن باکلدق … بش نماز پیرن حقیقت اکلدق
مسجدنی لدن ایلدن اعتکاف … بیک کجی فراون کون اولدی طلکلدق

ولہ ایضاً

ای زنک عشقنده سرکردان فلک … یوزوکه قدر شو سجود ایلر ملک
چین ابجده فرد و یکتا پس بیک … نرکسینک نقدنی جافر محک

حرف الکاف

عاشقه ایمان الدین دریوزوک … پرادی تنجانه چین دریوزوک
ابجدی طه ویس دریوزوک … عرش و کرسی طور سینین دریوزوک

وایضاً له

والضحی نک آفتابی دریوزوک … جنتک شمع و شرابی دریوزوک
جامع الجنسک کتابی دریوزوک … محشرک یوالحسابی دریوزوک

باش چتوب سردم کمانکش قشلرک — کوکلی قلدی مشوش قاشلرک
اوردی جان ملکنه آتش قاشلرک — ایلدی عقلومی تارش قشلرک

ولە ایضاً

چون زمان کجدی و چوق گزدی فلک — پسنده کوردی معتدل حسن و نمک
حق عیان اولدی وکتدی شرک وشک — واحدک بو قدر دجودی مشترک

وایضاً لە

ضایع اولدی رنج هیچ اولدی امک — اوتمزششی دریدی کلدیسه یک
ای مخالف نیرایدن چرخ فلک — قند دربرتابیا نان و نمک

ولە ایضاً

تیزادرجانومه خنجر کرپک — قلدی دل ملکن مسخر کرپک
جسکمله خونریز و کافر کرپک — عالمی طوتدی سراسر کرپک

وایضاً لە

پرتوی نور خدادر زلفلروک — مظهری اهل صفادر زلفلروک
شمع جمع اصفیادر زلفلروک — روشن اولکیم منتهادر زلفلروک

ولە ایضاً

نافهٔ چین وخطادر بکلروک — دانهٔ دام بلادر بکلروک
مجمع شمعی صفادر بکلروک — ملک رومه بادشادر بکلروک

اولدی چون آب معلق غبغبک — کوی سیمین درالحق غبغبک
سیب جنت در محقق غبغبک — با درّ پاک و مروّق غبغبک

وایضاً لە

پروریا پرور رواندر قامتک — عاشقه روح رواندر قامتک
شاه طوبیدن نشاندر قامتک — عرعری باغ جناندر قامتک

ولە ایضاً

جان و دل اولسون غباری پاییک — عقل و پرداختی نثاری پاییک
جمله عالم خاکپاری پاییک — عاشقک مجموع واری پاییک

وایضاً لە

جان کبی پرری نهاندر زاغزک — وارلغی داخی کماندر زاغزک
آب کوثر خضر جاندر اغزک — لعلیله یاقوت احمر اغزک

ولە ایضاً

ای بت شیرین جو شکردر لبک — شهد اله قند مکرر در لبک
آب خضر و جوی کوثردر لبک — نطقی درسنکی عیان دردر لبک

وایضاً لە

ای لبی مرجان کهردر دشلرک — یا صدف ابحره درّدر دشلرک
اشبو لفظیله که تردر دشلرک — دفترین دوردی ذرک دزدشلرک

حق تعالی نک کلامی دریوزک — جنتنک دار السلامی دریوزوک
آیت سبع المثانی دریوزوک — باغ جنت ارغوانی دریوزوک

وله ایضاً

سونک علامی دریوزک — کعبه نوک بیت الحرامی دریوزک
سودن نشانید ریوزک — مهرو ماینک ارمغانی دریوزک

وایضاً له

پرتوی نوری تجلی دریوزک — گلشن فردوس اعلی دریوزک
دوشه اولکم عین معیند ریوزک — حور عینک نور عینی دریوزک

وله ایضاً

حشر و نشر وک افتابی دریوزک — عاشقنک یوم اللقابید ریوزک
جنتک شمع و شرابی دریوزک — روضنک چشن الما بید ریوزک

وایضاً له

سحر الایلندی جادو کوزلرک — نرگسنک کوزنده ایچو کوزلرک
مکر الهٔ لحظه بقدی کوزلرک — کوکله برتقدی قرقو کوزلرک

وله ایضاً

سحر الصیاد جان درکوزلرک — فتنهٔ آخر زمان درکوزلرک
بلد لرکم بی امان درکوزلرک — دیله کلهٔ دلستان درکوزلرک

برندنک اتدقده پاره کرتکک — بیک جگر دیلر که پاره کرتکک
بغرمه چق اوردی پاره کرتکک — اوشش تقیند رکه پاره کرتکک

وله ایضاً

طوطی جانه شکر درسوزلرک — لبلرک لعل و گهر درسوزلرک
گل نثار ایلکم درر درسوزلرک — ای که مرجان وگهر درسوزلرک

وایضاً له

اهل دل بیلور که جاندر غبغبک — بوی نازک مشک جیندر غبغبک
چون طواف اهل دین درغبغبک — باکه عالمده بهشتین درغبغبک

وله ایضاً

مشک تردن دانه لرجان بکلروک — روشن اتدی عنبر افشان بکلروک
قلدی هندستانی تالان بکلروک — اولدی روم ایلینه سلطان بکلروک

وایضاً له

قلدی تنده اورسرایی زلفروک — روشن اتدی جمله رایی زلفروک
نوره غرق ایتدی جهانی زلفروک — خوش مشرف طوتدی جایی زلفروک

وله ایضاً

ای خطک خضر آب حیواندر یوزک — پویله ای جان شو بیلکم جاندر یوزک
صورت حق عرش رحماندر یوزک — ای یوزی حق جمله قران در یوزک

حق عیان اولدی کلک حقی گورک | حقی باطلدن سچک فرقی گورک
بدرک یوزنده کلک وشقی گورک | عالمه ضعغرا انما الحقی گورک

حرف اللام

چون پنک درسرنه کم وارای کوکل | کمدن اوم پس عطا وارای کوکل
چون تیز پس هم سکه بارای کوکل | یادکی یل اولمه اغیار ای کوکل

وله ایضا

کل که پنز بتر اراولدی کنکل | دوشدی غمدن پایروزارا اولدی کوکل
درده همدم نه یار اولدی کوکل | کورنه ضایع روزکارا ولدی کوکل

وایضا له

ای جمالک بی بدل چنک جمیل | جمله نک مقصودی سنسن ای جلیل
ای بوینک طوبی دودانک سلسبیل | چنکه جانلر فدا عالم سپیل

وله ایضا

کوزلرک سودا پسنه دوشدی کنکل | فتنه نک وسوا پسنه دوشدی کنکل
التی دوردک طاپسنه دوشدی کنکل | وحدتک دریاپسنه دوشدی کنکل

وایضا له

نطقکی حق ایله حقدن ناطق اول | صدق واخلاص استه حقدن صادق اول
کراقا حقدن اوم بیک عاشق اول | فالق الاصباح بایقی خالق اول

بن اتوزایکی حروفم لم یزل | یوقدر اوزتا غنم نه منم نه بدل
چون ابدور آخرم اول ازل | اول واخر بنم عز وجل

وله ایضا

اول بلورسینه که یالانجی دکول | کم که یالان سویلر اول یاجی دکل
حجت طوغری وارسن حاجی ل | طوغری سوز طوغرولره آجی دکل

وایضا له

مرکه حقک علمنه محرم دکل | اول عزازل دیودر آدم دکل
معرفتله کچمین دم دم دکل | جاهلک یوقدر دمی آدم دکل

وله ایضا

جاهلیله طونمه انسن آدم دکل | دیودر جاهل که هیچ آدم دکل
لطف یوقدر جاهلک آدم دکل | جاهله آدم دین آدم دکل

وایضا له

کج ایکی لکدن الفنک واحد اول | حق کورادمده حقه پیا جدا اول
کن فکانک بحرنه دوش خالد اول | کعبه تانی ولاته عابد اول

وله ایضا

یوزکی حقدن جوره حق بیل | سوره والطور تاتی رق بیل
سیسیل اولدی طوطانک ذوقی بیل | مصطفانک سر مغنده شق بیل

حقه طوغروباق وحقی طوغری پل / طوغرو قول وطوغری فعل اول طوغری دل
جون بیوردی اپچه وامری جلیل / اپچه ویتمزمی انپانه دلیل

ول ایضا

عشقمش باقی وچنک لایزال / عشقنه صنغمز جون وچند وقیل وقال
لم یلد عشقنک ولم یولد جمال / حیکا سبحانه جل جلال

وایضا له

دینی نوک ایلندن اوصندی کوکل / غفلت اویقوسندن اویاندی کوکل
حقی ایچمکدن اوتاندی کوکل / حقه دوندی حقه طاندی کوکل

حرف المیم

پرده دن ماه صیام اولدی تمام / قبله بیت الحرام اولدی تمام
زهد اتشن سودای خام اولدی تمام / صوفی می ویرکه جام اولدی تمام

ول ایضا

کل رضا پس اپچه حقک سن مدام / جون که حقدر یارکی اپچه مدام
دینی مهلدر آنک دوری تمام / صال الکدن اوچمدین ای نیک نام

وایضا له

صورتکدر بسم الله الرحیم / سیرتکدر مظهری ذات قدیم
آیت الله جون که سندن اولدی فاش / هم لبکدن علم وحکمت مستقیم

کوزلرک ایرانی فاش ایلرم / کورنه میدن ایچرم آتش ایلرم
کورمین حقی آدن طاش ایلرم / عارضه تحسین وشاباش ایلرم

ول ایضا

منیایکم یاقارم حق یاقرم / باقشم حقدر انا الحق باقرم
مطلق اولدم حق مطلق باقرم / شهپسر حقم محقق باقرم

وایضا له

مصحفک حرفی واوراقی بنم / کل عنبر یا کلک وباقی بنم
می بنم ساغر بنم ساقی بنم / عالمک بیمی وتریاقی بنم

ول ایضا

بن جهانده لاابالی درویشم / کلی وآرم حق یولینه ویرمشم
بن عدم ملکنه وارب ایرمشم / بو وجودم زینتن هیچ دریرمشم

وایضا له

منزل محمودمش عالی مقام / اول مقامی ایچنه حقدن والسلام
کرچه آدیدر قتم آنک تمام / طولمنجه اولمدی نوری تمام

ول ایضا

کعبه دن مقصود یوزکدر والسلام / فتنه لر باشی کوزکدر والسلام
قاف والقران سوزکدر والسلام / فاعل مطلق اوزکدر والسلام

سوزکی جاندن سوزلرای همام ... حل اولرکو کلده کی مشکل تمام
دوکلور شکرده نمدن مدام ... اکثمز هیچ طتلو لفظم والسلام

وله ایضاً

بلبل اولدم بر عجایب اوترم ... اوداچمده دربوکون خوش نوزرم
گرچه بودم سوزلرمدن رود ترم ... کفر الله دینی برابر طوترم

وایضاً له

یاره سرسیاحت سلام اولسون سلام ... عشق و عیشی مدام اولسون مدام
یار پرصحبت حرام اولسون حرام ... یاره بو معنی تمام اولسون تمام

وله ایضاً

صورتک عشقنده حیران اولمشم ... وصلکه اولاشلی جان اولمشم
عقله سغمز کنج پنهان اولمشم ... لامکان تختنده سلطان اولمشم

وایضاً له

مستم اول میدن که مخمور اولمشم ... حق دن ایراغ تا ابد دور اولمشم
جون بن اول بیاغم که رنجور اولمشم ... غم دکل گر دیوه مشهور اولمشم

وله ایضاً

بن ازلدن مست و پرخوش گلمشم ... خضر و چوموسیه آتش گلمشم
لوح محفوظم منقش گلمشم ... چاردیج و هشت الشش گلمشم

اولدم اسرافیل و هم صور اولمشم ... گور انا الحقدن نه منصور اولمشم
بلبلم جنت و حور اولمشم ... کنج ویران عشقه معمور اولمشم

وله ایضاً

بن ازلده عشق اله سیر اولمشم ... گاه ایکی آنک له که پیر اولمشم
اچن صورتده تخمیر اولمشم ... قادرم هر امره تقدیر اولمشم

وایضاً له

فضل حقدن بن هدایت بولمشم ... صورتک نقشنی آیت بولمشم
اول سپیدن بن بدایت بولمشم ... مرتبه عالمده غایت بولمشم

وله ایضاً

وجهی اندن تسلیم اتمشم ... صورت رحمانه تعظیم اتمشم
نطقی اشیاده تقسیم اتمشم ... گور بو اسراری نه تفهیم اتمشم

وله ایضاً

روضه رضوان یوزکدر و السلام ... صورت رحمن یوزکدر و السلام
عرش حق ای جان یوزکدر و السلام ... لوح الله قرآن یوزکدر و السلام

وایضاً له

پرده یوزکدن کوتوردی حق تمام ... گل حتنک دیدارنی گور و السلام
حجدی عرش الله مصحفدن کلام ... کعبنی فاش ایلدی بیت الحرام

قبلهٔ دریوزک قرا قاشنک امام — زلف وخالک التحیات والسلام
ای سچک محشر رنک بیت الحرام — صورتک دورنده چون اولدی تمام

وله ایضاً

بلمشم حقی انا الحق سویلرم — حق بنم حق بنده در حق سویلرم
کوربوا اسراری نه مطلق سویلرم — صادقم اولمده صادق سویلرم

وایضاً له

وحدتک شهرنده حیران ایلرم — بن سنی جسمده حیران ایلرم
کنجنی آدمده پنهان ایلرم — آدمی هم حق هم انسان ایلرم

وله ایضاً

سرنیه کم باخرم حق باخرم — باخشم حقدر انا الحق باخرم
مطلق اولدی حق مطلق باخرم — بی کمان حقسم محقق باخرم

وایضاً له

کوردم اصل ماهی وبیرام ایلدم — اول لبی کوزلری جام ایلدم
حجه واردم عزم احرام ایلدم — فی وضاد ولام حق نام ایلدم

وله ایضاً

من وجود مطلقم مطلق دیدم — حق دانق ور حق بلمزکم حق دیدم
کنت کنزا سرنی مغلق دیدم — ایلدی برماغنم آیی شق دیدم

جون ازلدن تا ابد باقی بنم — کن فکانک خلق وخلاقی بنم
وحدتک بزمنده جون ساقی بنم — عالمک سمی وتریاقی بنم

وله ایضاً

لامکانک تخت سلطانی بنم — کنت کنزا سرنه برهانی بنم
همدم عیسی وهم عمرانی بنم — جنت باقی وهم رضوانی بنم

وایضاً له

ای جمالک مظهر ذات قدیم — صورتک الله ورحمن ورحیم
وجهکه جمله خلایق انس وجن — سجده قلدی غیر شیطان رجیم

وله ایضاً

سجده امرن تمین شیطان بنم — حق یارتمش آنی من نار السموم
کلمدی شیطان بخون حقدن علوم — اوجهولک آدی در حقدن ظلوم

وایضاً له

ای جهان عشق ایا لنه پس حرام — سردم اولسون یوزکه یوزبیک سلام
صورتنک مصحفدر ای طوبی خرام — کرتلک زلفکله قاشنک در کلام

حرف النون

انبیانک صوم وعیدی ای فلان — شاه علی در بل حقیقت بی کمان
نیچه روزه وپنجه ایام و تمو — شاه علی در شاه علی تحقیق اینان

اولمدی جون حقه اقرارک بتون — اولدک انلردن که هم لایوقنون
کوردی جون حقه واو میم و نون — نتیجه کتیون کرچه تون تون

ولہ ایضاً

جونکه وردک کوکلکی بر یاره پس — خلق ادوبن یاره دیکرک یاره بس
مدعی اول یارا جون اغیاره پس — ورمه یارک سرینی دیاره پس

و ایضاً له

ای اوزوکدن بیخبر غافل اودین — حقه کل کم حق دکل باطل اودین
اولمه فانی عالمه غافل اودین — معرفتدن نسنه قل حاصل اودین

ولہ ایضاً

ای دولو سندن جهان سندن جهان — هم جهانک عینی سن هم جسم جان
قشلرک حرفندن اولدی کن فکان — سندن اولدی سر نه کم اولدی عیان

و ایضاً له

پرده‌دن ماه تمام اولدی عیان — قبله وبیت حرام اولدی عیان
زهد امش سودای خام اولدی عیان — صوفیه سویله که جام اولدی عیان

ولہ ایضاً

کرچه سنی سن تانمش سن بی کمان — سنده در حق سنده کور حقی عیان
روح قدسک نفخه سندن یعنی جان — جاودان اول حی و حی جاودان

گرسن ایسترسن حقی بلمک یقین — گل بنیمدن اپارغل ره بدین
تاویل ایله آیت طور سنین — گرا اولم دریس سن اصحاب یقین

ولہ ایضاً

حق تجلی ایلدی موسی‌یه جون — نه ارسطالیس و نه بوسینا اوجون
ای کوکل شول حور سیما اوجون — سجده قل غل شول قد و بالا اوجون

و ایضاً له

ای یوزک باغنده سنبل لاله چین — عارضنک گل در سچک در مشک چین
ای سوزک دغری حدیثک جمله چین — دوشدی عنبر چین سچک دن آچین

ولہ ایضاً

جانمی بیندردی توفک قنده سن — بنده سن معنیده گرچه انده سن
ای قمر یوزلو نه تابنده سن — گل که شکر باقی و پاینده سن

و ایضاً له

لامکانه رایت التدم راه بن — چمک آردنجه طوغدی ماه بن
ایشکده بنده بولدم شاه بن — ویرمزم بیک طاعته بر آه بن

ولہ ایضاً

شها بر بی بصیرت آدمم بن — که نابینا سر دو عالمم بن
کمینه کمترم کمدن کمم بن — جو شفقت قبله شاهم خرمم بن

حقدن آگاه اول كه حقدر جاودان — حق بيوردى من عليها كل فان
كچ جهاندن چونكه فانيدر جهان — كورنجه هر كون كيدر بو كاروان

حرف الواو

اى حياسى كوركلو ويوزى صلو — قهرمانى كوزلركدر پور ملو
آدن پكز بيك عالم اوپندن طلو — ديله كلمز وصفك وشانك اولو

حرف الها

عشقله كيچه حريرا اولدى بزه — خشتك نورى خميرا اولدى بزه
عرش اللهك سريرا اولدى بزه — ايكى عالم جمله سيرا اولدى بزه

وله ايضا

انجه درمودن دهم مو بيلكه — يار شور زرين مكر بو بيلكه
طوليشيق موى ميندو بيلكه — ايره مز تدبير ويلو بيلكه

وايضا له

طاغدى اول زلف وخالى بوينكه — المغل خانم وبابلى بوينكه
سنبلك اوجن صلالى بوينكه — ايره مز اوزاك وبيلى بوينكه

وله ايضا

طولشالى دل پريشان زلفكه — اولدى حيران عقل ريحان زلفكه
ال اوزآدن تار ريحان زلفكه — لازم اولدى ترك ايده جان زلفكه

رشك ايدر ماه منور النوكه — مشترى جانيله جاكر النوكه
كرادن خورشيد خاور آلنكه — شرم ايدب اولمز برابر آلنكه

وله ايضا

اولدى چون دولت ميسر باشكه — يار شر زرين كلاه لر باشكه
دولتى حق ايندى افسر باشكه — يار شريك تاج قيصر باشكه

وايضا له

حق باطل صنم حق يوقدر دمه — رب نعم رب الفلق يوقدر دمه
يازجى يازورق يقدر دمه — شمع يانديرانشم يوقدر دمه

وله ايضا

فتنه دريا راى كوكل يار آستنه — يارانك آدى دررودار آستنه
بى وفا دنياده دلدارا استنه — چون وفا يوقدر وفادارا استنه

وايضا له

اگرى واوغرى وقتان قاشكه — والهم هم دنك حيران قاشكه
غارت اولدى دين وايمان قاشكه — قليم جانو سيه قربان قاشكه

وله ايضا

دو چشم مستانه عنك آلنه — جان فدا كلكون نكاعنك آلنه
اولدى چپنك فتنه ياسين آلنه — اچكن برمايه آنك آلنه

کل که مشتاق اولمشم دیدارکه
محرم اتدک جون نبی اسرارکه
ورمشم جان زلف عنبربارکه
ای پری کل سینهٔ چاک بردارکه

وایضاً له

جانمک لعلی می درجام اله
بن زمانی بولمشم ایام اله
زلف و خالک دانه سی در دام اله
واحدم شول ذات بی انجام اله

وله ایضاً

ای قمر زلفک شبندن روسیاه
کچمین عشقکده عمر اولدی تباه
مهر رخسارک قتنده تیره ماه
طاعتک دن اوزکه طاعتلر کناه

وایضاً له

سجده ایلر یوزوکه مهر اله ماه
عرش رحمان در یوزک حقدر کواه
مشک چین بیاچکدن اولدی سیاه
خوبلرک مصرنده سنسن پادشاه

وله ایضاً

ای یوزوک ام الکتاب و فاتحه
یاخلمش ماهی نقاب و فاتحه
قاشلرک وحی خطاب و فاتحه
جانفزا لعلک شراب و فاتحه

وایضاً له

یارکی کل حق پسن اغیار ایلمه
حقدن اوزکه پس بکه یار ایلمه
دیوانه اولمشمه بازار ایلمه
اچسن تقویه انکار ایلمه

فضل ربی ذوالجلال اولدی بزه
آتمز صاحب کمال اولدی بزه
محسن و حسن و جمال اولدی بزه
انمز یوتی حلال اولدی بزه

وله ایضاً

مسجد و میخانه بیر اولدی بزه
غنم فرح دیکن حریر اولدی بزه
دیوانه شیطان اسیر اولدی بزه
دلبرک عشقی امیر اولدی بزه

حرف الیاء

دم بودم در دم بودم بل بودی
کافله نون دن برادن عالی
کم دم اوردی بودمدن حق بودی
اربعین کونده یوغرمش ادمی

وایضاً له

قاف والقران در اول ماهک یوزی
فانی اولمز سکپز اول ماهک یوزی
کورمسون بو چشم اول ماهک یوزنی
مالک اولسون دیمکز اممک یوزنی

وله ایضاً

صورتک مصحفدر ای جان پاره سی
لطف و حسن اول مصحفک سی پاره سی
جانه کارایتدی فراقک یاره سی
قنده در وصلک دوا سی چاره سی

وایضاً له

ای محیط بحرنک دردانه سی
جونکم اولدی آشکارا کنجنه
کنت کنزک کنجنوک ویرانه سی
آدم اولدی عالمک دیوانه سی

گلستان ملکوتدر شاه علی   شیری کوه جبروتدر شاه علی
یونس دریا و حوتدر شاه علی   هم عصا موسی داوودر شاه علی

ولە ایضاً

نار موسی و عصادر شاه علی   آفتاب کبریادر شاه علی
آینه حق نمادر شاه علی   ابتدا و انتهادر شاه علی

وایضاً

قامتک قویدی قیامت ایلدی   قدکی کورکم قیامت ایلدی
کعبه و هرکم اقامت ایلدی   کوزلرک اکا امامت ایلدی

ولە ایضاً

ی لبک وصفی حیات پرمیدی   خط و خالکدر جمالک ابجدی
کرکمک قاشکلە زلفکدر یدی   اول یدی کم احمدی مست ایلدی

وایضاً لە

کرچک لە زلف و قاشکدر یدی   اول یدی کم شیطانی بلدی
حق بو سوزی احمدە کشف ایلدی   اول سبدن احمد امّی دیدی

ولە ایضاً

حق صیام آیی بزە عید ایلدی   هر نە کم حق ایلدی جید ایلدی
کم کە حقی دیده و وادید ایلدی   آدینی حق اهل توحید ایلدی

کم الف دک واحد و فرد اولدی   بلە مردانی کە اول مرد اولدی
کم کە حق راهندە پی کرد اولدی   دو کدی کە جز آهن سپر داولدی

ولە ایضاً

کم کە اسرار نسیمی بلدی   عزت فضل نعیمی بلدی
دبو رحمن و رحیمی بلدی   مظهر ذات قدیمی بلدیی

وایضاً لە

کم کە حقدن دوتدی بنداء کیتی   او کدی حقدن انک بر کرانی
آدی نە ار کلدی انک نە دشی   جاینن بار ما غنی انک دشی

ولە ایضاً

کورمشم مرشد حق مطلقی   کردکل چین لاشی ایبو زمرقی
کم کە حقی بلمدی اولدی شقی   کل کە طوفان اولدی ایته زورقی

وایضاً لە

زلف عنبر سایە وردم کوکلی   لعل روح افزایە وردم کوکلی
قاشیدک سودایە وردم کوکلی   کوز نە محکم پایە وردم کوکلی

ولە ایضاً

شول پری رعنایە وردم کوکلی   شول کوزی شهلایە وردم کوکلی
شول کنش سیمایە وردم کوکلی   شول یوزی یوز آیە وردم کوکلی

وله ایضاً

ناگهان برآیه وردم کونگلمی / جان الیغمایه وردم کونگلمی

منتها بالایه وردم کونگلمی / جعد روح افزایه وردم کونگلمی

وایضاً له

ای بیچک بویی سیننگ دمی / فتنه چسنک براخدی عالمی

کنت گمراه ایتدی درعشقنگ غمی / اولمدی شیطان بو پیرک محرمی

وله ایضاً

گر بیچک قاشنگله زلفنگ دریدی / یر یدی و گوک یدی پسنده یدی

نه پسیدن هنته نگ آدی یدی / بنده حکمت واردر مصحف یدی

وایضاً له

گر بیگنگ قاشنگله زلفنگدر یدی / اول یدی نی بلکه شیطان بلدی

حق بو سری احمده کشف ایلدی

شول سببدن احمد امی دیدی

وله ایضاً

ای قمر طلعتلو شمس خاوری / روضه یوزگدر دوداغنگ کوثری

گر سنی گوره ایدی دوشده پری

اوده یالغندی اوتوز ایکی پری

غریق رحمت یزدان کسی باد / که کاتب را بالحمدی کند یاد

تم الدیوان امیر سعید شهید امیر نسیمی

علیه الرحمة والمغفرت

والرضوان

م

کتبه العبد الفقیر الحقیر المذنب سلطان احمد

الهروی عفی الله عن سیاته بدار

السلطنة قسطنطینیه

حمیت عن الآفات

والبلیات

فی التاریخ شهر محرم الحرام

سنه تسع وتسعمایه من هجرة النبویه